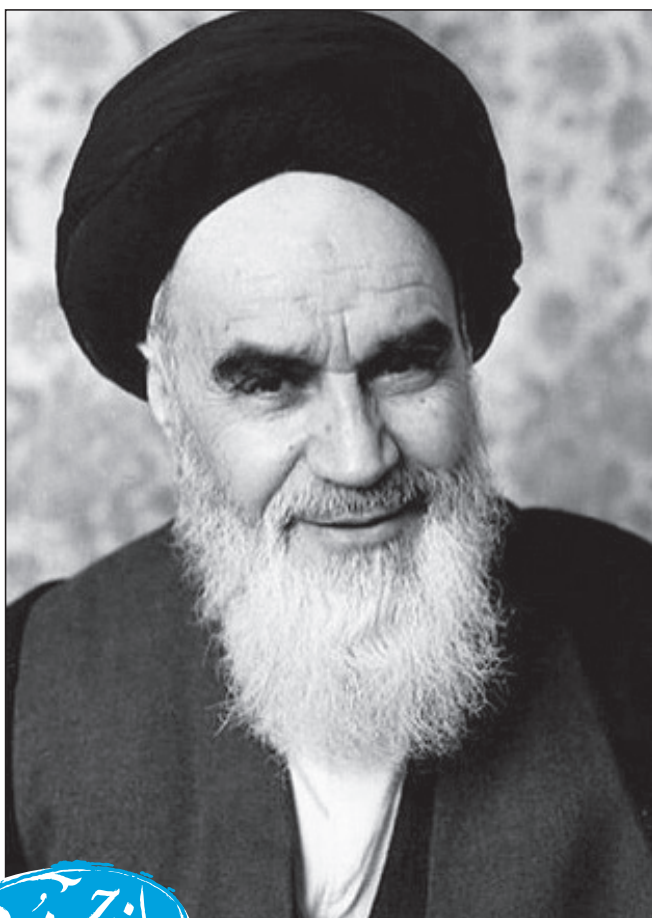




انتظار فرج از نیمه خرداد کشم





فصلنامه تخصصی

در حوزه تاریخ پژوهی ایران معاصر

شماره ۸۰ و ۷۹

دوره سوم - سال بیست و یکم

بهار و تابستان ۱۴۰۳



فصلنامه تخصصی در حوزه تاریخ پژوهی ایران معاصر

دوره سوم - سال بیست و یکم - شماره ۸۰ و ۷۹ - بهار و تابستان ۱۴۰۳

صاحب امتیاز و مدیر مسئول: دکتر سید حمید روحانی

سر دبیر: دکتر مظفر نامدار

دبیر سرویس فلسطین: علیرضا سلطان‌شاهی

مدیر داخلی: مهدیه مرادپور

هیئت تحریریه (به ترتیب حروف الفبا): دکتر بهادر امینیان، دکتر محسن خلیجی، دکتر علی ربانی خوراسگانی، حجت الاسلام و المسلمین دکتر سید حمید روحانی، دکتر مجتبی زارعی، علیرضا سلطان‌شاهی، دکتر محمد شفیعی فر، دکتر حسین قریب، دکتر رامین خانگی، دکتر حسین کلباسی اشتری، دکتر منوچهر محمدی، حجت الاسلام و المسلمین دکتر سهراب مقدمی شهیدانی، دکتر مظفر نامدار

مدیر اجرایی: مصطفی متولیان

صفحه آرا: آرام بدیعی دزفولی

ناشر: بنیاد تاریخ پژوهی و دانشنامه انقلاب اسلامی

پایگاه اطلاع رسانی: www.iranemoaser.com

پست الکترونیک: 15khordad.mag@gmail.com

قیمت: ۲۰۰ هزار تومان

آدرس: تهران، خیابان دیباجی جنوبی، خیابان شهید تسلیمی، کوچه زاور، کوچه گل (دست راست)،

کوچه دادآفرین، کوچه صدر، پلاک ۶

تلفن: ۰۵-۲۲۵۷۹۱۹۲

نمابر: ۰۲۲۷۶۱۲۶۴

صندوق پستی: ۷۳۸۵-۱۹۳۹۵



۱. مقالات در نشریه دیگر به چاپ نرسیده باشد و یا همزمان برای نشریات دیگر ارسال نشده باشد.
۲. نویسندگان محترم مقالاتی را که جهت چاپ در فصلنامه پانزده خرداد می‌فرستند، حداکثر به مدت ۶ ماه از ارسال آن به نشریات دیگر خودداری نمایند.
۳. حجم مقالات ارسالی از ۲۵ صفحه تایپ‌شده تجاوز نکند. (هر صفحه ۲۵۰ کلمه)
۴. مقالات به صورت تایپ‌شده بر روی کاغذ A۴ و با واژه پرداز Word در دو نسخه ارایه شود.
۵. ارسال فایل مقالات در CD یا از طریق ایمیل الزامی است.
۶. مقالات به ترتیب ذیل تدوین شوند:
عنوان مقاله؛ نام و نام‌خانوادگی نویسنده(گان)، همچنین آوردن رتبه علمی؛ مربی، استادیار و... سازمان وابسته، آدرس، شماره تلفن نویسنده و آدرس ایمیل نویسنده(گان) ضروری است؛ چکیده، در حدود ۱۰۰ کلمه به زبان فارسی و در صورت امکان به زبان انگلیسی؛ کلیدواژه‌ها(تا ده واژه)؛ مقدمه؛ متن اصلی مقاله؛ نتیجه؛ فهرست منابع.
۷. ارجاعات، اعم از منابع و یادداشت‌ها با شماره‌های پیاپی در متن مشخص و با همان شماره به صورت پانویست در پایان هر صفحه ذکر شود. (شیوه ارجاع برای کتاب؛ نام و نام‌خانوادگی نویسنده(گان)، نام کتاب (به صورت ایرانیک)، نام مترجم، محل نشر، نام ناشر، سال انتشار، شماره جلد، شماره صفحه و برای نشریات؛ نام و نام‌خانوادگی نویسنده(گان)، عنوان مقاله(داخل علامت گیومه)، نام نشریه(به صورت ایرانیک)، نام مترجم، سال نشریه، شماره نشریه، شماره صفحه می‌باشد).
۸. مقاله ترجمه‌شده باید حاوی موضوعات بدیع و متناسب با نیازهای علمی و فرهنگی کشور باشد و متن اصلی، ضمیمه ترجمه ارسال شود و در هر صفحه ترجمه، علاوه بر شماره صفحه‌های ترجمه، شماره صفحه متن اصلی نیز قید گردد.
۹. مسئولیت مقالات بر عهده نویسندگان است و نشریه پانزده خرداد پاسخگوی آرا و عقاید نویسندگان نیست. نشریه پانزده خرداد از بازگرداندن مطالب رسیده معذور است و حق چاپ مقالات پذیرفته‌شده برای مجله محفوظ است. نشریه پانزده خرداد در کوتاه‌کردن و ویرایش مطالب آزاد است.

نحوه ارزیابی مقاله

مقاله رسیده در صورتی که با اهداف مجله مطابقت داشته باشد، توسط دو نفر از صاحب‌نظران ارزیابی می‌شود و در صورت کسب امتیاز لازم و تصویب اعضای هیئت تحریریه امکان چاپ می‌یابد. ملاک‌های ارزیابی مقالات عبارت‌اند از: ابتکار و نوآوری، اتقان تحلیل‌ها و استدلال‌ها، بهره‌گیری از منابع معتبر، نظم و پیوستگی مطالب، روانی و رسایی مطالب و تناسب با نیازها.



• سخن سردبیر..... ۹

• مقالات

تأملاتی در زوایای پنهان قیام ۱۵ خرداد سال ۴۲ / غلامرضا خارکوهی ۲۷
بازتاب نهضت اسلامی امام خمینی (ره) و انقلاب اسلامی در بندرانزلی (۱) / یوسف سیف‌زاد -
اسحاق اثری ۱۰۳

• انقلاب اسلامی و مسئله فلسطین

قومی که فقط با خونریزی آرام می‌گیرد!! برداشتی از سخنرانی استاد سید حمید روحانی در نماز
جمعه روز قدس ۱۶۹
اسرائیل، عامل امپریالیسم / جلال آل احمد ۱۸۱

• مناسبت‌ها

حیات طیبه؛ مصاحبه منتشر نشده استاد سید حمید روحانی با شهید آیت‌الله دکتر رئیسی ۲۰۱

• از تاریخ

روایت‌هایی از رواداری و مدارای امام خمینی در حوزه نجف (۳): غربت نهضت امام خمینی
در غوغای نجف / به روایت استاد سید حمید روحانی ۲۱۵

طوفان الاقصی، فروپاشی رؤیاهای امریکایی - صهیونیستی و شترهای سرگردان!!

فرصت‌ها و تهدیدها را دریابیم!

بعد از انقلاب اسلامی مناسبات جهانی و تحولات منطقه‌ای آن قدر دگرگون شده است که نباید و نمی‌توان چشمان خود را بر واقعیت‌های بازی قدرت بست و منافع حیاتی، منافع حساس و منافع حاشیه‌ای کشور را یکی تلقی کرد. انقلاب اسلامی فرصت‌های عظیمی پیش روی ایران، منطقه و سایر ملت‌های جهان که نمی‌خواهند نوکر و بنده امریکا و اروپا و اختاپوس صهیونیسم باشند، نهاده است. اما به اعتبار همین فرصت‌های عظیم، تهدیداتی که امنیت، استقلال، آزادی و تمامیت ارضی ما را در خطر می‌اندازد نیز بزرگ هستند. یک انقلاب بزرگ را شیطان بزرگ تهدید می‌کند نه دله‌دزدهای مزدوری که سطح تهدیدات آنها از مرز خواسته‌های حقیر و غیرانسانی فراتر نمی‌رود. ما نمی‌توانیم امکانات و توجه خود را در امنیت به معنی محدود آن متمرکز کنیم. وقایع رنج‌آور و بی‌شرمانه بعد از عملیات طوفان الاقصی، استفاده شیاطین، مخصوصاً امریکا و رژیم صهیونیستی از ابزارها و امکانات غیرمتعارف و جدید در جنگ و ترور علیه جبهه مقاومت و کشتار بی‌رحمانه کودکان و زنان و بهره‌گیری از جنگ الکترونیک در انفجار هشداردهنده‌ها (پیجرها) و تلفن‌ها و سایر ابزار الکترونیک، سکوت و همراهی سازمان ملل و سایر نهادهای به ظاهر حقوق بشری در مقابل



این جنایات و نسل کشی های شرم آور، نشان داده است که تصورات کسانی که معتقد بودند «دنیای فردا، دنیای گفتمان ها است، نه دنیای موشک ها»^۱ چقدر تصور ساده لوحانه ای بود.

در این یادداشت در نظر داریم با عینیت های تاریخی بیشتری این تصور ساده لوحانه دنیای گفتمانی و بازی تخیلی گفت و گوی تمدن ها که عملاً فقط گفت و گو با شیاطین جهان بود نه گفت و گو با ملت ها و تمدن ها، و فرصت های زیادی را از ایران گرفت، ارزیابی کنیم. اکنون منطقه در شرایطی قرار دارد که ممکن است طراحان این بازی، برای آوردن پیاده نظام و ذخیره های آن به میدان این بازی، جهت ایجاد دلهره یا انحراف و یا یأس و ناامیدی در جبهه مقاومت، نمود بیشتری به تبلیغات رسانه ای این بازی بدهند. از وقتی که رژیم تروریست و تروریست پرور امریکا، بی شرمانه اقدام به ترور شهید سلیمانی کرد و مسئله پاسخ به این جنایت مطرح شد و همچنین در پی جنایات اخیر رژیم صهیونیستی در ایران و ترور میهمان عزیز ما شهید اسماعیل هنیه در خاک جمهوری اسلامی و دیگر جنایات او در ترور رهبران جبهه مقاومت مخصوصاً شهید سید حسن نصرالله و یاران و همزمان او و قتل عام هزاران زن و کودک و پیر و جوان در فلسطین اشغالی، لبنان، سوریه و سایر نقاط دنیای اسلام، مجدداً بازیگران بازی گفت و گو و مذاکره و دلبستگی به سازمان های بی بو و بی خاصیت حقوق بشری که در پرونده سیاه و شرم آور آنها جز محکوم کردن ملت هایی که مورد تجاوز قرار گرفته اند و زیر بمب و ترور زندگی می کنند، سابقه دیگری وجود ندارد و دلالتان جنگ و صلح، و حقوق بگیران و جایزه بگیران مؤسسات حقوق بشری در قالب خیر خواهی، دفاع از ایران و جلوگیری از نابودی مسلمانان و نابودی ایران و ده ها ترند دیگر، وارد صحنه شدند تا دل ملت ایران و بعضی از کارگزاران ترسو و واداده را از عواقب اقدام و پاسخ به دزدان امنیت، آزادی و استقلال ایران تهی کنند.

این یادداشت در نظر دارد عظمت عملیات طوفان الأقصى و تأثیری که در به هم زدن معادلات از پیش طراحی شده برای عادی سازی روابط با رژیم تروریست صهیونیستی و واقعیت های غیر انسانی حاکم بر سیاست های دولت هایی که جهان مدرن را برای این بازی ها صورت بندی کرده اند از زبان یکی از بازیگرانی که خود سال ها در شکل گیری این صورت بندی حضور داشته و با استفاده از همین صورت بندی، ریختن خون هزاران انسان در ویتنام، فلسطین، لبنان، آفریقا، امریکای لاتین و آسیا را توجیه و تجاوز به خاک آنها را حق ابرقدرتی خود دانسته است، مورد ارزیابی قرار دهد.

۱. خبر منتسب به هاشمی رفسنجانی در توییتر که پس از تذکر مقام معظم رهبری که گوینده این جمله اگر از روی آگاهی این سخن را گفته باشد خیانت است. ادعا شده که خبر تقطیع شده است. رجوع شود به نشانی: <https://www.mehrnews.com/news/358758>؛ ۱۳۹۵؛ ۲ فروردین



مطالب مطروحه در این نوشته یک حقیقت دیگر را نیز بر ملا می‌سازد و آن این است که منطق متجاوزان در حوزه سیاست خارجی و داخلی عموماً شبیه به هم است و موافقان و مخالفان این سیاست‌ها عموماً از روش واحدی در توجیه جنایت‌های اینها استفاده می‌کنند. این یادداشت برای کسانی که نه از روی عمد پیاده‌نظام دشمنان ملت ایران و سایر ملت‌های زیر ستم بلکه از روی نادانی و ناآگاهی نیات جنایتکاران را تبلیغ می‌کنند شاید تلنگری باشد. این متن بر مدار کتاب فرصت را دریابیم اثر ریچارد نیکسون رئیس‌جمهور اسبق امریکا نوشته شده است؛ به این دلیل که وقایع پنجاه سال گذشته مخصوصاً وقایع بعد از انقلاب اسلامی و فروپاشی کمونیسم، بر مدار فرآیندی صورت‌بندی شده است که نیکسون به عنوان یک استراتژیست مطرح کرده و تدوین‌کنندگان سندهای استراتژی امنیت ملی امریکا در ادوار مختلف در اسناد استراتژیک خود این دیدگاه‌ها را ترسیم کرده بودند. تداوم توصیه‌های نیکسون در سیاست خارجی امریکا در سی سال گذشته نشان داده است در ماهیت سیاست خارجی امریکا هیچ تغییر محسوسی اتفاق نیفتاده است؛ فقط مجریان و شعارهای این سیاست‌ها تغییر کرده‌اند. این امر نشان می‌دهد شادمانی یا غمگساری کسانی که فکر می‌کنند با رفتن یا آمدن یک رئیس‌جمهور یا با گفت‌وگو و مذاکره با شیطان بزرگ تغییرات چشمگیری در سیاست‌های این شیطان نسبت به ایران، جهان اسلام، جبهه مقاومت، فلسطین و رژیم حقیر صهیونیستی به وقوع خواهد پیوست، چه درک نحیف و خوش‌خیالانه‌ای از فرآیند وقایع دارند. نمی‌دانند یا نمی‌خواهند باور کنند که اصول حاکم بر این سیاست‌ها غیر قابل تغییر است، اگرچه ممکن است شیوه‌های اجرای آنها متفاوت باشد.

در این یادداشت بر اساس کتاب نیکسون کلیات این اصول به چند بند به شکل اجمالی مطرح می‌شود. از جنگ دوم جهانی به بعد در تمام وقایع دنیا که امریکا و اروپا سیاست‌هایی در تجاوز به کشورها، حمایت از دیکتاتورها، ایجاد جنگ نیابتی، راه‌اندازی کودتا و ایجاد هراس از ملت‌هایی که سر تعظیم در مقابل شیاطین فرود نمی‌آورند، اتخاذ کردند از تمام این ترندها برای توجیه جنایات خود استفاده کردند و این توجیهات را در قالب ادبیات دفاع از دموکراسی، دفاع از قانون، دفاع از امنیت جهانی، مبارزه با تروریسم و امثال آن به کار برده‌اند.

تولد نحس امریکا مانند دولت شوم اسرائیل در گهواره جنگ و خونریزی و جنایات‌های سریالی و زنجیره‌ای این دو دولت با همراهی اروپاییان و دیکتاتورهای دست‌نشانده آنها در جهان و صدها وقایع دیگر به ما می‌آموزد این صورت‌بندی را که بر پایه خون و تجاوز ریخته شده است، هم بشناسیم و هم جدی بگیریم. هر یک از سناریوهای زیر صرفاً مجموعه‌ای از

گمانه‌زنی‌ها برای برانگیختن توان تخیلی نیست. این سناریوها کل احتمالات آینده جهان را در بر می‌گیرند و بر پایه صورت‌بندی‌هایی نوشته شده‌اند که بعد از جنگ دوم کم و بیش در مهار جهان مورد استفاده قرار گرفت.

امریکا در سند استراتژی امنیت ملی خود در قرن ۲۱، که در سال ۲۰۰۱ میلادی منتشر شد، کشورهای جهان را در چهار سناریو طبقه‌بندی می‌کند:

الف. سناریوی کشورهای حوزه صلح دموکراتیک که از نظر آمریکایی‌ها در آنها سه شرط اساسی وجود دارد. اول، معیارهای دموکراتیک (بخوانید معیارهای آمریکایی) در آنها غلبه داشته باشد. دوم، تضادهای تند عقیدتی نداشته باشند. سوم، سطح پیشرفته‌ای از همکاری سیاسی دولت‌ها در آنها وجود داشته باشد. امریکا خود را کلاتر حفظ امنیت کشورهایی می‌داند که به عضویت کشورهای این سناریو درمی‌آیند و هر کسی از این سناریو خارج باشد دشمن امریکا به حساب می‌آید.

ب. سناریوی کشورهای ملی‌گرا و استقلال‌طلب، ویژگی‌های این کشورها مخالفت با یکپارچگی اقتصاد جهانی، مخالفت با ایجاد گریزناپذیر بلوک‌های منطقه‌ای قدرت به رهبری امریکا و اوج‌گیری ملی‌گرایی است. این کشورها به جهانی‌شدنی که در آن برتری با امریکا است مخالف‌اند. به نظر امریکا و بردگانش!! جهان این سناریو، تکامل منفی دنیای امروز است. به عبارتی هر رشد، پیشرفت و تکاملی خارج از سناریوی صلح دموکراتیک، منفی و غیر قابل‌پذیرش است و آن را یک «ائتلاف متخاصم» می‌دانند. امریکا برای رویارویی با این ائتلاف متخاصم یک نیروی واکنش سریع در سطحی بسیار گسترده و فراگیر و دارای جنگ‌افزارهای کاملاً پیشرفته برای پاسخ دادن به تنش‌های ناگهانی از جمله منازعات آینده میان کشورها باید داشته باشد.^۱ نیکسون می‌گوید: بقا و استقلال اروپای غربی، ژاپن، کانادا، مکزیک و دولت‌های حاشیه خلیج فارس از لحاظ امنیت ما حیاتی است و منافع حیاتی منافی هستند که اگر از دست بروند امنیت ایالات متحده خود به خود به خطر می‌افتد... ایالات متحده در صورتی که لازم باشد برای دفع تهدیدهایی که متوجه این منافع شود باید به نیروی نظامی متوسل گردد.^۲

پ. سناریوی جهانی شدن پیروزمندانه، به طور خلاصه یعنی یکپارچه‌سازی جهان با شعار جهانی شدن در اتوپای سناریوی صلح دموکراتیک. در این سناریو، امریکا شریک فعال

۱. استراتژی امنیت ملی امریکا در قرن ۲۱، کمیسون تدوین استراتژی امنیت ملی، ترجمه جلال دهمشگی و دیگران، تهران، مؤسسه ابرار معاصر، ۱۳۸۳، چاپ چهارم، ص ۲۵۲-۲۴۹.

۲. برای مطالعه بیشتر رک: ریچارد نیکسون، فرصت را دریابیم، ترجمه حسین وفسی‌نژاد، تهران، طرح نو، ۱۳۷۱، ص ۳۳-۳۲.

دولت‌های جهان در پیشبرد سیطره خود از طریق نهادهای بین‌المللی است. چون امریکا از طریق ساز و کارهای بین‌المللی اعمال نفوذ می‌کند، رنجش از فرهنگ غرب و امریکا فروکش خواهد کرد.

ت. سناریوی تقسیم و درگیری، همزیستی انگشت‌شمار کشورهای توسعه یافته نسبتاً بی‌نیاز و وجود گروه بزرگی از کشورهای درگیر و اغلب بسیار فقیر، ویژگی اعضای این سناریو است. کشورهای این سناریو با شهرنشینی کنترل‌نشده گسترده و ویرانی محیط زیست و تکه تکه شدن اساسی روبه‌رو هستند. اغلب این کشورها بر سر مسائل قومی، فرهنگی و مذهبی دچار شکاف و تفرقه می‌شوند. امریکا کشورهای درون این سناریو را تروریست، دشمن دموکراسی، دشمن پیشرفت، دشمن حقوق بشر و دشمن امریکا می‌داند.^۱

بنیاد اساسی رویارویی با کشورهایی که خارج از سناریوی صلح دموکراتیک امریکایی قرار دارند، بر چند پایه استوار است.

۱. استفاده از سازمان ملل به عنوان ابزار اعمال زور و جنگ

وقتی بلوک شرق در دهه هفتاد گرفتار فروپاشی شد نیکسون می‌نویسد: اکنون ما در جهانی زندگی می‌کنیم که امریکا تنها ابرقدرت آن است و ما باید از نو سیاست خارجی خود را طراحی و قالب‌ریزی کنیم.

او در طراحی و صورت‌بندی نظم جدید به یک حقیقت نانوشته و پنهان اعتراف می‌کند و آن حقیقت این است که از سازمان ملل به عنوان ابزار کار اعمال زور و جنگ باید استفاده کرد، بدون این که ابزار دست سازمان ملل شد. این واقعیت و حقیقت نه تنها در جنگ امریکا علیه عراق در سال ۱۳۶۹ به بهانه انهدام سلاح‌های هسته‌ای!! عیان شد بلکه در جنایت‌های اخیر رژیم صهیونیستی و امریکا در منطقه به ما فهماند که صورت‌بندی متجاوزان از جهان، تخیلی و تابع باورهای ساده‌لوحان از ماهیت صوری سازمان‌های بین‌المللی نیست؛ بلکه تابع منافع است که نصیب صاحبان «حق و تو» در این سازمان می‌شود. چنان که نیکسون در سناریوی جهانی شدن پیروزمندانه نیز نوشته بود که تمام این سناریوها باید از طریق نهادهای بین‌المللی مثل سازمان ملل، نهادهای به‌ظاهر حقوق بشری و غیره اجرا شود تا رنجش از فرهنگ امریکا و غرب در پیشبرد این اهداف مانع ایجاد نکند.

او می‌نویسد: هر چند بوش (رئیس‌جمهور وقت امریکا) عبارت نظم نوین جهانی را به کار برده است اما این با آرمان‌خواهی ساده‌اندیشانه همراهی ندارد. در جنگ خلیج فارس، او سازمان ملل را ابزار کار خود کرد اما ابزار کار سازمان ملل نشد. گذشته از این، آشکارا گفت

۱. برای مطالعه بیشتر درباره این سناریوها رک: *استراتژی امنیت ملی امریکا در قرن ۲۱*، همان، فصل چهارم، ص ۲۴۵-۲۵۸.



که اگر سازمان ملل استفاده از هر وسیله لازم را برای آزاد کردن کویت تصویب نکند باز او از راه خود منحرف نخواهد شد. حتی بدون تصویب سازمان ملل باز هم امریکا و متحدانش حق داشتند به عراق حمله کنند.^۱

۲. حق ذاتی قدرت‌ها (نه ملت‌ها) در استفاده از زور در دفاع از منافع خود

دستاویز نیکسون به بی‌خاصیت و فرمایشی بودن نظر و مصوبات سازمان ملل و سایر سازمان‌های به‌ظاهر حقوق بشری، ماده ۵۱ منشور ملل متحد است. ماده ۵۱ می‌گوید در صورتی که یک عضو ملل متحد مورد تجاوز مسلحانه واقع شود هیچ یک از مقررات این منشور به حق طبیعی دفاع مشروع انفرادی یا جمعی تا موقعی که شورای امنیت اقدام لازم برای حفظ صلح و امنیت بین‌المللی به عمل آورد لطمه وارد نخواهد آورد. بنابراین به استناد اصل حق ذاتی دفاع مشروع هر دولت برای دفاع فردی و دسته‌جمعی از خود، می‌تواند از زور استفاده کند.

اما تاریخ منشور ملل متحد از جنگ دوم به بعد نشان داده است که اصل دفاع مشروع همیشه ابزار دست قدرت‌ها و حق ویژه آنها برای تجاوز به کشورهای دیگر بوده و اصولاً سایر کشورها یا توانایی استفاده از این حق را ندارند یا اگر از این حق استفاده کنند به بهانه‌های واهی که در تفسیرهای پیدا و پنهان ماده ۵۱ منشور ملل متحد وجود دارد، این کشورها محکوم می‌شوند که چرا از این اصل استفاده کردند و نگذاشتند سازمان ملل مسئله را حل کند و یا در دفاع مشروع، از شروط استفاده از اصل عدول شده است. به عبارتی همیشه دستاویز برای قدرت‌ها و سازمان ملل برای محکوم کردن کشورهای دیگر در استفاده از این اصل وجود داشته و دارد. مثل عملیات وعده صادق ۲ علیه تجاوز مسلحانه رژیم صهیونیستی به ایران و به شهادت رساندن اسماعیل هنیه در تهران که جمهوری اسلامی به استناد همین اصل دفاع مشروع در ماده ۵۱ منشور ملل متحد، این عملیات را انجام داد ولی تمام کشورهای زورگو و در رأس آن امریکا، آلمان، فرانسه و انگلیس این عملیات را محکوم کردند. این محکومیت‌ها نشان می‌دهد که اصل دفاع مشروع مانند حق وتو، حق ویژه کشورهای محدودی است که به تعبیر نیکسون هیچ چیزی نمی‌تواند جای قدرت آنها را بگیرد و هر گاه منافع حیاتی آنها تهدید شود این کشورها باید در صورت امکان با همراهی سازمان ملل و اگر نشد بدون همراهی آن، دست به کار شوند.^۲ بنابراین صرف نظر از صورت ظاهری الفاظ ماده ۵۱ منشور ملل متحد، مفاد اصلی و واقعی این ماده عبارت است از حق ذاتی قدرت‌ها (نه ملت‌ها) در استفاده از زور

۱. ریچارد نیکسون، همان، ص ۳۱-۳۰.

۲. همان.

برای دفاع از منافع خود. گویی نویسندگان منشور ملل متحد که دولت‌های فاتح جنگ جهانی دوم بودند این اصل را از اساس روزه‌ای برای رخنه و حضور در کشورهایی که دولت‌های بی‌خاصیت یا وابسته آنها توانایی دفاع از کشور خود را ندارند، قرار داده‌اند. تجاوزات امریکا در دو دهه اخیر به افغانستان و عراق و فجایعی که در این دو کشور ایجاد کرد، بهترین دلیل برای این ادعاست.

۳. امنیت خانه را تغییراتی که در جای دیگر رخ می‌دهد آشفته می‌سازد!

اصل دیگری که در تمام تاریخ دوران بعد از جنگ دوم، امریکایی‌ها به استناد آن تجاوز به ملت‌ها، کودتاها، جنگ‌ها و کشتارهای خود را توجیه کردند اصل جلوگیری از تغییرات درون خانه، به تبع تغییرات بیرون از خانه است. نیکسون می‌نویسد: پس از پایان جنگ خلیج فارس، دو سنت معارض در سیاست خارجی امریکا دوباره با هم گلاویز شدند. از این دو سنت یکی انزو واطلبی و دیگری آرمان‌خواهی است. انزو واطلبان می‌گفتند امریکا دیگر نباید نقش بخش اورژانس را در جهان ایفا کند بلکه باید امکانات خود را خرج مسائلی چون محرومین، اعتیاد به مواد مخدر و ایدز و سایر مشکلات داخلی نماید. عده‌ای دیگر می‌گفتند چون کار ما در داخل بی‌اشکال نیست شایستگی رهبری خارج از امریکا را نداریم. عده‌ای نیز می‌گفتند حیف پولی که به اسم کمک‌های خارجی صرف می‌شود برای خرید سلاح‌های نامرئی می‌گردد که بعد از امریکا باز هم امریکا مقدم بر همه چیز است.^۱ اما امریکا نمی‌تواند به این نصیحت‌ها گوش دهد زیرا پای منافعش در میان است و در دنیایی که از لحاظ سیاسی، اقتصادی، نظامی و عقیدتی به هم پیوسته است امنیت خانه را تغییراتی که در جاهای دیگر رخ می‌دهد آشفته می‌سازد و روی بر تافتن از آنها تاوان سنگینی دارد.^۲

مبادی تمام تجاوزات امریکا به ملت‌های دیگر از جنگ جهانی دوم به بعد، بر همین اصل استوار است. کسانی که فکر می‌کنند امنیت خانه را باید در درون خانه تأمین کرد در ترسیم مسیر و خط مشی خود از آرمان‌خواهی عملی و واقع‌بینی هوشمندانه بهره‌ای ندارند.

نیکسون به تدوین کنندگان سند استراتژی امنیت ملی امریکا توصیه می‌کند مهمترین اولویت کسانی که استراتژی امنیت ملی را تدوین می‌کنند این است که منافع حیاتی، منافع حساس و منافع حاشیه‌ای را از هم تفکیک کنند. هیچ کشوری توان آن را ندارد که در همه حال از همه این منافع با نیروی نظامی خودش دفاع کند. کسی که در همه جا در حال دفاع باشد نمی‌تواند هیچ چیزی را حفظ کند. تنظیم استراتژی مستلزم انتخاب است و انتخاب

۱. شبیه همین داستان‌ها در ایران نیز وجود دارد.

۲. همان، ص ۲۸-۲۷.





ایجاب می‌کند که اولویت‌ها برای ما روشن باشد.^۱

آیا اکنون نباید به کسانی که به ملت ایران القاء می‌کنند دفاع از فلسطین، لبنان و سوریه ربطی به ما ندارند شک کرد؟ آیا نباید با قاطعیت اعلام کرد که این افراد و این مجمع که خود را باقی‌مانده مجمع عقلا!! می‌نامند در کشان از تضمین امنیت ملی در جهان آشفته‌ای که امریکایی‌ها و اروپایی‌ها و صهیونیست‌ها برای ملت‌های دیگری که سرسپرده و نوکر نیستند ایجاد کرده‌اند تا آزادی و عزت و استقلال این ملت‌ها را سرکوب کنند چقدر در کی سطحی، کودکانه و یا خائنانه است! ملت ایران هزاران شهید داد تا چپاولگران امریکایی، اروپایی و صهیونیستی را از مرزهای خود دور کند؛ بدیهی است تضمین امنیت ملی خود را به بافته‌های ذهنی و حقیر این جریان‌ها و مجامع یا مسئولان نااهل که فکر می‌کنند با گفت‌وگو و مذاکره در دنیای آشفته می‌توان امنیت و پیشرفت در کشوری مثل ایران را تضمین کرد، نخواهد سپرد.

۴. دموکراسی در شعار، دفاع از زور و دیکتاتوری در عمل

آرمان‌خواهان می‌گفتند که بعد از جنگ خلیج فارس، امریکا فرصتی بی‌نظیر به دست آورده است و باید برای استقرار دموکراسی در سراسر جهان دست به جهاد بزنیم! و اولین گام مهم در راه استقرار دموکراسی در عراق از راه نیروی نظامی است!! می‌گفتند که دموکراسی جهانی نه تنها رعایت حقوق بشر را تضمین می‌کند بلکه به صلح می‌انجامد زیرا هیچ دولت دموکراتیکی آغازگر جنگ نبوده است!!^۲

نیکسون می‌گوید: این آرزوهای شرافتمندانه، واقع‌بینانه نیستند... ما قدرت آن را نداریم که جهان را از نو به صورت خود بسازیم. حتی در غرب هم حکومت دموکراتیک بیش از دوپست سال عمر ندارد. برخی از ملت‌های آسیا و آفریقا و امریکای لاتین نمی‌توانند یک شبه سنت‌ها و نهادها و فرهنگ‌هایی را که برای کارآمد شدن دموکراسی لازم است بسازند. ممکن است چیزی که برای ما کارآمد است برای آنها نباشد!! در این مناطق دموکراتیک بودن حکومت حتماً به معنی خوب بودن آن نیست!! بلکه ممکن است کار آن به سرکوب اقلیت‌ها به دست اکثریت بکشد و به حکومت رجاله‌ها میدان بدهد و کار به جایی برسد که مردم در قیاس با آن حسرت حکومت مطلقه را بخورند!!^۳

امریکایی‌ها آب پاکی را روی دست ابلهانی که باور دارند دموکراسی را می‌توان با کمک ارتش نیروهای بیگانه مخصوصاً امریکا، در کشوری پایه‌ریزی کرد، ریختند. این سرسپردگان

۱. همان، ص ۳۲.

۲. یعنی امریکاییان اینقدر ابله هستند که باورشان می‌شود دولت‌های دموکراتیک آغازگر جنگ نبودند؟ اصلاً در دوران معاصر هیچ جنگی وجود ندارد که آغازگر آن دولت‌های مدعی دموکراسی نباشند.

۳. همان، ص ۲۹-۲۸.



نمی‌خواهند بپذیرند که اصولاً امریکایی‌ها و اروپاییان ملت‌های دیگر را شایسته دموکراسی نمی‌دانند. نیکسون کسانی را که چنین باورهایی دارند آرمان‌خواهان ساده‌اندیش می‌داند. در منطق روابط بین‌الملل در جهان نمی‌توان بر شن‌های روان آرمان‌خواهی و بی‌اعتنایی به واقعیات امنیت هیچ کشوری را تضمین کرد. آرمان‌خواهی اگر از واقع‌گرایی و عقل‌گرایی بهره‌نگیرد سیاست‌های تدوینی جز خسارت چیزی به همراه نمی‌آورد. آرمان‌خواهان ساده‌اندیشی که در دولت خاتمی و روحانی فکر می‌کردند با گفت‌وگوی تمدن‌ها و مذاکرات با امریکا و اروپا و عقب‌نشینی از سیاست‌های تقویت توان دفاعی ایران، و عدم تکیه بر ذخایر و منابع انسانی و مادی کشور، می‌توانند اعتماد امریکا و اروپا را به دست آورده و جنگ‌افروزی صهیونیست‌ها را مهار کنند و ایران را در حلقه خطرناکی که دشمنانش به دورش کشیده‌اند حفظ نمایند اگر نگوییم خائنانه این افکار را دنبال می‌کردند، می‌توانیم ادعا کنیم از اساس هیچ درک دقیق از مناسبات قدرت در جهان نداشتند و هنوز هم بعد از دیدن این اتفاقات دست از این تفکر کودکانه بر نمی‌دارند.

این عاقلان اندر سفیه!! در آن دورانی که برای نشان دادن شوریدگی خود برای رابطه با امریکا و حل مشکل آب خوردن ایران!! جلوی هر کس و ناکسی زانو می‌زدند و در مجلسی که عصاره فضائل ملت بود با فرستادگان شیاطین عکس یادگاری می‌گرفتند، حتی به خود زحمت ندادند آراء و عقاید و باورهای سران امریکا نسبت به مسلمانان و نظر آنان به کارگزاران واداده‌ای که در دولت خاتمی و روحانی با شور و اشتیاق زایدالوصفی از این که شیطان بزرگ بر آنها منت گذاشته و تقاضای مذاکره را پذیرفته است، حداقل مطالعه کنند. نیکسون می‌نویسد: باید به علاقه‌ای که ایران به داشتن روابط نزدیک‌تر با غرب ابراز کرده به دیده تردید نگاه کنیم... زیرا ایران می‌خواهد دوباره به عنوان قدرت برتر منطقه بر تخت بنشیند. کسانی که ایالات متحده را ملامت می‌کنند که چرا روابط خود را با ایران گسترش نمی‌دهد اشتباه می‌کنند.^۱

می‌گویند، دولت‌ها آرمان‌هایی دارند و منافع؛ برای آن که منافع و آرمان‌های خود را متحقق کنند باید قدرت، از جمله قدرت دفاعی داشته باشند. آرمان‌خواهی بی‌بهره از واقع‌بینی، عقیم است و محصولی مثل برجام به همراه خواهد داشت که یک‌طرفه تمام اقتدار دفاعی ما را در یک قرارداد پر از ابهام و تفسیرهای متضاد، به گروگان خواهد گرفت. کشوری که برای مذاکره با ما تمام قدرت فریب خود را به کار گرفته و از اساس معتقد است سیاست

۱. همان، ص ۲۶۳.



خارجی او نه تنها به سود او، بلکه بر حق و مشروع است^۱ با چنین کشوری چگونه می‌توان با نتیجه برد-برد به توافق رسید؟!

۵. مسلمانان از دم مردمی نامتمدن، وحشی و غیر منطقی هستند!!

بسیاری از امریکائیان همه مسلمانان را از دم، مردمی نامتمدن و دست و رو ناشسته و وحشی و غیر منطقی می‌دانند که فقط بدین دلیل شایسته توجّه‌اند که بخت با برخی از رهبران ایشان یار بوده و بر سرزمینی حاکم شده‌اند که بیش از دو، سوم نفت جهان در آن است. این مردم سه جنگی را به یاد می‌آورند که دولت‌های عربی به قصد ریشه کن کردن اسرائیل به راه انداختند، گروگان گرفتن امریکائیان را به دست رژیم انقلابی ایران به یاد می‌آورند و.... بالأخره کوشش صدام حسین برای انضمام خاک کویت به عراق به شیوه هیتلر را به یاد می‌آورند. تصویر هیچ ملتی حتی چین کمونیست، در ذهن امریکاییان تیره‌تر از ملت‌های جهان اسلام نیست.^۲

تعامل، ارتباط و گفت‌وگو با کشوری که حاکمان آن چنین می‌اندیشند از اساس چگونه امکان دارد؟ کدام عقل سالمی مذاکره و تعامل با چنین نظامی که بالاترین فرد تصمیم‌گیرنده آن درباره ملت‌های دیگر چنین نگاه سخیفی دارد را در جهت منافع خود تحلیل می‌کند؟ چرا عده‌ای هنوز گرفتار این خیال خام هستند که نسخه‌های دموکراتیک چنین جوامعی دواي درد جوامعی است که قرن‌هاست مورد تجاوز و تحقیر دموکراسی هستند؟

مگر نمی‌دانند که بنیاد دموکراسی در نظام سیاسی کشوری که چنین باورهای نفرت‌انگیزی نسبت به ملت‌ها و فرهنگ‌های دیگر دارد، از اساس در سال ۱۷۸۳ م بر پایه تجاوز مهاجرین غیر امریکایی، به امریکا، کشتار بومیان سرخ‌پوست منطقه، قتل و غارت و تجاوزگری و برده‌داری استوار شد و در طول نزدیک به ۲۴۰ سال عمر سراسر فساد و خونریزی و تجاوز خود تا به امروز به بیش از ۵۵ کشور یا حمله نظامی کرد، یا جنگ و کودتا راه انداخت یا در امور داخلی کشورها دخالت کرد. حالا چنین فردی که خود پرورش یافته غرب وحشی است، ملت‌های ریشه‌دار تاریخی را نامتمدن، غیر منطقی و وحشی خطاب می‌کند.^۳ و انتظار دارند که ملت‌های دیگر واقعیات بازی‌های قدرت را نادیده بگیرند؟!

آنهايي که يا از روی جهل و يا از روی سرسپردگی مطلق يا از روی ناتوانی و وادادگی در حل مسائل کشور، پیوسته به ملت ما می‌گویند در چنین دنیای متناقض و متضاد به کشوری که

۱. همان، ص ۳۲.

۲. همان، ص ۲۳۸-۲۳۷.

۳. برای آگاهی از جنایات و تجاوزات امریکا رک: ویلیام بلوم، کشتن امید، مداخلات ارتش امریکا و سپا پس از جنگ جهانی دوم، ترجمه منوچهر بیگدلی خمسه، تهران، اطلاعات، ۱۳۸۶.



ملت خود را پیوسته بمباران تبلیغاتی می کند که امریکایی ها باید باور داشته باشند که سیاست خارجی امریکانه تنها به سود ماست بلکه بر حق و مشروع است،^۱ اعتماد کنیم، با کدام وجدان تاریخی یا انسانی ما را به این مسیر مبهم، ناشناخته و غیر قابل اعتماد می کشانند؟

یک امپراتوری اهریمنی که بعد از جنگ دوم اروپایی ها که آن را جنگ جهانی نامیدند به نام امریکا در جهان شکل گرفته است که خود را میراث خوار امپراتوری چهل تکه روم می داند و می خواهد حکومت مستبد، زورگو و وحشی و منحط خود را بر جهان تحمیل کند. سنت امپراتوری رومی که ستون اصلی و پنهان و آشکار رژیم امریکاست در چهار جهت جغرافیا، به دنبال خانه های مشترک برای حفظ و بسط این امپراتوری اهریمنی می گردد. رژیم صهیونیستی به همین انگیزه در منطقه آسیای غربی و آفریقا پایه ریزی شد. این رژیم قرار بود خانه مشترک آسیایی - آفریقایی نوکران امریکا در منطقه باشد اما پیروزی انقلاب اسلامی آرمان های این خانه مشترک را بر باد داد. با شکل گیری جبهه مقاومت اتحادیه ای که رهبری آن را امریکایی ها به عهده داشتند در منطقه فرو پاشید و روز به روز شکست طرح ایجاد خانه مشترک به رهبری اسرائیل بیشتر آشکار شد.

منافع امریکا بدون تضمین بقای رژیم صهیونیستی و همکاری با دولت های نوکر صفت منطقه برای تضمین امنیت منطقه راهبردی خلیج فارس، تأمین نمی شود. نزاع جبهه مقاومت به رهبری ایران با رژیم صهیونیستی، مانع اصلی است. زمان برای صلح امریکایی - صهیونیستی در منطقه بعد از انقلاب اسلامی هیچ گاه مساعد نشد. اعلام آخرین جمعه ماه رمضان به عنوان روز جهانی قدس توسط خمینی کبیر تمام تلاش های غرب برای تثبیت موقعیت رژیم اشغالگر قدس به عنوان خانه مشترک آسیایی - آفریقایی را باطل کرد. نیکسون در چنین شرایطی ناامیدانه می نویسد: فرآیند صلح (بین اعراب و اسرائیل) چاره همه دردها نیست، اما جایگاه امریکا در جهان اسلام در گرو آن است... تعهد ما به بقا و امنیت اسرائیل بسیار ریشه دار است. ما رسماً متحد نیستیم اما چیزی ما را به هم پیوند می دهد که ارزشش از یک تکه کاغذ بسیار بیشتر است و آن تعهد اخلاقی است... تعهد ما در برابر اسرائیل ریشه در میراث جنگ جهانی و علاقه اخلاقی و عقیدتی ما به حفاظت از دموکراسی هایی دارد که در مخاطره اند!! هیچ گاه رئیس جمهور یا کنگره امریکا اجازه نخواهد داد که اسرائیل از میان برود.^۲

این است منطق دموکراسی امریکایی در حمایت از رژیم وحشی و خونریز صهیونیستی که

۱. ریچارد نیکسون، همان، ص ۳۲.

۲. همان، ص ۲۶۶-۲۶۷.

عده‌ای می‌ترسند تف به روی این دموکراسی ببندازند. دموکراسی امریکایی برای تقویت آدم‌کشی‌های این سگ‌ها ره‌اشده در میان مسلمانان برای حفظ منافع خود در منطقه، میلیارد‌ها دلار در اختیار این رژیم قرار داده است. تمام امید امریکا این بود که با انعقاد پیمان‌ها بین اعراب و رژیم صهیونیستی می‌تواند در خوش‌بینانه‌ترین حالت آنها در کنار هم در صلح زندگی کنند. انقلاب اسلامی و شکل‌گیری جریان مقاومت که روز به روز قوی‌تر می‌شد این خیالات را بر باد داد و عملیات طوفان الأقصى تیر خلاصی بود به عادی‌سازی زندگی در کنار وحشی‌ترین و بدذات‌ترین رژیم تاریخ بشریت.

عملیات طوفان الأقصى و شترهای سرگردان

از قدیم رایج بود که اعراب جاهلی در جزیره‌العرب معتقد بودند شتری که پیر می‌شود و نه قدرت باربری دارد و نه گوشت آن قابل خوردن است برای صاحب خود نکبت و بدبختی می‌آورد. به همین دلیل عرب‌ها گوش‌چپ این نوع شترها را می‌بریدند و در بیابان‌ها می‌ساختند. اعراب بدوی و بیابانگرد معمولاً با مشاهده این شترهای گوش‌بریده از آنها دوری می‌کردند تا نحوست و بدیمنی این شترها دامن آنها را نگیرد.

عملیات طوفان الأقصى در غزه شبیه بریدن گوش شترهای فرتوت، بی‌خاصیت و در حال انقراض بود. بیش از هفتاد سال تلاش امریکا و اروپا برای عادی‌سازی اشغال سرزمین فلسطین توسط صهیونیست‌ها و پوشش تبلیغاتی و رسانه‌ای جنایات این رژیم در سرزمین‌های اشغالی و مظلوم‌نمایی‌های دروغین صهیونیستی و میلیون‌ها دلار هزینه برای بزک کردن چهره این هیولای بدترکیب با عملیات طوفان الأقصى به باد رفت. اکنون موقعیت رژیم اشغالگر قدس و حامیان آن در جهان به گونه‌ای است که هیچ ملت آزاده‌ای حتی در امریکا و اروپا ننگ دفاع از این موجود نحس را بر خود هموار نمی‌سازد. یکی از دلایل دیوانگی این هیولا در کشتار نسلی فلسطینیان و لبنانی‌ها همین است.

ویلیام سولیوان سفیر امریکا در دوران پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، در خاطرات خود نوشته بود: انقلابی که در سال ۱۹۷۹ (۱۳۵۷) به سرنگونی شاه ایران انجامید بی‌شک یکی از مهمترین وقایع سیاسی نیمه دوم قرن بیستم به شمار می‌آید. نتایج این انقلاب در سطح جهانی هنوز به طور کامل روشن نیست، لیکن آثار آن در برهم زدن موازنه استراتژیک منطقه حساس خاورمیانه... کاملاً مشهود است... ناتوانی سیاست خارجی امریکا در برخورد با این مشکل، دنباله ضعف و سردرگمی واشنگتن در درک انقلاب ایران و برخورد ناآگاهانه و

غیر منطقی با آن بود که چنین عواقب ناگواری را به بار آورد.^۱ شاید اگر سردمداران امریکا این هشدار را آویزه گوش خود کرده بودند امروز رؤیای امریکایی در منطقه و جهان چشم‌انداز دیگری داشت. سولیوان می‌گوید: من هنوز همه دلایل و عوامل این وضع را که به شکست سیاست امریکا در ایران منجر شد درک نکرده‌ام.

وقایع اخیر بدون هیچ تردیدی اثبات می‌کند شکل‌گیری تحولات تاریخ ایران و جهان بعد از انقلاب اسلامی با چنان سرعتی اتفاق افتاد که نه تنها جریان‌های سیاسی و اجتماعی ایران بلکه قدرت‌های منطقه‌ای و جهانی هم قادر نبودند رفتارها و تمایلات خود را با تحولات ایران و متعاقب آن تحولات منطقه که به نوعی در شعاع تحولات انقلاب اسلامی بودند، وفق دهند. زیرا جامعه‌پذیری دیوان‌سالارانه‌ای که در فضای آن می‌اندیشند، عموماً آگاهی کاذبی از موقعیت سیاسی و اجتماعی به دست می‌دهد که امکان درک دقیق و عمیق تحولات را مشکل می‌کند. چنان که این آگاهی کاذب در رفتار و گفتار بسیاری از آنهایی که در زیر سایه‌های قدرت زندگی می‌کنند وجود دارد و به همین اعتبار میلی به درک فضا و شرایط زندگی دیگران یا سایر جوامع ندارند، ملت‌ها را تحقیر می‌کنند، به آزادی و استقلال جوامع دیگر دست‌درازی می‌کنند، به فرهنگ، اعتقادات و باورهای مغایر با بافته‌های ذهنی خود تهاجم می‌کنند و اصولاً خود را نماینده جامعه جهانی می‌دانند.

ایران در دوران رژیم وابسته و نوکر صفت شاه در حضور و غیاب جهانی فقط در حد یک گاو شیرده و ژاندارمی که وظیفه تأمین منافع اربابان خود را داشت، مورد توجه بود. باید بپذیریم که بعد از انقلاب اسلامی، ماهیت این حضور و غیاب از اساس دگرگون شده است و اکنون ایران در موقعیتی قرار دارد که حتی دشمنان او به زبان بی‌زبانی اقرار می‌کنند که ایران در امور داخلی آنها اثرگذار است.

سولیوان اثر گذاری انقلاب اسلامی در مناسبات منطقه‌ای و جهان را غیر قابل اجتناب می‌دید فقط شعاع این اثر گذاری را به دلیل آغاز انقلاب نمی‌توانست درک کند. اکنون بعد گذشت نزدیک به نیم قرن شعاع این اثر گذاری در منطقه و جهان مخصوصاً در فروپاشی استراتژی‌های امریکایی و صهیونیستی برای ایجاد خانه‌های مشترک جهت تضمین امنیت غده سرطانی رژیم اشغالگر قدس بیشتر نمایان شده است. اگر می‌خواهیم نحوشت شتر گوش بریده، سرگردان و افسار گسیخته صهیونیسم را درک کنیم باید نگاهی به اهداف استراتژی خانه مشترک آسیایی - آفریقایی امریکا داشته باشیم.

۱. ویلیام سولیوان و آنتونی پارسونز، *خاطرات دو سفیر*، ترجمه محمود طلوعی، تهران، علم، ۱۳۷۵، چاپ سوم، ص ۱۷.



فروپاشی استراتژی خانه مشترک آسیایی-آفریقایی

چهل سال است که امریکا در رؤیای فروپاشی انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی از تمام توان خود و مزدوران داخلی و خارجی خود بهره برده است تا نقطه کانونی تحولات جهانی را متزلزل کند. چهل و خرده‌ای سال است که انقلاب اسلامی از خیالی که امریکا با کمک رژیم صهیونیستی برای آینده آسیا و آفریقا داشت، پرده برداشت. امریکایی‌ها همان رؤیایی که شوروی سابق به نام «یک خانه مشترک اروپایی» از اقیانوس اطلس تا کوه‌های اورال را دنبال می‌کردند تا اروپای جدیدی بر زمینه میراث مشترک تاریخی و فرهنگی تأسیس کنند و اقتصاد و فرهنگ کشورهای اروپایی را در هم ادغام نمایند و از این طریق صلح و امنیتی پایدار برای خود فراهم سازند را در منطقه آسیا و آفریقا دنبال کردند.

آنها به دنبال این بودند تا «خانه مشترک آسیایی-آفریقایی» را در منطقه پایه‌ریزی کنند و از این طریق کریدر اقتصادی و فرهنگی یکسانی از وادی صهیون تا جولانگاه استر^۱ با میدان‌داری صهیونیسم ایجاد کنند تا سد مستحکمی در مقابل نفوذ کمونیسم در آسیا و آفریقا باشد. تبلیغ سوسیالیسم آسیایی در مقابل سوسیالیسم روسی و تقابل مزارع اشتراکی (کیوتص) صهیونیست‌ها در سرزمین‌های اشغالی در مقابل مزارع اشتراکی (کلخوز) روس‌ها که در دهه ۳۰ و ۴۰ بخش قابل توجهی از جریان‌های چپ منطقه و ایران را به خود جلب کرد و آنها را به سمت اسرائیل کشید، در ابتدا شعار این خانه مشترک بود. ژاندارمی و نگهبانی از این خانه مشترک نیز به رژیم‌های سرسپرده از جمله رژیم شاه و عربستان سپرده شد. امریکا برای رژیم پهلوی و شخص شاه بیش از این ژاندارمی شأن دیگری قائل نبود؛ چنان که اندرو اسکات کوپر در کتاب *پادشاهان نفت* می‌نویسد: روزی یکی از همکاران هلمز (ریچارد هلمز، سفیر سابق امریکا در ایران) از او پرسیده بود که آیا واقعا او و کسینجر (وزیر امور خارجه امریکا) درباره شاه چه عقیده‌ای داشتند. هلمز با تحقیر گفته بود: ما هیچ وقت او را جدی نگرفتیم.^۲

انقلاب اسلامی و متعاقب آن فروپاشی نظام کمونیسم، این رؤیای امریکایی-صهیونیستی را بر باد داد. قدرت ژئوپولیتیک و یکپارچه انقلاب اسلامی اکنون نظم سکولار و پایه‌های

۱. برای مطالعه بیشتر رجوع شود به دوائر زیر:

علیرضا سلطان‌شاهی، *از جولانگاه استر تا وادی صهیون*، تهران، بنیاد تاریخ‌پژوهی و دانشنامه انقلاب اسلامی، ۱۳۸۶.

یوسی آفر، *پیرامونی، جست‌وجوی اسرائیل برای یافتن متحدان خاورمیانه‌ای*، ترجمه علیرضا سلطان‌شاهی، تهران، بنیاد تاریخ‌پژوهی و دانشنامه انقلاب اسلامی، ۱۳۹۹.

۲. اندرو اسکات کوپر، *پادشاهان نفت؛ اسرار مذاکرات پشت پرده فروش نفت ایران بر پایه اسناد سازمان سیا*، ترجمه غلامرضا کریمیان، تهران، اشاره، ۱۳۹۶، چاپ دوم، ص ۶۸۰.



نگهدارنده این نظم در منطقه و جهان را با چالش‌های جدی مواجه کرده است. همان‌طوری که اغلب پژوهشگران اروپایی اعتراف می‌کنند: جهان اسلام تمدنی زنده است که در پی هویت تاریخی خود می‌گردد... مردم کشورهای اسلامی آماده انقلاب‌اند.^۱

امریکایی‌ها بارها اعلام کرده‌اند که منافع ما ایجاب می‌کند که به محاسبه دشواری در زمینه ژئوپولیتیک دست بزنیم. ما هم باید بقای اسرائیل را تضمین کنیم و هم با همکاری دولت‌های میانه‌روی عرب، اسباب امنیت خلیج فارس را فراهم بیاوریم... تعهد ما به بقا و امنیت اسرائیل بسیار ریشه‌دار است.^۲ تمام سیاست‌های امریکا قبل و بعد از انقلاب اسلامی بر همین سیاست استوار بود اما شکل‌گیری جبهه مقاومت پس از سقوط صدام و قوی شدن این جبهه به رهبری ایران، تمام سیاست‌های امریکا را بر باد داد.

امریکا در سند استراتژی امنیت ملی در قرن ۲۱ که در سال ۲۰۰۱ م منتشر شد گرفتار این توهم بود که تا بیست و پنج سال آینده یعنی تا سال ۲۰۲۵ میلادی، حکومت مذهبی ایران سقوط کند. آنها باور داشتند که جمهوری اسلامی به مدت طولانی نمی‌تواند هم جمهوری و هم اسلامی باشد؛ نبرد برای آن آینده از نظر امریکایی‌ها از درون و بیرون، از همان سال که ایران گرفتار دولت خاتمی و کارگزاران سکولار او بود و تمام تهاجم‌های خود را به حذف اسلامیت از جمهوریت نظام متمرکز کرده بودند، آغاز شد. از نظر آنها اگر جمهوری اسلامی سقوط کند امواج آن در سراسر جهان احساس خواهد شد و به تبع آن جنبش‌های اسلامی نیز ضربه خواهند خورد. آنها پیش‌بینی کرده بودند که با از بین رفتن جمهوری اسلامی واپسین مراحل چالش اعراب و اسرائیل سرانجام می‌تواند با ایجاد یک کشور نیمه‌مستقل فلسطینی به پایان برسد.^۳

البته امریکایی‌ها می‌دانستند این صلح و آشتی میان اعراب و رژیم جعلی صهیونیستی دلگرم‌کننده نیست و ممکن نیست تمام فلسطینی‌ها و خود اسرائیل به چنین صلحی به آسانی تن دهند. امریکایی‌ها در این سند گرفتار این توهم می‌شوند که صلح راستین میان فلسطینی‌ها و رژیم صهیونیستی زمانی محتمل است که در سوریه یک تغییر رژیم روی دهد و روابط با لبنان و عربستان با یک آشتی نمایشی و نمادین درباره اماکن مقدس اسلامی در قدس ممکن گردد و اسرائیل هم محدود کردن برنامه هسته‌ای خود و حتی بازرسی بین‌المللی تأسیسات اتمی خویش را بپذیرد... و امکان یک تجمع بزرگتر میان اردن، آذربایجان و قزاقستان هم با

۱. ریچارد نیکسون، همان، ص ۲۴۳.

۲. همان، ص ۲۶۶.

۳. استراتژی امنیت ملی امریکا در قرن ۲۱، همان، ص ۱۷۳-۱۷۲.



این خانه مشترک آسیایی و آفریقایی فراهم شود.^۱

ایران با اتخاذ سیاست منطقی و عاقلانه به رهبری امام خامنه‌ای و بالا بردن توان دفاعی و پیشرفت‌های علمی کشور و ایجاد و تقویت جریانی به نام جریان مقاومت و منهدم کردن جریان‌های معارضي مثل داعش در منطقه که ابزار عملیاتی ایجاد خانه امن مشترک برای رژیم صهیونیستی و درگیر و مشغول کردن جهان اسلام مخصوصاً مهمترین کشورهای محور مقاومت مثل عراق، سوریه و ایران بود، تمام این نقشه‌ها را نقش بر آب کرد.

۱. همان، ص ۱۷۳.



مقالات

تأملاتی در زوایای پنهان قیام ۱۵ خرداد سال ۴۲

غلامرضا خارکوهی^۱

مقدمه

امام خمینی همواره بر اهمیت و تأثیر راهبردی قیام ۱۵ خرداد ۴۲ تأکید می‌کرد و آن را قیامی اسلامی، نقطه عطف تاریخ ایران، مایه رشد و آگاهی مردم نسبت به مسائل سیاسی اجتماعی و مبدأ نهضت ملت ایران شمرده است. قیام ۱۵ خرداد قدرت ستمشاهی را درهم شکست،^۲ ماهیت دروغین گروه‌های مدعی مبارزه با رژیم پهلوی را برملا کرد و بسیاری از افسون‌ها و افسانه‌های مدعیان ملی‌گرایی چپ و راست را که از جنبش مشروطیت تا نهضت ملی شدن صنعت نفت، رهبری حرکت‌های اجتماعی را در انحصار خود می‌دانستند، باطل کرد. شهدای مظلوم این واقعه در آن روز با نثار خون خود راه آزادی و استقلال ایران را برای نسل‌های آینده گشودند و ناشدنی‌ها را شدنی کردند. بسیاری از کسانی که این قیام را تحلیل

۱. تاریخ‌نگار انقلاب اسلامی

۲. سید ضیاء مرتضوی، دانشنامه امام خمینی، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام، ۱۴۰۰، ج ۳، ص ۹۳.





کردند معتقدند که رویدادهای بهار سال ۴۲ مقدمه قیام بزرگ سال ۵۷ به شمار می‌رود.^۱ و قیام ۱۵ خرداد از خیلی جهات زمینه‌ساز انقلاب اسلامی در سال ۵۷ بود.^۲ درباره این قیام بزرگ سیاسی-مذهبی، هنوز ناگفته‌های زیادی وجود دارد. که امیدواریم با باز شدن قفل پستوهای مراکزی که اسناد این قیام و سایر تحولات سیاسی، اقتصادی و فرهنگی ایران دوران معاصر را به بند کشیده‌اند؛ مخصوصاً مرکز اسناد ریاست جمهوری که هزاران برگ از اسناد دارالحکومه ایران را از دوره قاجاریه در زیرزمین‌های نمودر شرایط غیرعادی در گونی کرده‌اند و آن را در اختیار محققین نسل‌های آینده قرار نمی‌دهند ماهیت این نهضت بزرگ بیش از پیش روشن‌تر شود.

مقاله حاضر با همین انگیزه برخی از زوایای پنهان این قیام را با استفاده از منابع تاریخی مورد کنکاش و بازخوانی قرار داده است. هدف این مقاله آن است نشان دهد به رغم این که رژیم پهلوی از بعد حمله وحشیانه به مدرسه فیضیه در روز دوم فروردین سال ۱۳۴۲ در سالروز شهادت حضرت امام صادق (ع) و به خاک و خون کشیدن طلاب می‌دانست که ایران با ورود به ماه محرم و نهضت خونبار حضرت اباعبدالله (ع) و نزدیک بودن ایام تاسوعا و عاشورا آستان یک قیام عظیم سیاسی اجتماعی است، تمام تمهیدات لازم را برای مواجهه با این حرکت به کار گرفته بود، ولی نتوانست عمق و گستردگی قیام را محاسبه و سد نماید و نهضت ۱۵ خرداد مانند سیلی بنیان‌کن از راه رسید و تمام اندوخته‌های نظام شاهنشاهی را مانند پر کاهی در طوفان قیام مردم با خود برد.

هدف این مقاله بیش از هر چیز زنده نگه داشتن یاد و خاطره آن قیام خودجوش و طوفانی و اظهار ارادت به محضر شهدایی است که در پانزده خرداد و روزهای بعد آن جان شریفشان را برای استقلال و آزادی ایران و برپایی یک نظام اسلامی از دست دادند و بسیاری از آنان تا به امروز پیکر پاکشان شناسایی نشد.

پاکروان و چهار فرمان امنیتی قبل از آغاز طوفان

سرلشکر پاکروان رئیس سازمان اطلاعات و امنیت کشور (ساواک) در مواجهه با مردم در آن روزهای بحرانی، چهار بخشنامه از روزهای ۱۱ تا ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ صادر کرد:

فرمان اول: بخشنامه مورخ ۴۲/۳/۱۱

دستور فرمایید در روزهای تاسوعا و عاشورا ضمن آمادگی کامل برای مقابله با هر گونه

۱. محسن مبصر، نقدی بر کتاب خاطرات ارتشبد سابق حسین فردوست، بی‌نا، بی‌تا، [احتمالاً چاپ انگلستان]، ص ۳۶۴.

۲. همایون کاتوزیان، مصدق و نبرد قدرت، ترجمه احمد تدین، تهران، رسا، ۱۳۷۲، چاپ دوم، ص ۴۲۸.

اتفاقات و حوادث احتمالی حتی الامکان در این دو روز از اصطکاک مأمورین با عزاداران و وعاظ و روحانیون خودداری [کرده] و اگر در مجالس و منابر، افرادی مبادرت به تندروی نمودند، در خارج از مجلس به وسیله مقامات شدیداً به آنها تذکر و عواقب وخیم عمل به آنان یادآور گردد. ضمناً اسامی و مشخصات این قبیل عناصر تهیه، که پس از برگزاری ایام عزاداری، تصمیم لازم درباره آنان اتخاذ شود. نظر به این که عده‌ای عنصر آشوب طلب برای رسیدن به مقاصد خود مترصد به دست آوردن بهانه در روزهای تاسوعا و عاشورا می باشند، روی این اصل اقدام سازمان‌های انتظامی و امنیتی در روزهای مزبور باید کاملاً بررسی شده و با دقت و تدبیر انجام گیرد که بهانه به دست عناصر مترصد، جهت بهره‌برداری ندهند. از طرف شهربانی کل نیز در این مورد آموزش لازم به شهربانی‌ها داده شده است. سرلشکر پاکروان^۱

فرمان دوم: بخشنامه مورخ ۴۲/۳/۱۴

عده‌ای عناصر ارتجاعی بین آخوندها با استفاده از ایام عزاداری سعی می کنند وضع را متشنج بکنند. اقدامات آنها بی نتیجه مانده و به زودی عمل شدید در باره ایشان اجرا خواهد شد. محرکین اصلی را در منطقه خود شناخته و منتظر دستور باشید. سرلشکر پاکروان^۲

فرمان سوم: بخشنامه مورخ ۴۲/۳/۱۵

نظر به اینکه در این اواخر تحریکات عده‌ای از روحانیون و وعاظ به ویژه پیروان خمینی بر علیه مصالح عالیه کشور به حدی رسیده که دیگر قابل تحمل نیست، لذا تصمیم گرفته شد کلیه عناصر افراطی و محرکین درجه ۱ دستگیر شوند. لذا با در نظر گرفتن فعالیت روحانیون و وعاظ در چند روز گذشته، آنهایی که در این مدت زیاده از حد تحریک و هتاک کرده‌اند، فوراً دستگیر و تحت‌الحفظ به مرکز اعزام دارید. در این عمل دقت کافی شود که فقط محرکین درجه یک که شناخته شده‌اند دستگیر گردند، و به سایرین گوشزد نمایند که از کوچک‌ترین عمل خلاف مصالح کشور چشم‌پوشی نخواهد شد. ضمناً در این مورد با ارتش و سایر مقامات اعم از انتظامی و غیر انتظامی تماس، و احتیاطات لازم را اتخاذ، تا از هر گونه بی‌نظمی جداً جلوگیری شود. سرلشکر پاکروان^۳

فرمان چهارم: بخشنامه عصر روز ۴۲/۳/۱۵

خیلی فوری است. ساواک، پیر و تلگراف قبلی، بعد از ظهر روز جاری نیز تظاهراتی

۱. انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک (استان قزوین)، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، ۱۳۹۳، ج ۱، ص ۳۲.
۲. همان، ص ۳۵.
۳. همان، ص ۳۶.



[به] وسیله عناصر اخلاک‌گر و عوامل وابسته به علما و مرجعین در خیابان‌های پایتخت صورت گرفته و مأمورین انتظامی مرتباً اخلاک‌گران را متفرق و بعضاً مبادرت به تیراندازی می‌نموده‌اند، و نتیجتاً بعد از ظهر امروز نیز تعدادی از افراد کشته و عده‌ای مجروح شده‌اند. ولی در شهرستان‌ها تشنج روی نداده است. ضمناً از ساعت ۲۰ روز جاری در تهران حکومت نظامی اعلام شده و قوای انتظامی کاملاً بر اوضاع مسلط می‌باشند. سرلشکر پاکروان^۱

فرآیند فرمان‌های رئیس ساواک حکایت از آن دارد که رژیم از ابتدا تصور می‌کرد اگر حرکت‌هایی اتفاق افتد عمق چندانی نخواهد داشت و پراکنده و قابل کنترل خواهد بود، به همین جهت رئیس ساواک ابتدا تصور می‌کرد این اعتراضات پراکنده را صرفاً با تذکر به مخالفان - آن هم در خارج از مجلس - کنترل خواهد کرد و از مواجهه مستقیم و فیزیکی با مخالفان و منتقدان حین برگزاری مراسم اجتناب نماید. حتی در این مورد بنا شد که حضوراً با رئیس شهربانی مذاکره، و برابر دستورات کمیته‌های اطلاعاتی استان‌ها و شهرستان‌ها اتخاذ تصمیم نمایند. اما لحن بخشنامه دوم نشان می‌دهد که محاسبات ساواک غلط بوده و سطح مخالفت‌ها در حد چند حرکت پراکنده و قابل مهار نیست. در بخشنامه سوم که ساعاتی پس از بازداشت امام صادر شده، لحن عوام‌فریبانه ساواک و شهربانی رنگ باخت و موج بر خورده‌های خشن و دستگیری مردم و اعزام آنها برای بازجویی و محاکمه به تهران آغاز شد. بخشنامه چهارم ماهیت اصلی رژیم را برملا کرد این بخشنامه حاکی از اتخاذ سیاست سرکوب و تشدید خشونت علیه مردم است، و زمانی صادر شد که شاه و علم‌دستور کشتار و سرکوب مخالفان را دادند. این بخشنامه‌ها نشان می‌دهد که انبوه جمعیت مخالف در تهران به حدی زیاد بود که از کنترل نهادهای نظامی و انتظامی و امنیتی خارج شد و شاه احساس خطر کرد به همین منظور علاوه بر کشتار و بازداشت مردم، در ساعت ۸ شب تاریخ ۱۵ خرداد ۴۲ حکومت نظامی اعلام شد تا مانع از ادامه قیام مردم در خیابان‌های تهران شوند. اسدالله علم در یادداشت‌های روز ۲۵ فروردین ۱۳۵۴ ناخواسته هم عظمت قیام ۱۵ خرداد و هم نقش شاه در صدور فرمان کشتار مردم را این گونه بیان می‌کند:

[به شاه] یادآوری کردم که در جریانات انقلاب سفید که من نخست‌وزیر شاهنشاه بودم فقط استحکام اعلیحضرت بود که ما و کشور را نجات داد. نظر مبارک هست مرحوم علاء وزیر دربار وقت و شریف امامی و انتظام رئیس وقت شرکت ملی نفت و گلشائیان روزی که ما آخوندها را کوبیده بودیم (۱۵ خرداد ۱۳۴۲) جلسه کرده و به عرض رسانده بودند که خوب



است دولت عوض شود. بعد شاهنشاه مرا احضار و امر فرمودید همه آنها را حبس کنم. من استدعا کردم از تقصیر آنها بگذرید. اگر ما آنها را هم بگیریم انعکاس کار در دنیا خیلی بزرگ می شود. موقتاً صرف نظر فرمودید ولی بعد همه را تنبیه کردید و بالأخره مثل یک صخره بزرگ مقابل همه امواج ایستادید. اگر کوچکترین تزلزلی به کار می رفت ما و کشور همه رفته بودیم. صبح ۱۵ خرداد هم اول با تلفن از من سؤال فرمودید حالا که انقلاب شده چه می خواهی بکنی، من عرض کردم توپ و تفنگ در دست من است... از ته دل خندیدید و فرمودید موافقم و پشت تو هستم. اگر کمی تزلزل در اعلیحضرت بود من چه غلطی می توانستم بکنم؟ همه چیز به باد رفته بود. فرمودید بلی همان ها ما را می خوردند و تو نمی دانی که انتظام و علاء با چه وضعی پیش من آمدند. سر من داد زدند که بس است، بس است، آدم کشی بس است، دولت را ببندازید، با آخوندها کنار بیایید. بعد که من حرف آنها را شنیدم آنها را از اتاق بیرون کردم و تو را خواستم و آن دستورات را دادم. درست روز ۱۸ خرداد بود که شاهنشاه مرا به کاخ سعدآباد احضار فرمودند و این اوامر را فرمودند و من تمام این سه روز از دفتر خارج نشده بودم و به سعدآباد هم باز رهپوش رفتم چون هنوز شهر متشنج بود.^۱

دستگیری امام و تحقیر دستگاه قضایی رژیم شاه

امام خمینی که سحرگاه (ساعت ۴ صبح) روز چهارشنبه ۱۵ خرداد ۴۲ توسط مأموران رژیم بازداشت و به تهران منتقل شد، برای بازجویی در اختیار لشکر گارد شاهنشاهی قرار گرفت. اما هر چه بازپرس از او پرسید حاضر به پاسخگویی نشد. به عبارت دیگر او نه بازپرس و نه دادگاه و نه رژیم شاه را به رسمیت نمی شناخت. این هم یکی از روش های مبارزاتی امام بود که با رفتار خود نهاد قضایی رژیم را تحقیر می کرد. چنان که مقامات قضایی و امنیتی از رفتار امام به تنگ آمدند و نوشتند:

نسبت به بازجویی از نامبرده بالا اقدام لازم به عمل آمده، لیکن طی دو دفعه بازجویی از دادن جواب به سؤالات مطروحه خودداری، و در دفعه اول اظهار نموده، چون استقلال قضایی در ایران نیست و قضات محترم در

۱. یادداشت های علم، ویرایش علی نقی عالیخانی، تهران، کتابسرا، ۱۳۹۰، ج ۲، ص ۵، ج ۴۵-۴۴. (با اندکی تلخیص)

جریان مشروح تظاهرات و زور و خوردهای تهران

در تظاهرات ۶۶ هزار نفر در تهران

فرماندهای و سینه‌ها موردها و آتش سوزی فراوان کرد
تا ظهر امروز ۶۶ نفر در تظاهرات
توان کشته شده و زخمی شدند
مروغ گردیدند

در تهران ۶۶ هزار نفر در تظاهرات شرکت کردند و در جریان آن ۶۶ نفر کشته شدند و ۶۶ نفر زخمی شدند. در جریان تظاهرات ۶۶ نفر کشته شدند و ۶۶ نفر زخمی شدند. در جریان تظاهرات ۶۶ نفر کشته شدند و ۶۶ نفر زخمی شدند.



اطلاعات

محل تظاهرات: میدان آزادی، تهران
تاریخ: ۱۳۷۸

تظاهرات در قم، مشهد و شیراز

در قم ۱۰ هزار نفر در تظاهرات شرکت کردند و در مشهد ۱۰ هزار نفر و در شیراز ۱۰ هزار نفر. در قم ۱۰ هزار نفر در تظاهرات شرکت کردند و در مشهد ۱۰ هزار نفر و در شیراز ۱۰ هزار نفر.

در تهران حکومت نظامی اعلام شد

فرماندهای و سینه‌ها موردها و آتش سوزی فراوان کرد
تا ظهر امروز ۶۶ نفر در تظاهرات
توان کشته شده و زخمی شدند
مروغ گردیدند

توطئه خطرناکی به موقع کشف شد

سر دستهای غریبانان توطئه و به نام نظامی تسلیم شدند
در تهران ۶۶ هزار نفر در تظاهرات شرکت کردند و در مشهد ۱۰ هزار نفر و در شیراز ۱۰ هزار نفر.

آکرمی

مراج عمومی کرو گنای
و عذ گشته بانک کار گنای
مرکز و شعب تهران از آغاز
۱۳۷۸ هجری قمری در روزهای
جمعه ساعت ۹ صبح شروع
گردیدند. در مورد فرشی
مهر گری خیابان فردوسی
که اکنون بخیان مولوی
افتاد.



۱. قیام بانزدهم خرداد به روایت اسناد ساواک، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، ۱۳۷۸، ج ۲، ص ۴۲۶.

یکی از شاهدان عینی می گوید:
من در آن روز از اتاق رئیس
کانون وکلای دادگستری که
مشرف به میدان ارک تهران بود،
شاهد کشتار مردم بودم. سنگ و
آجر پاسخ گلوله های مسلسل
مأموران بود. اما خشم مردم
مهاجم را گلوله های دژخیمان
حتی تا پای جان فرو نداشتند

امام خمینی در پاسخ بازجویان به نکته بسیار مهم
و اساسی اشاره و استناد نمود و آن عدم استقلال
دستگاه قضایی رژیم پهلوی است. نکته ای که حتی
برخی از مقامات رژیم نیز در آن سال ها به آن
اذعان می کردند. چنان که دکتر علی امینی در دوره
نخست وزیریش، روز ۲۱ اردیبهشت سال ۱۳۴۰
در نطق رادیویی خود، بر عدم استقلال قوه قضاییه
صحیح گذاشت و گفت: «دولت [من] همچنین امنیت
قضایی را مورد نظر قرار داده و دادن قدرت و استقلال
به دستگاه قضایی را... ضروری و مهم می داند.»^۱

گرچه این وعده دکتر امینی نه توسط دولت او و نه دولت های بعد، تا پایان حکومت پهلوی
هرگز محقق نشد، اما این اعتراف نشانگر عمق فضاقت در قوه قضاییه و عدم اجرای عدالت
در این دستگاه بود.

این رفتار امام خمینی با دستگاه قضا آنقدر مهم بود و تازگی داشت که حتی بین برخی از
زندانیان سیاسی هم انعکاس یافت و موجب خرسندی مخالفان رژیم شد. یکی از اعضای
نهضت آزادی به نام عباس رادینا که پس از قیام ۱۵ خرداد مدتی زندانی بود در خاطراتش
(مربوط به روز پنجشنبه ۱۲ دی سال ۱۳۴۲) می نویسد: «ملاقات دو نفر از افسران ارتش با
حضرت آیت الله خمینی و ندادن پاسخ از طرف ایشان به سؤالات افسران...»^۲ از بحث های
زندانیان بود.

ایام محرم و ترس شاه از اتحاد سیاسی قم و مشهد

در سال ۴۲ دو شهر پر جمعیت و بزرگ قم و مشهد به خاطر وجود دو شخصیت مقدس
شیعیان - امام رضا (ع) و خواهر مکرماه اش حضرت معصومه (س) - مهمترین شهرهای
مذهبی و زیارتی ایران محسوب می شدند. وجود حوزه های علوم دینی متعدد و مراجع
و علمای بزرگ بر اهمیت این دو شهر می افزود. علاوه بر این شهرهای فوق در ماه محرم
پذیرای انبوه شیعیان عزادار ابا عبدالله الحسین (ع) بودند.

لذا در خرداد سال ۴۲ که مصادف با محرم بود نیز حضور بی شمار جمعیت بومی و غیر بومی

۱. اطلاعات سالانه، تهران، اطلاعات، ش ۳، س ۱۳۴۱، ص ۱۰.

۲. ابراهیم یزدی، مقاومت در زندان، خاطرات عباس رادینا ۱۳۴۳ - ۱۳۴۰، تهران، قلم، ۱۳۷۸، ص ۳۱۵.



در این شهرها موجب شد تا رژیم از اتحاد و خیزش سیاسی این دو شهر احساس خطر نماید. به همین جهت همزمان با دستگیری امام خمینی در قم، آیت‌الله سید حسن طباطبایی قمی را نیز در مشهد بازداشت کردند و این اعترافی بود که علم عصر روز ۱۵ خرداد در جلسه هیأت دولت به آن تصریح نمود. او با ابراز نگرانی از همبستگی این دو شهر گفت: «خبر دیگر آن که قم و مشهد با هم هم‌صدا بشوند و کار خیلی سخت بشود.»^۱

البته آیت‌الله قمی گرچه نه از نظر علمی و نه از نظر سیاسی به هیچ‌وجه قابل مقایسه با امام نبود، ولی چون در مشهد سخنان و مواضع تند و تیزی علیه رژیم اتخاذ می‌کرد و جمعیت زیادی مجذوب بیت او بودند، رژیم احساس خطر کرد که بعد از بازداشت امام ممکن است او مردم مشهد را علیه حکومت بشوراند و این امر به زیان رژیم تمام شود. آیت‌الله سید علی خامنه‌ای در مصاحبه با مرکز اسناد انقلاب اسلامی در این زمینه یادآور شد که آقای قمی آدم تند و داغی بود و از لحاظ فکری نقطه مقابل آیت‌الله سید هادی میلانی محسوب می‌شد. هر چه آقای میلانی روشن‌بین و پخته و وسیع‌نگر بود، قمی یک آدم متعصب و متحجر [و] از لحاظ بینش سیاسی عقب مانده بود. مثلاً ایشان انقلاب مشروطیت را قبول نداشت. بارها با ایشان بحث شد، اما اصلاً مشروطه و مجلس شورا و اینها را قبول نداشت. او معتقد بود که اینها در مقابل قانون خدا، دکان قانون باز کردن است... و بعد از پنجاه سال - بلکه بیشتر - پس از فوت آخوند خراسانی، هنوز با ایشان بد بود، چون مرحوم آخوند طرمدار مشروطه بوده است. لذا روشنفکرها و قشر تحصیل کرده جذب آقای قمی نمی‌شدند. اما چون جنبه‌های تقدس و پایبندی به تعصبات مذهبی از او زیاد بروز می‌کرد، عامه مردم به ایشان علاقه داشتند. شاید بشود گفت که توده‌های پایین مردم به ایشان علاقمند بودند تا به آقای میلانی. آقای قمی چون حاد و داغ بود، کانون مبارزه در مشهد در حول و حوش وجود ایشان گرم‌تر بود.^۲ لذا موضع‌گیری‌های تند آیت‌الله قمی علیه رژیم پهلوی باعث شد که در نیمه خرداد ۴۲ در مشهد دستگیر و زندانی شود. او همزمان با آزادی امام خمینی در ۱۶ فروردین سال ۴۳ آزاد شد و به مشهد بازگشت.^۳

۱. متن کامل مذاکرات هیأت دولت طاغوت در پانزده خرداد ۱۳۴۲، تهران، دفتر هیأت دولت و روابط عمومی نخست‌وزیری، ۱۳۶۳، ص ۲۲.

۲. مصاحبه آیت‌الله خامنه‌ای با مرکز اسناد انقلاب اسلامی، جلسه ۱۱، ص ۱۵-۱۴ با اندکی تلخیص.

۳. حسن شمس‌آبادی، نقش علمای مشهد در انقلاب اسلامی، تهران، عروج، ۱۳۸۹، ص ۲۹.



جای پدر و پیمودن راه پدر

از نکات کمتر گفته شده و مغفول تاریخ نهضت ۱۵ خرداد، نقش شهید سید مصطفی خمینی در این واقعه است. او عالمی باسواد، مدرس سطوح عالی حوزه و مشهور به سلامت نفس و تقوا و زیر کی سیاسی بود. گرچه با وجود امام خمینی او خود را مطرح نمی کرد تا محوریت امام در جامعه حفظ شود. اما به عنوان فردی وظیفه شناس چه قبل از قیام ۱۵ خرداد و چه حین و بعد از آن، همواره سعی داشت تا تنور مبارزه را گرم نگه دارد. دکتر سید حمید روحانی در جلد پنجم نهضت/امام خمینی می نویسد:

زمانی که امام در ۱۵ خرداد ۴۲ بازداشت و زندانی شد مصطفی با کوله باری از مسئولیت های گوناگون و توانفرسا که تا دیروز امام آن را بر دوش داشت به صحنه آمد... او در آن اوضاع آشفته و از هم گسسته چند برنامه سازنده را به کار بست... الف. پیشنهاد مهاجرت مراجع قم به تهران برای برجسته و چشمگیر کردن پشتیبانی عالمان شیعه از امام؛ ب. باز نگاه داشتن خانه امام به عنوان کانون جوشان و پایگاه خروشان مبارزه مردمی و ضد استبدادی؛ ج. پاسداری از حریم امام؛ د. تنظیم پیش نویس اعلامیه ها؛ ه. رابط بین امام خمینی و ملت.^۱

۱. سید حمید روحانی، نهضت/امام خمینی، تهران، بنیاد تاریخ پژوهی و دانشنامه انقلاب اسلامی، ۱۴۰۱، دفتر پنجم، ص ۸۶-۸۰.



به قول حجت الاسلام سید تقی دُرّجَه‌ای او قبل از ۱۵ خرداد همچون یک مدیر و مدبر یا یک فرمانده عملیاتی، شجاعانه در کنار مبارزان بود و آنها را راهنمایی و تشویق می‌نمود. او در کار مبارزاتی بسیار با علاقه، دلسوخته و عاشقانه تلاش می‌کرد.^۱ آقای درجَه‌ای می‌گوید: ارتباط و آشنایی‌ام با آیت‌الله شهید سید مصطفی خمینی به سال ۱۳۴۲ برمی‌گردد. در زمان مبارزات افراد اهل مبارزه دارای وجوه مشترکی بودند. از جمله همدیگر را جذب می‌کردند. ارتباطات خاصی هم میان مبارزان وجود داشت، چرا که آنها نیاز به همکاری داشتند. برای ما طلاب قم در آن زمان حاج آقا مصطفی شخصیت بزرگی بود، پسر امام بود، دارای ارزش و اعتباری بلند بود و خودش دارای تفکری بلند و نظریات عالی بود. ایشان گاهی در جلسات ما شرکت می‌کرد. اگر نیاز به همکاری بود همکاری می‌کرد. از ایشان کمک بسیار می‌گرفتیم، به ویژه اگر در کارها نیاز به وجود یا رهنمود ایشان بود از ایشان استفاده می‌جستیم. ایشان منزلی داشت نزدیک مدرسه حجتیه که مدتی پاتوق مبارزین بود. در آن خانه سخنرانی‌هایی را که امام انجام می‌داد به صورت دفترچه چاپ و سپس منگنه می‌کردیم و به دست افرادی در قم و شهرستان‌ها می‌دادیم. منزل ایشان پاتوق این حرکت بود. گاهی سخنرانی‌های امام این گونه بود که نوارهای آن بعداً به دست ما می‌رسید. نوارها پیاده و بعد هم چاپ می‌شد. ما به جهت همین وجوه مشترک در مبارزات با ایشان رفیق شدیم. ایشان متوجه شد که ما مردم میدان هستیم و آمادگی مبارزه را نیز داریم. دوستان در منزل ایشان جمع می‌شدند، ما جزوات را در شهرهای مختلف تقسیم می‌کردیم.^۲

صبح روز ۱۵ خرداد با تشویق سید مصطفی خمینی مردم به خیابان‌های قم آمدند و به تظاهرات دست زدند و به سوی حرم حضرت معصومه (س) حرکت کردند و خواهان آزادی امام خمینی شدند. به گفته محمود بروجردی - داماد امام خمینی - مصطفی آن روز پیشاپیش جمعیت تظاهر کننده بود و مردم شعار می‌دادند «یا مرگ یا خمینی، ما مرجعمان

۱. یادها و یادمان‌ها؛ آیت‌الله سید مصطفی خمینی، تهران، به کوشش کمیته علمی کنکره شهید آیت‌الله سید مصطفی خمینی، ج ۲، ص ۲۲۲

۲. امید/سلام، معاونت پژوهشی مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، تهران عروج، ۱۳۹۰، ص ۱۳۸-۱۳۷.

را می‌خواهیم، خمینی بت شکن آزاد باید گردد».^۱

ساواک در گزارشات خود تصریح نموده که «در شهرستان قم پسر آیت‌الله خمینی که معمم می‌باشد به جای وی نشسته و دستورهای او را مورد اجرا می‌گذارد و اعلامیه‌هایی تهیه و برای روحانیون می‌فرستد».^۲ «بعد از دستگیری و بازداشت آیت‌الله خمینی پسر وی به نام سید مصطفی... امور جاریه را انجام می‌دهد و پول‌هایی هم توسط بازاریان تهران جهت پرداخت شهریه طلاب رسیده، شهریه ماه جاری طلاب حوزه علمیه قم [به] وسیله نامبرده پرداخت گردیده است».^۳ «طبق اطلاع واصله اخیراً پسر آیت‌الله خمینی با افراد متنفذ و مخالف دولت در تماس می‌باشد، چون مشارالیه می‌تواند با پدرش ملاقات نماید از این لحاظ رابط بین پدرش و افراد مخالف دولت است».^۴

ترس شاه از عظمت نهضت ۱۵ خرداد و واگذاری فرماندهی کل قوا به اسدالله علم

طبق اصل پنجاهم متمم قانون اساسی مشروطه، مقام فرماندهی کل نیروهای نظامی و انتظامی بر عهده شاه بود. شاه این امتیاز را مهمترین رکن اعمال قدرت و حاکمیتش می‌دانست و به هیچ‌وجه حاضر به تفویض آن به شخص دیگری نبود. چنان که در اوایل سال ۳۲ دکنر مصدق - نخست‌وزیر وقت - خواهان اخذ این سمت شد، ولی شاه حاضر به واگذاری آن حتی به طور موقت هم نشد. اما در جریان قیام بزرگ ۱۵ خرداد سال ۴۲ که حکومتش را در معرض سقوط دید، به ناچار حاضر شد، موقتاً و غیررسمی به مدت یک هفته مسئولیت فرماندهی کل قوا را به اسدالله علم - نخست‌وزیر وقت - تفویض نماید. علم هم دوست قدیمی و جان‌نثار شاه بود و هم مطیع محض او محسوب می‌شد. لذا شاه از بابت کودتای نظامی خیالش آسوده بود که علم از این سمت برای ایجاد کودتا علیه‌اش استفاده نمی‌کند. اما سؤال اینجاست که با وجود آن همه ژنرال و فرمانده ارشد نظامی چرا شاه برای مقابله با قیام مردم فرماندهی کل قوا را به جای اسدالله علم که هیچ تجربه و تخصص نظامی نداشت، به یکی از مقامات ارشد نظامی‌اش واگذار نکرد؟ علم در خاطراتش از قول محمدرضا شاه می‌نویسد: «اصولاً فکر نمی‌کنم بین ژنرال‌هایی که بر سر کار داریم، آدم جنگی داشته باشیم. اینها همه

۱. شهید آیت‌الله سید مصطفی خمینی به روایت اسناد ساواک، مرکز بررسی اسناد تاریخی، تهران، ۱۳۸۸، ص شانزده.

۲. سند مورخ ۴۲/۴/۲۳؛ رک: همان.

۳. سند مورخ ۴۲/۵/۲۰؛ رک: همان.

۴. سند مورخ ۴۲/۵/۲۳؛ رک: همان، ص هفده.





اهل پُز و نمایش هستند.»^۱

این سخن شاه نشان می‌دهد که او می‌دانست فرماندهانش جرأت و جسارت لازم را در سرکوب مردم ندارند، ولی علم هم این ویژگی را داشت و هم مورد اعتماد کامل شاه بود و هم عواقب حقوقی آن را پذیرفت.

با این مجوز، ماشین کشتار رژیم به راه افتاد و علم به رئیس شهربانی دستور تیراندازی به سوی مردم را صادر کرد و سرکوب شدید راهپیمایان را خواستار شد. یکی از شاهدان عینی می‌گوید: من در آن روز از اتاق رئیس کانون وکلای دادگستری که مشرف به میدان ارک تهران بود، شاهد کشتار مردم بودم. سنگ و آجر پاسخ گلوله‌های مسلسل مأموران بود. اما خشم مردم مهاجم را گلوله‌های دژخیمان حتی تا پای جان فرو نماند.^۲

به این ترتیب دقایقی بعد مأموران در تهران و قم جوی خون به راه انداختند و هزاران نفر را قتل عام، زندانی و بازداشت و شکنجه نمودند. دکتر علینقی عالیخانی وزیر اقتصاد دولت علم می‌گوید:

علم تصمیم گرفت خمینی و چند تن دیگر از رهبران مخالف را دستگیر کند. ولی می‌دانست که به دنبال آن باید در انتظار واکنش خشونت‌آمیز و ستیزه‌جویانه پیروان آنان باشد. گزارش‌هایی که به شاه و علم می‌رسید، حاکی [از این] بود [که] مخالفان، هواخواهان خود را برای تظاهرات گسترده‌ای در نیمه خرداد آماده می‌کنند. علم پیش‌بینی می‌کرد که این بار دیگر مسئله با فرستادن چند پاسبان و پراکنده کردن تظاهرکنندگان حل نخواهد شد و در صورت لزوم می‌بایست به قوه قهریه متوسل گردد. از چند روز پیش نیز در گفت‌وگویی با شاه یادآور شده بود که در تظاهرات احتمالی آینده «... باید بزنیم» و در برابر پرسش شاه که چگونه باید زد؟ پاسخ داده بود: «... یعنی با گلوله بزنیم. اگر موفق شدیم که چه بهتر، وگرنه مرا مسئول معرفی کنید.»

وی احساس می‌کرد که شاه آن چنان که می‌بایست مصمم نیست و به همین دلیل دست و پایی کرد که خود اختیار هر گونه اقدام لازمی را داشته باشد. شاه که همواره به ویژه در شرایط سخت، گریز از مسئولیت را هنر می‌دانست به آسانی در خواست علم را پذیرفت و همه نیروهای انتظامی

۱. یادداشت‌های علم، تهران، کتابسرا، ۱۳۹۰، ج ۳، ص ۲۸۳-۲۸۲.

۲. محمدعلی سفری، قلم و سیاست، تهران، نامک، ۱۴۰۰، ج ۲، ص ۵۳۳.



پایتخت را در اختیار نخست‌وزیر قرار داد.^۱ علم در این روزهای حساس فعالیت خستگی‌ناپذیری داشت. با مقام‌های انتظامی پیوسته در تماس بود و خود از کلاتری‌های مناطق حساس شهر [تهران] سرکشی می‌کرد و به همه مسئولان هشدار می‌داد که خود را برای رویارویی با آشوبی بزرگ آماده کنند... و به رئیس شهربانی وقت، سپهبد نصیری، تلفنی دستور تیراندازی داد... خونسردی و قاطعیت علم اثر بسیار مثبتی داشت و مسئولان انتظامی توانستند در چند ساعت به این غائله پایان دهند و تظاهر کنندگان را به شدت سرکوب کنند.^۲

جمله آخر دکتر عالیخانی - سرکوب مخالفان ظرف چند ساعت - به روشنی نشان می‌دهد که مأموران رژیم انبوه جمعیت مردم را در خیابان‌های تهران و قم با چه قساوت و بی‌رحمی قتل‌عام کرده‌اند که توانستند به قول خودشان «غائله» را به سرعت پایان دهند. علم سال‌ها بعد (پنجشنبه ۱۵ آذر ۵۲) در خاطراتش نوشت:

[به شاه] عرض کردم: در جریانات ۱۵ خرداد [سال ۴۲] و اغتشاش تهران و ایران که غلام نخست‌وزیر بود، جز ارتشبد نصیری که آن وقت رئیس شهربانی بود، بقیه تقریباً دست و پای خود را گم کرده بودند، و به این جهت من ناچار شدم نخست‌وزیری را ترک کرده تقریباً تمام روز در شهربانی در ستاد عملیات باشم که اینها دستپاچه نشوند. فرمودند: من هم در آن موقع ناچار شدم چندین دفعه به شدت به او ایسی که آن وقت فرمانده

۱. البته کسانی از ژنرال‌های داخل ارتش شاهنشاهی هستند که این موضوع را انکار می‌کنند. از جمله سپهبد محسن مبصر که در بهار سال ۴۲ معاون شهربانی کل کشور بود، می‌گوید: «اسدالله علم که پس از دکتر علی امینی بر کرسی نخست‌وزیری نشاندۀ شده بود، او در ظاهر بسیار مهربان و مؤدب می‌نمود، در یادداشت‌های خود کوشیده است خود را با قدرت و استوار و بی‌باک معرفی کند. دکتر عالیخانی ویراستار یادداشت‌های علم و کسانی از هواخواهان و مجیزگویان و جیره‌خواران او، این ادعا و لاف‌زنی او را به گونه‌های گوناگون تأیید کرده‌اند که او را به صورت قهرمان دلیر و شجاع در آورده‌اند. در برخی از نوشته‌ها و نوشتارهای این اشخاص چنین آمده است که گویا در روز ۱۳ و ۱۵ خرداد [سال ۴۲] آقای علم [فرماندهی] نیروهای انتظامی (شهربانی و ژاندارمری و یگان‌هایی از ارتش) را در اختیار خود گرفته و حتی می‌گویند به دستور او ارتباط تلفنی دربار و نیروهای انتظامی قطع گردیده بوده است! این گونه لاف‌زنی‌های علم و پراکنده‌گویی‌های طرفداران او دروغ و از خودساخته می‌باشد. چرا که در آن روزها من معاون انتظامی شهربانی کل کشور بودم و در روزهای ۱۳ و ۱۵ خرداد مأموریت جلوگیری از بی‌نظمی‌ها و اغتشاش‌ها در قم به من محول شده بود. به تن خویش و با گوش خود شنیدم که رئیس شهربانی (تیمسار نصیری) به اعلیحضرت گزارش می‌دادند و از ایشان دستور [تیراندازی به سوی مردم] می‌گرفتند. حتی فرستادن مرا به قم از پیش به اعلیحضرت گزارش دادند و پس از کسب موافقت ایشان به مأموریت قم [برای سرکوب مردم] فرستاده شدم. با شناسایی که از اعلیحضرت محمدرضا شاه داشتم و دارم، در اختیار گذاردن نیروهای انتظامی و ارتش را به علم و چه بسا به نزدیکترین فرد خانواده خود، حتی برای یک دقیقه هم باور کردنی نمی‌دانم و این ادعای علم و نوشته دیگران را از سوی علم پاک نادرست و دروغ می‌دانم.» رک: محسن مبصر، همان، ص ۳۶۸-۳۶۷.

۲. مقدمه دکتر علینقی عالیخانی بر جلد ۱ کتاب یادداشت‌های علم، ص ۴۴-۴۳.



گارد بود بگویم مجبورید [به سوی مردم] تیراندازی کنید.
 عرض کردم: [فرماندهان] از نخست‌وزیر دستور کتبی هم گرفتند و باز هم می‌ترسیدند، و دائماً به من می‌گفتند: باید دید ریشه این کار کجاست! در صورتی که نظامی هیچ لازم نیست که ریشه کار را جست‌وجو کند. فرمودند: آخر آقایان سیاستمدار هم هستند!^۱
 دکتر علی‌نقی عالیخانی در جای دیگر خاطراتش می‌گوید:

نزدیک ظهر تقریباً وزارتخانه [اقتصاد] خلوت شده بود... از هر سوی شهر این صدا [تیراندازی] به گوش می‌رسید. خودم هم در حدود ساعت یک یا یک و نیم بعد از ظهر طبق معمول به طرف منزل رفتم و این دیدن خیابان‌های منطقه ارک یعنی میان میدان سپه و بازار خیلی ناراحت‌کننده بود. چون این خیابان‌های پر جوش و خروش دیگر در آن جز سرباز و پاسبان و فرماندهان آنها کس دیگری دیده نمی‌شد... در خیابان پهلوی و در نزدیکی کاخ چندین تانک به چشم می‌خورد، و در چنین شرایطی ما به جلسه هیأت وزیران رفتیم... علم به ما شماره تلفن به کلی محرمانه‌ای را داد که هر موقع شب و زرا احتیاج داشتند بتوانند با این شمار تماس بگیرند، و توضیح داد که آن شب در کاخ نخست‌وزیری خواهد خوابید و این شماره هم متعلق به تلفنی است که در کنار بستر او خواهد بود... او معتقد بود که بعضی افسرها کم و بیش دستپاچه شده بودند، ولی بعضی دیگر خونسردی کامل خودشان را نشان می‌دادند. معتقد بود که اویسی در میان آن افسرها از همه محکم‌تر و جدی‌تر بوده و نصیری هم روی هم رفته با روحیه خوبی رفتار کرده بود. چیزی که هست وقتی خشونت و استحکام علم را دیده بودند آنها هم جا زده بودند و سر کار خودشان برگشته بودند... یکی از کسانی که در آن روز، سخت ترسیده بود خسرو داد بود... در حالی که او را به عنوان فرمانده تکاوران [و] یکی از افسران شجاع می‌دانستند.^۲

در آن روزها بین مردم به درستی شایع بود که اویسی جلاد قیام ۱۵ خرداد است. او از مأموران انتظار داشت که هر گلوله باید قلب یکی از تظاهرکنندگان را هدف بگیرد. (هر چند که شاه و علم سرآمد جلادان رژیم بودند.) به عبارت دیگر اگر طی روزهای ۱۵ و ۱۶ خرداد

۱. یادداشت‌های علم، ج ۳، همان، ص ۲۸۳.

۲. خاطرات دکتر علینقی عالیخانی، تهران، نشر آبی، پائیز ۱۴۰۱، چاپ دوم، ص ۱۰۹-۱۰۷.

صدها هزار گلوله شلیک شده، پس باید به همین تعداد هم مردم کشته می شدند. گزارش مورخ ۴۲/۴/۶ ساواک در این زمینه چنین است:

بین بازاری‌ها و طبقات مختلف مردم شایع شده، بعد از واقعه تیراندازی روز پانزدهم و شانزدهم خرداد تهران، تیمسار اویسی - فرمانده لشکر گارد - افسران مأمور لشکر گارد را جمع [کرده] و ضمن سخنانی به آنها می گوید... چرا عده مقتولین کمتر از تعداد فشنگ‌های مصرف شده می باشد. یکی از افسران که دچار احساسات شده از جای خود بلند شده می گوید تیمسار این مردم هموطنان ما هستند ما چگونه می توانیم به تعداد گلوله‌های مصرف شده آدم بکشیم. از این بیان افسر مذکور تیمسار اویسی عصبانی شده دستور بازداشت او را صادر کرده و قرار است او را از ارتش نیز اخراج نمایند. در بین مردم همه جا صحبت از اینست که تیمسار اویسی کراراً دستور داده بوده است که سینه مهاجمین و اجتماع کنندگان مورد هدف قرار گیرد، و خصوصت شدیدی نسبت به او در مردم به وجود آمده است.^۱

ساواک در تاریخ ۴۲/۴/۱۹ در گزارش دیگری به نقل از سرهنگ نکویی - یکی از افراد ارتش - می نویسد:

در ارتش نیز بسیاری از مقامات مسئولیت کشتار مردم را تأیید نمی کنند، از جمله این که تیمسار سپهبد عظیمی فرمانده نیروی زمینی از روز شانزدهم خرداد به سر کار خود حاضر نشده و به نام بیماری در خانه خود مانده است و گفته می شود این بیماری مصلحتی و اعتراضی است به این عمل لشکر گارد که به سوی مردم تیراندازی کرده [است].^۲

فاجعه آفرینان ۱۵ خرداد و سازمان سرکوب آنها

در بهار سال ۴۲ و روزهای طوفانی قیام ۱۵ خرداد، مسئولان مختلف سیاسی، امنیتی، نظامی و انتظامی به عنوان جان‌نثاران حکومت پهلوی، در کشتار و سرکوب این جنبش عظیم مردمی نقش آفرین بودند. نام و معرفی همه آنها لازم است تا در تاریخ بماند، اما این مهم حجم زیاد و تحقیق مستقلی را می طلبد. لذا در اینجا فقط به نام برخی از فاجعه آفرینان ۱۵ خرداد اشاره می کنیم:

۱. قیام پانزدهم خرداد به روایت اسناد ساواک، همان، ج ۳، ص ۳۵۴.

۲. همان، ص ۴۵۸.



- محمدرضا شاه که مسبب اصلی بدبختی‌ها و گرفتاری‌های مردم بود و دستور تیراندازی به جان مردم کوچه و بازار را صادر کرد در رأس مجرمان آن واقعه قرار دارد. چنان که خبرگزاری امریکایی یونایتد پرس درباره روز ۱۵ خرداد سال ۴۲ نوشت: «امروز شاه فرمان آتش به قصد کُشت صادر کرد و هزاران سرباز به روی تانک‌ها و در پشت مسلسل‌ها با مردم می‌جنگند تا قیامی را که برای سرنگونی رژیم طرح شده است، سرکوب کنند.» این خبرنگار می‌افزاید: «من خود شاهد بودم که سربازان با خونسردی هر چه تمام‌تر مردم را هدف گلوله قرار داده، درو می‌کردند.»^۱

حتی واگذاری موقت فرماندهی قوای نظامی و انتظامی به اسدالله علم باز هم چیزی از مجرمیت شاه نمی‌کاهد. چون او به علم و قوای مسلح خود دستور کشتار مردم و اختیار تام داد. - بعد از شاه، اسدالله علم (نخست‌وزیر) مجرم اصلی سرکوب و کشتار و شکنجه مردم بی‌گناه تهران و قم و سایر مناطق در واقعه ۱۵ خرداد است. او با اطاعت کور کورانه از شاه و اجرای برنامه‌های ضد مذهبی و ضد مردمی و دلگرمی دادن به شاه و تشویق او به کشتار و خشونت، و سپس اخذ فرماندهی قوای نظامی و انتظامی نقش بسیار وقیحانه‌ای در سرکوب و خونریزی ملت داشت.

- وزرای کابینه دولت علم که هم اقدامات و برنامه‌های مخرب او را تصویب و تأیید می‌کردند و هم برقراری حکومت نظامی را برای سرکوب مردم در جلسه عصر روز ۱۵ خرداد ۴۲ به تصویب رساندند.^۲ لذا هر یک از آنها در پیشگاه تاریخ مجرم شناخته می‌شوند.

- سر لشکر حسن پاکروان رئیس ساواک بود و موجب بازداشت امام خمینی و تقویت استبداد رژیم پهلوی شد. او با ایجاد فضای امنیتی و بازداشت، شکنجه، تبعید و کشتار مخالفان، موجب سلب آسایش مردم و صدمات شدیدی به آنها گردید.

- تیمسار حسین فردوست قائم مقام ساواک و شریک جرم جنایت‌های تیمسار اویسی و پاکروان و مأموران مخوف ساواک بود. او گرچه در خاطر آتش چیزی از جرم‌های کثیرش

۱. روحانیت و پانزده خرداد، سالگرد قیام خونین ۱۵ خرداد، انجمن اسلامی دانشجویان امریکا و کانادا، تهران، ۱۳۵۸، ص ۵۰-۴۸.

۲. مقامات دولت پهلوی بین مردم خیلی منفور بودند. ساواک هم این را می‌دانست. چنان که گزارش ویژه مورخ ۲۰/۳/۴۲ درباره بدنامی اعضای کابینه دولت علم و تنفر عمومی جامعه نسبت به آنها چنین می‌باشد: «... چون بر کناری جهانگیر تفضلی از وزارت مشاور و سرپرستی اداره کل انتشارات و رادیو در طبقات مختلف مردم حسن اثر فراوانی داشته و در حال حاضر تعویض کابینه به هیچ وجه مقرون به مصلحت نیست. لذا چنانچه دولت برخی از وزرا و مسئولین اموری را که چندان خوشنام نیستند نظیر دکتر خوشبین وزیر مشاور، بهنیا وزیر دارایی، دکتر خانلری وزیر فرهنگ، و رسول پرویزی معاون نخست‌وزیر را تغییر دهد، در جلب رضایت و اعتماد مردم تأثیر بسزایی خواهد داشت.» رک: قیام ۱۵ خرداد به روایت اسناد ساواک، همان، ج ۳، ص ۱۸۷.

محمدرضا شاه که مسبب اصلی بدبختی‌ها و گرفتاری‌های مردم بود و دستور تیراندازی به جان مردم کوچه و بازار را صادر کرد در رأس مجرمان آن واقعه قرار دارد. چنان که خبرگزاری امریکایی یونایتد پرس درباره روز ۱۵ خرداد سال ۴۲ نوشت: «امروز شاه فرمان آتش به قصد کشت صادر کرد و هزاران سرباز به روی تانک‌ها و در پشت مسلسل‌ها با مردم می‌جنگند تا قیامی را که برای سرنگونی رژیم طرح شده است، سرکوب کنند.»

در طول ۳۷ سال حکومت پهلوی دوم، به ویژه در قضایای ۱۵ خرداد به میان نیاورده، اما همواره یکی از مهره‌های اصلی ستون فقرات رژیم شاه محسوب می‌شد و در پست‌های اطلاعاتی و امنیتی نقش اساسی در کشتار و شکنجه مبارزان ۱۵ خرداد و وقایع قبل و بعد آن داشت.

- سر تیپ مصطفی امجدی مدیر کل سوم ساواک (مسئول امنیت داخلی کشور) تا صبح روز ۱۶ خرداد در این سمت باقی بود و از آن پس ناصر مقدم جایگزین او شد. هر دوی آنها با اقدامات خود موجب زجر و شکنجه و در به دری و تبعید و زندان و مصدومیت و شهادت بسیاری از منتقدان و مردم بی‌گناه شدند.

- تیمسار نعمت‌الله نصیری در زمان قیام ۱۵ خرداد رئیس شهربانی و فرماندار نظامی تهران بود. او مجری اصلی فرامین شاه و علم در تیراندازی و کشتار مردم در خیابان‌ها بود. مأموران شهربانی و فرمانداری نظامی تهران که تحت امر او بودند بی‌مهابا و با کمال قساوت به سوی مردم شلیک می‌کردند و آنها را مورد ضرب و شتم قرار می‌دادند و شهید و زخمی می‌کردند. سپهبد محسن مبصر معاون شهربانی کل کشور در بهار سال ۴۲، می‌گوید: «به تن خویش و با گوش خود شنیدم که رئیس شهربانی (تیمسار نصیری) به اعلیحضرت گزارش می‌دادند و از ایشان دستور [تیراندازی به سوی مردم] می‌گرفتند.»^۱

- تیمسار خسروانی در زمان قیام ۱۵ خرداد سال ۴۲ فرمانده ژاندارمری ناحیه مرکز بود و نیروهای تحت امرش نقش مهمی در کشتار و سرکوب مردم تهران داشتند. او از بهائیان شاخص آن دوره محسوب می‌شد و به خاطر این جنایت مورد تشویق محفل ملی بهائیان تهران قرار گرفت.

- در آن زمان دکتر مهدی پیراسته وزیر کشور بود. او با صدور بخشنامه‌های شدیدالحن، فرمانداران و استانداران کشور را تشویق به مقابله سخت با مردم می‌کرد.

- دکتر محمد باهری معاون نخست‌وزیر و وزیر دادگستری فردی معروف به بهائیت بود. او دستگاه قضایی را از عدالت و حقوق انسانی تهی کرده بود. به طوری که قضاتش سخت‌ترین

۱. محسن مبصر، همان، ص ۳۶۴.





احکام را برای معترضان قیام ۱۵ خرداد صادر می کردند. او در جلسه هیأت دولت - عصر روز ۱۵ خرداد ۴۲ - گفت: «حادثه بزرگی اتفاق افتاده است. جماعتی کشته شده اند. با حکومت نظامی کار پایان نمی گیرد. باید محاکمه بزرگی برپا بشود و مؤسسان کار را تعقیب کنیم و محاکمه عظیم باشد.»

- سپهبد اسدالله صنیعی در آن زمان کفیل وزارت جنگ بود و یگان ها و مقامات نظامی را برای دفاع از حکومت پهلوی و سرکوب مخالفان ترغیب و تشویق می نمود و از نظر امکانات و تجهیزات آنها را پشتیبانی می کرد. او بهائی بود و مورد حمایت و تشویق هم مسلکانش قرار داشت.

- تیمسار غلامعلی اویسی به عنوان فرمانده لشکر یک گارد شاهنشاهی (لشکر یک مرکز) به قتل عام مردم در قیام ۱۵ خرداد پرداخت و در خیابان ها جوی خون به راه انداخت. او به دستور شاه مسئولیت قلع و قمع جمعیت را به عهده گرفت و مستقیماً با شاه در تماس بود.^۱ به گفته تیمسار حسین فردوست ساعت ۴ یا ۵ بعد از ظهر روز ۱۵ خرداد که تظاهرات مردم تهران مجدداً آغاز شد، اویسی با یک گردان موتوریزه نوهد به دسته مقابل سبز میدان و بازار تهران حمله برد و هر چه تظاهر کننده و عابر بود را به مسلسل بست که همه غیر مسلح بودند.^۲

به همین علت است که اردشیر زاهدی تصریح می کند: در غائله ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲، اویسی بود که شورشیان را در تهران سرکوب کرد و حکومت سلطنتی را از سقوط نجات داد.^۳ - سپهبد مالک فرمانده ژاندارمری وقت نیز در همراهی نیروهای گارد و پشتیبانی از کشتار مردم بی گناه تهران مجرم شناخته می شود.

- سر تیپ علی اکبر مولوی در آن ایام رئیس ساواک استان تهران بود. او و همکارانش نقش زیادی در کشتار و بازداشت و شکنجه معترضان ۱۵ خرداد داشتند.

- سر تیپ حسن بدیعی که در زمان قیام ۱۵ خرداد رئیس ساواک قم بود، به همراه سرهنگ سید حسین پرتو رئیس شهربانی قم و سرهنگ وقار فرمانده هنگ ژاندارمری قم و اسلامی فرماندار قم از عوامل اصلی بازداشت امام و یارانش و مردم این شهر و قتل و شکنجه و تبعید آنها بودند.

- انصاری رئیس ساواک شمیرانات تهران نقش مهمی در سرکوب مردم آن منطقه و محدودیت های زیادی را برای آیت الله سید مصطفی خمینی و یاران و دوستان امام خمینی

۱. حسین فردوست، ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، تهران، اطلاعات، ۱۳۸۵، ج ۱، ص ۵۱۱.

۲. همان، ص ۵۱۳.

۳. اردشیر زاهدی، ۲۵ سال در کنار پادشاه، تهران، عطائی، ۱۳۸۱، ص ۳۲۲.

ایجاد نمود.

- سرلشکر امیر صادقی فرمانده دژبان قرارگاه کل، روز ۱۵ خرداد هم به یاری سرکوبگران پرداخت و هم یادگانش را به زندانی برای نگهداری مردم بی گناه تبدیل کرده بود.

- سپهبد محسن مبصر در بهار سال ۴۲ معاون شهربانی کل کشور بود و نقش اصلی را در کشتار و قلع و قمع مردم بی گناه قم در روز ۱۵ خرداد داشت. او در خاطراتش با صراحت اعتراف نموده که مأموریت جلوگیری از بی نظمی‌ها و اغتشاش‌ها در شهر قم به او محول شده بود و این مأموریت به دستور سپهبد نصیری و با اجازه شاه صورت گرفته است.^۱

- سفیر و مستشاران نظامی امریکا در ایران؛ اینها به سبب پشتیبانی سیاسی و تشویق رژیم به کشتار مردم، جزء فهرست مجرمان واقعه ۱۵ خرداد محسوب می‌شوند. مخصوصاً این که مردم آن روز با سلاح‌های ساخت امریکا سرکوب شدند. علاوه بر این همیشه تیمی از جاسوسان زبده سازمان سیا در ساختمان ساواک مستقر بودند و به ساواکی‌ها آموزش می‌دادند که چگونه مخالفین را شناسایی، دستگیر، بازجویی و شکنجه و سر به نیست کنند.

- علاوه بر این تک‌تک فرماندهان نظامی (زمینی و هوایی) و انتظامی و رؤسای رادیو،^۲ مطبوعات (مخصوصاً روزنامه‌های/اطلاعات و کیهان)،^۳ دادستان و قضات و بازجوها و شکنجه‌گران، رؤسا و افسران ژاندارمری، کلانتری‌ها، ادارات ساواک مناطق مختلف تهران و قم، فرمانداری نظامی، پلیس تهران، رئیس دانشگاه تهران، فرمانده گارد دانشگاه، وزیر

۱. محسن مبصر، همان، ص ۳۶۸.

۲. در آن زمان ایران فقط دارای رادیو بود و هنوز تلویزیون عمومی و دولتی در کشور تأسیس و راه‌اندازی نشده بود. بلکه یک فرستنده بسیار محدود تلویزیونی در اختیار ثابت پاسال بهایی بود که مردم از آن متفر بودند و رژیم هم از این موضوع با خبر بود. طبعاً رسانه‌های مدرن امروزی مثل ماهواره، سایت‌ها و کانال‌های مجازی، موبایل و نشریات و خبرگزاری‌های الکترونیکی هم وجود نداشت.

۳. گرچه در فروردین سال ۴۲ رژیم تعداد مطبوعات را کاهش داد و مجوز انتشار بسیاری از آنها را لغو نمود، اما تعداد آنهایی که باقی بودند کم نبود و مخصوصاً دو روزنامه معروف/اطلاعات و کیهان می‌توانستند درد دل مردم را منتشر کنند. ولی اینها هم آنچه از طرف ساواک و دولت دیکته می‌شد چاپ می‌کردند. به عبارت دیگر در حکومت پهلوی مطبوعات مردمی و آزاد وجود نداشت. این از ویژگی‌های آشکار حکومت‌های استبدادی و دیکتاتوری است. به طور مثال بعد از قیام ۱۵ خرداد سال ۴۲ خشم مردم از مطبوعات مخصوصاً روزنامه/اطلاعات چنان بالا گرفت که حتی کارکنان این روزنامه احساس خطر کردند. ساواک در گزارش مورخ ۴۲/۴/۲ نوشت: «صاعدی یکی از کارکنان قدیمی روزنامه/اطلاعات می‌گفت اکثر کارکنان روزنامه/اطلاعات این روزها از سرنوشت خود نگران می‌باشند. برای این که علناً در همه جا مردم به روزنامه/اطلاعات بد می‌گویند و آن را دشمن مردم و نوکر دربار [شاه] معرفی می‌کنند. صاعدی می‌گفت مدت‌هاست از عباس مسعودی [سرمدیر این روزنامه] درخواست کرده‌ایم که استعفا را بپذیرد تا از این ناراحتی و نگرانی نجات پیدا کنیم، ولی مسعودی برای این که تشکیلات روزنامه او دچار شکست نشود، با خواهش و تمنا از قبول استعفا ما خودداری کرده‌است. مشاراًلیه افزوده تاکنون توده‌ای‌ها و افراد جبهه ملی دشمن/اطلاعات بوده‌اند و اکنون محافل مذهبی و بازاری‌ها نیز به آن افزوده شده‌اند و می‌توان گفت هیچ طبقه‌ای طرفدار روزنامه/اطلاعات نیستند و برای ما بسیار مشکل است در چنین دستگاهی که هر آن در معرض خطر قرار دارد کار کنیم.» رک: رجال عصر پهلوی به روایت اسناد ساواک؛ مسعودی‌ها، تهران، مرکز اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، پاییز ۱۳۹۲، ص ۹۳.



فرهنگ (دکتر پرویز ناتل خانلری)، وزیر امور خارجه (عباس آرام)، استاندار و فرمانداران تهران، قم، کرج و شهرری، رؤسای شهربانی و ژاندارمری مناطق مختلف تهران و قم، به اضافه بسیاری از مقامات دیگر در امور فرهنگی، سیاسی، اطلاعاتی، نظامی و قضایی، علیه قیام‌کنندگان ۱۵ خرداد نقش ایفا کردند که شرح فجایع همه آنها پژوهش مستقلی را می‌طلبد.

برای آن که با حجم گسترده نیروهای نظامی و انتظامی و امنیتی رژیم علیه مردم بی‌گناه و بی‌سلاح در قیام ۱۵ خرداد ۴۲ آشنا شویم کفایت بدانیم که آن روز رژیم پهلوی جمعاً بیش از ۸ هزار نیروی مسلح را برای سرکوب و تار و مار کردن مردم تهران به کار گرفت که عبارت‌اند از:

حدود ۴۰۰۰ نفر نیروهای شهربانی و کلانتری‌ها (که از این رقم، تعداد ۳۱۳۴ نفر مأموران کلانتری‌های تهران بودند).

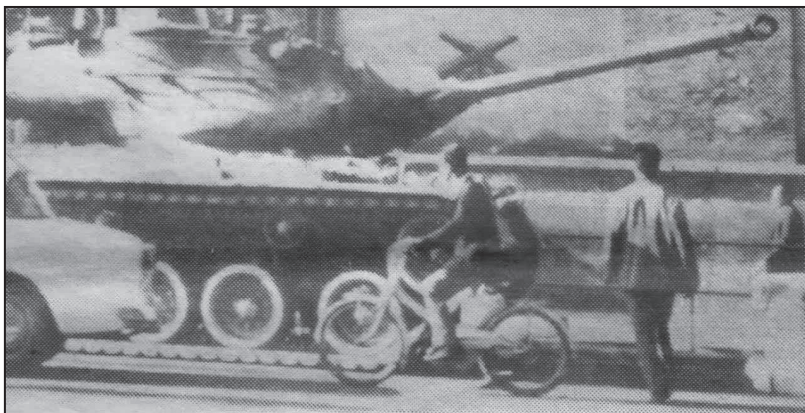
حدود ۱۲۰۰ نفر از گارد شاهنشاهی

حدود ۱۳۰۰ نفر ساواکی

حدود ۶۰۰ نفر از فرمانداری نظامی

حدود ۱۵۰۰ نفر از ارتش و ژاندارمری و...

حتی در یکی از اسناد ساواک اشاره شده که برای مقابله با حجم زیاد قیام‌کنندگان در تهران، تانک‌های سنگین ارتش به خیابان‌ها آمدند و واحدهای نظامی با تجهیزات سنگین از پادگان‌های خارج از تهران به داخل شهر اعزام شدند.^۱



۱. قیام پانزدهم خرداد به روایت اسناد ساواک، همان، ج ۳، ص ۴۴۱.

قیام بی رهبر و سازمان

واقعیت این است که در نیمه خرداد سال ۴۲ مردم تهران و قم با پیام‌ها و روشنگری‌های امام خمینی به رشد و بلوغ سیاسی لازم رسیده بودند. به همین جهت بسیار آگاهانه و هوشمندانه پای کار و آماده قیام علیه رژیم پهلوی شدند. تا آن زمان چنین بصیرت و آمادگی عمومی در تاریخ ایران سابقه نداشت. به طوری که روز ۱۴ خرداد - یک روز قبل از قیام عمومی - حداقل ۱۲۴ نفر از مردم تهران دستگیر شدند.

تا وقتی امام بازداشت نشده بود همه تحرکات مردمی با انگشت اشاره او رهبری می‌شد، اما وقتی به حبس افتاد کسی نتوانست جای رهبری او را پر نماید. لذا صبح روز چهارشنبه ۱۵ خرداد ۴۲ مردم به محض اطلاع از دستگیری امام به طور خودجوش به میدان آمدند و فریاد زدند: «یا مرگ یا خمینی». حتی تهرانی‌ها فعال‌تر از قمی‌ها پای کار آمدند. ولی مشکل دو تا بود: اول آن که رهبر قیام در حبس رژیم به سر می‌برد و در غیاب او هم کسی توان مدیریت قیام عظیم مردم را نداشت، سایر مراجع قم و تهران هم یا نخواستند یا نتوانستند رهبری و هدایت سیاسی مردم را بر عهده بگیرند. دوم آن که این تظاهرات خودجوش، فاقد رهبری و بدون برنامه‌ریزی سازمانی و فاقد تشکیلات بود. در نتیجه رژیم که صبح روز ۱۵ خرداد با یک جنبش عظیم مردمی مواجه و غافلگیر شده بود و در آستانه سقوط قرار گرفته بود، توانست ظرف مدت کوتاهی آن را سرکوب نماید. به گفته تیمسار حسین فردوست تظاهرات روز ۱۵ خرداد ۴۲ عصر آن روز با مسلسل‌های مأموران تحت فرمان اوپسی سرکوب شد، مردم متفرق شدند و شب با اعلام حکومت نظامی تشکیل اجتماعات ممنوع گردید، بدین ترتیب تظاهرات ۱۵ خرداد در مقابل حیرت محمدرضا و من و سایرین به پایان رسید. او می‌افزاید:

تظاهرات ۱۵ خرداد ۴۲ کاملاً سازمان نیافته و از پیش تدارک نشده بود و به همین دلیل ساواک از قبل اطلاعی درباره آن نداشت. اگر تظاهرات قبلاً تدارک می‌شد و دو موضوع در آن رعایت می‌گردید، بدون هیچ تردید به سقوط محمدرضا می‌انجامید: اگر تظاهر کنندگان در حد یک گردان موتوریزه مسلح بودند و یا اگر یک گردان موتوریزه، از ارتش به آنها می‌پیوست و با حدود ۵ هزار نفر جمعیت به سمت [کاخ شاه در] سعدآباد حرکت می‌کردند، بدون تردید زمانی که این جمعیت به حوالی قلهک [تهران] می‌رسید، محمدرضا با هلیکوپتر به فرودگاه [مهرآباد] می‌رفت. با رفتن او گارد در مقابل مردم تسلیم می‌شد و با این اطلاع، محمدرضا با





هواپیما ایران را ترک می کرد... باید اضافه کنم که تا ظهر ۱۵ خرداد، هم محمدرضا و هم امریکایی ها و هم انگلیسی ها تظاهرات را یک طرح براندازی وسیع و سازمان یافته می دانستند و به شدت دستپاچه بودند.^۱

به گفته دکتر سید حمید روحانی مورخ مبارز، تظاهر کنندگان ۱۵ خرداد به رغم قتل عام وحشت آفرین رژیم شاه خود را نباختند و به درون خانه ها پناه نبردند، بلکه بی پروا و با شهامت در صحنه ایستادند، لیکن از آنجا که در پی زندانی شدن امام، رهبر خردمند و با درایتی در میان ملت نبود تا بتواند قیام مردمی را تشکل بخشد، جهت دهد و راه و تاکتیک مبارزه و رویارویی با رژیم خون آشام شاه را به توده های مردم به پا خاسته بیاموزد، تظاهر کنندگان پس از چند روز جانفشانی و ایستادگی، سرگردان و بلا تکلیف ماندند و نمی دانستند که در برابر آدم کشی ها و خون ریزی های رژیم شاه چه وظیفه ای دارند و چه راهی باید در پیش بگیرند و به چه کاری باید دست بزنند.^۲

به گفته حجت الاسلام سید علی اکبر محتشمی پور، پس از بازداشت امام خمینی، فقدان رهبری در قیام ۱۵ خرداد کاملاً محسوس بود. رژیم هم با استفاده از این ضعف به قلع و قمع و سرکوب و وحشیانه مردم پرداخت و ترس و وحشتی گسترده در میان قشرهای گوناگون جامعه و حوزه های علمیه حاکم شد.^۳

البته نفوذ اجتماعی و شجاعتی که در شخص امام خمینی بود در کس دیگری نبود تا به میدان بیاید و این جو خفقان را بشکند و قیام مردم را رهبری کند.

در آن زمان عظمت حضور و آمادگی سیاسی مردم در این قیام به حدی زیاد بود که همه اطمینان به سقوط رژیم پهلوی داشتند، هم مردم عادی، هم سران رژیم و هم دول امریکا و اروپا؛ و اگر امام خمینی رهبر این قیام اسیر زندان نبود با هدایت هوشمندانه خود پیروزی بهمن ۵۷ را در ۱۵ خرداد سال ۴۲ رقم می زد.

ساواک، بی تجربه و دستپاچه

از سال ۱۳۳۵ که سازمان ساواک تأسیس شد، این نهاد اطلاعاتی و امنیتی هیچ گاه شاهد یک جنبش بزرگ اجتماعی مثل قیام ۱۵ خرداد نبوده است. به عبارت دیگر مسئولان و کارمندان ساواک برای نخستین بار مواجه با چنین قیام گسترده مردمی شدند و این اولین تجربه سیاسی و امنیتی مهم شغلی آنها محسوب می شد. به همین جهت ساواک نتوانسته

۱. حسین فردوست، همان، ج ۱، ص ۵۱۴-۵۱۳.

۲. سید حمید روحانی، نهضت امام خمینی، دفتر اول، تهران، عروج، ۱۳۸۱، چاپ پانزدهم، ص ۵۴۸.

۳. سید علی اکبر محتشمی پور، خاطرات سید علی اکبر محتشمی پور، تهران، حوزه هنری، ۱۳۷۶، ص ۳۳۲.



بود ریشه‌ها و زمینه‌های این قیام را شناسایی و پیش‌بینی نماید. شاید هم سران ساواک باور نداشتند که بعد از فوت آیت‌الله بروجردی، یک مرجع روحانی جوان‌تر مثل امام خمینی بتواند تا این حد در اعماق دل مردم نفوذ نماید که بازداشت او موجب وقوع چنین طوفان بزرگ سیاسی علیه رژیم تا دندان مسلح شاه گردد.

این در حالی بود که آن زمان ساواک کشور حدود شش هزار نیروی کادر و خبرچین داشت^۱ و هزینه‌های هنگفتی از بودجه کشور را نیز محرمانه مصرف می‌کرد. یک تیم از جاسوسان باتجربه سازمان سیای امریکا نیز همیشه در ساختمان ساواک مستقر بودند تا به ساواکی‌ها آموزش و رهنمود و مشاوره بدهند که چگونه مخالفین را شناسایی، دستگیر، بازجویی و شکنجه و سر به نیست نمایند.

به گفته تیمسار حسین فردوست که خود از مقامات بالای امنیتی رژیم بود، وقتی حادثه ۱۵ خرداد ۴۲ پیش آمد شاه از بی‌اطلاعی و غافلگیری محض ساواک ناراحت شد و پس از مدتی پاکروان را از ریاست کل ساواک برکنار کرد و نعمت‌الله نصیری - رئیس شهربانی - را جایگزین او نمود.^۲ نصیری دوست نزدیک و بسیار وفادار شاه بود. او ژنرال بی‌رحم و سرسختی بود که کارایی ساواک را در سرکوب مخالفان و ایجاد وحشت در مردم افزایش داد.^۳ گمان نصیری بر این بود که با خشونت و قدرت می‌توان مسائل سیاسی را حل کرد. او علاوه بر خشونت به فساد مالی هم شهرت داشت. حتی اشرف پهلوی خواهر شاه او را «خر و احمق» می‌خواند. اما او بی‌چون و چرا و کورکورانه به شاه وفادار بود.^۴

در نتیجه پس از قیام ۱۵ خرداد، مسئولان ساواک تغییر یافتند و با آموزش‌های جدید و سازماندهی تازه با قدرت و شدت بیشتر برای بقای رژیم به فعالیت خود ادامه دادند.

به گفته رحمت‌الله مقدم مراغه‌ای، بعد از ۱۵ خرداد، شاه روش‌های مسالمت‌آمیزی را که گه‌گاه به کار می‌برد کنار گذاشت. او با اطمینان از کمک‌های امریکا و افزایش درآمدها راه خشونت را در پیش گرفت. نصیری را که در وقایع ۱۵ خرداد در مقام رئیس شهربانی قرار

۱. برخی منابع غربی آمار ساواکی‌ها را بیش از یک میلیون نفر برآورد کرده‌اند. ایرانی‌ها به طور خصوصی می‌گفتند از هر پنج نفر یک نفر خبرچین ساواک است و این رقم در دانشگاه‌ها از هر سه نفر یک نفر بود. چند هفته بعد از پیروزی انقلاب اسلامی روزنامه لوموند چاپ پاریس، تعداد کارمندان ساواک ایران را حدود چهار هزار نفر و تعداد مأموران و خبرچینان مزدورشان را پنج هزار نفر و همکاران افتخاری آن را حدود یک میلیون نفر برآورد کرد. رک: هوشنگ نهاوندی و ایوبوماتی، *محمدرضا پهلوی آخرین شاهنشاه ۱۹۸۰-۱۹۱۹*، ترجمه دادمهر، لوس آنجلس امریکا، شرکت کتاب، ۲۰۱۴ (۱۳۹۲)، ص ۳۵۰.

۲. حسین فردوست، همان، جلد ۱ ص ۴۲۵.

۳. محمد امجد، *ایران از دیکتاتوری سلطنتی تا دین‌سالاری*، ترجمه دکتر حسین مفتخری، تهران، مرکز بازشناسی اسلام و ایران، ۱۳۸۰، ص ۱۶۰.

۴. هوشنگ مهدوی و ایوبوماتی، همان، ص ۳۶۱-۳۶۰.



داشت و در تیراندازی به سوی تظاهر کنندگان هیچ تردیدی از خود نشان نداده بود، در رأس ساواک قرار داد و ساواک با همکاری شهربانی و دادرسی ارتش کلیه فعالیت‌های سیاسی و علنی معترضان را تعطیل کرد.^۱

نمایش‌های مضحک سیاسی در استان‌ها برای تظہیر چهره رژیم شاه

مسئولان سیاسی امنیتی رژیم که از مخالفت‌های مردمی در هراس بودند، موازی با اقدامات نظامی خود علیه مبارزان و تشدید خفقان در تهران و قم و شهرها و روستاهای سراسر کشور، دست به برنامه‌های نمایشی نیز در برخی استان‌ها زدند تا بگویند که مردم با قیام ۱۵ خرداد مخالف‌اند و حامی سیاست‌های شاه و انقلاب سفیدش می‌باشند! به عنوان مثال رئیس ساواک استان مازندران طی نامه خیلی فوری در تاریخ ۴۲/۳/۱۶ موضوع را از ساواک مرکز استعلام کرد:

کنفرانس مطبوعاتی تیمسار معظم [یاکروان رئیس ساواک علیه مخالفان] بسیار اثر بخشیده، در صورت مصلحت اجازه فرمایند متینگی در مرکز استان تشکیل [دهیم]، نسبت به اعمال خائنین شدیداً ابراز تنفر نموده، قطعنامه متینگ، و همچنین از سایر شهرستان‌ها در این مورد تلگرافی به پیشگاه شاهانه مخابره گردد.^۲

اما دستور رئیس ساواک کشور عمق کینه مسئولان امنیتی رژیم را به خوبی آشکار کرد. چراکه او در زیر نامه فوق نوشت: «مقابله با مردم بسیار فکر خوبی است. برنامه پیشنهاد نمایم تا بررسی شود. تلگرافات با امضای اشخاص سرشناس کارگران، بسیار مؤثر خواهد بود.»

سپس در تاریخ ۴۳/۳/۱۹، ساواک مرکز ضمن اعلام موافقت با متینگ فوق دستور داد: نطق‌ها و ابراز احساسات مردم [شاهدوست] را در نوار ضبط، و از مراسم عکس‌های جالبی تهیه [کنید] و ضمن پخش و انتشار در محل، جهت انعکاس در رادیو و مطبوعات، نسخ و نمونه‌هایی از عکس‌ها و نوارهای تهیه شده را به تهران ارسال دارند.^۳

در این راستا جلسه کمیته اطلاعاتی استان با شرکت سر تیپ ساجدی سرپرست شهربانی، سر تیپ جاهد فرمانده تیپ ۳ رضاپور، سرهنگ موثقی رئیس سازمان اطلاعات و

۱. رحمت‌الله مقدم مراغه‌ای، سال‌های بحرانی نسل ما، تهران، علم، ۱۳۸۶، ص ۷۶۱-۷۶۰.

۲. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی کشور.

۳. همان.

برای آن که با حجم گسترده نیروهای نظامی و امنیتی رژیم علیه مردم بی گناه و بی سلاح در قیام ۱۵ خرداد ۴۲ آشنا شویم کافیت بدانیم که آن روز رژیم پهلوی جمعاً بیش از ۸ هزار نیروی مسلح را برای سرکوب و تار و مار کردن مردم تهران به کار گرفت

امنیت استان مازندران، سرهنگ منوچهری معاون ژاندارمری ناحیه شمال، و سرهنگ ۲ عباسی دبیر کمیته اطلاعاتی - در دفتر ساواک ساری - تشکیل شد و مقرر گردید که صبح روز سه شنبه مورخ ۲۱ خرداد سال ۴۲ متینگی در میدان رضاشاه ساری تشکیل شود.

هدف آنها از این اقدام اعلام پشتیبانی از لوايح ششگانه انقلاب سفید شاه و محکوم نمودن قیام ۱۵ خرداد،^۱ سرکوب مخالفین رژیم و اثبات نوکری

شاهنشاه بود. لذا تلاش زیادی از طریق استاندار و فرمانداران و بخشداران و شهرداران و رؤسای ادارات و اصناف و کسبه در شهرها و روستاهای مازندران برای برگزاری آن به عمل آوردند. آنها به منظور جلب نظر روستائیان ماشینهای بلندگودار به آنجاها فرستادند تا در خیابانهای روستاها تبلیغات نمایند. ضمن آن توسط مأمورین ویژه ساواک در دهات و شهرها اقدامات لازم را هم به عمل آوردند.^۲ با این وجود بسیاری از مردم اعتنایی به این برنامه نکردند.

در کنار این اقدامات، مسئولان ستاد برگزاری نمایش شاهدوستان مازندران، شب و روز تلاش می کردند تا این مراسم نمایشی را به دلخواه مقامات حکومتی بر گزار نمایند:

آگهی این نمایش برای روز سه شنبه چاپ، پیش بینیهای لازم را از هر حیث به عمل آمده، ترتیب شرکت کارگران و دهقانان و طبقات مختلف داده شده.^۳

ساعت ۸ صبح روز ۴۲/۳/۲۱ [متینگی] در میدان رضاشاه کبیر [شهر ساری] تشکیل و دستجات مختلف که از خارج (بهشهر، شاهی، بخشهای اطراف) به ساری وارد می شدند، با کمال آرامش و دادن شعارهای میهنی، به حالت دمونتراسیون در خیابانهای شهر حرکت کرده و از ساعت ۹ مراسم آغاز و در ساعت ۱۱ [صبح] خاتمه و قطعنامه متینگ قرائت، و به پیشگاه اعلیحضرت همایون شاهنشاه مخابره گردیده است. فعالیت مأموران انتظامی و سازمان اطلاعات و امنیت در برگزاری متینگ قابل

۱. نامه مورخ ۴۲/۳/۲۴ ساواک تهران به شاه، همان.

۲. نامه شماره ۳۲۷۱ مورخ ۴۲/۳/۱۸ ساواک ساری به مرکز، همان.

۳. اخذ از نامه شماره ۳۳۴۸، مورخ ۴۲/۳/۱۹ ساواک ساری به ساواک مرکز، همان.



تقدیر می‌باشد.^۱

در این مراسم نمایشی افراد مختلف شاهدوست از برخی شهرستان‌های مازندران نقش محوری داشتند و افراد متعددی نیز با نطق‌هایی که از قبل به دستشان داده بودند به قرائت پرداختند و از شاه و حکومت پهلوی تجلیل نمودند. به عنوان مثال در یکی از اسناد ساواک صراحتاً خاطر نشان شده که متن سخنرانی آقای حبیبی - قهرمان کشتی کشور - را سرهنگ موثقی رئیس ساواک ساری نوشته و به او دستور داده که باید آن را در این متینگ قرائت نماید:

از: ساری به: تهران تاریخ ۴۲/۳/۲۱ شماره ۳۴۲۸

آقای امامعلی حبیبی، قهرمان کشتی به پیشنهاد اینجانب در متینگ سخنرانی نمود و سخنرانی ایشان را فدوی تهیه و عین آن را قرائت نمود.

۴۲/۳/۲۱-۳۲۲ موثقی^۲

در این نمایش افرادی را اجباراً به عنوان نماینده قشری از قشرهای مازندران معرفی کردند، در حالی که هیچ کدام از آنها مورد تأیید و نماینده واقعی قشرهای جامعه نبودند:

۱. آقای سید صادق خاوری شهردار ساری
۲. آقای اسکندری نماینده کارگران شاهی [قائم شهر]
۳. آقای نوایی نماینده کارگران چیت‌سازی بهشهر و نماینده ورزشکاران
۴. آقای منتظری نماینده کارگران شاهی [قائم شهر]
۵. آقای حبیب‌الله رمدانی رئیس اردوی کار ساری
۶. آقای اصغری نماینده دهقانان قاجار خیل و دازمیر کنده
۷. آقای رشتی ساروی نماینده فرهنگیان ساری
۸. آقای فروتن نماینده دهقانان
۹. آقای باقری نماینده دهقانان قریه امره
۱۰. آقای حسینی نماینده دهقانان سمر کنده
۱۱. آقای اتحاد نماینده دهقانان صنف قصاب و کشتارگاه ساری
۱۲. آقای اسکندری نماینده دهقانان قریه اسکندری
۱۳. آقای پاکزاد نماینده چیت‌سازی بهشهر
۱۴. آقای مدانلو نماینده کنگره دهقانان مازندران

۱. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی کشور.

۲. همان.

۱۵. آقای حبیبی قهرمان کشتی کشور

۱۶. آقای شیخ نصرالله خلیلی واعظ و نماینده روحانیون ساری.^۱

در پایان این گردهمایی نمایشی، آقای سید صادق خاوری شهردار ساری به قرائت قطعه‌نامه‌ای که از قبل توسط ساواک و استاندار تأیید شده بود، پرداخت که طی آن، قیام مردمی ۱۵ خرداد را محکوم نمودند.^۲

این مراسم دولتی از ساعت ۹ تا ۱۱ صبح به طول انجامید. بعد هم خود مقامات امنیتی به خاطر راه‌اندازی این نمایش از خود تقدیر کردند. چنان که در یکی از گزارشات تصریح شده که «فعالیت مأموران انتظامی و سازمان اطلاعات و امنیت در برگزاری میتینگ قابل تقدیر می‌باشد.»

سپس متن قطعه‌نامه شاهدوست‌های شرکت‌کننده در این نمایش با امضای آقای خاوری شهردار ساری برای شاه تلگراف شد و نوارها و فیلم‌ها و عکس‌های مراسم هم به رادیو تحویل گردید و رئیس ساواک ساری از ساواک تهران خواست:

مقرر فرمایید اداره رادیو به منظور تجلیل از شاهدوستان و میهن‌پرستان و حفظ نظم و آرامش کامل، و رعایت اصل تشویق و تقدیر خدمتگزاران [رژیم]، و تنبیه خائنین، اخبار میتینگ را به نحو شایسته‌ای از رادیو ایران بخش نماید.

در نتیجه با دستور مقامات ساواک تهران خبر میتینگ ساری ضمن اخبار ساعت ۱۴۳۰ از رادیو سراسری بخش شد. بعد هم ساواک تهران در تاریخ ۴۲/۳/۲۴ طی نامه‌ای به دفتر ویژه اطلاعات، ضمن ارایه گزارشی پر آب و تاب از میتینگ شاهدوستان ساری، خواست که مازنی‌ها مورد مرحمت خاص شاه واقع شوند:

از طرف ساواک استان دوم پیشنهاد گردیده در صورت تصویب اراده سنی شاهانه، اهالی مازندران مورد عنایت و مرحمت اعلیحضرت همایون شاهنشاه قرار گیرند.^۳

در کنار این گونه نمایشات، برخی از شاعران درباری نیز با آنها همراه شدند و به محکوم کردن قیام بحق مردم پرداختند و از شاه و جنایاتش تمجید نمودند که از جمله شعر حسن

۱. همان.

۲. این برنامه مشابه برنامه‌های چماقداران شاهدوست در آخرین روزهای حکومت پهلوی بود که با برنامه‌ریزی و حمایت کامل استانداران، فرمانداران، ساواک، ژاندارمری، شهربانی، نیروی پایداری، مرزبانی، ارتش و سایر سازمان‌ها و عوامل رژیم در استان مازندران و مناطق دیگر کشور انجام می‌شد.

۳. آرشو مرکز اسناد انقلاب اسلامی کشور.



اکبری یکی از آموزگاران بابل بود که با عنوان «اخطار ملت به ارتجاع سیاه» سروده بود. مقامات سیاسی و امنیتی استان مازندران از روز ۱۷ خرداد ۴۲ شروع به تشویق افراد برای ارسال تلگراف‌های شاهدوستی به دربار نمودند. از جمله این تلگرافات چنین بود:

جویبار - تهران شماره ۳۴۶ - ۳/۲۱

ریاست محترم سازمان اطلاعات و امنیت کشور

رونوشت: تلگراف تقدیمی به حضور مبارک شاهنشاه مخابره گردیده
اقدامات نفرت‌آور اخلاگران از خدا بی‌خبر باعث انزجار کلیه قاطبه
اهالی مسلمان واقعی جویبار مازندران گردید. پشتیبانی همیشگی خود را
جهت جانبازی و فداکاری در راه منویات پاک آن ناجی عظیم‌الشان که
باعث حفظ وطن عزیز و استقلال دین اسلام است، به شرف عرض همایونی
می‌رسانیم.

جان‌نثاران از طرف اهالی جویبار و حومه

گلچین شهردار، حاجی ناصر ورشوئی نایب رئیس انجمن [شهر]، حاجی
قربان رشیدی، حاجی حسن اقبالیان، موسوی کاشانی، غلامرضا مدانلو،
اسمعیل مدانلو، رمضان بیابانی.^۱

همچنین تعداد اندکی از عوامل رژیم شاه در گنبد قابوس زیر چتر حمایتی ساواک و
سازمان‌های نظامی مراسم کوچکی در حمایت از لویای انقلاب سفید و پشتیبانی از شاه برپا
کردند و به زعم خود قیام ۱۵ خرداد را محکوم نمودند. علاوه بر این با سفارش ساواک عده
کمی از شاهدوستان گنبد کاووس و بندر ترکمن و بندرگز تلگرافی نیز، در زمینه فوق نوشتند
و برای شاه ارسال نمودند که یک نمونه از آن در اینجا ارایه می‌شود:

پیشگاه مبارک بندگان اعلیحضرت همایونی ارواحنا فداه

اینجانبان به نمایندگی از طرف عشایر میهن پرست و شاهدوست
مرزنشین ترکمن و دهقانان، پیشه‌وران، و کارمندان شهرستان گنبد کاووس
و توابع، ضمن ابراز انزجار شدید از اعمال و کردار ماجراجویانه اخیر مشتی
مزدور وطن‌فروش و انگل‌های اجتماعی روحانی‌نما که به ناحق لباس
مقدس روحانیت به تن کرده‌اند، همانطور که بارها لویای ششگانه و آزادی
زنان و سایر برنامه‌های مترقیانه اعطایی شاهنشاه عظیم‌الشان مورد تأیید
و تصویب ما و ملت بزرگ ایران بوده، بدین وسیله و بار دیگر با صدای بلند

و رسا اعلام می‌داریم که در راه به انجام رسیدن این برنامه‌ها نسبت به مام میهن [وظیفه‌مان را] ادا نماییم. مرگ بر خائنین و عوامل فساد اجتماع. پاینده شاه. برقرار ایران.

نمایندگان عشایر مرزی ترکمن و مردم شهرستان گنبد کاووس و توابع. الحاج آن‌قلیج آخوند نقشبندی، محمدصفا آخوند صیادی، حسین محمد ندیمی‌فر، تویقلی ستایش، قره‌چه لاجین، دکتر پناهلو، قربان پاکزاد، عبدی و صالح قرنچیک، دکتر جعفریان، طواق محمد محمد امانی، آنادردی تکه‌ای، حاج قلدردی قفائی، یوسف غروی، و چند امضای دیگر.^۱

علاوه بر این ترس مسئولان امنیتی و نظامی به حدی رسید که ساواک و شهربانی‌های استان‌های مختلف از نزدیکترین پادگان ارتش محل درخواست نیروی پشتیبانی نمودند. چنان که پادگان گران تعدادی نیروی نظامی کمکی برای پشتیبانی از شهربانی‌های شاهرود و سمنان و دامغان اعزام کرد. گزارش مورخ ۴۲/۳/۱۶ ساواک سمنان به تهران حاکی از این موضوع است:

از نظر پیش‌بینی و جلوگیری از حوادث احتمالی و اوضاع محلی منطقه استحفاظی، [به] وسیله ساواک گران از فرماندهی لشکر [ارتش] آن شهرستان تقاضا شد تعدادی سرباز در [پادگان چهل دختر] شاهرود و سمنان زیر نظر رئیس حوزه محل، متمرکز [کند] تا در صورت ضرورت به تقاضای کتبی رؤسای شهربانی‌های شاهرود، سمنان، دامغان، نیروی شهربانی‌های محل را تقویت نمایند. در ساعت ۱۶ جاری، ۲۴ نفر سرباز، دو نفر درجه‌دار و یک نفر افسر به سمنان وارد و در شهربانی مستقر گردیدند.^۲ به دنبال متینگ شاهدوستان ساری، مقامات دولتی می‌خواستند مشابه آن را در شهر گران اجرا نمایند. اما رژیم که خود می‌دانست این گونه متینگ‌ها و مدیحه‌سرایی‌ها و تلگرافات همه‌صوری و نمایشی است و هیچ یک ریشه مردمی و داوطلبانه ندارند، لذا مقامات مازندران از ترس واکنش علاقمندان امام خمینی نگران شدند و مانع از اجرای متینگ در گران و دیگر مناطق استان شدند. چنان که در صورت جلسه مورخ ۴۲/۳/۲۲ کمیته اطلاعاتی مازندران چنین آمده:

نظر به اینکه اجرای متینگ در حال حاضر با توجه به اطلاعات موجود

۱. همان.

۲. همان.

خیلی حساس [است] و ممکن است ماجراجویان از موقعیت سوءاستفاده و داخل جمعیت شده و موجب وقوع حوادثی بشوند، لذا کمیته [اطلاعاتی، امنیتی مازندران] تصمیم گرفت... فعلاً نسبت به برگزاری متینگ [جدید] موافقت ننماید.^۱

خود این مصوبه نشان از این دارد که مقامات امنیتی و سیاسی رژیم در مازندران می‌دانستند که قیام ۱۵ خرداد در منطقه اثرات مثبتی گذاشته و بخش قابل توجهی از جامعه نسبت به حکومت ناراضی‌اند و ممکن است نسبت به متینگ‌های شاهدوستان واکنش منفی نشان دهند.

قیام ۱۵ خرداد و نارضایتی در ارتش و کارکنان دولت

نارضایتی‌ها فقط در میان مردم کوچه و بازار و دانشگاه و حوزه‌های علمیه نبود، بلکه حتی برخی از کارکنان دولت و ارتش نیز به طور غیر مستقیم با معترضان و طرفداران امام خمینی همکاری و همراهی می‌کردند. امام در اطلاعیه‌ای که به تاریخ ۴۲/۲/۲۸ صادر کرد به این موضوع اشاره نمود: «از آخافه و اِرعاب سازمان‌ها و دستگاه شهربانی هراسی به خود راه ندهید... بسیاری از آنها با شما همراه و از دستگاه بیزارند.»^۲

همچنین در یکی از اسناد مورخ ۳/۱۳۴۲/۲۰ ساواک تهران سخن از نفوذ مخالفان حکومت در سیستم بازپرسی ارتش و ایجاد تسهیلات برای دستگیر شدگان به میان آمده است:

برابر اعلام دادستانی پادگان قزوین، پرونده شش نفر غیر نظامیان متهمان به پخش اعلامیه مضره و اخلاف در نظم منطقه و تحریک مردم به بلوا و اغتشاش و همبستگی با آقای آیت‌الله خمینی، که مجرم شناخته شده‌اند، جهت رسیدگی و تحقیق به بازپرس ۲ ارجاع، و ضمن صدور قرار تأمین جهت سه نفر از متهمین به اسامی: جعفر چایچی، غلامحسین امینی (معروف به غنچه)، محمود شاعری (که از محرکین اصلی و در ۱۵ خرداد ۴۲ دارای پرونده سیاسی بوده و محکوم گردیده‌اند) می‌باشند. هر یک به مبلغ پنجاه هزار ریال وجه الضمان، و برای راننده ماشین که اعلامیه در داخل ماشین بوده پنجاه هزار ریال کفیل، و دو نفر دیگر وجه التزام صادر گردیده است.

۱. همان.

۲. صحیفه امام، ج ۱، ص ۲۳۱.



ضمناً با این که جرم آنان محرز و با مدارک مثبت دستگیر گردیده‌اند، برای این که مجدداً به عملیات خود ادامه داده و سوءنیت خود را عملی سازند به طریقی در دستگاه دادرسی رسوخ نموده و با سپردن کفیل یا وجه الضمان مختصر، قریباً از زندان آزاد و کار مأمورین را بیش از پیش مشکل و شاید کنترل آنان را غیرممکن می‌سازند. مراتب جهت هر گونه اقدام مقتضی و آموزش لازم به لشکر گارد به استحضار می‌رسد.^۱

علاوه بر این، گزارشات شهربانی تهران درباره مشخصات افراد بازداشتی ۱۵ خرداد حاوی تعدادی از کارکنان سازمان‌های وابسته به دولت است که همراه مردم در اعتراضات آن روز مشارکت داشته‌اند. حتی افراد ناراضی در بین مأموران شهربانی نیز دیده می‌شدند. به طوری که برخی از آنها ناخرسندی خود را از رژیم جلوی افراد بازداشتی ابراز می‌کردند. آیت‌الله ناصر مکارم شیرازی که در شب ۱۵ خرداد ۴۲ توسط مأموران شهربانی تهران دستگیر شده، می‌گوید:

... افسر کلانتری نیز که آدم مؤدبی بود در بین راه به من گفت اگر کاری دارید بگویید برایتان انجام دهم، من نیز از او خواستم جریان دستگیری مرا به بستگانم در تهران اطلاع دهد، که او نیز با پیاده شدن از اتومبیل و با استفاده از تلفن عمومی مراتب امر را به اطلاع آنها رسانید. بعد از آن به من گفت اگر اوراق اعلامیه‌ای به همراه دارید به دور بریزید که در دسر بیشتری برایتان به وجود نیاید. زمانی که افسر مذکور از ماشین پیاده شد تا تلفن بز ند، پاسبان‌های موجود در اتومبیل به من می‌گفتند: عجب بدبختی به ما دست داده است، به چه روزگاری افتاده‌ایم، مردم در مراسم عزای امام حسین شرکت می‌کنند و ما مشغول دستگیری و به زندان بردن علما و خطبای دین هستیم. یکی دیگر از آنها می‌گفت: مُرده‌شور بیره این لقمه نانی را که می‌خوریم! ما را به چه کارهایی واداشته‌اند. دیگری نیز افزود: عاقبت کار ما شده مانند عاقبت کار شیطان. دیگری می‌گفت: بگو بدتر از شیطان. من پیش خود می‌گفتم: شاه می‌خواهد با این افسر و پاسبان و تشکیلاتی که از درون فرو ریخته و بر ضد او هستند، چگونه با ما مبارزه کند؟^۲

یکی از گزارشات مورخ ۱۹/۳/۴۲ ساواک در خصوص وزارتخانه‌ها و هم‌صدایی کارمندان

۱. انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک (استان قزوین)، همان، ص ۴۶.

۲. عبدالوهاب فراتی، تاریخ شفاهی انقلاب اسلامی (از مرجعیت امام خمینی تا تبعید)، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۰، چاپ دوم، ص ۱۳۱.



با مخالفان دولت حکایت از این دارد که وضعیت آشفته وزارتخانه‌ها حتی از روزهای کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ هم بدتر بوده است:

وضع کلیه وزارتخانه‌ها این روزها کاملاً آشفته است و حتی معاونین و مدیران کل وزارتخانه‌ها نگران و از آینده بیمناک‌اند. گرانی قند و شکر، بدی وضع نان، گرانی گوشت، که بر خلاف ادعای شهردار و وزیر کشور هم جنس نان خراب شده و هم گران فروخته می‌شود. عدم پرداخت اضافات کارمندان، اصولاً کارمندان دولت را در حالت ناراضی قرار داده... بعد از واقعه ۳۰ تیر ۱۳۳۰ و همچنین ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ فقط یکی - دو روز وزارتخانه‌ها دستخوش آشفتگی بود و آن هم به علت تغییر وزرا و افرادی بود که با حکومت‌های شکست خورده هماهنگی داشتند. ولی اکنون بدون اینکه دولت تغییر کرده باشد، امور وزارتخانه‌ها دچار اختلال شده و همه کارمندان در انتظار حوادث شدیدتر و تصادم بیشتری بین دولت و طرفداران روحانیت می‌باشند.^۱

ساواک همچنین روز ۱۸ خرداد ۴۲ گزارش نمود که اغلب کارمندان وزارت بهداری محل کار خود را ترک کرده و اداره را به صورت تعطیل در آورده‌اند. گزارش دیگری از ساواک - به تاریخ ۴۲/۳/۱۹ - حکایت از ناخرسندی بسیاری از افسران ارتش شاهنشاهی و همدلی آنها با روحانیت و مردم انقلابی دارد:

به طوری که از طبقات مختلف افسران ارتش کسب اطلاع شده، به جز افسران گارد شاهنشاهی که صد در صد اقدامات فعلی و مبارزه با روحانیت را تأیید می‌کنند، بین بقیه افسران جسته و گریخته گفته می‌شود چنانچه دیسپلین نظامی ما را مجبور به اطاعت کورکورانه از دستورات مقامات بالا نکند، ما هرگز آماده انجام شدت عمل با روحانیون و حتی مردم کوچه و بازار نیستیم. زیرا مبارزه با روحانیت از طرف جناحی از دستگاه حاکمه امریکا که خواهان تقویت فرقه بهائی در ایران می‌باشند، دنبال می‌شود.^۲

۱. قیام پانزدهم خرداد به روایت اسناد ساواک، همان، ج ۳، ص ۱۲۸.

۲. همان، ص ۱۱۶.



ماجرای کمیسیون بی طرفی!

دولت می دانست مأمورانش مثل قشون مغول به جان مردم افتاده اند و بی مهابا و بی آن که بازخواست شوند با هدف و بی هدف به سوی جمعیت تظاهر کننده روز ۱۵ خرداد ۴۲ شلیک کرده اند. در یکی از گزارشات ساواک از این روز آمده که:

ساعت ۲۱۱۵ عده ای از خرابکاران در خیابان شاپور اول ارامنه اقدام به تظاهرات نموده که قوای انتظامی مجبور به تیراندازی شد و در نتیجه دو کودک ۱۱ و ۹ ساله کشته شد، و یکی با خون کشته شدگان در کنار مغازه خرازی فروشی طاهری که در محل حادثه می باشد، نوشت: این خون دو کودک است.^۱

گزارش دیگری از ساواک در همین روز حاکیست که:

در سه راه ژاله یک نفر که در حال عبور بوده هدف گلوله قرار گرفت. گلوله به مغزش اصابت کرد و فوراً در سر کوچه میرافضلی مُرد... تیر دیگری کمانه کرده به پای یک دختر بچه نه ساله در صحن حیاط خانه اصابت کرد و پایش مجروح شد و به بیمارستان بردند. بیشتر این تیرها از طرف کلاتری ۲ تیراندازی می شود.^۲

۱. همان، ج ۹، ص ۱۱۵.

۲. همان، ص ۱۰۷.



در آن زمان عظمت حضور و
آمادگی سیاسی مردم در این
قیام به حدی زیاد بود که همه
اطمینان به سقوط رژیم پهلوی
داشتند، هم مردم عادی، هم
سران رژیم و هم دول امریکا
و اروپا؛ و اگر امام خمینی
رهبر این قیام اسیر زندان
نبود با هدایت هوشمندانه
خود پیروزی بهمن ۵۷ را در
۱۵ خرداد سال ۴۲ رقم می زد

حاصل این رفتار بی رحمانه، کشتار تعداد بی شماری
از مردم بی گناه، حتی بسیاری از کسانی بود که در
تظاهرات حضور نداشتند و جزء رهگذران، تماشاچیان،
کسبه یا ساکن خانه های خود بودند. در نتیجه علم برای
آن که ژست بشردوستانه به خود بگیرد کمیسیون به
نام «کمیسیون بی طرفی» تشکیل داد که متشکل از
نمایندگان وزرای دادگستری، اقتصاد و کشور بود.
کار آن شناسایی تعداد کشته ها و ارایه طرحی برای
پرداخت خسارت بود. چند روز بعد این کمیسیون
آمار کشته ها را ۸۶ نفر و زخمی ها را ۱۹۳ نفر در تهران

اعلام کرد و برای تأمین معاش مقتولان نیز مختصر مقرری تعیین نمود. این کمیسیون
ظاهرش بی طرفی بود، ولی اصل آن یک کار گروه کاملاً دولتی و مطیع رژیم محسوب می شد.
آماري هم که اعلام کردند صرفاً شامل افرادی بود که جزء تظاهر کنندگان نبودند و در
تیراندازی بی هدف مأموران کشته و زخمی شدند. این کمیسیون دولتی به هزاران شهید و
مجروح واقعی قیام ۱۵ خرداد نه تنها هیچ کمکی نکرد و آمار واقعی شان را نیز هرگز اعلام
ننمود، بلکه دولت زندگی و معیشت آنها را که مقتولان و مصدومان واقعی آن روز بودند نیز
فلج کرد و شغل و درآمدشان را نیز به مخاطره انداخت، و بسیاری را بازداشت، زندانی، تبعید
و شکنجه نمود، بی آن که یک ریال کمک مالی به آنها و بازماندگان نشان بنماید.

ولی امام خمینی تا آنجا که می توانست به خانواده های آسیب دیده کمک کرد. به عنوان
نمونه روز ۲۲ فروردین ۱۳۴۳، یعنی چهار روز پس از آزادی از چنگ رژیم، در دیدار با جمعی
از خانواده های شهدای ۱۵ خرداد ضمن همدردی با آنها، به هر یک هزار تا سه هزار تومان
پول اهدا نمود. گزارش مورخ ۴۳/۱/۲۲ ساواک در این زمینه چنین است:

چندین نفر از زن و مرد آمده بودند منزل آقای خمینی، نامه های زیادی
به ایشان دادند، نوشته اند: شوهرهای ما مرده اند، جوانان ما کشته شدند.
آقای خمینی، تکلیف ما چیست؟ سرپرست نداریم. آقای خمینی خیلی
گریه کرد و ناراحت شد. آنهایی که وضع خوبی داشتند و احتیاج به چیزی
نداشتند آقای خمینی حواله داد به مبلغ یک هزار تومان پول بدهند. آنهایی
که بیچاره بودند حواله داد [به] هر خانواده مبلغ سه هزار تومان پول بدهند.
دیروز پول هایشان تحویل آنها شد.

سپس امام خمینی گفت: «[اگر این خانواده ها] احتیاج دیگری هم داشته

باشند، بعداً تأمین خواهیم کرد؛ ناراحت نباشید. امیدوارم جزو شهیدان سیدالشهداء محسوب شوند؛ خودم هم در این مصیبت شریک هستم. من هم مصیبت زده هستم. از همه مهم‌تر مصیبت دین است که دارد لطمه می‌خورد.^۱ علاوه بر این امام برای نجات زندانیان و تبعیدیان نیز تلاش می‌کرد. چنان که در نامه‌ای خطاب به آقای جعفر صبوری در تاریخ ۲۹ خرداد ۱۳۴۳ نوشت:

راجع به زندانیانی که در جنوب هستند و وضع ناگوار آنها مرقوم فرموده بودید، حقیر هم بسیار متأثر هستم و برای اینجانب نیز نامه‌هایی فرستاده‌اند و اقداماتی جهت استخلاص آنان نموده و قول‌هایی هم داده‌اند. امید است ان شاء الله وسایل استخلاص آنان فراهم شده، رفع نگرانی عموم بشود.^۲ این در حالی بود که حتی گاهی ساواک مانع درمان مجروحان می‌شد و آنها را در خانه بیمارستان بازداشت می‌کرد. به همین جهت بسیاری از مجروحان یا به بیمارستان مراجعه نکردند یا اگر رفتند حاضر به بیان مشخصات واقعی خود نشدند. برخی هم مشخصات و آدرس غلط دادند تا هویت واقعی‌شان شناخته نشود. چنان که در گزارش بیمارستان شفا یحیائیان تهران این نکته تصریح شده که «تعداد زیادی از مجروحین برای پانسمان به بیمارستان مراجعه و بدون ذکر مشخصات عزیمت نموده‌اند».^۳ همچنین در گزارش مجروحین بیمارستان رازی تهران نیز از افرادی نام برده شده که بدون ثبت مشخصات خود، از بیمارستان فرار کرده‌اند.^۴

۱. سیر مبارزات/امام خمینی در آینه اسناد به روایت ساواک، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۸۶، ج ۳، ص ۲۲۶.

۲. همان، ص ۳۴۴. علاوه بر این امام خمینی در تاریخ ۲۵ اردیبهشت سال ۱۳۴۳ نامه‌ای به آیت‌الله سید محمدهادی میلانی در مشهد نوشت: «کارهای تحریک آمیزی [توسط دولت] در داخل انجام می‌گیرد. شیراز را به گرفتن آقای دستغیب، و جهرم و حوالی آن را به گرفتن آقای آقا سید حسین، و تبریز را به گرفتن آقای قاضی، و قم و تهران را به گرفتن جمعی از اهالی منبر، و خراسان را به گرفتن آقای طبسی، و کارهای دیگر و اصفهان را به نحو دیگر، و سایر بلاد را هر یک به نحوی ناراحت و عصبانی می‌کنند. این مطالب، حقیر را ناراحت و نگران نموده است، و می‌ترسم خدای نخواستہ صحنه‌های اسف‌انگیزی به وجود آید که بر خلاف مصالح مملکت و اسلام است. تنبیه به اولیای امور بی‌اثر است و مثل اینکه به طور خودکار یا الزام کارهایی انجام می‌شود که عاقبت وخیمی خدای نخواستہ داشته باشد. حضر تعالی با توجه و تعمقی که به اطراف مسائل دارد لازم است در این موضوعات فکری فرمایید یا به وسیله‌ای اولیای امور را متذکر فرمایید که دست زدن به کارهای تحریک آمیز در این موقعیت و موقع خطرناک است. گرچه تذکر به دولت‌ها در این وضع بی‌نتیجه است، البته در امر روز با این وضعیت باید کمال احتیاط و حزم شود که خدای نخواستہ مسلمین یا روحانیون آلت دست مقاصد سوء نشوند. بنده یک نفر که مورد اطمینان طرفین باشد از دولت خواسته‌ام که مصالح و مفاسد را تذکر دهم... این مملکت را که مورد علاقه همه روحانیون است و استقلال و تمامیت ارضی آن مورد علاقه آنها است دست‌های مرموزی دارد به پر نگاه می‌کشاند». رک: همان، ص ۳۲۷-۳۲۶.

۳. دهنوی (محمد ترکمان)، قیام خونین ۱۵ خرداد به روایت اسناد، موسسه خدمات فرهنگی رسا، تهران، ۱۳۶۰، ص ۱۲۱.

۴. همان، ص ۱۲۵.



در چنین اوضاعی بین مردم شایع بود که آمار غیر رسمی تلفات ۱۵ خرداد حدود ۱۵ هزار نفر می‌باشد. «ام. زونیس» روزنامه‌نگار آمریکایی که آن روز در تهران شاهد تظاهرات و کشتار مردم بوده تعداد کشته‌ها و مجروحان را چند هزار نفر تخمین زده است. روزنامه *واشنگتن پست* امریکا نیز تلفات روز ۱۵ خرداد تهران را بیش از هزار نفر نوشته است.^۱ یکی از مورخان غربی به نام پرواند آبراهامیان نیز سخن از هزاران کشته به میان آورده است.^۲ یک حقوقدان فرانسوی به نام خانم لافو ورون که از طرف نهادهای بین‌المللی حقوق بشر به ایران اعزام شده بود، در گزارش مشاهدات خود از ایران، تعداد شهدای ۱۵ خرداد را ۱۵ هزار نفر اعلام کرد.^۳ شهید حاج مهدی عراقی، یکی از مبارزان و زندانیان معروف زمان رژیم پهلوی و شاهد عینی واقعه نیز اذعان نموده که آن روز کشتار بی‌حد و حساب و بسیار بی‌رحمانه بوده و تعداد شهدای این واقعه بیش از ۱۵ هزار نفر است.^۴ حتی گروه ملی‌گرای «نهضت آزادی ایران» همان روزهای واقعه، با صدور اطلاعیه‌ای در تاریخ ۴۲/۳/۱۹ تلفات این واقعه را بیش از ده هزار نفر عنوان کرده و چنین نوشته است:

دیکتاتور خون می‌ریزد

مردم مسلمان ایران! در طول تاریخ ایران نخستین بار است که به مقام منیع نیابت عظمای امام علی - علیه‌السلام - جسارت می‌شود و مراجع تقلید، حضرت آیت‌الله خمینی دزدیده و زندانی می‌شود... مردم باغیرت! رقم کشته‌ها و زخمی‌ها در کشور از ده هزار نفر متجاوز است. مردم عربان و به جان رسیده این مملکت سینه‌های لخت خود را به رگبارهای مسلسل‌های شاه دیکتاتور سپردند، مردند و تسلیم حکومت جبار نشدند. دانشجویان دانشگاه تهران با شعار دیکتاتور خون می‌خواهد، مرگ بر دیکتاتور خون آشام، به یاری مردم مسلمان به خیابان‌ها ریختند، و امروز ششمین روز قیام و انقلاب سراسری مردم کشور علیه دیکتاتوری است، و هنوز علیرغم تصور باطل عمال دیکتاتوری، مقاومت مردم ادامه دارد...^۵

۱. عرفان قانعی‌فر، در دامگه حادثه؛ گفت‌وگو با پرویز ثابتی مدیر امنیت داخلی ساواک، چاپ خارج از کشور، شرکت کتاب، ۱۳۹۰، ص ۱۳۵ (پاورقی).

۲. پرواند آبراهامیان، *ایران بین دو انقلاب*، ترجمه کاظم فیروزمند، حسن شمس‌آوری، و محسن مدیرشانه‌چی، تهران، مرکز، ۱۳۸۰، چاپ چهارم، ص ۳۸۹.

۳. گزارش خانم لافو ورون حقوقدان فرانسوی از مشاهدات خود در ایران، تهران، مزدک، بی‌تا، ص ۲۹.

۴. روزنامه *جمهوری اسلامی*، دوشنبه ۲۱ خرداد سال ۱۳۵۸، ص ۷.

۵. دهنوی، همان، ص ۲۷.

اعلام حکومت نظامی ۵۰ روزه

وقتی قیام پر شمار مردم در روز ۱۵ خرداد سال ۴۲ تهران وقم را فرا گرفت و فریاد مرگ بر دیکتاتور تا پشت دیوارهای کاخ شاه رسید، دولت که دید کنترل انبوه معترضان از چنگ قوای انتظامی خارج است و رژیم در خطر انقراض قرار گرفته، عصر آن روز به فوریت جلسه هیأت دولت به ریاست اسدالله علم تشکیل شد و ضمن اعلام گزاری از اوضاع تهران، برقراری حکومت نظامی را تصویب نمود که همه وزرا متفقاً به آن رأی دادند.

سپس مقررات حکومت نظامی از ساعت ۲۰ آن روز در تهران و حومه به اجرا درآمد و مقرر شد که به مدت ۵۰ روز برقرار باشد و سپهبد نعمت‌الله نصیری رئیس شهربانی کل کشور نیز به عنوان فرماندار نظامی تهران و حومه منصوب گردید.^۱ اعلام ۵۰ روز حکومت نظامی در پایتخت کشور به خوبی نشان از عمق وحشت رژیم از قیام مردم دارد. و گر نه چنین تصمیمی در تاریخ ایران بی سابقه است. این امر حاکی از آن است که رژیم خود را در آستانه سقوط می‌دیده است. آن روزها مأموران با کوچکترین بهانه به سوی مردم شلیک می‌کردند یا آنها را به شکنجه گاه می‌فرستادند. به صورتی که زندان‌های تهران و قم آکنده از مخالفان و منتقدان رژیم شده و بیمارستان‌ها هم از انبوه مجروحان ظرفیتشان پر شده بود.

مأموران علاوه بر کشتار و زخمی کردن جمع بی‌شماری از مردم، افراد زیادی را هم بازداشت کردند که جابرای نگهداری آنها کم آوردند و نمی‌دانستند آنها را کجا و چگونه نگه دارند. به طوری که صدای یکی از فرماندهان نظامی در آمد:

تاریخ ۴۲/۴/۵ شماره ۲/۷۷۳۲

[به:] تیمسار فرماندهی لشکر ۱ گارد

درباره زندانیان فرمانداری نظامی در پادگان جمشیدیه

از تعداد ۲۳۰ نفر زندانیان فرمانداری نظامی که در پادگان جمشیدیه [به] وسیله بازپرسی‌های آن لشکر تحقیق می‌کردند، ۱۸ نفر مرخص گردیده و بقیه در حال بلاتکلیفی می‌باشند. با توجه به این که در پادگان محل مناسبی جهت نگهداری آنان نبوده و از طرفی به منظور مراقبت آنان افسران و افرادی تعیین و به علت کمی افسر و نفر، خود مشکلاتی فراهم نموده است، دستور فرمایید بازپرسی مربوطه در رسیدگی به وضع آنان تسریع نماید تا هر چه زودتر تکلیف زندانیان روشن گردد.

فرمانده دژبان قرارگاه کل، سرلشگر امیر صادقی^۲

۱. همزمان با تهران، در شیراز نیز حکومت نظامی اجرا شد.

۲. قیام پانزدهم خرداد به روایت اسناد ساواک، همان، ج ۳، ص ۳۵۹.



تخریب چهره رژیم در جهان

قیام ۱۵ خرداد گرچه با خشونت ظالمانه رژیم سرکوب شد، ولی تبعات سیاسی زیادی برایش داشت که از نگاه مردم و حتی مورخان مخفی ماند و رژیم نیز تبعاتش را پنهان می کرد. یکی از آثارش این بود، ایران در افکار عمومی جهان کشوری بی ثبات معرفی شد که دولت آن مورد تأیید عامه مردم نیست و کشور به روش غیردمکراتیک اداره می شود. این وضعیت نیز موجب شد که توریست های خارجی کمتر به ایران سفر نمایند. به طوری که بسیاری از هتل ها و شرکت های هواپیمایی که متکی به درآمد ارزی مسافران خارجی بودند، دچار اضمحلال شدند و صدایشان در آمد. به عنوان مثال سرلشکر علی محمد خادمی مدیر عامل شرکت هواپیمایی هُما در تاریخ ۴۲/۴/۶ با ارسال نامه ای به علم نخست وزیر، ضمن اظهار نگرانی از این وضعیت نوشت:

در نتیجه اغتشاش اخیر... توریست به میزان قابل توجهی تقلیل پیدا نموده و با مراجعه به آمار و مقایسه آن با سال قبل معلوم می گردد که از تاریخ ۴۲/۳/۱۴ لغایت ۴۲/۴/۱ مسافرین [خارجی] اصفهان ۴۲٪ کم شده است. در حالی که مسافرین فروردین ماه امسال با مقایسه با سال گذشته ۱۳۴۱ در حدود ۵۴٪ افزایش پیدا نموده بود، که بر اساس این آمار این شرکت نیز به تعداد پروازهای خود اضافه نمود. به منظور جلوگیری از شایعات و تشویق توریست به مسافرت به ایران، خواهشمند است مقرر فرمایند تشکیلات و سازمان های سیاسی دولت در خارج از کشور اعلامیه ها و اطلاعیه های مورد لزوم درباره وجود ثبات و آرامش منتشر نمایند.^۱

کار به جایی رسید که صنعت گردشگری خارجی ایران به مخاطره افتاد و علم نخست وزیر در تاریخ ۴۲/۴/۲۳ با ارسال بخشنامه ای به وزیر خارجه (عباس آرام) ضمن اعتراف به آثار منفی قتل عام مردم در ۱۵ خرداد، دستور داد تا اقدامات لازم را در این خصوص انجام دهد: حوادث پانزدهم خرداد در تهران باعث شده است که در خارج از کشور مجلات و روزنامه ها و مطبوعات مطالبی درباره ایران انتشار دهند که عاری از حقیقت بوده [!] و بالأخص در امور مربوط به جهانگردان تأثیر [منفی] فراوانی داشته است. سازمان جلب سیاحان که از تاریخ ۴۲/۱/۱۸ اقداماتی به منظور تشویق جهانگردان برای مسافرت به ایران نموده است، اخیراً گزارش می نماید، طبق اطلاعات واصله به علت این حوادث اغلب



جهانگردانی که برای اقدامات در ایران قبلاً جا تهیه نموده‌اند، منصرف و مرتباً این وضع ادامه دارد. پیشنهاد نموده‌اند که در این مورد رؤسای نمایندگی‌های دولت شاهنشاهی ایران در خارج از کشور مصاحبه ترتیب دهند و حقیقت مطلب را که عبارت از اجرای منویات ملت ایران در مورد اصول ششگانه پیشنهادی شاهنشاه است، به اطلاع کلیه ارباب مطبوعات در کشورهای مختلف برسانند.^۱

از طرف دیگر بعد از سخنرانی‌های امام خمینی علیه روابط ایران و اسرائیل و پس از قیام خونین ۱۵ خرداد، دولت اسرائیل تعمداً ایرانیان بیشتری را به آن کشور دعوت می‌کرد که این موضوع موجب نارضایتی کشورهای عرب خلیج فارس نسبت به دولت ایران شد. (در آن زمان عرب‌ها شدیداً مخالف اسرائیل بودند و با آن رابطه نداشتند.) در نتیجه وزیر امور خارجه ایران در تاریخ ۲۳/۴/۴۲ با ارسال نامه‌ای به یکی از مقامات زیر مجموعه‌اش نوشت: گزارش‌هایی که از نمایندگی‌های شاهنشاهی در کشورهای عربی رسیده اخبار مربوط به روابط ایران و اسرائیل در آن کشورها انعکاس یافته و به منافع دولت ایران لطمه می‌زند. خواهشمند است نظر وزارت امور خارجه اسرائیل را به این نکته جلب فرمایند که از انتشار این قبیل اخبار جلوگیری نمایند.^۲

وزیر امور خارجه در نامه دیگری خطاب به علم نخست‌وزیر، خواست دعوت‌های دولت اسرائیل از کارمندان و مقامات مؤسسات دولتی و خصوصی ایرانی از طریق این وزارتخانه انجام شود:

اخیراً تعداد ایرانیانی که به دعوت دولت اسرائیل به آن کشور مسافرت می‌نمایند رو به افزایش است، و این مطلب به طوری که استحضار دارند در کشورهای عربی انعکاس سوء داشته، و وسیله تبلیغات مضر بر علیه کشور شاهنشاهی گردیده است... خواهشمند است مقرر فرمایند طی بخشنامه سری به کلیه وزارتخانه‌ها و سازمان‌های دولتی دستور اکید صادر شود که قبل از اینکه دعوت مقامات دولتی اسرائیل را جهت اعزام کارمندان خود به آن کشور قبول نمایند، نظر وزارت امور خارجه را در این مورد سؤال نمایند. اما علم با صدور بخشنامه فوق موافقت نکرد و گفت: «با توجه به مقتضیات، صدور این نامه فعلاً لزومی ندارد.»^۳

۱. همان، ص ۴۹۳.

۲. همان، ص ۴۹۲.

۳. همان، ص ۴۹۷.

ظاهراً علم بدش نمی‌آمد که روابط ایران و اسرائیل هر چه بیشتر توسعه یابد و علنی شود، حتی به قیمت خشم مردم مذهبی ایران و سایر کشورهای اسلامی جهان.

تشکیل کمیسیون تشریفاتی تحقیق

در جلسه عصر روز ۱۵ خرداد سال ۴۲ هیأت دولت، خوشبین وزیر مشاور گفت: «چه شد که ما غافلگیر شدیم و مراکز حیاتی مان را حفظ نکرده بودیم؟... چطور تشکیلات ما پیش‌بینی نکرده‌اند؟ این مهم است.»^۱

در همین جلسه نصرت‌الله معینیان وزیر راه نیز با اشاره به این که «ما در شش بهمن [سال ۴۱] وضع بسیار محکمی داشتیم»، تلویحاً اعتراف کرد که الان وضع حکومت مستحکم نیست و متزلزل است. «بنده واقعاً در مقابل اعلیحضرت خجلم... مملکت به هم ریخته است... باید معلوم شود چرا ما گذاشتیم این طور بشود؟... ما با این همه قوا و نفرات [مسلح] چرا پیش‌بینی نکردیم... باید به کوتاهی‌های قابل توجه رسیدگی بشود.»^۲

در نتیجه به دستور اسدالله علم نخست‌وزیر کمیسیونی متشکل از وزیر کشور، دادگستری، و جنگ تشکیل شد تا ریشه قیام بزرگ ۱۵ خرداد را شناسایی نمایند. ولی نتیجه این کمیسیون و سایر جلسات مشابه دیگر چیزی جز تحریف واقعیه نبود. غافل از اینکه مردم خواستار آزادی رهبرشان امام خمینی و سرنگونی رژیم پهلوی بودند. این قیام آنقدر بزرگ بود که یکی از مقامات فرانسوی گفته بود سه روز دیگر دولت [پهلوی] سقوط می‌کند. مردم کوچه بازار هم با اعتماد به نفس سخن از سقوط شاه به میان می‌آوردند. به همین جهت با اطمینان به این موضوع به صورت انبوه در تظاهرات روز ۱۵ خرداد شرکت نمودند. بدون شک اگر رژیم دست به قتل عام وسیع مردم نمی‌زد، ظرف مدت سه روز رژیم ساقط شده بود. چون سیل جمعیتی که از مناطق جنوب تهران به راه افتاده بود برای همه غیر قابل تصور و کاخ‌برانداز بود.

قیام ۱۵ خرداد و تیرگی رابطه دولت و بازار

در قیام ۱۵ خرداد ۴۲ بازاریان به ویژه در تهران و قم به خوبی با نهضت امام خمینی همراهی کردند. یک پژوهشگر آمریکایی به نام ریچارد کاتم می‌گوید:

در بهار سال ۱۳۴۲ انتقاد از دولت در محافل مذهبی سراسر کشور به

۱. متن کامل مذاکرات هیأت دولت طاغوت در پانزده خرداد ۱۳۴۲، تهران، دفتر هیأت دولت و روابط عمومی نخست‌وزیری، بی‌تا، ص ۲۷.

۲. همان، ص ۲۶.



گوش می‌رسید. در ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ در تهران، شیراز، قم و چند شهر دیگر ایران شورش‌هایی برپا شد. هزاران نفر در این شورش‌ها درگیر بودند. میدان اصلی مبارزه بازار تهران بود... شمار تلفات بالا بود.^۱

در سال ۴۲ جامعه ایران بسیار سنتی و مذهبی بود و چنین جامعه‌ای دل‌بسته مراجع و علماست و امام خمینی نفوذ زیادی بین طبقات مختلف اجتماع داشت. مخبر ساواک در تاریخ ۴۲/۴/۱۷ نوشت: «بازاری‌های تهران اکثراً مذهبی و از دستورات آیت‌الله خمینی پیروی می‌نمایند.»^۲ البته طیف میانه‌روی بازار متمایل به آیت‌الله شریعتمداری و سایر مراجع بودند. بازاریان هم از نظر پرداخت وجوهات شرعی به مراجع و حوزه‌های علمیه نقش مهمی داشتند و هم به تبعیت از امام خمینی در مبارزات سیاسی علیه رژیم مشارکت جدی می‌کردند. شاید بتوان ریشه تضاد بازاریان و دولت را بعد از کودتای ۲۸ مرداد سال ۳۲ جست‌وجو کرد.

در دوره بحران نفت ۱۳۳۲-۱۳۳۰ بازاریان و بورژوازی ملی از مصدق حمایت کردند. آنها از تحریم اقتصادی بهره بردند، چون ضعف نسبی دولت به آنها فرصت داد تا در صنایع کوچک سرمایه‌گذاری کنند، سریع‌تر رشد کنند و تأثیر بیشتری بر جریان‌های سیاسی داشته باشند. با سقوط مصدق، دولت [جدید به خاطر لغو تحریم‌ها و فروش گسترده نفت] از لحاظ مالی و سیاسی نیرومندتر شد. اما روابط بین بازاریان و دولت رو به سردی گذاشت.^۳

این وضعیت در سال ۴۱ و ۴۲ نیز تا حدود زیادی برقرار بود و رابطه بازاریان با دولت و حکومت سرد بود. ولی روابطشان با مراجع مذهبی نزدیک و گرم بود. به همین جهت بازاریان تحت تأثیر روشنگری‌های امام خمینی فعالانه در اعتراضات ۱۵ خرداد شرکت نمودند و بسیاری از هزینه‌های اقتصادی و فرهنگی مخالفان حکومت را نیز تأمین کردند. به طوری که برخی از بازاریان کشته و زخمی شدند. گروهی از بازاریان و اهالی میدان بار تهران که بازداشت شده بودند به زندان و اعدام محکوم شدند. از جمله طیب حاج رضایی و اسماعیل

۱. ریچارد کاتم، *ناسیونالیسم در ایران*، ترجمه احمد تدین، تهران، کویر، ۱۳۷۱، ص ۳۸۹.

۲. *قیام بانزدهم خرداد به روایت اسناد ساواک*، همان، ج ۳، ص ۴۳۹.

۳. محمد امجد، همان، ص ۱۴۹.



به گفته تیمسار حسین فردوست که خود از مقامات بالایی امنیتی رژیم بود، وقتی حادثه ۱۵ خرداد ۴۲ پیش آمد شاه از بی اطلاعی و غافلگیری محض ساواک ناراحت شد و پس از مدتی پاکروان را از ریاست کل ساواک برکنار کرد

رضایی که در ۱۱ آبان سال ۴۲ اعدام گردیدند.^۱ طبیب شخصیت بازاری معروفی بود^۲ و پس از شهادت آن دو حوزه علمیه به عنوان اعتراض به رژیم تعطیل گشت و در تهران و تبریز و اصفهان مراسمی برای بزرگداشت آنها برگزار شد.^۳ عده دیگری از بازاریان هم زندانی و شکنجه و تبعید شدند. مرحوم مرتضی ناظم زمردی هم از بازار تهران به گرگان تبعید شد. برخی هم تحت

فشار رژیم دچار خسارات مالی و بازرگانی شدند.

عباس رادنیای یکی از زندانیان سیاسی سال ۴۲ در خاطراتش درباره صدور حکم ظالمانه اعدام برای یکی از بازاریان قم که روز ۱۵ خرداد به حمایت از امام خمینی سخنرانی کرده بود، چنین نوشته است:

چهارشنبه ۲۲ آبان ۱۳۴۲ - صبح امروز آقای ابوالقاسم و کیلی - بازرگان قمی - که از تاریخ ۱۶ خردادماه در قم بازداشت شده و با ما زندانی است، با پدرش ملاقات نموده، به او اطلاع دادند که دادستان برایش ادعانامه صادر کرده و طبق ماده ۷۰، مجازات اعدام برایش درخواست کرده، گناه او این بود که در روز ۱۵ خرداد در صحن [حضرت معصومه] قم در حضور همه علما و روحانیون صحبت کرده و نسبت به بازداشت حضرت آیت الله خمینی اعتراض نموده است. در حالی که قبل از سخنرانی و صحبت ایشان صدای رگبار تیر شنیده شده و مأمورین انتظامی و ارتشی صدها نفر را به گلوله بسته بودند... حال چرا ماده ۷۰ و اعدام برای ایشان خواسته شده، بدیهی [است] برای مرعوب کردن مردم مخصوصاً اهالی قم می باشد. زیرا ایشان در قم سرشناس می باشد. البته [او] از شنیدن این خبر زیاد ناراحت

۱. سید ضیاء مرتضوی، همان، ص ۹۱.

۲. گزارش ساواک حاکی از مظلومیت و مقاومت و اعتقادات راسخ شهید طبیب حاج رضایی است: «روز پنجشنبه ۲۰/۴/۴۲ عباس باطن کارگر تسلیحات اظهار می داشت... در محفلی نقل می کردند که در زندان... عده زیادی جوان به سن ۱۵ تا ۲۵ سال را با تهدید و تقویت وادار می کردند که بنویسند طبیب حاج رضایی به آنها ۲۵ قران پول داده است تا آن واقعه [۱۵ خرداد] را ایجاد کنند. چنین نامه ای را به امضای عده زیادی رسانده اند و به طبیب هم فشار آورده اند که یا در رادیو یا در روزنامه اعتراف کند که سیصد هزار تومان پول از یک مصری گرفته و تقسیم کرده، و حتی بگوید مقداری از آن را به خمینی داده است. ولی طبیب گفته است هزار بار خودم را به خاطر سلطنت به مخاطره انداختم، حال یک بار هم به خاطر دین این کار را کردم، و اگر مرا هم بکشید چنین چیزی را [به دروغ] نمی گویم. نامبرده اضافه کرد که روزی پانصد شلاق به طبیب می زنند.» رک: قیام پانزدهم خرداد به روایت اسناد ساواک، همان، ج ۲، ص ۴۷۱.

۳. سید ضیاء مرتضوی، همان، ص ۹۱.

نشده، بلکه اگر مشمول اجرای حکم آن ماده گردد، شهادت در راه حق را برای خود افتخاری می‌داند.^۱

بعد از قیام ۱۵ خرداد ساواک به شدت بازاریان را زیر نظر داشت و تحرکات سیاسی آنها را کنترل می‌کرد. حتی از نظر رژیم پرداخت وجوهات شرعی - که یک تکلیف کاملاً مذهبی و فردی است - به امام خمینی، جرم محسوب و منجر به مجازات می‌شد. با این وجود آنها مخفیانه این وجوهات را به نمایندگان و رابطان امام می‌پرداختند. در گزارش مورخ ۴۲/۳/۲۰ ساواک درباره علاقه بازاریان به امام خمینی چنین آمده است:

شیخ بهاءالدین نوری از روحانیون می‌گفت بازرگانان تهران تصمیم دارند اگر احتیاج باشد میلیون‌ها تومان در راه موفقیت مقامات مذهبی خرج کنند و عموم بازرگانان با وجود داشتن اختلاف سلیقه‌های گوناگون در این مطلب وحدت نظر دارند، و برای ما که سال‌ها ناظر فعالیت‌های مختلف سیاسی و اجتماعی بوده‌ایم، پیدایش چنین وضعی کاملاً بی‌سابقه است... هر چقدر مبارزه دولت با روحانیون شدیدتر شود بر میزان تعصب مردم عامی نسبت به آنها افزوده خواهد شد.^۲

ساواک در گزارش دیگری به تاریخ ۴۲/۴/۲۷ خبر از محبوبیت فوق‌العاده امام خمینی در بین بازاریان تهران داد و نوشت:

روز گذشته در بازار و بین متعصبین مذهبی که شدیداً طرفدار آیت‌الله خمینی هستند گفته می‌شد اگر قرار شود در کشور اسلامی آیت‌الله را از بین ببرند طبعاً در چنین کشوری باید ظل‌الله [شاه] هم وجود نداشته باشد. مطلعین بازار می‌گویند تاکنون هیچ یک از مراجع تقلید تا این درجه مورد علاقه بازاری‌ها و مخصوصاً جوانان متعصب مذهبی نبوده‌اند. بازداشت خمینی و مطالبی که علیه او از طرف مقامات دولتی عنوان گردید، بیشتر او را مورد توجه قرار داده و مردم را به او علاقمند کرده است و کسی جرأت ندارد در بازار نام خمینی را به بدی یاد کند.^۳

بنابر این پس از سرکوب قیام ۱۵ خرداد، شاه تنفر خود را از بازاریان چنین ابراز کرد: بازاری‌ها گروهی متعصب و مقاوم در برابر تغییرات هستند، زیرا موقعیت آنها، انحصاری سودآور برایشان فراهم کرده است. هر اقدامی علیه بازاریان

۱. ابراهیم یزدی، همان، ص ۲۵۶.

۲. قیام پانزدهم خرداد به روایت اسناد ساواک، همان، ج ۳، ص ۱۳۸.

۳. همان، ص ۴۹۸.



نوعاً خطرات سیاسی و اجتماعی را به دنبال دارد و من برای نوسازی مجبور

به پذیرفتن این ریسک‌ها هستم.^۱

از آن پس شعبه بازار ساواک فعالانه وارد عمل شد و اصناف و کسبه را بیش از گذشته تحت نظارت و کنترل قرار داد. جاسوسان ساواک و فرماندار نظامی تهران با کوچکترین ظن برای بازاریان پرونده امنیتی تشکیل می‌دادند و باعث زحمت و توقف کسب و کارشان می‌شدند.

نقش برجسته کارگران و کشاورزان در قیام ۱۵ خرداد

یک بررسی اجمالی مستند به اسناد شهربانی تهران نشان می‌دهد که ۵۰ درصد (نصف) جمعیت شرکت‌کننده در اعتراضات قیام ۱۵ خرداد تهران از قشر کارگر بوده‌اند:

۲۲/۱ درصد کارگران به طور کلی،

۲/۶ درصد کارگران ساختمانی،

۹ درصد کارگران صنعتی شامل: کارگران کارخانه‌ها، مکانیک‌ها، بافندگان فرش، تراشکاران، و جوشکارها،

۶/۷ درصد کارگران سنتی شامل: کارگران خیاطی، رانندگان، کارگران خشکشویی، باربران، کارگران حمام‌های عمومی و پیش‌خدمت‌ها،

۳/۸ درصد کارگران بدون شغل خاص مثل: ماست‌بند، جگرکی، قهوه‌چی، بستنی‌فروش، سبزی‌فروش، پارچه‌فروش، کفاش، درودگر، بنا، نعلبند، بقال، بزاز، شیشه‌گر، دلال، رادیوساز، آهن‌فروش، دوچرخه‌ساز و...

۵/۹ شاگردها شامل: شاگردان آهن‌فروش‌ها، سازندگان وسایل مسکن، نانواپی‌ها، رستوران‌ها، آرایشگرها، پارچه‌فروش‌ها و...^۲

حجم زیاد شرکت‌کننده از این قشر نشان می‌دهد که کارگران با ابراز علاقه به مذهب و مرجعیت روحانیت به ویژه حاج آقا روح‌الله خمینی، نارضایتی زیادی از رژیم داشتند. گرچه در آن مقطع بخش مهمی از این ناخرسندی به خاطر بازداشت امام خمینی بود، ولی ریشه اقتصادی آن را نیز باید مزید بر علت دانست. زیرا فقر اقتصادی، فشار زیادی را بر زندگی خانواده کارگران ایران وارد می‌کرد. در آن زمان اختلاف طبقاتی در آمد بین قشر کارگر با قشرهای مرفه خصوصاً درباریان و دولتمردان رژیم به حدی زیاد بود که نقل گفتمان کارگران

۱. منصور معدل، طبقه، سیاست و ایدئولوژی در انقلاب ایران، ترجمه محمدسالار کسرابی، تهران، مرکز بازشناسی اسلام و ایران، ۱۳۸۲، ص ۱۴۰.

۲. همان، ص ۱۳۸.

تهران شده بود. در نتیجه بازداشت امام خمینی فرصت مناسبی پیش آورد که عقده‌های نارضایتی کارگران نسبت به رژیم پهلوی گشوده شود.

یک پژوهشگر امریکایی به نام ریچارد کاتم با اشاره به قیام ۱۵ خرداد سال ۴۲ می‌گوید: آن سال سومین سال بحران اقتصادی در ایران بود و این بحران به طبقات پایین و متوسط پایین آسیب فراوانی زد و این عناصر بیش از سایر طبقات جامعه به خواست رهبران مذهبی واکنش نشان دادند.^۱

این نکته قابل ذکر است که طبق همین بررسی، آمار تقریبی دهقانان روستایی شرکت‌کننده در تظاهرات تهران رقمی معادل ۳/۸ درصد بوده است. علت پایین بودن این رقم نشانگر خرسندی آنها از رژیم یا بی‌تفاوتی آنها نسبت به این رویداد نیست. بلکه این موضوع می‌تواند به این سبب باشد که بسیاری از روستاییان کشور حتی روستاییان حومه تهران به علت دوری از مرکز شهر تهران و نبود وسایل کافی ایاب و ذهاب، و خرابی جاده‌های ارتباطی و نبود تلگراف و تلفن در روستاها، و در نتیجه بی‌اطلاعی آنها از بازداشت امام خمینی، موجب شد که آنها فرصت حضور گسترده در این قیام را نیابند. در آن زمان امکانات رسانه‌ای و حتی وسایل حمل و نقل و جاده مناسب مثل امروز، حتی برای روستاهای اطراف تهران و قم وجود نداشت. تنها وسیله ارتباط جمعی رادیو و مطبوعات بود که آنها هم در بست در اختیار رژیم بود و اخبار را سانسور می‌کردند و وارونه اعلام می‌نمودند. علاوه بر این معمولاً روزنامه‌ها به روستاها نمی‌رسید و ۸۰ درصد روستاییان هم فاقد رادیو بودند. اگر همه روستاییان هم صاحب رادیو بودند باز درباره این قیام چیزی عایدشان نمی‌شد. زیرا رادیو صرفاً بلندگوی سخنان شاه بود که دائم دم از اصلاحات ارضی می‌زد و می‌گفت من می‌خواهم به روستاییان زمین بدهم، ولی ارتجاع سرخ و سیاه با همدستی مالکان مخالفت و آشوب می‌کنند!^۲ تنها وسیله اطلاع‌رسانی موثق به روستاها روحانیون و طلابی بودند که به مناسبت ماه محرم در اوایل خرداد یعنی دو هفته قبل از قیام ۱۵ خرداد و دستگیری امام، از حوزه‌های علمیه قم و تهران به شهرها و روستاهای مختلف کشور رفته بودند که آنها هم به خاطر دوری از کانون و مرکز قیام، اطلاع دقیقی از جزئیات این قیام و چند و چون

۱. ریچارد کاتم، همان، ص ۳۸۹.

۲. شاه با انجام اصلاحات ارضی می‌خواست به زعم خود هم مانع انقلاب کمونیستی در ایران شود و هم در مناطق روستایی نفوذ و تسلط یافته و توجه دهقانان را به خود جلب نماید. اما موفق نشد. زیرا شاه معتقد بود که «جمعیت ۶۵ درصدی روستایی ایران باید به ۲۵ درصد کاهش یابد.» این یعنی ویرانی روستاها و آوارگی و مهاجرت روستاییان به شهرها و کاهش تولیدات کشاورزی، که چنین هم شد. لذا در سال‌های بعد، نارضایتی روستاییان عاملی برای بی‌ثباتی رژیم شد. به طوری که روستاها یکی از کانون‌های اصلی مخالفت با شاه گردید. به همین جهت حضور آنها در مبارزات سال‌های ۵۶ و ۵۷ بسیار چشمگیر بود.



ترس مسئولان امنیتی و نظامی به حدی رسید که ساواک و شهربانی‌های استان‌های مختلف از نزدیکترین پادگان ارتش محل درخواست نیروی پشتیبانی نمودند. چنان که پادگان گران تعدادی نیروی نظامی کمکی برای پشتیبانی از شهربانی‌های شاهرود و سمنان و دامغان اعزام کرد

آن نداشتند. علاوه بر این مأموران ژاندارمری و ساواک جاده‌های روستایی را زیر نظر داشتند تا دهقانان به معترضان تهرانی نپیوندند.

با این وجود دهقانان پیشوای ورامین که از بازداشت امام خمینی مطلع و کفن‌پوش شده بودند و به عنوان اعتراض به سوی تهران حرکت کردند، توسط مأموران رژیم قتل‌عام شدند. علاوه این دهقانان روستاهای کن، جماران و دیگر دهات

نزدیک تهران نیز با اطلاع از بازداشت امام، برای حمایت از او به راه افتادند و شجاعانه در این جنبش مردمی شرکت نمودند. گزارش مورخ ۴۲/۳/۱۶ ساواک حاکی است:

چهار هزار نفر کفن‌پوش که از ورامین و همچنین از کن به طرف تهران عزیمت نموده بودند بر اثر برخورد نیروی ژاندارم و تیراندازی به طرف آنها متواری شده و موفق به اجتماع مجدد نگردیده‌اند.^۱

به مرور که روستائیان اطراف تهران و سایر نقاط کشور از قیام ۱۵ خرداد و بازداشت امام و قتل‌عام مردم مطلع می‌شدند، ضمن دعا برای امام و مصدومان، انتقاداتشان نسبت به حکومت افزایش می‌یافت. به همین علت فعالیت ژاندارمری هم برای سرکوب مخالفان در مناطق روستایی بیشتر شد. به عنوان نمونه گزارش مورخ ۴۲/۴/۲۷ خبرچین رژیم - حدود یک و نیم ماه پس ۱۵ خرداد - چنین می‌باشد:

در مسجد قریه «وصفینارد» در شب‌های جمعه مجلس سوگواری ترتیب داده می‌شود و پس از خاتمه وعظ، قریب نیم ساعت افراد شرکت‌کننده برای آقای خمینی دعا می‌نمایند که مشارالیه زودتر از زندان آزاد شود. افراد شرکت‌کننده در مجلس سوگواری اکثراً مخالف دولت وقت بوده و بر علیه مقامات عالی‌ه بحث‌های سیاسی نموده و اتفاق روز ۱۵ خرداد ماه را از طرف دولت می‌دانند.^۲

۱. قیام پانزدهم خرداد به روایت اسناد ساواک، همان، ج ۲، ص ۲۰.

۲. همان، ج ۳، ص ۴۹۶.

گزارش اطلاعات داخلی

موضوع: موقیعت آیت اله خمینی در محافل روحانی
 محل: _____
 عطف بشماره: _____
 منبع خبر: ما موروثه
 تقویم: ۲ ب
 شماره: ۳۳۳/۵۴۵۸
 تاریخ حادثه: ۴۲/۲/۷۷
 تاریخ وصول خبر: _____
 تاریخ گزارش: _____

اقدامات مخالفت آمیز چند ماه اخیر آیت اله خمینی و پیشتدی مشارالیه در مخالفت با عملیات اصلاحی اعلیحضرت همامینی و دولت موجب تمرکز قدرت های روحانی در ادراک وی گردیده و مخاطره عین مرکزیت هم اکنون حوزه های علمی مذهبی خارج از ایران نیز نامبرده را مشخص ترین رکن جامعه روحانیت ایران می شناسند. و تلگراف تسلی آمیز واقعه اخیر از جانب آیت اله حکیم خطاب بوی نتیجه همین شاخصیت اوست و خود وی نیز عملاً دامنه مرجعیت را دارد.

رونوشت جهت اطلاع مساواک قم ایفا میگردد و بفرموده نتیجه را اعلام فرمایند. ج

رئیس دبیرخانه مساواک تهران. فتوحی

۴۲۸۷۴

تاریخ: ۱۰/۲/۷۷

در پیگیری این امر و در نظر گرفتن وضع کنونی
 در خصوص نامه های که در این باره از سوی ایشان ارسال شده است

ثبت شد

تعداد نسخه:
 گیرندگان:

۱۲۸۳۶

۱۳۴۲/۲/۲۰



تقابل شاه و روحانیت انقلابی

محوریت قیام مردمی ۱۵ خرداد ۴۲ با محوویت امام خمینی بود. اساس این قیام برای دفاع از او و در اعتراض به بازداشت او صورت گرفت. او در آن زمان برجسته‌ترین، شجاع‌ترین و محبوب‌ترین روحانی سیاسی در ایران و جهان اسلام محسوب می‌شد. رژیم پهلوی در نوک اعتراضات او و یارانش قرار داشت. در آن زمان روحانیت انقلابی مخالف رژیم را «روحانیت رادیکال» می‌نامیدند. اینها اهل سازش با رژیم و یا متحجر و مقدس‌مآب نبودند. بلکه یک جریان صالح و سالم مذهبی و مبارز و در خط امام خمینی بودند که گوش به فرمان او داشتند و با استفاده از مواضع، بیانی‌ها، فتاوا، سخنرانی‌ها، احکام و نامه‌های امام خمینی، تنور مبارزه را گرم نگه می‌داشتند و همچون امامشان خواستار اجرای احکام اسلام ناب محمدی بر این سرزمین بودند. این جریان توسط امام هدایت می‌شد و هر روز بیش از پیش اوج می‌گرفت. پیکارگران آن روز مردمی بودند که با سخنرانی‌ها و بیانی‌های امام خمینی - به عنوان رادیکال‌ترین روحانی جامعه روحانیت - طی چند ماه اخیر به اوج بصیرت و آگاهی سیاسی رسیده بودند.

به عبارت دیگر قیام خرداد ۴۲ تلاش روحانیت رادیکال و در حال ظهور بود که می‌خواست نقش فائقه خود را در جامعه ایران به دست آورد و دولت را مجبور کند که به اقتدار دینی‌اش احترام بگذارد. اما شاه که از پشتیبانی امریکا مغرور بود زیر بار خواسته‌های روحانیت نمی‌رفت. حاصل سخن آن که شاه گروهی را نادیده می‌گرفت و تهدید می‌کرد که یک جامعه اخلاقی از رهبران مذهبی و حوزویان رادیکال بودند که به راحتی نسبت به بی‌عدالتی، نقض انگاره‌های مقدس، اشاعه بی‌بند و باری، ولنگاری و گسترش فرهنگ بیگانه مخالفت می‌کردند. در آن روزگار روحانیت می‌توانست اعمال اقتدار کند و پشتیبانی مردم را برانگیزد، به ویژه در شرایطی که هیچ امکانات قانونی و ترتیبات نهادمند دیگر برای ابراز مخالفت و انجام مذاکره جهت تغییر سیاست‌ها و برنامه‌های دولت وجود نداشت. آنها امکاناتی مثل مسجد و حوزه، و فرصت لازم مثل مراسم مذهبی را برای شکل دادن به مخالفت‌ها، حتی در برابر دستگاه‌های قدرتمند دولتی را در اختیار داشتند.^۱

اسناد شهربانی و ساواک گویای آن است که بیش از ۱۰ درصد افراد دستگیر و مصدوم شده در قیام ۱۵ خرداد از قشرهای روحانی بوده‌اند. این رقم با توجه به جمعیت کم روحانیت نسبت به سایر قشرها، رقم بالایی است.

۱. مسعود کمالی، جامعه مدنی، دولت و نوسازی در ایران معاصر، ترجمه کمال پولادی، تهران، مرکز بازشناسی اسلام و ایران، ۱۳۸۱، ص ۱۶۶-۱۶۵.



به گفته تیمسار حسین فردوست، پس از ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ مسئله مبارزات امام خمینی یک مسئله جدی برای محمدرضا شد. ناصر مقدم مسئول امنیت داخلی کشور در ساواک، تلاش می کرد محمدرضا را از فعل و انفعالات روحانیت بی خبر نگذارد و علاوه بر گزارشات روزانه که از اداره کل سوم ساواک و شهربانی به دفتر ویژه اطلاعات می رسید و مواضع ضد رژیم برخی روحانیون اطلاع داده می شد، اداره کل سوم هر سه ماه یک بار نیز بولتنی از روحانیون مخالف سراسر کشور به دفتر می فرستاد که در آن سخنان روحانیون مخالف علیه رژیم و عکس العمل ساواک درج می شد، و موارد مهم توسط دفتر به اطلاع شاه می رسید. ساواک در بولتن خود تعداد روحانیون و طلاب سراسر کشور را حدود ۳۵۰ هزار نفر تخمین می زد و مرتب به وضع بد مالی طلاب و شهریه ناچیز آنها که بین ۳۰۰ تا ۵۰۰ ریال در ماه بود اشاره می کرد. محمدرضا تصور می کرد که با کمک مالی و ارتباط با بعضی روحانیون می تواند با نفوذ امام خمینی مقابله کند.^۱

لذا باتوجه به جمعیت ۲۳ میلیون و ۳۸۵ هزار نفری ایران در سال ۴۲، تعداد ۳۵۰ هزار نفر روحانیت رقم زیادی نیست. ولی همین تعداد روحانی مهمترین نقش را در پویایی نهضت امام خمینی و آگاهی بخشی و تشدید مبارزات مردم علیه رژیم پهلوی داشتند. هر چند که برخی از آنها از عرصه سیاست اجتناب می کردند یا حتی حقوق بگیر سازمان اوقاف شدند.

آنها که مردود شدند!

در این میان قشرهایی هم بودند که کارنامه حضورشان در قیام ۱۵ خرداد سال ۴۲ صفر است. متحجران مقدس مآب از این جمله اند. امام خمینی که خود شاهد عینی رفتار و مواضع غلط آنها بوده، می گوید:

اولین و مهمترین فصل خونین مبارزه در عاشورای ۱۵ خرداد رقم خورد. در ۱۵ خرداد ۴۲ مقابله با گلوله تفنگ و مسلسل شاه نبود که اگر تنها این بود مقابله را آسان می نمود. بلکه علاوه بر آن از داخل جبهه خودی گلوله حيله و مقدس مآبی و تحجر بود؛ گلوله زخم زبان و نفاق و دورویی بود که هزار بار بیشتر از باروت و سُرَب، جگر و جان را می سوخت و می درید. در آن زمان روزی نبود که حادثه ای نباشد، ایادی پنهان و آشکار امریکا و شاه به شایعات و تهمت ها متوسل شدند، حتی نسبت تارک الصلاه و کمونیست و عامل انگلیس به افرادی که هدایت مبارزه را به عهده داشتند می دادند.

۱. حسین فردوست، همان، ص ۵۱۷.



واقعاً روحانیت اصیل در تنهایی و اسارت خون می‌گریست که چگونه امریکا و نوکرش پهلوی می‌خواهند ریشه دیانت و اسلام را بر کنند و عده‌ای روحانی مقدس نمای نا آگاه یا بازی خورده و عده‌ای وابسته که چهره‌شان بعد از پیروزی [انقلاب] روشن گشت، مسیر این خیانت بزرگ را هموار می‌نمودند. آن قدر که اسلام از این مقدسین روحانی نما ضربه خورده است، از هیچ قشر دیگر نخورده است و نمونه بارز آن مظلومیت و غربت امیرالمؤمنین - علیه السلام - که در تاریخ روشن است.^۱

به طور مثال در آن سال‌ها شریعتمداری که از مراجع معروف حوزه علمیه قم بود و مقلدان زیادی داشت، به ظاهر گاهی در ابتدای کار با نهضت امام خمینی و قیام ۱۵ خرداد همراهی نمود، اما به زودی منویات درونی خود را که همدلی با شاه بود، آشکار نمود. مطالعه گزارش مورخ ۴۲/۳/۱۹ ساواک - سه روز بعد از قیام ۱۵ خرداد - مؤید این سخن ماست:

آیت‌الله شریعتمداری بعد از ظهر روز ۴۲/۳/۱۸ تلفنی با تبریز صحبت، و مخاطب به وی اظهار داشته مردم قصد تظاهرات داشتند. ولی ما از بیرون رفتن و تظاهرات جلوگیری کردیم تا از شما کسب دستور نماییم. شریعتمداری اظهار نموده من دو مطلب را به شما توصیه می‌کنم که باید طبق آن عمل شود:

الف: مردم را به آرامش دعوت کنید و از تظاهرات جداً خودداری شود. چون از تظاهرات نتیجه‌ای گرفته نخواهد شد. در قم مردم تظاهرات نمودند، ولی با قوای انتظامی روبه‌رو شدند. آخر گلوله با جان مناسبت ندارد. پس باید از اجتماع و تظاهر جلوگیری نمایید.

ب: سعی کنید به اعلیحضرت معظم [یعنی به شاه] توهین و بی‌احترامی ننمایند. من از طرف خمینی خیلی ناراحت هستم. چند نفر از علمای دیگر را در شهرستان‌ها گرفته‌اند. چون با شاهنشاه مخالفت کرده بودند. خواهش می‌کنم با شاهنشاه مخالفت نکنید و باعث ناراحتی او نشوید. من به خمینی گفتم که با شاه این طور رفتار نکن و بر خلاف دولت و سیاست حرفی نزنند، اما او گوش نداد تا به این روز افتاد.

در ضمن طوماری هم [با امضای مردم] به نفع من تهیه نمایید.^۲

۱. صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۲۸۰-۲۷۹.

۲. قیام پانزدهم خرداد به روایت اسناد ساواک، همان، ج ۳، ص ۸۹.



در قیام ۱۵ خرداد ۴۲ فقط متحجران مردود نشدند، بلکه روشنفکران هم که خود را طلابه دار علم و آگاهی می دانند نیز به خزانه خزیدند و دم فرو بستند. چون حضور خود را در خیابان ها کنار مردم کوچه و بازار دون شأن شان می پنداشتند. اینها از کنار منقل و بافور و جام شراب تکان نخوردند، بلکه فقط از کنج پنجره نظاره گر فریاد حق طلبانه و قتل عام مردم بی گناه بودند. شاید از برخی قشرها توقع نباشد که با قیام مردم همراهی کنند، مثل وزرا، درباریان، فرماندهان نظامی و کارخانه داران وابسته، اما از یک روشنفکر الزاماً انتظار می رود که بنابر رسالت سیاسی- اجتماعی خود، همراه و هواخواه مردم باشد. ولی اینها نه قبل از واقعه و نه حین آن و نه بعدش یک کلمه از حقانیت قیام انبوه مردم آزادیخواه دفاع نکردند، حتی در محافل خصوصی خود. اما در عوض همه جا و همه وقت مدافع اصلاحات امریکایی و آریامهری بودند و به شاه و دولتیان کمتر از گل نمی گفتند و مدام عملکردشان را تحسین می کردند. کارنامه روشنفکران ایرانی غرب زده در قیام ۱۵ خرداد آنقدر سیاه است که حتی فریاد جلال آل احمد بلند شد و او با تدوین کتاب در خدمت و خیانت روشنفکران نقدی مفصل و ماهرانه بر آنها نگاشت. او در ابتدای کتابش بیان می کند که انگیزه نگارش این کتاب تظاهرات خونین ۱۵ خرداد سال ۴۲ به رهبری آیت الله خمینی است که روشنفکران در مقابل آن واقعه کاملاً بی اعتنا بودند.^۱ «طرح اول این دفتر در دی ماه ۱۳۴۲ ریخته شد، به انگیزه خونی که در ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ از مردم تهران ریخته شد و روشنفکران در مقابلش دست های خود را به بی اعتنائی شستند».^۲

جلال آل احمد می گوید:

از قضیه تحریم تنباکو بگیر تا به امروز- در تمام این صد ساله اخیر- روشنفکر ایرانی با هوایی از اروپا و امریکا در سر، و مردد میان قدرت حکومت ها و عزلت عارفانه، و خسته از مردم و بی خبری شان- و کلافه از تحجر روحانیت- در آخرین دقایق حساس برخورد های سیاسی میان روحانیت و حکومت، اغلب طرف حکومت را گرفته است. چرا که تنها حکومت ها قادر بوده اند که به اتکای پول نفت بهترین مزدها را به او و به آرایش بدهند و در مقابل آرای تعدیل شده او، رفاه زندگیش را تأمین کنند.^۳

او ضمن اشاره به قیام ۱۵ خرداد که با قوای مجهز ارتش مواجه شد، می گوید:

در این واقعه نیز روحانیت به تنهایی عمل کرد. چرا که حتی روشنفکر

۱. منصور معدل، همان، ص ۱۷۱.

۲. جلال آل احمد، در خدمت و خیانت روشنفکران (متن کامل و منقح و سانسور نشده)، تهران، رواق، بی تا، ص ۱۵.

۳. همان، ص ۲۷۱.



زمان، او را نماینده ارتجاع خواند، و گمان کرد حضرات به قصد بازگرداندن مالکیت یا حجاب زنان به اعتراض برخاسته‌اند، و ناچار نتیجه شکست بود.^۱ علاوه بر این جبهه ملی نیز در این واقعه مفقود بود. صرف نظر از چند سمپات آن که با ذوق و سلیقه شخصی و انفرادی با مردم همراه شدند، تشکیلات این گروه حتی از انتشار دو خط اطلاعیه به طرفداری از قیام مردم خودداری نمود. این در حالی بود که دکتر حسین مهدوی یکی از سران جبهه ملی در همان روز ۱۵ خرداد ۴۲ با «گرین میلز» یکی از جاسوسان سفارت آمریکا در تهران ملاقات کرد و گفت: «قدرت احساسات مذهبی ایرانیان به نحو قابل ملاحظه‌ای از سوی رژیم کمتر از آنچه که بود تلقی شد... خمینی اکنون یک چهره ملی مهمی است که رژیم باید با نهایت احتیاط با آن رفتار کند.» او در ادامه تصریح کرد: «جبهه ملی مستقیماً در این اغتشاش‌ها دستی نداشته است.»^۲

سران این گروه چه در داخل زندان و چه در خارج آن و چه در داخل کشور و چه در خارج ایران چنان مهر سکوت بر لب زدند، که گویی هیچ اتفاقی در تهران و قم نیفتاده. حتی سرلشکر پاکروان رئیس ساواک نیز در مصاحبه مطبوعاتی خود عدم دخالت جبهه ملی را در این اعتراضات تأیید کرد.^۳ نظر او را چند نفر از افراد شاخص جبهه ملی نیز تأیید نمودند. به گزارش مورخ ۴۲/۳/۱۸ ساواک:

پس از وقایع روز ۴۲/۳/۱۵ به طوری که آقایان مجید گودرزی‌پور، علی بهبهانی، نیک‌گو، هاشمی، مصطفی رضایی، افراد جبهه ملی اظهار می‌داشتند، در جریانات روز ۴۲/۳/۱۵ تهران اصولاً جبهه ملی و افراد آن شرکت نداشتند، و مدعی‌اند اگر در آن شرکت می‌داشتند از طرف دولت غیرقانونی اعلام و سران [و] افراد آن را طبق ماده ۵ حکومت نظامی توقیف می‌نمودند.^۴

به گزارش مورخ ۴۲/۳/۲۶ ساواک، چند نفر از اعضای جبهه ملی اظهار داشتند که در جریان ۱۵ خرداد، این گروه هیچ گونه دخالتی نداشته و اگر چنانچه افرادی از این تشکیلات دستگیر شده باشند، مربوط به رهبری جبهه ملی نمی‌باشند، و افراد متعصبی هم در جبهه ملی

۱. جلال آل‌احمد، در خدمت و خیانت روشنفکران، تهران، خوارزمی، ۱۳۵۷، ج ۲، ص ۵۵.

۲. اسنادلانه جاسوسی، شماره ۲۲، تهران، دانشجویان مسلمان پیرو خط امام، ص ۸۶.

۳. مطبوعات رژیم

۴. قیام پانزدهم خرداد به روایت اسناد ساواک، همان، ج ۳، ص ۱۱۹.

هستند که به اراده خودشان در تظاهرات اخیر شرکت کرده‌اند.^۱

در آن زمان اللهیار صالح رهبر جبهه ملی ایران بود و به اتفاق جمعی از سران این حزب در زندان به سر می‌برد. آنها شاه و حکومتش را قبول داشتند گرچه انتقادات و محدودیت‌هایی هم برایش قائل بودند. ولی مخالف حکومت شاه و خواهان سقوط او نبودند. آنها حتی از انتقاد جدی به شاه پرهیز می‌کردند. در حالی که از قیام ۳۰ تیر سال ۳۱ به بعد دست شاه به خون ملت آغشته بود. این گروه در اعتراضات عمومی با مردم مذهبی و روحانیت نیز همراه و هم‌صدانمی‌شدند. در واقع خط فکری آنها از امام خمینی جدا بود. گزارش مورخ ۴۲/۲/۲۴ ساواک در این زمینه جالب است:

اللهیار صالح از محل بازداشتگاه برای فعالین کنونی جبهه ملی از جمله شمس‌الدین امیراعلایی پیغام داده است که در اعلامیه‌هایی که منتشر می‌نمایید حق هیچ گونه اهانتی را به شخص اعلیحضرت ندارید و هر کس به چنین کاری مبادرت نماید از جبهه ملی اخراج خواهد گردید.^۲

یکی دیگر از رهبران شاخص جبهه ملی که در آن زمان همچون اللهیار صالح داخل زندان بود، دکتر کریم سنجابی است. او در خاطراتش تصریح می‌کند که ساعت حدود دو بعدازظهر روز ۱۵ خرداد سال ۴۲ رادیوی داخل زندان با صدای بلند مصاحبه سرلشکر پاکروان رئیس سازمان امنیت (ساواک) را پخش می‌کرد و ما گوش می‌کردیم. او راجع به کیفیت واقعه ۱۵ خرداد گزارش شدیدی داد، و تهدید کرد مرکبین به سختی مورد تعقیب و مجازات قرار می‌گیرند. بعد یکی از روزنامه‌نگاران از او پرسید که آیا جبهه ملی نیز در این امر دخالتی داشته است؟ پاکروان گفت جبهه ملی در این موضوع به هیچ وجه دخالت نداشته است.^۳

علاوه بر این، دکتر عباس شیبانی که از اعضای مرکزیت نهضت مقاومت ملی و از مؤسسين و شورای مرکزی گروه نهضت آزادی ایران بود و از سال ۴۱ به مدت شش سال در زندان به سر برد، در خصوص عدم همراهی جبهه ملی و کمونیست‌ها و برخی از ملی‌گراها و اعضای نهضت آزادی با قیام ۱۵ خرداد ۴۲ چنین می‌گوید:

زندان بودم که معلوم شد کشتار کرده‌اند. ما فردایش [روز ۱۶ خرداد] در زندان اعلام روزه کردیم، ولی جبهه ملی‌ها و چپی‌ها همراهی نکردند. ملیون و بعضی از نهضتی‌ها [از گروه نهضت آزادی] همراهی با ما نکردند. ساواک هم

۱. رجال عصر پهلوی به روایت اسناد ساواک؛ اللهیار صالح، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، زمستان ۱۳۹۸، ج ۲، ص ۲۱.

۲. همان، ص ۱۸.

۳. کریم سنجابی، خاطرات سیاسی دکتر کریم سنجابی، تهران، صدای معاصر، ۱۳۸۱، ص ۲۵۹-۲۵۸.



که ما را روزه بودیم، به زور چایی خوراند که نگوئیم ما روزه‌ایم. جبهه ملی و بعضی از اعضای نهضت آزادی صریحاً مخالف بودند که از ۱۵ خرداد حمایت نکنیم. ما آن را یک قیام مردمی می‌دانستیم، ولی آنها می‌گفتند که یک عده نادان و چاله‌میدانی و فلان، علیه اصلاحات شاه و آمریکا شورش کرده‌اند.^۱

به گفته شهید حاج مهدی عراقی، زندانی سیاسی معروف و مخالف رژیم شاه:

بعد از ۱۵ خرداد و پس از شهادت بیش از ۱۵۰۰۰ نفر از مردم مسلمان و مجاهد ما در تهران و قم و ورامین و... ترس و وحشت سراسر وجود اکثریت مردم را فرا می‌گیرد. سردمداران جبهه ملی در مصاحبه‌هایشان یا در اطلاعاتیه‌هایشان مسئله ۱۵ خرداد را نفی می‌کنند و اصرار دارند بگویند که مادر این حرکت هیچ گونه دخالتی نداشته‌ایم. طوری بیان می‌کنند که گویی جرمی اتفاق افتاده و آنها می‌خواهند دامن خودشان را از آن جرم پاک نگهدارند. همین موضوع را هم بخشی از تحصیل کرده‌ها و روشنفکران ما انتخاب می‌کنند و آنها هم اظهار می‌کنند که در این جنبش دخالتی نداشته‌اند. پس چه کسانی در این ماجرا دخالت داشته‌اند؟ همین مردم. همین مستضعفین هستند که با دست خالی به استقبال توپ و تانک و شهادت رفتند.^۲

ممکن است برخی بگویند اکثر رهبران جبهه ملی در زمان قیام ۱۵ خرداد در زندان به سر می‌بردند و نمی‌توانستند اعلامیه منتشر کنند. چنان که دکتر همایون کاتوزیان می‌گوید:

علت عدم شرکت جبهه ملی در تظاهرات ۱۵ خرداد ۱۳۴۲، یکی این بود که اغلب رهبران جبهه در زندان بودند، و دیگر اینکه جبهه از تصمیم‌گیری قاطع و سریع ابا می‌ورزید و دچار نوعی خمودگی و کندی بود.^۳

اما واقعیت این است که زندانی بودن سران جبهه ملی دلیل موجهی نمی‌تواند باشد، زیرا اگر چنین است پس چگونه سران این گروه در تهران، یک ماه و نیم بعد، به مناسبت یازدهمین سالگرد قیام ۳۰ تیر، اقدام به انتشار یک اعلامیه مفصل نمودند و به تمجید از دکتر مصدق پرداختند. آیا قیام بزرگ مردمی که به رهبری امام خمینی با گلوله‌های همین رژیم به خاک و خون کشیده شد، لایق نبودند که جبهه ملی برای دفاع از آنان یک اعلامیه مستقل و کوتاه، نه مفصل منتشر نماید؟! مگر خون شهدای ۳۰ تیر سال ۱۳۳۱ رنگین‌تر از خون شهدای

۱. کتاب نقد (فصلنامه انتقادی، فلسفی، فرهنگی)، ش ۱۳، زمستان ۱۳۷۸، ص ۶۴.

۲. جمهوری اسلامی، دوشنبه ۲۱ خرداد سال ۱۳۵۸، ص ۷.

۳. همایون کاتوزیان، همان، ص ۲۹.



۱۵ خرداد ۱۳۴۲ بود؟ مگر رژیم پهلوی در آنجا با گلوله از مردم پذیرایی کرد و اینجا با گل؟^۱ البته ناگفته نماند که متأسفانه مصدق هم که در آن زمان در مزرعه سرسبزش در احمدآباد راحت زندگی می کرد، دم فرو بست و حتی دو سطر اطلاعیه در حمایت از مبارزات ملت ایران در قیام ۱۵ خرداد سال ۴۲ صادر نکرد. کسی که ملی گراها او را رهبر ملی ایران می دانند، چرا در این قیام بزرگ ایرانیان غایب بود؟! این در حالی است که او برای افتتاح کنگره جبهه ملی در دی ماه سال ۱۳۴۱ - حدود چهار ماه قبل از ۱۵ خرداد - پیام داده بود که با پیام او کنگره آغاز شد. گویی ملی گراها فقط خودشان را قبول دارند و نگاهشان به مسئله ملت و ملیت گزینشی است. آنها قیام مردمی و مذهبی بزرگی مثل ۱۵ خرداد را به رهبری یک روحانی شجاع، علیه ظلم و بیداد پهلوی قبول ندارند، حتی اگر هزاران نفر قتل عام شوند! البته همایون کاتوزیان معتقد است در این زمان رهبری توده های مردم به دست گروه هایی غیر از نهضت ملی افتاده بود، به این دلیل که جبهه ملی دیگر ظرفیت سازماندهی و رهبری اش را از دست داده بود. به گفته خلیل ملکی رهبران جبهه ملی دوم از ترز رهبرانی نبودند که بتوانند مردم را به خاطر هدف های مترقیانه بسیج کنند.^۲

از سوی دیگر آن دسته از رهبران جبهه ملی هم که چند ماه پیش از قیام ۱۵ خرداد ۴۲ راهی زندان شدند، گویی به تعطیلات آخر هفته به باغ و بستان رفته بودند. در زندان خوش و راحت به گعده خود می پرداختند و مرتب دوستان و بستگان به دیدنشان می رفتند. با هم قرار گذاشته بودند که هر روز ناهار و شامشان را از منزل بیاورند. چون غذای زندان باب میلشان نبود. یادداشت های روزانه الهیار صالح - یکی از رهبران ارشد جبهه ملی - در زندان تهران بر از این گونه عافیت طلبی هاست. بخش هایی از خاطرات زندانش را در اینجا مرور می کنیم: دوشنبه ۱۳ خرداد ۱۳۴۲ ... (عاشورا) ... [ساعت] ۱۰/۳۰: خانم، دخترمان پروین با شوهرش محمود قائم مقامی، و نوه عزیزم رؤیا آمدند. استاد جعفر باقری، دوست هم ولایتی را هم که به امید ملاقات من از کاشان آمده بود با خود آوردند. استاد جعفر را برای ناهار نگه داشتیم و در اطاق کشاورز صدر و فروهر دسته جمعی غذا خوردیم. [ساعت] ۲/۳۰: بعد از ظهر به قصد

۱. فرازی از اعلامیه آن روز «سازمان های جبهه ملی ایران، استان تهران» در تاریخ ۴۲/۴/۳۰ چنین می باشد: «... پایداری و فداکاری های ملت در سیام تیر خون هایی که در آن روز به خاطر بازگشت حکومت محبوب ملت و صیانت از حقوق ملی و استقلال این مرز و بوم ریخته شد، نشانه عمیق و نفوذ اصول فکری جبهه ملی ایران و علاقه به آزادی و استقلال ملی در نهاد ملت ماست. سرانجام شاه اضطراب را از برابر اراده ملت عقب نشست...»

۲. همایون کاتوزیان، همان، ص ۴۳۰-۴۲۹.

مراجعه به کاشان ما را ترک کرد...^۱ [ساعت] ۵/۳۰: پسر م فریدون و خانم و بچه‌هایش آمدند و تا ۷ با من بودند...^۲

سه‌شنبه ۱۴ خرداد ۱۳۴۲... [ساعت] ۱۱/۳۰: حمام، ۱۲/۳۰: ناهار (از خانه کشاورز صدر غذا آوردند)...

چهارشنبه ۱۵ خرداد ۱۳۴۲... ۱۲/۳۰: ناهار (غذا از خانه داریوش فروهر آوردند)... انتشار مصاحبه مطبوعاتی سرلشکر پاکروان رئیس سازمان امنیت از رادیو ایران راجع به توقیف آیت‌الله خمینی و قمی... اعلام حکومت نظامی در تهران و حومه، سپهبد نصیری فرماندار نظامی و رئیس کل شهربانی.

جمعه ۱۷ خرداد ۱۳۴۲... ملاقاتی‌ها: خانم مهین بانو، دختر م پروین با محمود و رؤیا، پسر م فریدون، با قدسی بنی آدم...، خورشید و شوهرش مهران، برادرم نادر با ثریا و خواهرزاده‌مان بهمن اسکویی که دیشب از انگلستان آمده... غذا از خانه دکتر صدیقی آوردند.

شنبه ۱۸ خرداد ۱۳۴۲... [ساعت] ۱۲: حمام، ۱۲/۳۰: خانم دکتر سنجابی غذا آورد برای ناهار...^۳

جمعه ۲۴ خرداد ۱۳۴۲... پزشک‌یار زندان (صدری) آمد برای تقویت [بدنم] آمپول ویتامین «ث» تزریق کرد... غذا از خانه کشاورز صدر آوردند (پلو شوید باقلی)... برای شام هم خانم دمپخت فراهم کرد با قدری ماست... شنبه ۲۵ خرداد ۱۳۴۲... [ساعت] ۶: صبحانه شیر با نسکافه و نان. ۱۲: ناهار (غذا از خانه فروهر آورده بودند). ۴/۳۰: حمام...^۴

جمعه ۳۱ خرداد ۱۳۴۲... ناهار (غذا از خانه مهندس حق‌شناس آوردند: چلو کباب)، علی اردلان و ابراهیم کریم آبادی هم که از داخل قلعه به این عمارت آمده بودند با ما ناهار خوردند...^۵

۱. این چطور زندانی بود که یک مرد غریبه (استاد جعفر) می‌تواند از ساعت ده و نیم صبح تا دو و نیم عصر در کنار زندانی‌ها بماند و دسته‌جمعی ناهار بخورند!

۲. هر روز ملاقات! صبح ملاقات، عصر هم ملاقات، آن هم این همه مدت طولانی! ظاهر آرزیم برای آقایان جبهه ملی تسهیلات و امتیازات ویژه قائل شده بود.

۳. گزارش‌های سیاسی واشنگتن و یادداشت‌های زندان از الهیار صالح، به کوشش ایرج افشار با یاری پژمان فیروزبخش، تهران، سخن، ۱۳۸۹، ص ۱۸۳-۱۸۱.

۴. همان، ص ۱۸۷-۱۸۶.

۵. انسان این خاطرات را که می‌خواند بیش از آن که یاد زندان و مبارزه و شکنجه بیفتد، یاد هتل و رستوران می‌افتد: شیر، نسکافه، کباب، باقلی‌پلو و... میهمان‌بازی، جلسات سیاسی، حمام، دکتر و آمپول تقویتی و... واقعاً با مطالعه این خاطرات کسی نباید به رژیم پهلوی انتقاد کند!

شنبه اول تیر ۱۳۴۲... [ساعت] ۱۲/۳۰: ناهار (غذا از خانه دکتر شاپور بختیار آوردند). ۱/۳۰: جلسه در اطاق من با حضور دکتر صدیقی، دکتر سنجایی، اصغر پارسا، مهندس خلیلی، دکتر یوسف جلالی، ابراهیم کریم آبادی، مهندس جهانگیر حق شناس، کشاورز صدر، دکتر شاپور بختیار.^۱ وقتی هر روز غذا و میوه خانگی، حمام گرم، دکتر آماده برای درمان و سیگار و گعده و ملاقات و همه نوع امتیاز و آسایش مادی و روحی به راحتی و بدون دغدغه برای آقایان فراهم باشد دیگر چرا علیه رژیم موضع بگیرند.



گزارش اطلاعات داخلی

موضوع: جبهه ملی
محل: قزوین - تهران
عطف بشماره:
منبع خبر: ساواک قزوین
تقویم:
شماره: ۴۴۲/۴۱۳
تاریخ حادثه: ۱۳/۱/۱۳۴۲
تاریخ وصول خبر: ۱۷/۱/۱۳۴۲
تاریخ گزارش: ۱۷/۱/۱۳۴۲

محرمانه

- اطلاع و اعلا حاکمیت که اخبار از صفوف اعضا و سران و فعالین جبهه ملی و احزاب وابسته بان در اثر اختلافات شکافی ایجاد شده که چهارده سته تقسیم شده اند و روی این اصل فعلا برنامه صحیحی دنبال نمیشود
- ۱- سته ای بطرفداری از لابیج تشنگانه که بتمویب ملی گذارده شد.
 - ۲- سته ای بطرفداری از نزد کترشا پور بختیار
 - ۳- سته ای بطرفداری سببه ملی وابسته بحزب منحل نموده
 - ۴- سته چهارم از طرفداران اللهیار صالح لید رجبه ملی

۴۰۹
۱۹
۱۳۴۲/۱/۱۷

مهره شاپور بختیار

۳۱۳۰۵
تعداد نسخه:
۱۷/۱/۱۳۴۲

گیرندگان: ساواک تهران
اداره یکم
جهت اطلاع و تحقیق و اعلام چگونگی

۱۳۴۲/۱/۱۷



برای آشنایی با تفاوت بازداشتگاه رهبران جبهه ملی با امام و یارانش، مطالعه خاطرات سایر زندانیان مناسب است. همسر امام خمینی در خاطراتش راجع به سختی دوران بازداشت او می گوید:

آقا سخنرانی عصر عاشورا [۱۳ خرداد سال ۱۳۴۲] را کردند داخل خانه و آن شب... آنها [مأموران] لگد زدند به در خانه؛ ما همه در حیاط خوابیده بودیم. آقا رفتند و گفتند، لگد نزید آمدم. آقا عبا و قبایشان را پوشیدند و آنها در را شکستند و ریختند داخل خانه و ایشان را بردند. دو سه روزی در یک منزل مسکونی بازداشت بودند و بعد ایشان را به زندان قصر منتقل کردند... به ایشان گفتم این جا خیلی سخت است؟ انگشتش را مالید به پشت گردنش، پوست نازکی [از چرم] با انگشت لوله شد و آمد پایین، من هیچی نگفتم ولی خیلی ناراحت شدم.^۱

آیت الله ناصر مکارم شیرازی که در شب ۱۵ خرداد در تهران دستگیر و زندانی شده درباره مضایق بازداشتگاهش در زندان شهربانی می گوید:

من اولین کسی بودم که وارد زندان شدم... چیزی نگذشت که دیدم پشت سر هم آقایان فلسفی، مطهری، هاشمی نژاد و شیخ عباسعلی اسلامی را به زندان آوردند... پشت سر هم علما، ائمه جماعات و خطبای تهران و شهرهای نزدیک را به ما ملحق کردند که تعدادمان به ۵۳ نفر رسید. در حالی که [فضای] زندان ما بیشتر از ۶۰ متر وسعت نداشت و سهم هر نفر یک متر و سی سانت می شد. هوا گرم بود و مجبور بودیم به اصطلاح مسجدوار کنار هم بنشینیم. شب ها نیز تعدادی از زندانیان در حیاط کوچک زندان می خوابیدند و بقیه در داخل همان اتاق. اگر فرد دیگری به جمع زندانیان افزوده می شد، مکان برایش پیدا نمی شد. شبی از شب های یکی - دو نفر به ما اضافه کردند و ما مجبور شدیم دالانی را که به حیاط منتهی می شد با سر و صدا تصرف کنیم... به هر حال ۴۵ روزی را که در زندان سپری کردیم... در روزهای اول نه غذای مطلوبی به ما می دادند و نه ملاقاتی با ما صورت می گرفت و نه پولی داشتیم که از بیرون برایمان غذا تهیه کنند، غذای زندان هم قابل خوردن نبود.^۲

۱. ند، زمستان ۱۳۷۱، ش ۱۲.

۲. عبدالوهاب فراتی، همان، ص ۱۳۲-۱۳۱.

برای مقایسه رفتار مأموران رژیم با زندانیان جبهه ملی و سایر انقلابیون، گزارش مورخ ۴۲/۴/۹ ساواک خواندنی است:

بازاریان در موقع اجتماع با هم به استناد گفته پاسبانان محافظ زندانیان مذهبی نزد اقوامشان، اظهار می‌دارند که شب تا صبح این زندانیان را که در زندان شهربانی به سر می‌برند به اطاق‌های شهربانی کل کشور آورده، با وارد آوردن زجر و شکنجه اعترافاتی اخذ می‌نمایند. صدای کتک خوردن و ناله زندانیان از اطاق‌ها به گوش عابرین می‌رسد.^۱

آقای حمید حاجی عبدالوهاب یکی از زندانیان مذهبی سال‌های بعد، با اشاره به شکنجه‌های وحشتناک رژیم می‌گوید:

در کمیته مشترک یک شکنجه‌گاه مخصوص داشتند که دستگاه آپولو و به اصطلاح دستگاه شوک و اینها آنجا بود. شکنجه‌گری آنجا بود به نام حسینی که هیכלی تنومند و خیلی بدچهره و بدقیافه بود. او در شلاق زدن استاد بود و به قول معروف میلیمتری می‌زد. یعنی خطا نمی‌زد. خیلی دقیق می‌زد. وقتی می‌خواستند کسی را شکنجه کنند از روی عمد در شکنجه‌گاه را باز می‌گذاشتند و فریادهای فرد شکنجه شده توی سلول‌ها می‌پیچید. اگر هم می‌خواستند یک زندانی را حسابی لَت و پار کنند، توی آپولو روی سرش یک کلاه کاسکت مخصوص می‌گذاشتند، صدا [ی فریاد خود زندانی] توی این کلاه کاسکت در همان فضای کوچک می‌پیچید و هر چه داد می‌زدی صدا به خودت بر می‌گشت، آن هم با انعکاس شدیدتر. شوک الکتریکی و سنجاق زیر ناخن کردن هم بود. بعضی مواقع سنجاق را با فندک داغ می‌کردند. این سنجاق سرخ می‌شد و انگشت را می‌سوزاند. شلاق زدن به دست و کتک‌های معمولی هم طبق روال ادامه داشت. همه باز جوها رزمی کار بودند و اکثرشان به فنون کاراته مسلط... در باره بچه‌های مذهبی به دلیل حساسیت‌ها، روی ناموس تأکید داشتند، مثلاً بعضی از بچه‌هایی که خواهرانشان هم در این جریانات [مبارز] بودند، جلوی خود بچه‌ها تعرضاتی می‌کردند و یا صدای شکنجه او و سر و صدای آنها را در سالن‌ها پخش می‌کردند. بی‌خوابی دادن، نصف شب بیدار کردن و... از دیگر شکنجه‌ها بود. [من] در طول یک سال و خرده‌ای داخل سلول‌های نمور و تاریک

۱. قیام پانزدهم خرداد به روایت اسناد ساواک، همان، ج ۳، ص ۳۷۶.





بودم، تنها نوری که داشتیم، لکه نور خورشیدی بود که داخل دستشویی از یک دریچه دو-سه سانتی به داخل می افتاد... گاهی اوقات برای باز کردن سوراخ دستشویی مجبور می شدیم دست را تا انتهای بازو داخل آن ببریم تا باز شود.^۱

مأموران رژیم گاهی زندانیان مذهبی را آنقدر وحشیانه شکنجه می کردند که صبر و تحملشان تمام می شد. یکی از مبارزان قیام ۱۵ خرداد سال ۴۲ تجربه شخصی خود را چنین بازگو می کند:

بیش از یک ساعت بود که در زیر دستگاه [شکنجه] بودم. سرانجام جریان برق قطع شد و دست و پای مرا باز کردند. بعد دو نفر زیر بازوهای مرا گرفتند، از جا بلند کردند و به زمین کوبیدند. در آن لحظه فکری به سرم زد. ناگهان شروع کردم به کوبیدن سرم به موزاییک های اتاق. تصمیم داشتم خود را بکشم. زیرا تحمل نیز حدی دارد و آن روز تحمل به پایان رسیده بود و مرگم را از خدا طلب می کردم.^۲

دکتر عباس رادنیای یکی دیگر از زندانیان سیاسی سال ۴۲، در خاطراتش ضمن اشاره به سرما و یخبندان شدید زمستان آن سال، درباره وضعیت اسفبار گرمایشی زندان و زندانیان می گوید:

نفتی که روزانه برای هر بخاری [در زندان به ما] می دهند در لیست شش لیتر و عملاً چهار لیتر^۳ می باشد.[!] و بیش از نصف روز بخاری ها را روشن نگاه نمی دارد، و در نتیجه شب ها اتاق ها سرد و بانداستن لباس و پتوی کافی عده زیادی سرما خورده اند، مخصوصاً مریض های بهداری بیشتر از نبودن نفت و خاموشی بخاری رنج می برند.^۴

قشربندی اجتماعی قیام

قیام ۱۵ خرداد حقیقتاً یک قیام مردمی و چند قشری بود. زیرا اصناف و طبقات مختلف جامعه در این جنبش اعتراضی شرکت داشتند. آن روز همه قشرهای اجتماعی، کوچک و بزرگ، زن و مرد به میدان آمدند. مؤلف با بررسی اسناد سنی ۱۶۸ نفر از بازداشتی ها،

۱. خاطرات مبارزه و زندان، تهران، عروج، ۱۳۸۷، ص ۳۰-۲۸.

۲. خاطرات زندان، تهران، سوره مهر، ۱۳۸۸، ص ۷۳.

۳. مقامات رژیم حتی از سهمیه سوخت زندانیان هم دزدی می کردند.

۴. ابراهیم یزدی، همان، ص ۳۱۴.

بین مردم شایع بود که آمار غیررسمی تلفات ۱۵ خرداد حدود ۱۵ هزار نفر می‌باشد. «ام. زونیس» روزنامه‌نگار آمریکایی که آن روز در تهران شاهد تظاهرات و کشتار مردم بوده تعداد کشته‌ها و مجروحان را چند هزار نفر تخمین زده است

مجروحین و شهدای این واقعه در تهران، دریافت که میانگین سن شرکت کنندگان قریب به ۲۶ سال بوده است. این محاسبه نشان می‌دهد که اغلب معترضان در سن جوانی به سر می‌بردند.^۱ این موضوع حاکی از عمق نارضایتی جوانان ایرانی و مخصوصاً تهرانی‌ها از حکومت پهلوی بود. در یکی از گزارشات محرمانه سفارت آمریکا به وزارت امور خارجه کشورش در تاریخ ۲۱ دسامبر ۱۹۶۳ (۳۰ آذر ۱۳۴۲) اذعان شده

که دلایل اجتماعی و اقتصادی برای نارضایتی جوانان تحصیلکرده وجود دارد:

جوان خشم آگین ایرانی به خاطر وجود تفاوت میان آمال و آرزوهایش با واقعیت‌های حیات امروز ایرانی، از جامعه خود ناخشنود است.

سپس اضافه شده که نشانه‌های نگران‌کننده‌ای از احساسات ضد آمریکایی بین جوانان ایرانی وجود دارد که آن هم به خاطر حمایت آمریکا از این رژیم است.^۲

اسناد و گزارشات محرمانه خود رژیم نیز گواهی می‌دهد که در این قیام عظیم، قشرها و اصناف مختلف حضور داشتند. حتی برخی رستوران‌داران تهران برای اعلام همراهی با معترضان، ظهر روز ۱۵ خرداد به تظاهر کنندگان ناهار مجانی می‌دادند.

در اینجا بر اساس اسناد شهربانی و ساواک به معرفی برخی از مشاغل شرکت کنندگان در قیام ۱۵ خرداد ۴۲ می‌پردازیم:

فرش فروش، کش‌باف، جواهرساز، چاپخانه‌دار، صراف، سماورساز، بازاری، یراق‌دوز، الکل کار، سلمانی، شیرفروش، مُغَنّی، لوله‌کش، بیکار، لوله‌ساز، بافندگی، منشی حجره، سراج، ساعت‌ساز، تابلوساز، موزائیک‌ساز، شاگرد تاجر، تحصیلدار، قاب‌ساز، آئینه‌ساز، بنگاه‌دار، عکاس، دانشجو، خرازی فروش، راننده وزارت کشاورزی، نقاش ساختمان، فلاح، گاراژدار، دلال املاک، کارگر شعبه فروش نفت، باربر، خباز، بلورساز، اتوشو، خواربار فروش، شاگرد بنا، محصل، گلگیرساز، پیراهن دوز، سیم‌کش برق، شاگرد کبابی، قناد، دوره‌گرد، زن خانه‌دار، شاگرد نانوا، کفاش، ریخته‌گر، رادیوساز، بیکار، نانوا، آرایشگر، نقاش، پپسی فروش،

۱. در یکی از اسناد ساواک تهران که آمار مقتولان روز ۱۵ خرداد سال ۴۲ تا ساعت ۷ بعدازظهر درج شده، سن دو نفر از مقتولان را ۴ ساله و ۸ ساله ثبت کرده‌اند. رک: سید حمید روحانی، نهضت/ام خمینی، همان، دفتر اول، ص ۱۳۳۷.

۲. اسناد لانه جاسوسی، شماره ۲۰، همان، ص ۳۵.

۳. شغل سازنده و فروشنده زین اسب و پالان.



مقررات حکومت نظامی از ساعت ۲۰ آن روز در تهران و حومه به اجرا درآمد و مقرر شد که به مدت ۵۰ روز برقرار باشد و سپهبد نعمت‌الله نصیری رئیس شهربانی کل کشور نیز به عنوان فرماندار نظامی تهران و حومه منصوب گردید

کارگر، آهنگر، حلبی‌ساز، خیاط، لبنیات فروش، راننده، شاگرد پیراهن‌دوز، نوکر، چراغ‌ساز، کارگر چاپخانه، آسفالت‌کار، شیشه‌پُر، کارگر کارخانه چیت‌سازی، میوه فروش، بستنی فروش، بنا، ساندویچ فروش، کمک راننده، پاکت‌ساز، دالان‌دار بارفروش، کشاورز، کارمند وزارت کشور، اجاره‌دار باغ، لباس فروش، کارمند حسابداری راه‌آهن، تره‌بار فروش، شاگرد بزاز، سفیدگر، مکانیک،

راننده تاکسی، کارمند سازمان آب، کارگر ساختمان، بارفروش، واسطه مصالح ساختمانی، جگر فروش، قهوه‌چی، کارگر کارخانه، وکیل دادگستری، اتوشویی، کارمند القانیان، نجار، شاگرد آهن فروش، کارگر جوراب‌باف، کارگر حمام، چرم‌ساز، کارگر کارخانه شاه‌پسند، دفتردار، آهنگر، بازرگان، بافنده، دانشجوی معماری، شاگرد مبل‌ساز، ترک تحصیل، پارچه فروش دوره‌گرد، کارگر کارخانه، شاگرد خیاط، بقال، بزاز، پرستار بیمارستان، سنگ‌شکن، دانشجوی معقول و منقول، برنج فروش، دانشجوی دانشسرای عالی، بلیط بخت آزمایی فروش، شاگرد چادردوز، دست‌فروش، بافنده، دوغ فروش، میوه فروش، شاگرد آهن فروش، شاگرد کله‌پزی، دست‌فروش لباس، شاگرد تجارتخانه، طواف،^۱ شاگرد قناد، کله‌پز، کارگر خیاط، کارگر گرمايه، سبزی فروش، کاشی‌ساز، دلال فرش، شاگرد مسافرخانه، کارمند سابق شهرداری، فروشنده ورزش‌جات، کشاورز، طراح مجلات کیهان، تراشکار، روضه‌خوان، شاگرد تجارتخانه، طلبه، دوچرخه‌ساز، گوسفند فروش، کاسب، زارع، کارمند شرکت، دالان‌دار گاراژ، یخ فروش، سرایدار، دانشجوی تسلیحات، کارگر جگر فروش، داندان‌ساز، رادیوساز، مکانیک، دلال، دانشجوی پزشکی، روحانی، قالیباف، دانشجوی پلی‌تکنیک، پیش‌نماز، شاگرد قصاب، مصالح فروش، متصدی بنگاه معاملات، شاگرد نقاش، کارمند اداره ثبت، دیپلمه بیکار، ماشین‌دار، شیرینی فروش، کارگر سراجی، خدمتگذار بنگاه، کارمند شهرداری، دوبلاژ فیلم، شاگرد سلمانی، کارمند مبارزه با مالاریا، مهندس، کارمند بهداری، آموزگار، عطار، مدرس، کتابت، واعظ، کارمند شرکت پلان، سر دفتر محضر، منشی دفترخانه، دلال فرش، دلال قماش، ماست‌بند، کوره‌پز، آشپز، منشی فرش‌فروشی، سبدباف، دانشجوی حقوق، کارگر چادردوز، کارمند بیمارستان، و فروشنده شیشه‌جات، به اضافه مشاغل دیگر.

۱. شغل دست‌فروش و کاسب دوره‌گرد.

پاداش خوش خدمتی کمونیست‌ها

شاه بعد از قیام ۱۵ خرداد ۴۲ به منظور تأسیس صنایع سنگین اقدام به همکاری صنعتی با اتحاد جماهیر شوروی کرد. به عبارت دیگر این پاداشی از سوی شاه به سران کمونیست شوروی بود که از برنامه اصلاحات ارضی او و بازداشت امام خمینی و سرکوب معترضان ۱۵ خرداد حمایت کرده بودند.

آن روزها رادیو مسکو که به زبان فارسی برنامه پخش می کرد از اقدامات شاه تمجید می نمود و مخالفان مذهبی اش را محکوم می کرد. مطبوعات شوروی نیز همین سیاست را دنبال می کردند. آنها اعتراضات بحق روحانیت و میلیون‌ها ایرانی را نادیده می گرفتند و آنها را حامیان فئودال‌ها نامیدند. از جمله هفته‌نامه نوویا گرینا با انتشار مقاله‌ای نوشت:

اقدام دولت ایران به منظور از بین بردن مالکیت بزرگ با مخالفت شدید فئودال‌ها و سران برخی از قبائل مواجه شد. فئودال‌ها و ملاکین بزرگ به منظور حفظ امتیازات قرون وسطایی خود دست به ترور زدند... شاه در پاسخ دسیسه‌های دشمنان اصلاحات ارضی اظهار داشت هیچ نیرویی قادر نخواهد بود اصلاحات ارضی کنونی ایران را که در نتیجه آن بردگی و فئودالیت در ایران ریشه کن می شود تغییر دهد و یا از آن جلوگیری کند.

این هفته‌نامه افزود: «این اصلاحات در پروژه رشد کشور قدمی به پیش است و میلیون‌ها نفر دهقان را از قید وابستگی و بردگی که تا همین اواخر ادامه داشت، نجات می دهد.»^۱ خوش خدمتی کمونیست‌ها به حکومت پهلوی تا آنجا پیش رفت که نیروهای حزب توده در ایران - که نوچه‌های شوروی بودند - به فکر تهیه طوماری با امضای کارگران برای ارسال به شاه و نخست وزیر افتادند تا قیام مردمی ۱۵ خرداد را محکوم نمایند. مأمور ساواک در تاریخ ۴۲/۳/۱۶ نوشت:

اخیراً افراد حزب توده که بین کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی می باشند، برای تهیه طومار به منظور تنفر از واقعه ۱۵ خردادماه ۴۲ و تجاوز اخلاک‌گراان به بانه‌های شرکت و آتش زدن چند دستگاه اتوبوس شرکت، به نخست وزیر و پیشگاه شاهنشاه، شروع به فعالیت نموده‌اند، که کارگران از اظهار نظر و امضای طومار فوق خودداری می نمایند.^۲

بعد از ۱۵ خرداد روابط شاه و شوروی آنقدر گرم و صمیمی شده بود که چندی بعد در

۱. طلوع فجر (وقایع پانزدهم خرداد)، تهران، وزارت ارشاد اسلامی، خرداد ۱۳۶۱، ص ۳۱.

۲. قیام پانزدهم خرداد به روایت اسناد ساواک، همان، ج ۸، ص ۲۳.



تاریخ ۴۲/۸/۲۵ لئونید برژنف صدر هیأت رئیسه شورای عالی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی طی یک سفر رسمی وارد ایران شد، مورد استقبال شاه قرار گرفت و قراردادهای مهمی به امضا رساندند. رادیو مسکو اعلام کرد در تاریخ مناسبات دو کشور، این اولین دیدار رسمی رهبران دو دولت به شمار می‌رود.^۱ البته پیش از آن نیز در تاریخ ۴۲/۵/۳ موافقت‌نامه‌هایی بین نمایندگان دو دولت برای استفاده از آب و انرژی رودخانه‌های ارس و اترک و تکثیر ماهی دریای خزر و ساختن سیلوهای جدید در ایران امضا شده بود.^۲

لذا در سال ۴۲ بر اساس موافقتنامه‌ای که بین ایران و شوروی امضا شد، شوروی شروع به ساختن یک کارخانه پولاد در اصفهان و کارخانه‌های ماشین‌افزار در اراک و تبریز به ازای دریافت گاز طبیعی ارزان از ایران نمود. این موافقتنامه برای هر دو طرف سودمند بود. اتحاد شوروی می‌توانست از این رویداد جدید به نام کمک به کشورهای جهان سوم برای تقویت زیرساخت‌هایشان بهره‌برداری سیاسی کند، در همان حال از گاز طبیعی ارزان قیمت ایران نیز سود ببرد.

از طرف دیگر شاه می‌توانست درباره عدم وابستگی خود به شرق و غرب دَم از استقلال بزند! در پی این رخداد جدید، اتحاد جماهیر شوروی و حزب توده به طور افراطی به ستایش از شاه، به خاطر سیاست‌های مستقل و مترقی وی پرداختند!^۳ این قرارداد اقتصادی، پاداش ارزشمندی برای کمونیست‌ها بود. حتی خروشچف نخست‌وزیر و دبیر اول حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی اعلامیه‌ای رسمی صادر کرد مبنی بر این که روابط ایران و شوروی عمیقاً بهبود یافته است.^۴

بعد از قیام ۱۵ خرداد روند همکاری‌های سیاسی و اقتصادی بین ایران و شوروی چنان افزایش یافت که بازار دو کشور مملو از کالاهای غیر نظامی ساخت دو کشور شد و از سال ۱۹۶۶ تا ۱۹۷۰ م، شوروی حدود ۳۴۴ میلیون دلار اسلحه به ایران فروخت. در این دوره و سال‌های بعد نیز بیش از سه هزار مستشار روسی در ایران فعالیت می‌کردند که تا آن زمان شوروی در هیچ کشور جهان سومی به این اندازه مشاور نداشت.^۵

این در حالی بود که قبل از قیام ۱۵ خرداد سران کاخ کرملین به رغم تمایل ایرانی‌ها، حاضر به برقراری روابط صمیمانه با دولت ایران نبودند. چنان که حتی دکتر علی‌امینی نخست‌وزیر،

۱. اطلاعات، تاریخ ۲۶ آبان سال ۱۳۴۲، ص ۱.

۲. اسکندر محبوب کار، تقویم تاریخ، تهران، میهن، خرداد ۱۳۴۶، وقایع روز ۳ مرداد.

۳. محمد امجد، همان، ص ۱۴۷-۱۴۶.

۴. احمد سمیعی، سی و هفت سال، شباویز، تهران، ۱۳۶۶، ص ۴۶.

۵. ناصر ایرانی، بحران دموکراسی در ایران، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۱، ص ۱۰۰.



روز ۱۹ شهریور سال ۱۳۴۰ - در مصاحبه با روزنامه کثیرالانتشار *اطلاعات* - از این وضع اظهار ناخرسندی کرد و درباره روابط ایران و شوروی گفت: «همه سعی و کوشش خود را برای بهبود روابطمان با شوروی می‌کنیم، اما متأسفانه نتیجه‌ای نمی‌بخشد.»^۱

این اتفاق از عجایب تاریخ است که کمونیست‌ها با آن همه شعار تند و تیزی که به قول خودشان علیه کشورهای امپریالیستی و اقمارشان می‌دادند، چگونه از سرکوب بی‌رحمانه قیام مردم ایران در ۱۵ خرداد سال ۴۲ حمایت نمودند و به تحسین شاه و دولت مستبدش پرداختند. سران شوروی این سیاست را تا آخرین روزهای سقوط شاه ادامه دادند. آنها حتی تظاهرات مهم اعتراض آمیز ۱۹ دی سال ۵۶ شهر قم و ۲۹ بهمن تبریز را نادیده گرفتند و روزنامه‌های آن کشور در این زمان کماکان از همکاری بزرگ شوروی و ایران و روابط دوستانه دو کشور سخن می‌گفتند.^۲ آنها تا زمان فرار شاه از ایران حاضر به انتقاد و سرزنش او نبودند و عمق اعتراضات مردم و مبارزات امام خمینی را باور نداشتند.

اما برای آن که حزب توده به عنوان جاده صاف کن کمونیست‌ها در ایران، بیش از این بین ایرانیان مخصوصاً نزد مخالفان رژیم شاه ضایع نشود، برای فریب مردم گاهی دست به دورویی می‌زد، از جمله این حزب اقدام به پخش نوار سخنرانی ضبط شده امام خمینی در عاشورای سال ۴۲ از طریق ایستگاه رادیویی خود در خارج از کشور نمود.

۱. *اطلاعات سالانه*، تهران، اطلاعات، ش ۳، ۱۳۴۱، ص ۲۱.

۲. ناصر ایرانی، همان، ص ۱۰۵.



مقاله يك مجله شوروی در باره ایران

نتیجه رفتار دوم نشانه پشتیبانی مردم از اصلاحات ارضی

ششم بهمن ماه درباره يك سلسله شده است
اصلاحات بی شمار رفتار دومی انجام یافته در صفحه ۱۵۵ ستون پنجم

مقاله يك مجله شوروی

بقیه از صفحه اول

آن بردگی و فئودالیت در ایران ریشه کن میگردید تغییر دهد و، یا از آن جلوگیری کند.

رفتار دوم ششم بهمن ماه پروتشی نشان داد که مردم از این اصلاحات پشتیبانی میکنند.

رفتار دوم بانجام اصلاحات ارضی کمک کرد.

روزنامه ها اخبار زیادی منتشر میسازند چاکلی از اینکه تقسیم اراضی مازاد ملاکین درسیاس کشور ادامه دارد. این اصلاحات در پیروزم رشد کشور قدمی به پیش است و میلیونها نفر دهقان را از قید وابستگی و بردگی که تا همین اواخر ادامه داشت نجات میدهد.

اصلاحات ارضی برای جلوگیری از انحطاط کشاورزی موجباتی فراهم میسازد و میتواند در اوضاع اقتصادی کشور و سطح زندگی مردم تاثیر سیاعد به بخشد.

انجام تحولات دیگری که ایرانیا در روز رفتار دوم برله آنها رای دادند همچنین بایران کمک خواهد کرد تا هرچه زودتر از شر زنجیر فئودالیت نجات یابد. مردم ایران مدتهاست باجدیت وبی گیری در این راه مبارزه می کنند.

اصلاحات ارضی بهترین ماده رفتار دوم بود و علاوه بر این ملی کردن جنگلای خصوصی دسکراتیک نمودن انتخابات - تشکیل سیه دانش بمنظور مبارزه بافسوادی و اقدامات دیگر ازمواد رفتار دوم بشمار میرفتند، در این رفتار دوم پنج میلیون و پانصد ونود و هشت هزار و هفتصد و یازده نفر رای موافق و چهار هزار و صد و پانزده نفر رای مخالف دادند، نتایج رفتار دوم برای ناظرین خارجی و داخلی مایه تعجب نبود. مردم ایران باتائید این اصلاحات نظر موافقی خود را نسبت بايجاد تحولاتی در کشور زندگی کشور ایران را داشتند، ایران کشوری فلاحی است.

اقدام دولت ایران بمنظور از بین بردن مالکیت بزرگ با مخالفت شدید فئودالها و سران برخی از قبائل مواجه شد؛ فئودالها و ملاکین بزرگ بمنظور حفظ امتیازات قرون وسطائی خود دست مه ترور زدند و مثلا در شیراز، ملک عابدی رئیس سازمان تقسیم اراضی در آن بخش کشته شد. برخی از روزنامه های وابسته بفئودالها با اقدامات مفیده جویانه ای دست زدند ولی شاه در پاسخ دسائس دشمنان اصلاحات ارضی اظهار داشت هیچ نیروئی قادر نخواهد بود اصلاحات ارضی کنونی ایران را که در نتیجه

شاه در پاسخ مفیده - جویان که مخالف اصلاحات ارضی بودند اظهار داشت: هیچ نیروئی قادر بجلو گیری اصلاحات ارضی نیست

اصلاحات ارضی ایران میلیونها دهقان را از قید بردگی نجات میدهد

شب جمعه گذشته رادیو مسکو مقاله مجله هتکی «نویا گریما» را تحت عنوان اصلاحات ارضی در ایران در برنامه بخش فارسی خود انتشار داد.

رفتار دوم ششم بهمن رادیو مسکو گفت:

مجله هتکی نویا گریما در شماره اخیر خود مقاله ای تحت عنوان «اصلاحات ارضی در ایران» درج کرده است. در مقاله گفته می شود روز بیست و ششم ژانویه برابر ما

فراماسون‌ها، دلبسته شاه

فراماسونری یکی از سازمان‌های مخوف استعماری است که از دوره قاجار توسط ملوک خان ارمنی به نام فراموشخانه در ایران پا گرفت و به تدریج با عناوین و شعبات مختلف توسعه یافت. اعضای این گروه مخفی که متشکل از مقامات سیاسی، نظامی، اقتصادی و علمی کشور بودند، همواره در جهت منافع فراماسون‌های بین‌المللی غربی قدم بر می‌داشتند. به همین جهت آنان هیچ‌گاه به جان و مال ملت مسلمان ایران بها نمی‌دادند. به عبارت دیگر آنها جاده صاف کن استعمار در ایران بودند. سازمان فراماسونری از نخستین پیامدهای موج غرب‌گرایی و روشنفکری در ایران بود که توسط آموختگان فرهنگ غرب در ایران پدید آمد. علمای اسلام در مبارزه با ماسون‌ها و سازمان‌های فراماسونری در ایران، ناصرالدین‌شاه را برای پیگرد، کیفر و سرکوبی ماسون‌های ملحد و جاسوس زیر فشار قرار دادند. با پدید آمدن سازمان فراماسونری در ایران با آن که هنوز ماهیت استعماری و ضد اسلامی فراماسون‌ها به درستی آشکار نشده بود، علما و روحانیون متعهد بر ضد آن به پا خاستند و به افشاگری دست زدند. در میان علمایی که بر ضد این سازمان به پا خاستند نام مرجع بزرگ حاج ملا علی کنی دیده می‌شود که پیشرو جنبش ضد فراماسونری در ایران بود و حکم به تکفیر ماسون‌ها داد و یورش مردم به مرکز ماسون‌ها را رهبری کرد و مردم مسلمان به دستور او آن مرکز را به آتش کشیدند.^۱

در سال ۴۲ نیز بسیاری از مقامات ارشد سیاسی و نظامی ایران از شخص شاه تا شماری از اعضای دولت و فرماندهان نظامی و افراد متنفذ و ثروتمند ایران عضو لژهای فراماسونری بودند.^۲ پس از سرکوب قیام ۱۵ خرداد سال ۴۲ حتی محمدرضا شاه شخصاً اقدام به تأسیس

۱. برای اطلاعات بیشتر رجوع شود به: سید حمید روحانی، نهضت امام خمینی، تهران، عروج، ۱۳۸۲، چاپ پنجم، دفتر سوم، ص ۴۴-۳۱.

۲. کتاب سه جلدی اسماعیل راثین (فراموشخانه و فراماسونری در ایران) که اسناد و اطلاعات آن با همکاری سازمان سیای آمریکا و ساواک ایران تهیه شده و با تأیید شاه و علم به چاپ رسید، نام بسیاری از اعضای فراماسون‌های ایران در آن دیده می‌شود. اما نام اسدالله علم - نخست‌وزیر و وزیر دربار شاه - در آن نیست. آیا این بدان معناست که هر کس نامش در آنجا نیست فراماسون نبوده؟! اینطور نیست. اولاً جلد چهارم این کتاب با آن که نوشته شده بود اجازه چاپ نیافت تا نام بقیه افراد معلوم نشود. ثانیاً، اگر هم منتشر می‌شد باز شاه و ساواک نام خودشان و برخی افراد دیگر را حذف می‌کردند. ثالثاً، این کتاب بیشتر مربوط به لژهای فراماسونی وابسته به انگلستان است و نامی از لژهای آمریکایی و اعضای ایرانی آن نبرده است. اسماعیل راثین می‌بایست نام و نشان همه لژهای انگلیسی، اروپایی و آمریکایی مستقر در ایران را درج می‌کرد، که البته در این صورت هم سرش را به باد می‌داد و هم کتابش مجوز انتشار نمی‌گرفت. حتی فهرست افرادی هم که در این کتاب نام برده شده کامل نیست. چنان که دکتر اقبال اعلام کرد: «با این که راثین در کتاب خود نامی از من نبرده، ولی من صریحاً می‌گویم ۱۷ سال است [از سال ۱۳۳۱ به بعد من] فراماسونم و در زمان نخست‌وزیری نیز فراماسون بودم و هیچ ابایی ندارم از اینکه این مطلب را بیان کنم... نه تنها من بلکه شریف امامی رئیس مجلس سنا، عبدالله ریاضی رئیس مجلس شورای ملی و بسیاری از دیگر مقامات مملکتی عضو سازمان فراماسونری می‌باشند و عضویت مادر این تشکیلات با اجازه شاهنشاه آریامهر صورت می‌گیرد.» [رک: اردشیر زاهدی، همان، ص ۲۸۹] البته ناگفته نماند که با این وجود، کتاب اسماعیل راثین نقاب از چهره بسیاری از فراماسون‌های وابسته به انگلیس برداشت و راه را برای فراماسون‌های آمریکایی باز کرد تا سیاست پیشه‌های وابسته به خود را به جای افراد قدیمی انگلیسی وارد عرصه قدرت کنند. رک: پروین نخعی مقدم، خادمان سلطه، تهران، کیهان، فروردین ۱۳۹۶، ص ۱۶۰.





یک لژ فراماسونری به نام «لژ پهلوی» نمود و بخشنامه‌ای نیز محرمانه به کلیه سازمان‌های دولتی صادر شد تا افرادی که در مشاغل بالا هستند و تا آن روز عضو فراماسونری نبوده‌اند در این لژ نام‌نویسی کنند. این بخشنامه شامل امرای ارتش هم می‌شد.^۱ به گفته دکتر احمد سمیعی، شاه‌هنگامی که در سال ۱۳۴۲ قدرت مطلق را در ایران به دست آورد و ارتش را آن‌طور که مورد نظرش بود زیر فرمان گرفت، به این فکر افتاد که تشکیلات فراماسونری ایران را در اختیار بگیرد.^۲

فراماسونرها نیز در سرتاسر دهه چهل دنبال نزدیکی هر چه بیشتر به شاه بودند و این روند سیر صعودی داشت.^۳ آنها هیچ دلبستگی به مردم ایران نداشتند و مهمترین هدفشان تأمین خواسته‌های بیگانگان بود. در کابینه اسدالله علم و کابینه‌های بعد از او مخصوصاً در دوره نخست‌وزیری هویدا، بهائیان و فراماسونرها نفوذ بیشتری در ارکان دولت و جامعه داشتند.

امام گرفتار زندان، فقرا گرفتار زمستان

زمستان سال ۴۲ یکی از سردترین دوران تاریخ ایران بود. با آن که تولید نفت ایران بعد از عربستان و کویت، در آن سال‌ها در رتبه سوم جهان قرار داشت، رژیم پهلوی در توزیع آن خسّت و بی‌کفایتی به خرج می‌داد و مردم به ویژه فقرا به شدت در خطر سرمازدگی و مرگ قرار داشتند. دکتر عباس رادنیایکی از مخالفان سیاسی رژیم که در آن ایام زندانی بوده در خاطراتش (روز پنجمینبه ۱۲ دی سال ۱۳۴۲) نوشته، هوای سرد و یخبندان شدیدی که در همه جای کشور حادث شده زندگی را فلج و مردم فقیر و تهیدست را به مرگ تهدید می‌کند.^۴ لذا در چنین شرایط سختی، امام خمینی دست به اقدام مهمی زد. در میان رهبران انقلابی جهان او تنها رهبر سیاسی بود که در دوران حصر و در چنگال دشمن خون آشامش، به فکر کمک به فقرا و محرومان جامعه می‌افتد و در زمستان سرد و سخت سال ۴۲ با اختصاص ۶۰ هزار تومان پول که آن زمان مبلغ قابل توجهی بود، به فرزندش دستور داد که با این مبلغ و درخواست کمک از افراد متمکن خیر، برای فقرا و مستمندان آذوقه و لباس و وسایل

۱. احمد سمیعی، همان، ص ۷۱-۷۰.

۲. همان، ص ۷۰.

۳. اسناد فراماسونری در ایران، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۹۵، ج ۱، چاپ چهارم، ص ۲۴۰.

۴. ابراهیم یزدی، همان، ص ۳۱۴.



گرمایا- که در آن زمان مصرف زغال رایج بود- تهیه و بین شان توزیع نماید.^۱ در حالی که همه می دانند این کار وظیفه حکومت پهلوی بود، که در آمد هنگفت نفت را به جای آن که صرف رفاه محرومان جامعه نماید خرج عیاشی و کاخ سازی خود می کردند. متن نامه امام خمینی به پسرش سید مصطفی در تاریخ ۲ بهمن ۱۳۴۲ / ۶ رمضان ۱۳۸۳ ق چنین می باشد:

بسم الله الرحمن الرحيم

جناب نورچشمی، به قراری که مطلع شدم وضع فقرای قم بسیار بد است. این معنی، اینجانب را کاملاً ناراحت کرده است؛ مع الأسف با وضع حاضر، آن طوری که باید و شاید نمی توانم به بندگان محترم خدای تعالی خدمت کنم. شما از قول من پس از اظهار تشکر از اشخاصی که کمک کردند، به اهالی محترم و ثروتمندان معزز تذکر دهید که خدای تعالی این روزها را برای امتحان پیش می آورد. خوب است که از امتحان الهی سرفراز بیرون بیایید، و هر کس به مقدار مقدور خود به سادات محترم و سایر فقرا کمک کند. اگر خدای نخواستہ کسی در این سرما تلف شود، همه مسئول هستیم و از انتقام خدای تعالی می ترسم. والسلام علیکم و علیهم و رحمه الله.

مقداری وجه فرستاده شد. این مبلغ که شصت هزار تومان است با وجوهی که اهالی محترم می دهند در تحت نظر معتمدین محل، هر طور صلاح است، تقسیم شود؛ چه خاکه زغال و چه آذوقه و لباس.

روح الله الموسوی الخمينی^۲

زمستان آن سال به قدری سرد بود که سخت ترین زمستان نیم قرن گذشته نامیده شد و بهمن ماه نیز مقارن با ماه مبارک رمضان و روزه داری مردم بود. این نامه همان زمان در قم چاپ و منتشر شد و مردم با کمک های خود بودجه قابل توجهی فراهم آوردند که با هدایت شهید سید مصطفی خمینی در قم و برخی شهرهای دیگر سوخت زمستانی و البسه تهیه شد

۱. امام در شرایطی به داد فقرا می رسید که خود در خانه ای استیجاری در محله یخچال قاضی شهر قم زندگی می کرد. متن اجاره نامه منزل امام چنین است: «بسمه تعالی، اجاره نمودم دو باب عمارت بیرونی و اندرونی واقع در یخچال قاضی را از مخدرة مکرمه نصرت خانم در مدت یک سال از تاریخ سیزدهم ذی الحجه الحرام یک هزار و سیصد و هشتاد و سه (۱۳۸۳) به ماهی مبلغ چهارصد تومان. به تاریخ شهر محرم الحرام ۱۳۸۴ [اردیبهشت ۱۳۴۳]. روح الله الموسوی الخمينی». رک: صحیفه امام، ج ۱، ص ۳۲۷.

۲. همان، ص ۲۶۰.

و در اختیار نیازمندان قرار گرفت.^۱

علاوه بر این امام خمینی در همان ایام با نوشتن نامه دیگری خطاب به یکی از علمای شهرضا اصفهان، جهت رسیدگی به «وضع فقرای محترم در این سرمای سخت زمستان» دستورات مشابهی صادر کرد. پیش از آن نیز امام خمینی در اواسط دی ماه سال ۴۲ در پاسخ به نامه عده‌ای از معتمدین بازار که خواسته بودند به علت سرما و بدی وضع مردم اجازه داده شود که از سهم امام خود ذغال تهیه و بین فقرا تقسیم نمایند، پاسخ داد: «هر کس سهم بر ذمه‌اش باشد، نصف آن را می‌تواند برای فقرا [به] وسیله معتمدین، ذغال خریداری و توزیع نماید».^۲

نظامی‌گری افراطی و تنگناهای سیاسی

شاه که از سقوط تاج و تخت خود همیشه نگران بود، مخصوصاً پس از تجربه قیام ۱۵ خرداد، بر تقویت و تجدید سازمان و تجهیز ارتش افزود. از یک طرف هزاران مستشار نظامی امریکایی را در ارتش به کار گرفت و از طرف دیگر شمار پرسنل نظامی را به حداکثر رساند. به طوری که آمار نیروهای نظامی ایران از ۸۰ هزار نفر در سال ۱۳۲۰ش به ۲۰۰ هزار نفر در سال ۱۳۴۲ افزایش یافت و البته این رقم سیر صعودی داشت و در سال ۱۳۵۶ به ۴۱۰ هزار نفر رسید.

ارکان حمایت از شاه به ارتش، نیروهای امنیتی و بروکراسی دولتی محدود بود. وظیفه ارتش و نیروهای امنیتی این بود که شاه را در مقابل هر گونه اعتراض سیاسی از سوی مخالفان داخلی حفظ کنند. چون شاه سرنوشت خود را با نیروهای مسلح پیوند زده بودند نه با مردم. به همین جهت او بخش زیادی از وقتش را به تجدید سازمان نیروهای ارتش اختصاص می‌داد.

۱. امام خمینی پس از آن که از جنگ رژیم آزاد شد، گفت: «وقتی که در زندان بودم، خبر آوردند که سرمای همدان به [منفی] ۳۳ درجه رسیده؛ بعد خبر آوردند که دو هزار نفر از سرما تلف شده‌اند. در آن حالت من دستم بسته بود؛ چه می‌توانستم بکنم؟ این تازه در همدان بود؛ البته در تهران و شهرهای دیگر هم تلفاتی بود. دولت چه اقدامی نمود؟ در یک چنین وضع برای استقبال از اربابان خود، با طیاره از هلند گل می‌آورند! پول ملت فقیر را تلف می‌کنند. اجاره هواپیما که از هلند گل می‌آورد سیصد هزار تومان است! جبران کنید غلط‌های خود را! اسلام را رعایت کنید... یکی از خبرنگاران، پس از بازدید از وضع مردم جنوب، چنین نوشته بود که در جنوب ایران در دهات اصلاً از دکتر و دارو خبری نیست؛ آب وجود ندارد، و [در] یک ده اکثر مردمش کور بودند. خلاصه از کلیه وسایل و نیازمندی‌های اولیه زندگی محروم بودند.» [رک: همان، ص ۲۷۱-۲۷۰] امام خمینی باز در یکی دیگر از سخنرانی‌های خود در همان روزها خطاب به سران حکومت پهلوی گفت: «مگر شما از بودجه این مملکت، از مال این ملت، از دسترنج این کارگر، از دسترنج این زارع ارتزاق نمی‌کنید؟ شمایی که این قدر دلسوزید برای این زارع! دلسوزید برای این کارگر! یک قدری از این طرف خودتان، یک خرده بلغزد توی [جیب] این بیچاره‌ها. این زمستان [سخت] گذشته، با یک میلیون تومان می‌شد تقریباً نجات داد این بیچاره‌ها را. این یک میلیون تومان مثل یک قطره می‌ماند نسبت به دریا.» رک: همان، ص ۲۹۸.

۲. سید حمید روحانی، همان، دفتر اول، ص ۷۲۶-۷۲۵.



افسران بازنشسته ارتش در کارخانجات استخدام می‌شدند تا کارگران را کنترل و ارباب کنند.

بعد از قیام ۱۵ خرداد ۴۲ بروکراسی خیلی سریع رشد کرد تا تفوق دولت بر مناطق شهری و روستایی را تأمین کند. در غیاب حمایت مردمی، نیروهای مسلح و ساواک همچون منبع مشروعیت رژیم به کار گرفته می‌شدند. این نوع مشروعیت که می‌تواند مشروعیت ناشی از سرکوب و تهدید خوانده شود تنها می‌توانست برای محدودی کارگر افتد. ساواک هم با چند هزار نیرویش مسئول جمع‌آوری اطلاعات و رخنه در میان مخالفان سیاسی و دستگیری و شکنجه آنها بود. اما دستگاه سیاسی ایران توسعه نیافته باقی ماند که با نیازهای ملت ایران همخوانی نداشت.^۱

از طرف دیگر شاه با اهدای اراضی مرغوب کشاورزی به افسران ارتش، هم پاداش خوش خدمتی آنها را می‌داد و هم موجب تسلط نظامی در مناطق روستایی و کشاورزی می‌شد که دهقانان را کنترل نمایند تا سر به شورش نزند. علاوه بر این شاه بعد از ۱۵ خرداد فضای سیاسی کشور را محدودتر کرد. خبری از احزاب و آزادی‌های سیاسی و حتی انتخابات و مطبوعات آزاد نبود. مسئولان امنیتی و انتظامی را نیز جابه‌جا کرد و افرادی خشن‌تر، بی‌رحم‌تر و قوی‌تر منصوب نمود تا دیگر اجازه ندهند قیامی مشابه ۱۵ خرداد در ایران شکل بگیرد.

شاه در این راستا، دست به نوعی پاکسازی در ارتش زد. او در سراسر دهه ۱۳۴۰ تعدادی از ژنرال‌های عالی‌مقام ارتش را به اجبار بازنشسته کرد و به اخراج افسران سرکش پرداخت، و این اقدام نشانگر تمایل شاه برای کنترل هر چه بیشتر امور به سبک پدرش بود. افسران مخلوع به جرایم واقعی یا جعلی اختلاس، بی‌کفایتی و حتی جاسوسی برای شوروی متهم می‌شدند. تقریباً همه رؤسای ستاد ارتش در دهه ۱۳۴۰ و اوایل ۱۳۵۰، یا نامحترمانه برکنار شدند یا دادگاهی و زندانی شدند یا به تبعید اجباری رفتند. در نتیجه نظامیان عالی‌مقام مانند تکنوکرات‌های کشوری، خیلی زود مداحی برای ارباب همایونی خود را یاد گرفتند.^۲

واکنش منفی مردم به انتخابات مجلس

به راستی قیام مردم در ۱۵ خرداد سال ۴۲ مقابله مشت با گلوله، و فریاد در برابر آتش بود. این جدال نابرابر حق و باطل گرچه با خون پاک هزاران بی‌گناه آغشته شد، اما شکست

۱. محمد امجد، همان، ص ۱۵۹.

۲. عباس امانت، تاریخ ایران مدرن، ترجمه م. حافظ، بی‌جا [خارج از کشور]، فراگرد، ۱۴۰۰، ص ۶۴۰.

و ذلت ابدی را برای حکومت شاه و حامیانش به ارمغان آورد. با سرکوب این قیام مبارزات پایان نیافت بلکه شیوه آن تغییر کرد. بخشی از مبارزات شکل زیرزمینی به خود گرفت، بخشی شکل مسلحانه، و بخشی نیز به صورت مقاومت منفی. به طور مثال حدود سه ماه بعد که انتخابات دوره ۲۱ مجلس شورای ملی برگزار شد فقط حدود ۱۳ درصد واجدان شرایط شرکت نمودند.

علما و مراجع کشور در تابستان ۱۳۴۲ با صدور دو اعلامیه انتخابات دوره ۲۱ مجلس شورای ملی را تحریم کردند. جامعه روحانیت ایران شرکت در این انتخابات فرمایشی را جایز ندانستند و در این اطلاعیه ها اعلام کردند به حکم وظیفه و حمایت از عدالت با تبدیل حکومت اجتماعی به حکومت فردی جدا مخالفند و استقرار مشروطیت و حکومت ملی فقط با انتخابات صحیح و آزاد که با نظارت خود مردم انجام شود میسر است.^۱

شاخه دانشجویی جبهه ملی در مهر ماه سال ۴۲ در یکی از نشریات خود ضمن تحلیل این انتخابات نوشت:

ملت ایران یکبار دیگر مصمم شد که مردانه گردانندگان حکومت را رسوا کند، روحانیون عالیقدر، رهبران سیاسی، روشنفکران، بازاریان، دانشجویان، و کارگران و دهقانان اعلام کرده اند در موقعی که روحانیون اسیرند و رهبران ملت در زندان به سر می برند و دانشجویان و دیگران شکنجه می شوند و اجازه بیان عقیده به کسی نمی دهند شرکت در انتخابات عقلاً و شرعاً و منطقاً کاری عبث است، و بنابراین شرکت در آن را تحریم کردند. در اینجا بود که خیمه شب بازان [رژیم] مجبور شدند که به کارگران شرکت واحد و کارمندان ادارات دولتی به زور و جبر و توقیف حقوق و... کارت الکترال بدهند. اما چون می دانستند مردم شریف این مملکت حاضر به رأی دادن نخواهند شد، ورقه های رأی را از ایشان گرفتند نام منصوبان کنگره^۲ را در روی آن نوشتند و آنها را به زور به محل اخذ آرا کشاندند. بسیاری از کارگران شرکت واحد ناگزیر بودند تاده بار رأی به صندوق بیندازند. تعداد زیادی از اتوبوس های شرکت واحد از نیمه شب تا ساعت سه بعد از ظهر روز

۱. برای مطالعه بیشتر این اطلاعیه ها رجوع شود به: سید حمید روحانی، *اسناد انقلاب اسلامی*، تهران، بنیاد تاریخ پژوهی و دانشنامه انقلاب اسلامی، ۱۳۹۷، ج ۳، ص ۹۸-۹۵.

۲. روز ۵ شهریور سال ۴۲ اولین کنگره ملی ائتلافی انتخابات دوره ۲۱ به نام کنگره نهضت آزاد زنان و آزاد مردان به میزبانی شهردار تهران با هدف میثاق شاه و ملت برگزار شد. (رک: *اطلاعات*، سه شنبه ۵ شهریور سال ۱۳۴۲، ص ۱) هدف از این کنگره نمایشی، تطهیر چهره شاه و رژیمش بود که بعد از بازداشت امام خمینی و روحانیون و شخصیت های سیاسی و مردم مبارز و مخصوصاً کشتار قیام ۱۵ خرداد، به شدت تخریب شده بود.



۲۶ شهریور از دهات اطراف، رأی دهنده به تهران آوردند.^۱

مجموع آرای تهران و کلیه شهرستان‌ها تنها به حدود یک و نیم میلیون نفر رسید که معادل حدود ۱۳ درصد واجدان شرایط بود و این یعنی ضربه سخت مردم به اساس رژیم شاه بعد از کشتار ۱۵ خرداد.

در تحلیل فوق، هم آمار شرکت کنندگان در رفراندوم ۶ بهمن ۴۱ و هم انتخابات ۲۶ شهریور سال ۴۲ قلابی معرفی شده و آمده که: «ما معتقدیم هیأت حاکمه در رفراندوم و انتخابات صندوق‌سازی کرده است.» زیرا رژیم در رفراندوم ۶ بهمن به دروغ ادعا کرده بود که قریب به ۹۲ درصد واجدان شرایط به انقلاب سفید رأی دادند! ولی ۸ ماه بعد در انتخابات دوره ۲۱ مجلس شورای ملی تنها قریب به ۱۳ درصد واجدان شرکت نمودند و این به معنی آن است که محبوبیت و منزلت اجتماعی رژیم شاه در فاصله بهمن ۴۱ تا شهریور ۴۲ بر اثر مبارزات امام خمینی و همراهی مردم، بیش از ۸۶ درصد کاسته شده است.^۲

این نکته نیز حائز اهمیت است که مجلس شورای ملی دوره بیستم قبلاً به خاطر آن که انتخاباتش توأم با تخلفات گسترده و دخالت دولت بود و مورد اعتراض مردم قرار داشت، منحل شده بود، و مجلس دوره بیست و یکم نیز یک سال پس از تشکیل دولت علم تأسیس شد که غالب نمایندگان با اعمال نفوذ او به مجلس راه یافتند. به گفته حسین فردوست، در دوران قدرت علم که در واقع مهمترین سال‌های سلطنت محمدرضا است نماینده‌های مجلس با نظر او تعیین می‌شدند. در تمام دوران قدرت علم، وضع انتخابات مجلس همین بود و در زمان نخست‌وزیری هویدا نیز حرف آخر را همیشه علم می‌زد.^۳

حتی خود اسدالله علم نیز در خاطراتش اعتراف کرده که: «دولت ما از انتخابات مجلس گرفته تا انتخابات محلی و انجمن شهر، آزادی را از مردم سلب کرده و اراده خود را تحمیل می‌نمود.»

به همین دلیل است که آژانس اطلاعات مرکزی آمریکا (سیا) در گزارشی سری اعلام کرد: انتخابات ایران تقریباً همیشه توأم با تقلب بوده است و ساواک و کمیته‌های امنیتی نیز با تحقیقات خود باید در مورد صلاحیت کاندیداها اطمینان حاصل نمایند. پارلمان معمولاً به عنوان مهر پلاستیکی شاه عمل می‌کند و غالباً برای اجرای هر چه بهتر برنامه‌های شاه فعالیت می‌نماید. گاهی هم اگر به طور اتفاقی نماینده‌ای موضع متضاد با موضع شاه اتخاذ کند به

۱. پیام دانشجو، ارگان سازمان دانشجویان جبهه ملی ایران، چهارشنبه ۳ مهر سال ۱۳۴۲.

۲. همان.

۳. حسین فردوست، همان، ص ۲۵۷.



سرعت خطاهایش به او تذکر داده می‌شود.^۱

کلام آخر

بدون شک گفتنی‌ها در این زمینه فراوان است و ما به همین مقدار بسنده کردیم. نکته پایانی اینکه به زعم شاه قیام ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲ سرکوب شد، نگرانی او و حامیان امریکایی و اروپایی‌اش خطر سقوط، موقتاً برطرف شد. برای او مهم تاج و تختش بود ولو به قیمت کشتن و مصدوم کردن هزاران انسان بی‌گناه در کوچه و بازار و زندان و تبعید و شکنجه‌گاه‌ها. سازمان ملل، نهادهای حقوق بشر، دادگاه بین‌المللی لاهه، شورای امنیت و رسانه‌ها و خبرگزاری‌های بین‌المللی و غربی در خارج همه فقط سلاخی مردم ایران را تماشا کردند یا جانب رژیم را گرفتند و با زیر پا نهادن عدالت و انسانیت و اعلامیه حقوق بشر، در انجام وظایف حرفه‌ای و ذاتی خود کوتاهی کردند.^۲ در حالی که آنها می‌توانستند شاه را به جرم نسل‌کشی و به کارگیری زور در مقابل انبوه مردم بی‌سلاح، مجرم شناخته و محکوم نمایند یا این جنایت بی‌رحمانه شاه را به طور گسترده در جهان منعکس کنند. این حداقل کاری بود که نکردند. در چنین شرایطی شاه که روی دریای خون شنا می‌کرد می‌خواست قهرمان ملی شناخته شود، اما این طور نبود، بلکه قهرمان واقعی کسی بود که بدون تاج و تخت و کاخ و پلیس و گارد نظامی بر دل‌ها حکومت می‌کرد و او کسی نبود جز حاج آقا روح‌الله خمینی. همان که رژیم قدرت و نفوذ و محبوبیت اجتماعی‌اش را نادیده می‌گرفت. به قول یکی از محققان امریکایی «ریچارد کاتم»، تحلیل گران رژیم به اهمیت نمادین مورد احترام‌ترین رهبر دنیای تشیع، آیت‌الله روح‌الله خمینی، که در فتواهایش مشروعیت رژیم را مورد انکار قرار می‌داد، توجه نکرده و غالباً آنها را دست کم می‌گرفتند.^۳

بعد از او قهرمانان واقعی مردمی بودند که از استبداد رژیم به تنگ آمده و در مقابل

۱. از ظهور تا سقوط (مجموعه اسناد لانه جاسوسی)، تهران، مرکز نشر اسناد لانه جاسوسی امریکا، ۱۳۶۶، ج ۱، ص ۷۴-۷۶.

۲. حتی روزنامه بنی استانبول مورخ ۶/۶/۶۳م برابر با ۱۶/۳/۴۲ قیام مردمی ۱۵ خرداد را قیام مفسدین و مفسده‌جویان و مسلحانه! نامید و از حکومت پهلوی جانبداری کرد: «در ایران - همسایه ترکیه - اوضاع داخلی از پریش و خیم شده بود. اخبار خبرگزاری‌ها پیشتر در مورد تلفات زد و خوردهای خیابان و کوچه‌ها، ثابت نمود که تظاهرات مزبور یک جنبه قیام مسلحانه از طرف مفسده‌جویان بر علیه حکومت قانونی دولت ایران است. مفسده‌جویان و مفسدین با پیراهن‌های سیاه [به خاطر محرم] و مجهز با اسلحه [!]] در مرکز بازار اجتماع نموده و به مرکز رادیو و عمارات دولتی حمله‌ور شدند. اینها اغلب از طرفداران بعضی از رهبران مذهب شیعه بودند و مقصود از تظاهرات آنها ابراز مخالفت با اصلاحات ارضی است که شاهنشاه جوان ایران قصد اجرای آن را دارند.» رک: قیام پانزدهم خرداد به روایت اسناد ساواک، همان، ج ۳، ص ۵۶.

۳. ریچارد کاتم، همان، ص ۱۸۴.

گل‌وله‌های دژخیمان سینه سپر کردند. قهر مانان واقعی شهدا، مجروحان، مصدومان، زندانیان و خانواده‌های آواره و مظلومشان بودند. آنها که شکنجه و تبعید، و از زندگی ساقط شدند. آنها که از فقر و گرسنگی به تنگ آمدند و فریادشان در نطفه خفه شد.

شاه با سرکوب وحشیانه مردم، و جاهت اجتماعی خود را در داخل کشور از دست داد. اتکای او فقط به نیروهای نظامی و امنیتی در داخل و حمایت امریکا و انگلستان در خارج بود. ریچارد کاتم در جای دیگر کتابش می‌گوید:

شاه که نتوانسته بود در میان بخش‌های مهمی از جمعیت به عنوان مظهر و نماد ملی ظاهر شود، با آمیزه‌ای از اجبار و قابلیت ارضای نیازها و خواسته‌های عناصر مهم جامعه در زمینه ثروت مادی و نفوذ، به سلطه خود ادامه داد و از گذر حوادث جان بدر برد. اما نتوانست تصویر خود را به عنوان رهبر ملی در اذهان مردم جا بیندازد و همین امر سرچشمه مهم آسیب‌پذیری رژیم او بود.^۱

شاه به رغم پیروزی نظامی‌اش در سرکوب مردم، به محبوبیت اجتماعی دست نیافت بلکه در میان ملت بیش از پیش منفور شد. به همین جهت او به شدت متکی به نهادهای سرکوبگر نظامی و امنیتی شد و هر روز بر تقویت و گسترش آنها افزود و وابستگی او به بیگانگان به ویژه امریکا بیشتر شد. به موازات آن، برنامه‌های ضد اخلاقی را نیز در جامعه توسعه داد تا به زعم خود افکار عمومی را سرگرم نموده که به فکر مخالفت و مبارزه با او نیفتند، لیکن به رغم این تمهیدات مبارزه با شیوه‌های گوناگون ادامه یافت و سرانجام نهضت اوج گرفت و به انقلاب بدل شد و حماسه سال‌های ۵۶ و ۵۷ کار رژیم را یکسره کرد.



بازتاب نهضت اسلامی امام خمینی (ره) و انقلاب اسلامی در بندرانزلی (۱) (۱۳۵۷-۱۳۴۰ ه.ش)

یوسف سیف‌زاد^۱

اسحاق اثری^۲

قُلْ إِنَّمَا أَعْظُمُ بَوَاحِدِهِ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلِي وَفِرَادَى ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا^۳

مقدمه

انقلاب یک پدیده دفعی و ابتدایی نیست؛ بلکه ریشه‌ها، انگیزه‌ها، زمینه‌ها و جهت‌گیری‌های خود را دارد. از قوانین و علل ویژه‌ای پیروی می‌کند و دلایل شکل‌گیری خاصی دارد. به همین جهت نمی‌توان هر گونه اصلاح، دگرگونی و تغییر وضعیتی را انقلاب دانست. شاید تعریف استاد شهید مرتضی مطهری از انقلاب به باورها و اعتقادات اسلامی ما از دگرگونی‌های اجتماعی نزدیک‌تر باشد. ایشان می‌نویسد: «انقلاب، عبارت است از طغیان

۱. کارشناس ارشد علوم سیاسی

۲. کارشناس ارشد علوم سیاسی

۳. این آیه سرلوحه پیام تاریخی حضرت امام (ره) در ۱۳۲۳/۲/۱۵ بوده است. این پیام، یکی از تاریخی‌ترین اسناد مبارزاتی امام خمینی به شمار می‌آید و اصل نسخه خطی آن در کتابخانه وزیری یزد نگهداری می‌شود: «ای رسول، بگو به امت، که من به یک سخن شما را پند می‌دهم؛ و آن سخن این است که شما خالص برای خدا، دو نفر، دو نفر با هم یا هر یک تنها، قیام کنید». (قرآن کریم، سوره سبا، آیه ۴۶)



و عصبانی که مردم علیه نظم حاکم موجود برای ایجاد وضع و نظمی مطلوب انجام می‌دهند؛ یعنی انقلاب از مقوله عصبان و طغیان است علیه وضع حاکم برای ایجاد وضعی بهتر. پس ریشه‌های انقلاب دو چیز است: یکی نارضایتی و خشم از وضع موجود و دیگر آرمان یک وضع مطلوب^۱ بر این اساس محدود کردن انقلاب اسلامی ایران به نظریه‌های رایج و انحصار آن به «انقلابی آزادی‌بخش» یا «انقلابی اجتماعی»، «انقلابی اقتصادی» یا «انقلابی به واسطه رویارویی سنت با مدرنیته» و... هیچ‌گاه مطلوب نظر نخواهد بود.

انقلاب اسلامی ایران که با هدایت و رهبری حضرت امام (ره) شکل گرفته، منحصر به فرد بود و حتی اگر بتوان چند شاخصه یا معیار اندازه‌گیری برای آن یافت، قابل مقایسه با هیچ یک از انقلابات معروف مثل انقلاب فرانسه، انقلاب اکتبر روسیه یا دیگر تحولات معاصر نیست. اساسی‌ترین تفاوت‌های این انقلاب را بنیانگذار کبیر انقلاب اسلامی امام خمینی به درستی در وصیت‌نامه الهی - سیاسی خویش تبیین کردند که فرمود:

شک نباید کرد که انقلاب اسلامی ایران از همه انقلاب‌ها جداست؛ هم در

پیدایش و هم در کیفیت مبارزه و هم در انگیزه انقلاب و قیام.^۲

یکی از تفاوت‌های اساسی انقلاب اسلامی با سایر انقلاب‌ها تفاوت در رهبری است. نیکی کدی می‌نویسد: این انقلاب حتی با الگوها و انتظارات کسانی که به نسبت خوبی از اوضاع ایران مطلع بودند نیز سازگار نبود. در کجای عالم قبلاً دیده شده بود که رهبر یک مذهب جاف‌تاده به عنوان سردمدار پر شور و پر آوازه یک انقلاب علیه یک حاکم سلطنتی ظهور نماید. حاکمی که مدعی حقانیت خود و پیوندش با گذشته ملی سرزمینش و حقانیت بر نامه‌های اصلاحی خود بود. در کجا قبلاً کسی دیده بود که حکومتی مجهز به میلیارد‌ها دلار تسلیحات نظامی، نیروهای مسلح، پلیس مخفی و آشکار که قاعدتاً همه آنها نیز آماده استفاده بود، این چنین در مواجهه با شورش‌های متناوب، تظاهرات همگانی و وسیع و اعتصابات از پای در آید؟^۳

در شخصیت و سیره حضرت امام (ره) ویژگی‌هایی وجود داشت که هیچ تناسبی با دیگر رهبران سیاسی نداشت: جامعیت دینی و فقهی، مشاهده‌گری مستقیم نهضت‌های مردمی گذشته ایران (مانند نفوذ و استقرار پهلوی و نهضت ملی شدن صنعت نفت)، مطالعه و آشنایی با شخصیت‌های سیاسی معاصر و از همه مهم‌تر، اشراف بر تحولات اجتماعی و سیاسی جهان؛ موجب شده بود که ایشان با تدبیر و درایت، نقاط عطف و قوت‌پیشین را بر

۱. مرتضی مطهری، مجموعه آثار، تهران، صدرا، ج ۲۴، ص ۱۳۹.

۲. صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۴۰۲.

۳. نیکی کدی، ریشه‌های انقلاب ایران، ترجمه عبدالرحیم گواهی، تهران، قلم، ۱۳۶۹، ص ۱۵.

در شخصیت و سیره حضرت امام(ره) ویژگی‌هایی وجود داشت که هیچ تناسبی با دیگر رهبران سیاسی نداشت: جامعیت دینی و فقهی، مشاهده‌گری مستقیم نهضت‌های مردمی گذشته ایران، مطالعه و آشنایی با شخصیت‌های سیاسی معاصر و از همه مهم‌تر، اشراف بر تحولات اجتماعی و سیاسی جهان

جنبش خویش بیفزاید و از نقاط ضعف و آسیب‌های احتمالی پیشگیری نماید. از این منظر، مدیریت امام(ره) مبتنی بر نگرش‌های جاری و مرسوم، تکیه بر کارگزاران سیاسی، سازماندهی شبه‌روشنفکران و قشرهای خاص و تشکیل حزب‌های سیاسی - همانند انقلاب‌های رایج جهان - نبود. نهضت امام، نهضتی عام بود که بر خداوند متعال، اصول اساسی مکتب اهل بیت(ع) و مردم تکیه داشته و از هر گونه برخورد قهرآمیز و مسلحانه پرهیز می‌کرد و مبتنی بر آگاهی عمومی و تدریجی همه مردم و تربیت عالمان وارسته و جوانان مؤمن و انقلابی بود.

چنین دیدگاهی موجب شد که نهضت امام در زمان کوتاهی به انقلابی سراسری و فراگیر در سراسر ایران تبدیل شود و همه مردم - نه فقط قشرهای خاص و معدود - نه تنها در شهرهای بزرگ بلکه در تمام شهرهای کوچک و دورافتاده و نزدیک نیز نهضت اسلامی حضرت امام(ره) را باور کرده و آن را با قیام‌های ادواری و پیوسته در شهرهای ایران وسعت بخشند؛ به طوری که هیچ شهری یا منطقه‌ای و هیچ گروه یا حزبی نمی‌تواند سهم بیشتری برای مشارکت خود قائل شود یا آن را منحصر به خود کند - و اغلب گروه‌ها در فرع این جنبش قرار گرفته و برای خود و جاهتی کسب کردند و هیچ قشری - چه روحانی، چه بازاری، چه دانشجو، چه فرهنگی، چه کارمند و... - مدعی پیشتازی صرف در راه مبارزه نیست، چرا که همه آحاد مردم برای انقلاب فعالیت کردند. قیام‌های مردمی در شهرهای کوچک و بزرگ، نشانه‌ای از این سهم عمومی و فراگیر است و هدف این پژوهش نشان دادن گوشه‌ای از این همگرایی در بندرانزلی، یکی از شهرهای استان گیلان است.

این شهر به دلیل جایگاه استراتژیک و موقعیت ویژه‌ای که دارد، به عنوان دروازه اروپا^۱ در دوره قاجار و مرکز داد و ستدهای تجاری با آسیای میانه محسوب می‌شد. بسیاری از سفرهای سیاسی و کشوری به اروپا از این بندر صورت می‌گرفت. همین امر موجب شد تا در گذشته نزدیک، سرمایه‌گذاری‌های اجتماعی، سیاسی و حتی اقتصادی در این شهر نمود

۱. در دوران قاجار اگر کسی بنای سفر به اروپا داشت، یکی از مسیرها خط کشتیرانی بندرانزلی بود. به همین علت یکی از القاب این شهر دروازه اروپا است. در کتاب *سفرنامه ناصرالدین شاه به فرنگ* (که مربوط به سفر اول او به اروپا است) و کتاب *سفرنامه دوم مظفرالدین شاه به فرنگستان* و خاطرات حضورشان در انزلی و سفر به اروپا به این موضوع اشاره شده است.



پیدا کند؛ به طوری که می‌توان این شهر را «شهر اولین‌ها» در بسیاری از تحولات و فرآیند نوسازی قلمداد کرد.^۱ از همین منظر این شهر همواره -از گذشته تاکنون- مورد توجه صاحبان قدرت‌های خارجی یا حکومت‌های داخلی بود و برای تغییر نگرش یا روش زیست مردمانش، برنامه‌ریزی‌هایی صورت گرفته است. روس‌ها بارها به این شهر حمله نظامی و شهر را اشغال کردند^۲ و در زمانی که دولت مرکزی ضعیف بود، با ایجاد پایگاه‌های سیاسی و نفوذ چپ‌گرایانی هم چون «حزب کمونیست ایران» و «حزب توده»،^۳ در صدد گسترش افکار و اندیشه خود بودند و فعالیت‌های چپ‌گرایانه، سال‌های متمادی بر جوانان، روشنفکران و هنرمندان این شهر متمرکز شده و مشاغل و وضعیت نامساعد اقتصادی مردم که معمولاً کارگری، صیادی و کشاورزی بود بستری برای این گونه فعالیت‌ها بود و البته گاهی مورد سوءاستفاده هم قرار می‌گرفتند.^۴

ریشه‌های اعتقادی

انزلی به واسطه آمد و شد بزرگان مذهبی و وعاظ،^۵ بازاریان متشرع (سید احمد اتقیاء، برادران بیلابری، دارچینی، خوش‌نژاد و...) و هجرت و استقرار علمای وارسته‌ای هم چون

۱. اولین بلدیة، اولین پل متحرک ایران، اولین فرودگاه، اولین نشریه ورزشی و... برخی از این اولین‌هاست.
۲. به عنوان نمونه: الف. ورود ارتش سرخ در ۱۸ می سال ۱۹۲۰ (در ۲۹ شعبان سال ۱۳۳۸ قمری) با شلیک چند گلوله توپ در بندر انزلی پیاده شدند؛ در حالی که انگلیسی‌ها در غازیان استحکامات داشتند و به اعتقاد محافل نظامی، اگر مقابله می‌کردند می‌توانستند مانع ورود شوروی شوند. آنها برای دفع پایگاه‌های تزاری یا ارتش سفید وارد بندر انزلی شدند؛ ب. در جنگ جهانی دوم نیز در تاریخ ۳ شهریور ۱۳۲۰ (۲۵ آوت ۱۹۴۱) از راه آستارا، انزلی را اشغال کردند و تا سال ۱۳۲۳ در این شهر بودند. (میر عمادالدین فیاضی، مسافر تاریخ، خاطرات عزیز طوبلی، رشت، فرهنگ ایلیا، ۱۳۹۵)
۳. در گذشته حزب کمونیست ایران که حزبی سیاسی بود در ژوئن ۱۹۲۰ (اواخر تیرماه ۱۲۹۹ ش) در بندر انزلی تأسیس شده بود که دبیر کل آن حیدر عمو اوغلی بود و به دنبال آن، دو سال پس از آغاز جنگ جهانی دوم و اشغال ایران به وسیله ارتش متفقین، به رغم اعلان بی‌طرفی (در سوم شهریور ۱۳۲۰) و سقوط رضاشاه پس از ۱۶ سال حکومت استبدادی، آزادی نسبی برای فعالیت‌های سیاسی و مطبوعاتی پدید آمد که گروه‌ها و سازمان‌های بسیاری تأسیس شدند؛ از جمله حزب توده که در مهرماه سال ۱۳۲۰ و با حمایت انترناسیونال کمونیستی (کمینترن) توسط عده‌ای از فعالین سیاسی که برخی از آنان پیشینه کمونیستی داشتند؛ تشکیل گردید. (پایگاه اینترنتی مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی)

۴. عزیز طوبلی در خاطرات خود می‌گوید: «در هر اداره و یا محلی مانند شیلات و بندر، اشخاصی که قرار بود به کاری اشتغال داشته باشند، می‌بایستی عضو حزب توده باشند... عده‌ای از مردم به خاطر کار و به دست آوردن لقمه‌ای نان در آنجا نام‌نویسی کرده بودند.» (میر عمادالدین فیاضی، همان، ص ۴۱-۴۰)

۵. آقایان میر محمدعلی صدرایی اشکوری، آیت‌الله کاشانی، آیت‌الله سید مصطفی خمینی، شیخ محمدتقی فلسفی، شیخ عباسعلی اسلامی، آیت‌الله سید محمود طالقانی، شیخ مرتضی انصاری واعظ، شیخ علی اکبر تربتی، واعظ، شیخ غلام‌رضا فیروزیان، شیخ احمد کافی، شیخ محمود تولایی، آیت‌الله سید محمد کاظم شریعتمداری، آیت‌الله سید علی خامنه‌ای، آیت‌الله ابوالقاسم خزعلی، شیخ هادی حسام واعظ، شیخ حسن حجتی نجفی، آیت‌الله صادق احسانبخش و آیت‌الله سید عبدالکریم موسوی اردبیلی از کسانی بودند که برای موعظه، دیدار یا سخنرانی به بندر انزلی آمده بودند.

شیخ ابراهیم اسلامی،^۱ شیخ مهدی شریفی،^۲ آیت‌الله سید ابوطالب پیشوایی^۳ و آیت‌الله سید محمد نجفی^۴ از پستوانه اخلاقی و اعتقادی محکمی برخوردار بود و مردمانش در هر نهضت عدالت‌خواهانه‌ای سهم داشتند. چنان که در «شورش صیادان» برای استقلال شیلات ایران از بیگانگان^۵ و در «نهضت مشروطه» به رهبری علمای بزرگ شهر^۶ مشارکت داشتند.

۱. شیخ ابراهیم اسلامی ملقب به آبکناری امام جماعت مسجد سرخی (ولی عصر «عج» کنونی) بندر انزلی که از روحانیون مبارز مشروطیت بوده است، در ماجرای اجازه ورود ندادن مردم انزلی نسبت به اتابک - که بنا بود بعد از دوران مشروطه صدر اعظم شود - با اجازه مجلس شورای ملی همراه با سید رفیع خلخالی به عنوان بزرگان شهر، نقش واسطه را ایفا کردند و از اتابک تعهد پابندی به مشروطه را گرفتند. در اسناد تاریخی نام وی شیخ ابراهیم آبکناری عنوان شده است ولی بر سر مزارش شهرت شیخ محمدی قید شده است. وی در ۱۱ اسفند ۱۳۰۰ در گذشت و در صحن مسجد ولی عصر (عج) (سرخی سابق) دفن گردید. (هومن یوسف دهی، انجمن‌های گیلان در عصر مشروطه، رشت، فرهنگ ایلیا، ۱۳۸۷) نهایتاً وی به جریان مشروطه‌خواهی در مشروطه (یعنی دیدگاه شیخ فضل‌الله نوری) گرایش پیدا کرده بود و حتی عده‌ای از او خواستند تا نامه‌ای علیه شیخ فضل‌الله بنویسد که وی به شدت خودداری کرد و پیراهن خود را پاره کرد و گفت می‌توانید با اسلحه به سینه من بزنید، ولی هرگز این کار را انجام نمی‌دهم. (گفت‌وگوی نگارندگان با سید اسماعیل اتقیا؛ به نقل از مرحوم هندخاله‌ای که از مؤمنین شهر بوده و شاهد این ماجرا بود.)

۲. آیت‌الله شیخ مهدی شریفی ۱۲۵۳ هـ در خانواده‌ای روحانی متولد شد. وی در نجف درس خوانده بود و از شاگردان میرزا حبیب‌الله رشتی بود. با میرزا کوچک جنگلی رابطه دوستانه داشت و در مسجد سرخی بندر انزلی نماز به جامی گذارد. نماز باران ایشان در میان مردم شهرت زیادی دارد. ایشان در سال ۱۳۳۱ هـ در گذشت و در صحن مسجد ولی عصر (عج) در کنار مزار شیخ ابراهیم آبکناری به خاک سپرده شد. (دیوارنوشته مزار در مسجد حضرت ولی عصر (عج))

۳. آیت‌الله سید ابوطالب پیشوایی (۱۳۵۷-۱۲۷۰ ش) از علمای بنام شهر انزلی که دروس عالیه حوزوی را در نجف نزد آقا شیخ اسماعیل تنکابنی، شیخ زین‌العابدین مازندرانی، میرزا ابوالحسن مشکینی، سید ابوالحسن اصفهانی و ضیاءالدین عراقی به پایان رساند و در سال ۱۳۱۱ به ایران بازگشت. از آثار خدمات او تأسیس مدرسه علمیه قائمیه انزلی است. اجداد وی - سادات میرگل - نیز از روحانیان بنام شهر و استان بودند که در مسجد «خان» پیش نماز بودند. سید ابوطالب پیشوایی امام جمعه شهر بوده است که از سال ۱۳۱۱ ش در شهر به ارشاد و تبلیغ دین و تربیت شاگردان دینی اشتغال داشت. مراجع عظام برای او احترام ویژه‌ای قائل بودند. ایشان که معتمد مردم و علماء بود، همواره پذیرای بزرگان و فضلاء کشور در خانه خویش بود. وی در ۵۷/۷/۲۹ در گذشت و در مسجد جامع شهر به خاک سپرده شد. (میر عمادالدین فیاضی، فرزند شهر خوبان، تهران، حوزه هنری، ۱۳۹۶)

۴. آیت‌الله سید محمد نجفی بادکوبه‌ای (۱۲۷۵ هـ در نجف اشرف - ۱۳۵۷/۷/۱۶)؛ وی فرزند آیت‌الله سید حسین حسینی بادکوبه‌ای است. ایشان در سن سی سالگی به ایران مهاجرت کرده و در بندر انزلی سکنی گزید. آیت‌الله میلانی در خصوص شخصیت منحصر به فرد آیت‌الله نجفی می‌فرمودند: آیت‌الله سید محمد نجفی در صورت اقامت در قم در ردیف مراجع بزرگ تقلید مطرح می‌شدند. آیت‌الله سید محمد نجفی که در نهایت زهد و سادگی و تواضع در بندر انزلی زندگی می‌کرد، به «پابره‌نه آقا» (یعنی آقایی که با پای برهنه راه می‌رود) شهرت داشت. چون یکی از عادت‌های آیت‌الله نجفی راه رفتن با پای برهنه بود. ایشان در طول حیات خود در مسجد سرخی و مسجد سامانسر نماز می‌خواندند. (جهت مطالعه بیشتر رک: رسول عابدین زاده، مختصری از زندگانی عالم ربانی آقا سید محمد نجفی)

۵. این قیام که در آبان‌ماه ۱۲۸۱ ش (۲۱ نوامبر ۱۹۰۶) صورت گرفت، مربوط به امتیاز لیانازوف در بهره‌برداری از صید دریای کاسپین بود که صیادان در تلگرافخانه تحصن کردند و به آیت‌الله سید محمد طباطبایی تلگرام فرستادند که ما را مجبور به فروش ماهی به او می‌کنند. ایشان مخالفت کردند. ولی این اعتراض و شورش موفق نشد و این امتیاز که از خرداد ۱۲۵۵ ش (ژوئن ۱۸۷۶) منعقد شد تا ۱۱ بهمن ۱۳۳۱ ش (۳۱ ژانویه ۱۹۵۳) و پس از سقوط تزار نیز به قوت خود باقی ماند. (پایگاه اینترنتی دانشنامه آزاد، ویکی‌پدیا فارسی / قیام صیادان انزلی)

۶. شیخ ابراهیم اسلامی و سید رفیع خلخالی دو روحانی شهیر و از رهبران نهضت مشروطه انزلی بودند.

همچنین با میرزا کوچک خان در قیام جنگل^۱ همراه بوده و در جریان «ملی شدن صنعت نفت»^۲ در میدان حضور داشتند. از طرفی فرصت تغییر و استحاله همواره در این شهر با ابزارهای گوناگونی هم چون تأسیس مدارس خارجی،^۳ فعالیت رسانه‌های دیداری و شنیداری شرق،^۴ وجود مبلغان آیین‌های غیراسلامی و مستبشرین مسیحی^۵ وجود داشته است.

به دلیل این سابقه مذهبی، شهر دارای مساجد متعدد^۶ بوده و از هیأت‌های عزاداری ریشه‌داری برخوردار است.^۷ این فعالیت سنتی و اعتقاد مذهبی حتی در مقاطع حساس به جریان‌سازی‌هایی منجر شد. به طوری که مؤمنان این شهر با افکار فاسد «پاک‌دینی»

۱. در قسمت‌های مختلف کتاب سردار جنگل نوشته ابراهیم فخرایی به این موضوع اشاره شده است.

۲. در سال ۱۳۳۲ تظاهراتی در گیلان و بندر انزلی صورت گرفت که منجر به حمله به مجسمه شاه در بلوار شهر شد و در این اعتراضات، گارد نیروی دریایی اقدام به تیراندازی می‌کند که یکی از جوانان شهر گلوله خورده و کشته می‌شود. عزیز طولی به عنوان شاهد و یکی از نیروهای نظامی مستقر در میدان، نکات جالب توجهی در خاطرات خود دارد. برای مطالعه بیشتر رک: میر عمادالدین فیاضی، مسافر تاریخ، همان، ص ۱۳۴-۱۱۹.

۳. یکی از راه‌های ترویج فرهنگ بیگانه تأسیس مدارس خارجی بوده است. به طوری که اولین مدارس در شهر به وسیله روس‌ها در غازیان تأسیس شد و به تدریج قشری از پسران و دختران با دیدگاه‌های جدید از این مدارس فارغ‌التحصیل شدند. در گزارش‌هایی از اداره معارف در سال ۱۳۰۱ آمده است که اولین مدارس به وسیله لیانازوف و قونسول روس (میسو ویس) بوده که در سطح شهر اعلان ثبت نام داده و از برافراشتن بیرق دولت و تابلوی مدرسه ممانعت به عمل آورده‌اند و سیاست‌های خود را اعمال می‌کرده‌اند. (اسنادی از مدارس/ایرانی در خارج و مدارس خارجی در ایران ۱۳۱۷-۱۳۰۱)، تهران، مرکز اسناد ریاست جمهوری، ۱۳۸۱، ص ۱۸۵-۱۸۰ همچنین مدرسه متوسطه اشکودا در خیابان بایندر سال‌ها فعالیت می‌کرد.

۴. از دیرباز رسانه‌های دیداری و شنیداری روس‌ها به زبان ترکی برای مردم برنامه داشتند و شبکه‌های باکو به ویژه طرفدارانی داشت و از سوی دیگر مراکز شنود و رادیویی انگلیس و آمریکا از جنگ جهانی دوم تا پیروزی انقلاب اسلامی، در شمال کشور پایگاه داشتند. آمریکا می‌دانست که مرزهای شمالی ایران در مجاورت مرزهای جنوبی شوروی برای فعالیت‌های جاسوسی بر ضد شوروی موقعیت کم‌نظیری ایجاد کرده است. به همین دلیل از سال ۱۳۳۴، سیاه به سرعت به کار نصب و راه‌اندازی دستگاه‌های عظیم و مدرن جاسوسی-اطلاعاتی و استراق سمع در نقاطی از قلمرو شمالی ایران اقدام کرد تا علاوه بر کنترل فعالیت‌های جاسوسی شوروی از مجموعه فعالیت‌های تکنولوژیک، نظامی، موشکی و... آن کشور اطلاع یابد. آمریکا هفت پایگاه در این مناطق داشت. (پایگاه اینترنتی مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر)

۵. به دلیل حضور اتباع خارجی و وجود مراکز مذهبی هم چون کلیسا، مستبشرین در این شهر به ترویج و تبلیغ کیش خود به وسیله میسیونرها می‌پرداختند. البته حضور ارامنه را با این نوع فرقه‌گرایی نباید یکی دانست. آنها در دوره صفویه و برای تجارت و زراعت به گیلان مهاجرت کردند و زندگی مسالمت آمیزی دارند. قدیمی‌ترین کلیسای گیلان مربوط به انزلی (مریم مقدس) است که متعلق به ارامنه است و در سال ۱۸۸۵ ساخته شد. (عزیز طولی، تاریخ جامع انزلی، ناشر مؤلف، ۱۳۷۰، فصل تاریخ ارامنه انزلی)

۶. اصلی‌ترین مساجد شهر عبارت بودند از: مسجد خان (این مسجد در دوره پهلوی اول از بین رفت)، مسجد سرخی (ولی عصر (عج) یا معروف به مسجد بازار)، مسجد گلشن، مسجد جامع و مسجد آخر (قائمیه) که رابینو در کتاب ولایات دارالمرز گیلان با ترجمه جعفر خمایی زاده آن مساجد را ثبت کرده است.

۷. هیأت سیگاری‌ها، هیأت کرچی‌بانان، هیأت زنجیر زنان، هیأت قاسمیان، هیأت اصغریه، هیأت آل‌محمد (ص) برخی از معروف‌ترین هیأت‌های مذهبی شهر بودند. (تاریخ جامع انزلی، همان، فصل تاریخ اماکن مذهبی)



کسروی مبارزه کردند^۱ و در جنگ اعراب و اسرائیل^۲ به صورت داوطلبانه اقدام به ثبت نام از جوانان نمودند. بازاریان شهر با هدایت علماء همواره وجوهات شرعی خویش را به مراجع قم و نجف می‌پرداختند و به عنوان بنیان مجالس اهل بیت (ع) همواره در صف نخستین بودند - که بارزترین چهره ایشان که بعدها یکی از هدایت‌گران مبارزه شد - حاج عوضعلی فتحعلی‌زاده^۳ است. او سرمایه خویش را برای دعوت از وعاظ به کار گرفت و برای برگزاری مجالس مذهبی در شهر همواره پیشگام بود. گرچه پایگاه اصلی وعاظ و خطیبان، بیت آیت‌الله پیشوایی بود؛ اما کسبه این شهر پذیرای عالمان و واعظان بوده و در زمان‌های تبلیغی محرم و صفر یا ماه مبارک رمضان وسیله آسایش و اقامت ایشان را در شهر فراهم می‌کردند.

این فعالیت‌ها ابتدا فاقد سازماندهی انسجام‌یافته بود و عموماً جنبه سنتی داشت. اما در دهه ۱۳۲۰ بر اثر فعالیت‌های شیخ مهدی شریفی، حلقه‌ای قرآنی در انزلی شکل گرفت که بعدها به نام «جمعیت پیروان قرآن»^۴ معروف شد و به تدریج در سال‌های بعد، شاگردان این مکتب نقش اصلی را در هدایت و مبارزه در شهر پیدا کردند. این جمعیت در سال‌های

۱. سید احمد حکم‌آبادی (۸ مهر ۱۲۶۹ در تبریز - ۲۰ اسفند ۱۳۲۴ در تهران)، که بعدها نام خانوادگی کسروی را برگزید. احمد کسروی در حوزه‌های مختلفی هم‌چون تاریخ، زبان‌شناسی، ادبیات، علوم دینی، روزنامه‌نگاری، و کالت، قضاوت و سیاست فعالیت داشت. وی بنیان‌گذار جنبشی سیاسی - اجتماعی با هدف ساختن یک «هویت ایرانی سکولار» در جامعه ایران، موسوم به جنبش «پاک‌دینی» بود که در دوره‌ای از حکومت پهلوی شکل گرفت. جنبش پاک‌دینی، با انتشار کتاب *ورج‌اوند بنیاد* در سال ۱۳۲۲ بنیان‌گذاری شد و جمعیت «باهماد آزادگان» اندیشه‌های وی را ترویج می‌کردند. کتاب *اسرار هزارساله* نیز با تأثیرپذیری از وی و شریعت سنگلجی در انتشارات پرچم و پیمان نوشته شد که کتاب *کشف اسرار امام* در پاسخ به شبهات آن است. احمد کسروی در تاریخ ۲۰ اسفند ۱۳۲۴ و در سن ۵۵ سالگی، در اتاق بازپرسی ساختمان کاخ دادگستری تهران توسط افراد گروه «فدائیان اسلام» کشته شد. در بندر انزلی نیز مسلمانان شهر با هدایت مرحوم سید احمد اتقیاء پیروان کسروی را در یک درگیری تاراندند. (گفت‌وگوی نگارندگان با سید اسماعیل اتقیاء)

۲. جنگ‌های اعراب و اسرائیل در سال ۱۹۶۷ با رهبری موشه دایان با حمله به مصر در صحرای سینا آغاز شد و سه روز به طول انجامید و با تصرف سرزمین‌های اشغالی جدید و بلندی‌های جولان متوقف گردید. سید اسماعیل اتقیاء در خاطرات خویش می‌گوید که برادرش سید احمد برای این اعزام تلاش کرد که منتفی شد. (گفت‌وگوی نگارندگان با سید اسماعیل اتقیاء)

یادآور می‌شود این ثبت نام با رهبری فدائیان اسلام برای مبارزه با اسرائیل بود که در بهار سال ۱۳۲۷ صورت گرفت که با مخالفت دولت ایران بیش از ۵۰۰۰ داوطلب نتوانستند همراهی کنند. (فصلنامه حضور، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، ۱۳۸۱، ش ۴۳)

۳. عوضعلی فتحعلی‌زاده (۱۳۹۳-۱۳۰۲) فرزند شربت اوقلی از مهاجرین خلخال، که از کسبه مشهور شهر بود. وی از مبارزین شجاعی بود که با رجال مذهبی کشور مرتبط بوده و در شکل‌گیری مبارزات در شهر نقش مؤثری ایفاء کردند. ایشان به دلیل ارتباط وثیق با مراجع و علماء از شخصیت‌های مذهبی برای تبلیغ دعوت می‌کردند. در دوره اول انقلاب نیز منزل‌شان محل آمد و رفت مبارزان بود و پس از انقلاب به وسیله منافقین ترور شد.

۴. جمعیت پیروان قرآن در سال ۱۳۳۱ به سرپرستی محمد مهدی پورگل تشکیل شد. آنها روزهای جمعه هر هفته در مسجد قائمیه برنامه داشتند. ساواک به بهانه عدم اساسنامه و مجوز، از فعالیت انجمن از سال ۱۳۵۰ جلوگیری به عمل آورد. ساواک به صراحت، اعضای انجمن را از مقلدان حضرت امام (ره) دانسته است. ایشان برای آزادی عمل در فعالیت، اقدام به تأسیس مؤسسه خیریه حضرت ولی عصر (عج) نمودند. درباره نحوه تشکیل و تغییرات انجمن در بخش‌های بعدی نکاتی ذکر می‌شود.

نخستین شکل‌گیری، با جذب جوانان مؤمن و باسواد، تنها به تفسیر متون دینی و اسلامی و تفسیر قرآن می‌پرداخت و حساسیت ویژه‌ای نسبت به جریانات سیاسی نداشت. به تدریج شاگردان این حلقه قرآنی توانستند برای خود وجهت و اعتمادی کسب نمایند و با حضور کسانی هم‌چون عباس غله‌زاری^۱ و محمد مهدی پورگل^۲ که یکی با آگاهی سیاسی و تشکیلاتی خویش و قرابتی که با تشکلهای مذهبی کشور داشت و از نزدیکان فدائیان اسلام بود و دیگری با تسلط بر معارف اسلامی، توانستند مسیر جمعیت را به سوی دیدگاه‌های جدید و مبارزه سیاسی سوق دهند.

اوضاع شهر انزلی در آغاز دهه ۴۰

الف. وضعیت اقتصادی

همواره موقعیت جغرافیایی و اقتصادی در شهر بندر انزلی پیوندی ناگسستنی داشته‌اند. وجود دریای کاسپین (خزر) و تالاب انزلی موجب شده است که ماهیگیری در این شهر، به عنوان یکی از مشاغل مهم محسوب شود و تا امروز هم یکی از ارکان اصلی اقتصادی شهر است. همچنین وجود تالاب باعث حمل و نقل کالا به مناطق اطراف انزلی می‌شد که در آن دوران اهمیت بالایی داشت. از طرف دیگر دارا بودن آب و هوای معتدل و زمین‌های حاصلخیز برای کشت برنج در داخل شهر و روستاهای تابعه، باعث شده است که بسیاری از مردم این سامان به کشاورزی اشتغال داشته باشند و با این که تغییراتی در وضعیت مشاغل داشته‌ایم، با این حال، کشاورزی نیز همچنان شغل اغلب روستاییان این شهرستان بوده است؛ گرچه اکثر مردم کشاورز منطقه مجبور بودند که برای مالکان و اربابان کار کنند یا به دلیل تنگدستی، محصول خود را پیش فروش کرده و آذوقه‌اندکی ذخیره سازند. برخی از طرح‌های فرمایشی هم‌چون اصل چهار ترومن (طرحی که می‌خواست کشورهای ضعیف‌تر بلوک غرب را غنی کند تا به سمت بلوک شرق - شوروی - متمایل نگردند) نیز نتوانسته بود

۱. عباس غله‌زاری دانشجوی دانشسرای عالی و خبرنگار اتحادیه مسلمین بود. وی مدیر دبستان قائم، مخبر نشریه ندای حق و یکی از دوستان نواب بود و گزارش او از کربلایی کاظم ساروقی مشهور است. در سال ۱۳۳۵ او همراه با آیت‌الله خامنه‌ای و عده‌ای دیگر در خصوص تعطیل نشدن سینماهای مشهد در ایام محرم و صفر - که عامل ماجرا استاندار وقت خراسان بود - اعتراض کردند. (هدایت‌الله بهبودی، شرح/اسم، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۹۲، ص ۶۵) غله‌زاری از کسانی است که به استناد گزارش ساواک همراه با شیخ عباسعلی اسلامی در گسترش مراکز اسلامی در سراسر ایران فعالیت داشته است.

۲. محمد مهدی پورگل فرزند حسن (۱۳۹۰-۱۳۱۱)، دانش‌آموخته رشته الهیات در دانشگاه فردوسی مشهد و از بنیانگذاران جمعیت پیروان قرآن بوده است و گرایش‌های دینی و سیاسی وی در رشد جوانان شهر بسیار مؤثر بود. ایشان نماینده دوره‌های اول و دوم مجلس شورای اسلامی از حوزه انتخابیه بندر انزلی بود. بعدها سفیر ایران در اتریش و همچنین رئیس دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکز شد. (پایگاه اطلاع‌رسانی مجلس شورای اسلامی)

آبادانی و آسایش برای مردم فراهم کند. در گزارشی که استانداری گیلان به ثبت رسانده است، نارضایتی آشکار مردم نسبت به این تغییرات و کمبود امکانات مشهود است.^۱ حتی اصلاحات ارضی (لغو قانون ارباب و رعیت) نیز - به غیر از اندکی - نه تنها سرمایه و زمین برای مردم فراهم نکرد؛ بلکه آنان را مجبور به مهاجرت و کارگری در سایر شهرهای ایران نمود.

ب. وضعیت سیاسی و تاریخی

بندر انزلی در دوره قاجار محل تردد به کشورهای اروپایی بوده و معروف به دروازه اروپا بود. بسیاری از تجار، بازرگانان و رجال سیاسی برای رفت و آمد به غرب، باید از مسیر کشتیرانی انزلی استفاده می کردند. در دوره قاجار و پهلوی اول، حوادثی در کشور رخ داده که بندر انزلی به اندازه خود در آن سهم‌های کوچک و بزرگی ایفا کرده است. رشت و انزلی از شهرهای فعال در حادثه مشروطه بوده‌اند و برخی از اتفاقات به ثبت رسیده در دوران مشروطه، در این شهر واقع شده است. برای مثال، همان طور که پیش‌تر اشاره شد بندر انزلی در وقایع نهضت جنگل هم نقشی مؤثر داشته است و برخی از پیروان و هواداران جنگل در این شهر بودند. در اواخر سلطنت قاجار هم، تفکرات چپ با موجی تازه در سال ۱۲۹۹ در این شهر شکل گرفت. تفکراتی که تا سال‌های متمادی در پیکره فکری جوانان و روشنفکران، اثرگذاری داشته و هدایت افکار و اعمال آنان را بر عهده داشت.^۲ مجموع این اتفاقات انزلی را به منطقه‌ای حساس در کشور تبدیل کرد.

با شروع دوران پهلوی اول و آغاز سیاست‌های آنها سعی می‌شود که انزلی بیشتر با تفکرات جدید^۳ همراه شود که این تفکر توأم با اشاعه فساد اخلاقی هم شده بود. تغییر نام این شهر از بندر انزلی به بندر پهلوی در ۸ فروردین ۱۳۰۴ توسط رضاخان، برای هم‌راستایی و تغییر

۱. در گزارشی به تاریخ ۱۳۳۱/۸/۱۰ آمده است که استانداری گیلان از سفر دکتر میلر آمریکایی از طرف وارن، رئیس اصل چهارم ترومن بابت اصل چهارم ترومن به گیلان و انزلی اظهار نارضایتی می‌کند؛ زیرا قبل از قطعی شدن مبلغ کمک اصل چهارم به گیلان و تعیین برنامه‌ای که در مرکز باید تنظیم شود، مسافرت آقایان به نقاط مرزی خصوصاً بندر پهلوی جز ایجاد توقع در مردم و صرف وقت بی‌نتیجه، حاصلی ندارد... سنخ کمک در گیلان نباید به صورت دادن مداد رنگی در مدارس به دانش‌آموزان و آوردن چند مرغ و خروس آمریکایی باشد. (محمدعلی کشاورز صدر، اسنادی از اصل چهارم ترومن در ایران، تهران، مرکز اسناد ریاست جمهوری، ۱۳۸۲، ج ۱، ص ۱۶۴-۱۶۳)

۲. در دورانی که تفکرات چپ رایج بود، هنوز ضدیت آنان با دین‌گرایی مشهود نبود و خیلی از مردم به خصوص جوانان جذب این گروه‌ها شدند. اما به مرور زمان با حضور مبلغین دینی هم‌چون شیخ انصاری قمی، و آگاه‌سازی نسبت به کج‌اندیشان، بازاریشان از رونق افتاد. (گفت‌وگوی نگارندگان با سید اسماعیل انقیاء و مصاحبه با محمدمهدی پورگل - آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی)

۳. نوگرایی به سبک غربی



رویه مردم این شهر بود. در جنگ جهانی دوم، بندر انزلی^۱ توسط روس و انگلیس اشغال می‌شود. ورود مهاجران لهستانی^۲ و سربازان روس تغییراتی در بافت اجتماعی شهر ایجاد می‌کند و سیاست‌های حاکم شوروی با برگزاری میتینگ‌ها و جلسات فرهنگی - سیاسی استقرار می‌یابد. این اشغال‌گری در شمال ایران موجب فقر، بیماری، قحطی و استیلای بیگانگان می‌شود.

با تبعید رضاخان و روی کار آمدن محمدرضا، سیاست‌های پهلوی با شکل جدیدی، البته با همان مبنای قبلی - تداوم می‌یابد. اعتراضات مردم برای «ملی شدن صنعت نفت» به کودتای امریکا منجر می‌شود^۳ و محمدرضا دوره دوم حکومت خویش را با اختناق و تأسیس «ساواک»^۴ آغاز می‌کند و محدودیت‌های شدیدی برای فعالیت‌های سیاسی در سراسر ایران از جمله بندر انزلی به وجود می‌آورد.

این شهر در دهه ۴۰ وارد یک مرحله دیگری می‌شود که با فضای گذشته تفاوت‌های اساسی دارد. مرحله‌ای که با برانگیختگی و قیام مردمی همراه می‌شود؛ حرکتی که در واقع در جهت مقابله با رژیم است و در ادامه منجر به انقلاب اسلامی سال ۱۳۵۷ می‌گردد.

۱. روس‌ها در سوم شهریور ۱۳۲۰ شهرهای مناطق نزدیک به مرز خودشان - که حدود شمال کشور می‌شد - را بمباران هوایی کردند و سپس در حالی که کشتی‌هایشان سواحل کاسپین را محاصره کرده بود، با نیروهای نظامی خود آن شهرها را اشغال کردند. انزلی، رشت و ارومیه سه شهری بودند که بیشترین آسیب را در این حادثه دیدند. در شهر انزلی در این بمباران عده‌ای کشته شدند و برخی از سربازان نیروی دریایی ایران به فرماندهی بایندر در برابر اشغال‌گران مقاومت کردند و بسیاری از سربازان در فقدان فرماندهی، در پادگان میان‌پشته به اسارت درمی‌آیند. (میر عمادالدین فیاضی، *مسافر تاریخ*، همان، ص ۳۶-۳۳) همچنین بر اساس اسناد (روز ۳ شهریورماه نیروی دریایی شوروی در دریای کاسپین، بندر انزلی را به گلوله بست و نیروی هوایی اش چندین شهر ایران را بمباران هوایی کرد. حتی در ۹ شهریور حومه تهران را نیز بمباران کرد. (صفاءالدین تبرانیان، *ایران در اشغال متفقین*؛ مجموعه اسناد و مدارک ۱۳۱۸-۱۳۰۲، تهران، رسا، ۱۳۷۱، ص ۶۱)

۲. در جنگ جهانی دوم لهستان مورد درگیری آلمان و شوروی قرار گرفت. به همین علت بسیاری مجبور به مهاجرت شدند. شوروی در توافقی با لهستان تعهد تسهیل مهاجرت را داد. یکی از مسیرهای مهاجرت ایران بود. روس‌ها، لهستانی‌ها را در چند شهر ایران از جمله انزلی اسکان دادند. لهستانی‌ها در حدود سه سال در ایران بودند. عده کمی از آنها در ایران ماندند و زندگی کردند. ولی در انزلی دوره کوتاهی ماندند (از بهار تا پاییز) و اکثرشان بر اثر فقر و بیماری مردند. هم اکنون قبرستان لهستانی‌ها با ۶۳۹ مقبره در میدان شهدای بندر انزلی، یکی از نمادهای باقی‌مانده آن دوران است. (مصاحبه باریس ماکسینیا با تاریخ ایرانی)

۳. کودتای ۲۸ مرداد با مشارکت دستگاه‌های اطلاعاتی انگلیس و امریکا و ارتش رژیم پهلوی در سال ۱۳۳۲ انجام شد که به سقوط دولت دکتر محمد مصدق و روی کار آمدن دولت فضل‌الله زاهدی منجر شد. این کودتا یکی از غم‌انگیزترین حوادث تاریخ معاصر ایران است. چون عملاً زحمات مبارزات ملی شدن صنعت نفت را باطل کرد و رویه دیکتاتوری در حکومت پهلوی دوم را باب کرد. از طرفی نقش مستقیم دول خارجی در این کودتا استقلال سیاسی ایران را زیر سؤال برد. دکتر موسی نجفی و دکتر موسی فقیه حقانی در کتاب *تاریخ تحولات سیاسی ایران* این اتفاق را یکی از تجربیاتی می‌دانند که در پیروزی انقلاب اسلامی نقش اساسی داشت.

۴. ساواک مخفف سازمان اطلاعات و امنیت کشور است. این مجموعه دستگاه امنیتی رژیم پهلوی بود که با مشارکت سرویس‌های جاسوسی سیا و موساد در بهمن‌ماه سال ۱۳۳۵ تشکیل شد. ساواک شامل ۱۱ اداره بود و به طور مشخص اداره کل سوم، نقش اساسی در بازداشت، شکنجه و برخورد با مخالفین رژیم را بر عهده داشت.

ج. جریان‌های فکری و فرهنگی

از آنجا که انزلی محل رفت و آمد به اروپا بود، تفکرات چپ و راست در این شهر رونق گرفت. دیدگاه‌های «روشنفکری» که آرمانش تجددخواهی غربی یا وابستگی به نظام شوروی بود، در سطح شهر انزلی رواج پیدا کرد. در بین جریان‌ات فکری آن دوران، می‌توان به طیفی اشاره کرد که تبلیغ‌کننده رژیم پهلوی بودند و کعبه آمال آنها شخص شاه و نظرات او بود که به اصطلاح می‌توان آنها را «سلطنت‌طلب» نامید. این طیف، گروه‌های متنوعی را در بر می‌گیرد و حتی برخی از وعاظ شهر را که یا در مجالس دعا و جشن‌های آنان منبر داشتند یا قاضی عسکر بودند، را نیز شامل می‌شود.^۱ گروه دیگری که در مقابله با حکومت خنثی، و حتی از مواهب و عنایات رژیم برخوردار بود، و به همین واسطه وابسته به سلطنت تلقی می‌شد، «صوفی‌مسلك‌ها» بودند. این گروه با ترویج اندیشه‌های انزواگرایانه و انفعالی و با صرف مخارج کلان و نمایش‌های ادواری، در زمانی اقبال یافتند و مرکزی فعال در سطح شهر داشتند^۲ و حتی کارگزاران کشور نیز به محفل‌ها یا افراد منتسب به آنان، علقه نشان می‌دادند و گاه سران این جریان میزبان بزرگان کشوری و لشکری بودند. این گروه در انزلی بسیار فعال بود و جزو حامیان سرسخت رژیم در انزلی محسوب می‌شدند.

جریان دیگری که در انزلی فعال و پیوندی تنگاتنگ با غرب‌گرایان و سلطنت‌طلبان داشت، «فرقه بهائیت»^۳ بود. این فرقه و اعضای آن، دفاتری در شهر داشتند و سعی می‌کردند از بین جوانان عضوایی کرده و برای آنان آموزش‌هایی داشتند که معمولاً حربه غالب آنها ترویج لابی‌گری، اباحی‌گری و آلودگی جنسی بود که بزرگان شهر هنوز منش و روش‌های آنان را

۱. وجود افرادی که در لباس دین بودند و با دستگاه رژیم همکاری می‌کردند، مسئله ملموسی بود. در انزلی هم این موضوع وجود داشت. آیت‌الله خامنه‌ای در سخنرانی خود به مورخه ۱۳/۲/۱۳۸۰ در شهرستان بندر انزلی به این مطلب هم اشاره می‌کند: «دیدم از تمام وسایل تبلیغاتی استفاده می‌کنند که دل این مردم و ذهن این مردم را وابسته کنند به رژیم فاسد پهلوی. از سپاهی دانشی گرفته تا اگر که دست‌شان می‌رسید به یک عمامه به سر». (رنگ/ایمان؛ مجموعه سخنرانی‌های مقام معظم رهبری در گیلان، کانون فرهنگی دینی نقیلین، ۱۳۸۹، ص ۷۰)

۲. مسجد امام علی (ع) کنونی در خیابان شهید مفتاح جنوبی، خانقاه صوفیه بود که در سال ۱۳۶۷ به مسجد تبدیل شد.

۳. سید علی محمد شیرازی، فردی بود که خود را باب یعنی دروازه امام زمان می‌دانست. عقاید وی تحت تأثیر القائنات شیخ احمد احسائی و فرقه شیخیه (کشفیه) بود. او به خاطر انحراف در عقاید به دستور امیر کبیر اعدام شد. طرفداران او بایه نام گرفتند. پیروان آنها شورش‌هایی را که جنبه مخالفت با احکام اسلام بود، به راه انداختند. حسینعلی بهاء که از پیروان باب بود، بعدها از بایه منشعب شد و فرقه بهائیه را پایه‌گذاری کرد. در دوران حکومت پهلوی دوم نقش بهائیت در فضای سیاسی کشور بسیار مشهود بود. مقر مرکزی بهائیت هم اکنون در اراضی اشغالی فلسطین در حوزه نفوذ صهیونیست‌هاست.



نهضت امام، نهضتی عام بود که بر خداوند متعال، اصول اساسی مکتب اهل بیت (ع) و مردم تکیه داشته و از هر گونه برخورد قهرآمیز و مسلحانه پرهیز می کرد و مبتنی بر آگاهی عمومی و تدریجی همه مردم و تربیت عالمان وارسته و جوانان مؤمن و انقلابی بود

به یاد می آورند.^۱

از این طیف که بگذریم، «چپ گرایی» هم در انزلی طرفداران خاص خود را داشت و طیف های همفکر آنان برای خود، گروه هایی تشکیل داده بودند و برنامه هایی را برای رسیدن به اهداف شان داشتند که معمولاً این

فعالیت ها- به تناسب زمان- با فراز و نشیب هایی همراه بود. اما واقعیت آن است که انزلی یکی از پایگاه های مهم جریانات چپ در کشور بود. نزدیکی انزلی به اتحاد جماهیر شوروی سابق (روسیه)، سابقه این گونه فعالیت ها در گذشته این شهر (در زمان مشروطه و اواخر قاجار) و وجود مشاغلی هم چون ماهیگیری، کشاورزی و کارگری (که جامعه هدف تفکرات چپ است) موجب افزایش حامیان این ایدئولوژی ها بود؛ به طوری که در یک دوره، فریدون کشاورز^۲ به عنوان یکی از چهره های اصلی «حزب توده»، نماینده انزلی در مجلس شورای ملی بود و کسانی که فقط در حزب توده عضو بودند، می توانستند به تصدی گری مشاغل دست یابند. این جریان با برخورد رژیم، پس از ترور محمدرضا در دانشگاه تهران، فروکش کرد و سران آن نیز دستگیر شدند.^۳ البته در انزلی نیز یکی از روحانیون معروف کشور به نام انصاری قمی، با سخنرانی های خود، توانست به صورت استدلالی با این گروه مبارزه کرده و طرفداران آن را منزوی کند.^۴

با روی کار آمدن دولت مصدق، جبهه ملی نیز به عنوان یک جریان گذرا، در شهر فعالیت هایی داشت. حتی در گزارش های ساواک تا مدت ها، فعالیت های ضد رژیم را به آن منتسب می کردند. مهم ترین حرکت این جریان مربوط به واقعه ۲۶ مرداد ۱۳۳۲ می شود

۱. بهائیت در انزلی- هم چون سایر شهرهای ایران- فعالیت های زیادی داشته است. از اصلی ترین راهکارهای آنها برای جذب جوانان در سطح شهر، ترویج فساد اخلاقی بود. آنها مرکزی داشتند و برای بهائی گری تبلیغ می کردند. بعضی از مسئولین دولتی در سطح شهر به بهائیت گرایش داشتند. (گفت و گوی نگارندگان با سید اسماعیل اقبیاء، محمدعلی گنجاهی فر و محمدتقی پرورش خواه)

۲. فریدون کشاورز متولد ۱۲۸۶ در تهران بود. وی فرزند محمد وکیل التجار یزدی (نماینده رشت در دوره اول و دوم مجلس شورای ملی) بود. کشاورز از سال ۱۳۲۰ به عضویت حزب توده درآمد و از سران حزب توده ایران بود. او مدت کوتاهی در دولت قوام وزیر فرهنگ بود. وی نماینده بندر انزلی در دوره چهاردهم مجلس شورای ملی بود. او در سال ۱۳۸۵ در کشور سوئیس از دنیا رفت. من متهم می کنم کمیته مرکزی حزب توده ایران را کتابی است که شامل خاطرات سیاسی او می شود.

۳. این دومین بار بود که پس از دستگیری ۵۳ نفر در سال ۱۳۱۶ با حزب توده برخورد شد. برخی نیز مانند احسان طبری و فریدون کشاورز از ایران فرار کردند.

۴. شیخ انصاری قمی در سال ۱۳۳۷ در انزلی به تبلیغ دین و مبارزه با حزب توده مشغول بود. (گفت و گوی نگارندگان با سید اسماعیل اقبیاء)



که در آن به منظور پایین آوردن مجسمه شاه در بلوار انزلی جمعیتی راهپیمایی می کند که با کشته شدن یک غیر نظامی غائله خاتمه می یابد. البته این حرکت را به طرفداران «حزب نوین» و «ایران» و «توده‌ای» ها هم نسبت داده‌اند.^۱

اما در همه این هیاهوها و فعالیت‌های جریان‌های مختلف، باید به جریانی اشاره کرد که نه تنها در مقابل این هجمه‌ها دوام آورد بلکه در نهایت با شروع نهضت اسلامی امام خمینی (ره) و پیروزی انقلاب اسلامی فاتح این میدان شد. «جریان مذهبی» در بندر انزلی، اولین فعالیت‌های مبارزاتی خود را قبل از دهه ۴۰ در ماجرای مشروطه، نهضت جنگل، ملی شدن صنعت نفت و مخالفت با حزب توده آغاز کرد. اما با شروع دهه ۴۰ و همراه با سراسر کشور، این جریان به فعالیت‌هایش رنگ و بویی دیگر بخشید و سکان فعالیت‌های سیاسی را از سایر رقیب‌ها گرفت؛ رقیب‌هایی که گاه به منافع حزبی خویش وابسته بودند و گاهی از جریانات بیگانه خط می گرفتند و گاه مزدور رژیم بودند و با خواست‌ها و خاستگاه مردم فاصله داشتند.

دهه ۴۰ آغاز حرکت مردم انزلی در مسیر نهضت امام خمینی و انقلاب اسلامی

دهه ۴۰، پس از رویدادهای جنبش مشروطه، کودتای سیاه ۱۲۹۹ و روی کار آمدن رضاخان با حمایت انگلیسی‌ها و ملی شدن صنعت نفت و کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ با حمایت امریکا و انگلیس، از دوره‌های تاریخی پر تلاطم تاریخ معاصر ایران است. از وقایع آغازین این دهه می توان به ارتحال آیت‌الله العظمی بروجردی^۲ مرجع بزرگ جهان تشیع و رحلت آیت‌الله کاشانی به عنوان یک مبارز و منتقد اصلی رژیم پهلوی اشاره کرد. این دو حادثه، آغازگر فرآیند جدیدی در فضای سیاسی کشور بود. در گذشت این دو عالم بزرگ

۱. در خاطرات عزیز طویلی که مسئول میدان از سوی نیروی دریایی بوده است، شرح ماوقع آمده است که علی عباس قاسملو در تیراندازی کشته شد تا مجسمه پایین نیاید. (میر عمادالدین فیاضی، مسافر تاریخ، همان، ص ۱۴۰-۱۱۶) و در مقاله «رشت بین دو کودتا» نیز ورود سر تیپ فرخنده‌بی و حوادث بعدی را شرح می دهد. نکته مهم در این گزارش این است که فرماندهان انزلی آماده مقابله با مهاجمین بوده‌اند و در انزلی حکومت نظامی برقرار بوده است. (یحیی آریا بخشایش، «رشت بین دو کودتا»، مطالعات تاریخی، ۱۳۸۳، ش ۳، ص ۸۹-۵۵)

۲. مخالفت مذهبی در انزلی با حزب توده از زمانی شروع شد که واعظ شهیر مرحوم انصاری قمی در دهه ۳۰ به انزلی آمد و افکار توده‌ای‌ها را برای مردم بازگو کرد. تا آن زمان مردم نمی دانستند که توده‌ای‌ها ضد مذهب‌اند. حتی بعضاً توده‌ای‌ها جلسات خود را در مساجد برگزار می کردند. (گفت‌وگوی نگارندگان با سید اسماعیل اقیاء).

۳. آیت‌الله العظمی سید حسین بروجردی با سی واسطه به امام حسن مجتبی (ع) می رسد. در سال ۱۲۹۲ ه ق در بروجرد متولد شد. ۱۸ سالگی برای تکمیل تحصیل به اصفهان رفت و پس از ده سال به نجف اشرف عزیمت کرد و به درس آخوند خراسانی وارد گردید. وی پس از کسب درجه اجتهاد به بروجرد آمد و پس از سال‌ها اقامت در آنجا، به قم مهاجرت کرد و در جایگاه مرجعیت قرار گرفت و بعد از شانزده سال مرجعیت عامه شیعیان در فروردین ماه سال ۱۳۴۰ ه ش دار فانی را وداع گفت. یکی از اصلی ترین بانیان مرجعیت آیت‌الله بروجردی و استقرار وی در قم حضرت امام بود. پیکر ایشان در حرم حضرت معصومه (س) به خاک سپرده شد. (جلال الدین مدنی، تاریخ سیاسی معاصر ایران، قم، انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه، ۱۳۹۳، ج ۱)



که توانسته بودند در جریان‌های سیاسی و اجتماعی بعد از کودتای سیاه رضاخان نقش آفرین باشند، موجب شد که یک انفطار و خلأ در رهبری جریان‌ات مذهبی شکل گیرد؛ به طوری که رژیم شاه به فکر تغییر پایگاه مرجعیت شیعه از شهر قم به نجف افتاد و برنامه‌هایی ترتیب داد که با درایت حوزه‌های علمیه این تلاش مذبحخانه به سرانجام نرسید.

بعد از شکست شاه در انتقال مرجعیت به خارج ایران، تهاجم بعدی رژیم با نمایشی به نام تصویرنامه انجمن‌های ایالتی و ولایتی آغاز شد و این نمایش نیز نتیجه معکوس به بار آورد و نام امام خمینی را به عنوان یک مرجع آگاه، شجاع، سازش‌ناپذیر و توانا در ایجاد همگرایی میان مردم، برجسته و بر زبان‌ها جاری کرد؛ به طوری که در اقصی نقاط ایران اثر گذاشت. بندر انزلی (بندر پهلوی وقت)، از این اتفاق مستثنی نبود. شواهد تاریخی نشان می‌دهد که حتی قبل از آغاز نهضت زمینه‌هایی در انزلی بابت این گونه فعالیت‌ها وجود داشت. بخش عمده این قضایا جنبه مذهبی داشته ولی رفته رفته چاشنی سیاسی هم به خود گرفت و مذهب‌یون شهر متمایل به مبارزات سیاسی شدند. بعضی از اتفاقات پیش آمده جنبه ایجابی دارند و برخی سلبی. با این حال مروری بر رویدادهای این دهه خواهیم داشت.

برپایی مراسم عزاداری آیت‌الله العظمی بروجردی

آیت‌الله بروجردی در ۱۰ فروردین ۱۳۴۰ در قم در گذشت. رحلت وی موجب عزای عمومی در کشور شد و مراسمات زیادی در سراسر ایران تا چهلم ایشان برپا شد. حاج سید اسماعیل اتقیاء یکی از مبارزان متدین این منطقه نقل می‌کند: شهر انزلی یکی از آن شهرهایی بود که سوگواری مفصلی در آن برگزار شد. شهر سیاه‌پوش شد و چهره انزلی کاملاً حزن‌انگیز بود. سر در خانه‌ها و مغازه‌ها در بازار و اماکن مختلف پارچه سیاه زده بودند و مردم لباس تیره بر تن کردند. با دعوت آیت‌الله پیشوایی و واعظی به نام حاج مقدسی از قم، دسته عزاداری بزرگی در شهر به راه افتاد که مردم شهر حضور چشمگیری در آن داشتند و حتی مقامات دولتی و نظامی نیز آمده بودند. این مراسم در ۱۲ فروردین ۱۳۴۰ مصادف با سوم آیت‌الله بروجردی انجام شد.^۱ این مراسم نمایانگر علقه مذهبی مردم در دوره مذکور بود. شاید این موضوع به طور مستقیم به نهضت امام مربوط نباشد اما قطعاً نشان از داشتن زمینه اعتقادی حضور در نهضت است. کما اینکه بعداً متدینین شهر به سرعت پس از رحلت آیت‌الله بروجردی به دنبال یافتن مرجع جدید بودند و نظر آنها به سمت امام خمینی جلب شد.

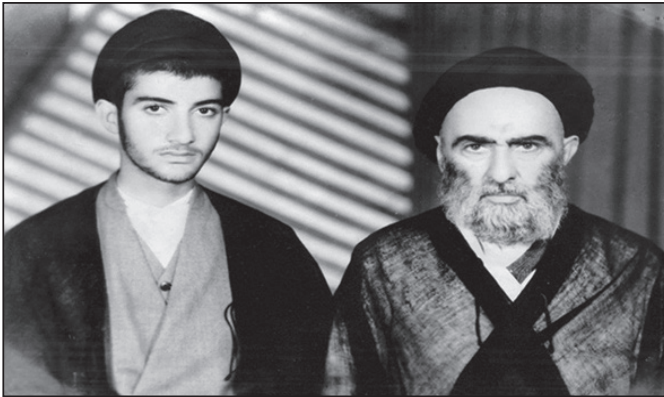
۱. در مصاحبه دکتر پورگل با مرکز اسناد آمده است که حاج مقدسی در ۱۳۴۰/۱/۱۲ به انزلی آمده است و تصاویر آن موجود است.



مراسم ارتحال آیت الله العظمی بروجردی در انزلی در مورخ ۱۳۴۰/۱/۱۲

مسئله مرجعیت جدید و سفر آیت الله پیشوایی به قم

پس از درگذشت آیت الله بروجردی، تا مدتی در محافل مذهبی، بحث مرجعیت وجود داشت و این بی‌ثباتی موجب شد تا رژیم به تغییر پایگاه مرجعیت از قم به نجف اقدام کند. ولی با هوشیاری حوزه‌های علمیه این مسئله به سرانجام نرسید و با تلاش روحانیت، حوزه علمیه قم همچنان محل توجه مراکز تشیع باقی ماند.



مهرماه ۱۳۴۰ آیت الله سید ابوطالب پیشوایی به همراه فرزندش سید محمدجواد پیشوایی بعد از عمامه‌گذاری توسط حضرت امام (ره)

در مهرماه سال ۱۳۴۰ آیت الله سید ابوطالب پیشوایی که امام جمعه و مجتهد شهیر بندر انزلی بود، ظاهراً برای زیارت و سرکشی به وضعیت درسی فرزندش سید محمدجواد^۱ به قم رفتند و در منزل آیت الله واصف گیلانی^۲ میهمان شدند. آیت الله سید مصطفی خمینی و آقای اشراقی فرزند و داماد امام، به نمایندگی از ایشان، با آیت الله پیشوایی ملاقات کردند و

۱. حجت الاسلام سید محمدجواد پیشوایی فرزند آیت الله سید ابوطالب پیشوایی در سال ۱۳۲۳ در بندر انزلی متولد شد. در سال ۱۳۳۸ برای تحصیل دروس حوزوی به قم رفت و حدود ۱۶ سال در آنجا مستقر شد. در سال ۱۳۴۰ توسط امام خمینی (ره) عمامه‌گذاری کرد. در قم از محضر آیات عظام مشکینی، فاضل لنکرانی، منتظری، جوادی آملی، گلپایگانی، هاشم آملی و حسن زاده آملی استفاده کرد. وی به دعوت علمای تهران در سال ۱۳۵۴ به تهران عزیمت کرد. با پیروزی انقلاب اسلامی، در ۲۷ بهمن ۱۳۵۷ با حکم حضرت امام به عنوان نماینده ایشان در بندر انزلی منصوب شد. در دوران دفاع مقدس نیز بارها عازم مناطق عملیاتی شد و فرزند ایشان، سید مصطفی پیشوایی، در سن ۱۶ سالگی در جبهه غرب به شهادت رسید. ایشان هم اکنون امام جماعت مسجد سیدالشهدا (ع) نارمک تهران است. (جهت مطالعه بیشتر به کتاب فرزند شهر خویان نوشته میر عمادالدین فیاضی مراجعه کنید.)

۲. آیت الله حاج شیخ محمد واصف لاهیجی (گیلانی) در سال ۱۳۰۵ در روستای دهگا از توابع لاهیجان متولد شد. در سال ۱۳۱۹ برای تحصیل علوم دینی به شهر قم رفت. در قم از محضر آیات خمینی (امام)، بهجت، طباطبائی، بروجردی و مرتضوی لنگرودی بهره جست. ایشان علاقه زیادی به حضرت امام داشت و برای ایشان اشعاری هم سروده است. در سال ۱۳۳۷ در قم چاپخانه نشر اسلامی را تأسیس کرد که بعدها یکی از مراکز نشر اعلامیه‌های امام در دوران نهضت بود. در سال ۱۳۵۰ به نمایندگی از آیت الله گلپایگانی عازم آلمان شد. ←

آیت‌الله پیشوایی به دلیل شخصیت ممتاز منطقه‌ای همیشه مورد وثوق علما و بزرگان مذهبی کشور قرار داشت و ارتباط وی با مردم تا پایان طول حیاتشان مستحکم بود و قاعدتاً اگر نظری را مطرح می‌کردند و اظهار می‌داشتند عموم مردم پذیرا بودند.

در زمان فقدان مرجعیت، برخی از مؤمنین در میان آقایان مطرح-از قم و نجف-به دنبال معرفی مرجع جدید برمی‌آیند و حتی تا قم سفر می‌کنند. سید اسماعیل اتقیاء یکی از بازاریان شهر است که اظهار می‌دارد:

در سال ۱۳۴۰ به قم رفتم و برای اولین بار آقای خائفی، حضرت امام را به من معرفی کرد و حتی دیداری حضوری با ایشان داشتم که این دیدار موجب شد شیفته برخورد و صراحت لهجه امام شوم. در این دیدار کوتاه ایشان با لبخند وارد مجلس شدند. من یک سؤال شرعی کردم و امام پاسخ دادند. پس از بازگشت سید اسماعیل اتقیاء از قم، او مرجعیت امام را در بدنه مؤمنین شهر تبلیغ می‌کند. تبلیغ او و تأیید آیت‌الله پیشوایی موجب می‌شود تا جامعه مذهبی شهر، امام خمینی را به عنوان مرجع تقلید جدید خود انتخاب کنند.



شیخ عباسعلی اسلامی

اخراج شیخ عباسعلی اسلامی^۱ از انزلی و واکنش امام

با دستور امریکا، شاه در نظر داشت طرح انقلاب سفید را به فعلیت برساند. لذا بر خلاف قانون اساسی، نمایشی به نام «رفراندوم شاه و ملت» برپا کرد. در این رفراندوم فرمایشی بدون استقبال مردمی، با تبلیغات رژیم، اصول آن تصویب شد. امام و جمعی از علما از اول با این طرح-چه به لحاظ ساختاری و صوری و چه به جهت محتوایی-

مخالفت نموده و در رابطه با آن اظهار نظر کردند و از تربیون‌ها و منابع خود، از طریق واعظان، به افشاگری درباره ماهیت سیاسی طرح پرداختند. شیخ عباسعلی اسلامی که یکی از یاران امام بود، در منبرهای مختلف ماهیت انقلاب سفید را نزد مردم افشا کرده و به همین علت

۱. شیخ عباسعلی اسلامی از فعالان فرهنگی و مذهبی در سال ۱۲۸۱ متولد شد. او مؤسس جامعه تعلیمات اسلامی، جمعیت پیروان قرآن و مدارس اسلامی در کشور است. در دوران مبارزات نهضت اسلامی امام (ره) بسیار کوشا بود و قبل از آن هم با نواب صفوی و آیت‌الله کاشانی همکاری داشت. وی در سال ۱۳۶۴ درگذشت. (رسول جعفریان، جریان‌ها و سازمان‌های مذهبی-سیاسی ایران، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۲، چاپ چهارم، ص ۹۳-۸۴)



در تهران ممنوع المنبر شد. وی در بهمن ماه سال ۱۳۴۱ - که مصادف با ماه مبارک رمضان بود - به دعوت مردم به انزلی آمد و در مسجد قائمیه منبر رفت و علیه حکومت سخنرانی کرد. او از روز اول در منبرهای خود با اشاره به مسائل فرهنگی و مسئله حجاب، دستگاه‌های اجرایی را مزدور اجانب خواند. سخنرانی‌های وی در انزلی با واکنش منفی مأموران مواجه شد و با فشارهای رژیم در تاریخ ۱۳۴۱/۱۱/۲۸ دستگیر و مجبور به ترک انزلی شد.

حضرت امام (ره) نسبت به این اقدام واکنش نشان داد و در ۷ اسفند ۱۳۴۱، به مناسبت عید سعید فطر، در بیت خویش سخنرانی کرده و می‌فرماید:

اگر آقای اسلامی را نگذاشتند در تهران منبر برود، دیدید که ایشان در بندر پهلوی [انزلی] منبر رفتند و حقیقت را در آنجا بیان داشتند. اگر در بندر پهلوی [انزلی] از ادامه سخنان ایشان جلوگیری کردند، شک نداشته باشند که ایشان سخنان خود را در جای دیگر دنبال خواهد کرد، و هر کجا که فرصت پیدا کند، مطالب را به گوش مردم خواهد رساند.^۱

موضوع دستگیری شیخ عباسعلی اسلامی و اخراج ایشان از انزلی و سخنان امام در مورد این واقعه، شاید اولین مواجهه مردم انزلی با شخصیت و شجاعت امام بود. بعدها بسیاری از اخبار نهضت امام، توسط چهره‌های شناخته شده و مذهبی شهر مثل عوض فتحعلی زاده، محمد مهدی پور گل، سید احمد و سید اسماعیل اتقیاء، در منطقه منتشر می‌شد و این افراد با دعوت از وعاظ و مبلغین انقلابی برای سخنرانی و حضور در منطقه به رشد آگاهی سیاسی مردم انزلی کمک کردند.

آزادی امام (ره) از زندان و تلگراف روحانیون انزلی

حضرت امام (ره) پس از مخالفت‌های علنی خود نسبت به رژیم، در بامداد روز ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ دستگیر شد که سرانجام آن قیام ۱۵ خرداد بود. بعدها رژیم بر اثر فشار افکار عمومی و مشکلاتی که در این دستگیری بر سر راهش بود، مجبور شد که امام را در ساعت ۱۰ شب ۱۶ فروردین ۱۳۴۳ آزاد نماید. بلافاصله پس از آزادی امام، در سراسر کشور جشن‌هایی برگزار شد. ساواک گیلان هم از برگزاری این جشن‌ها خوف داشت. بنابراین در نامه‌ای به ساواک انزلی و آستارا هشدار می‌دهد که مراقب برگزاری این مراسمات باشید؛ چون ممکن است به بهانه این مراسم، با سلطنت مخالفت کنند. البته از رابطین خود می‌خواهد که برخورد مستقیم نکنند و فقط طرفداران امام را شناسایی کنند.

۱. صحیفه امام، ج ۱، ص ۱۵۲.



بندر پهلوی - آستارا - ساواک

فوری

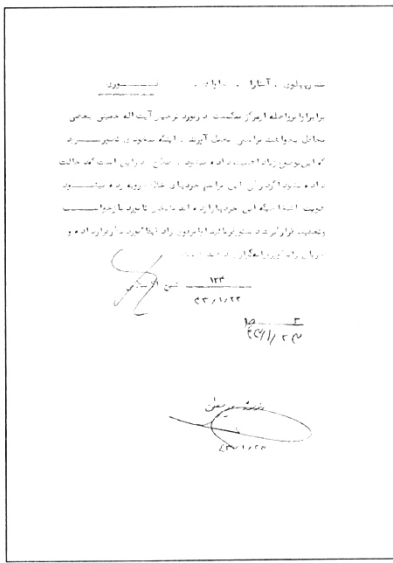
برابر اوامر واصله از مرکز ممکن است در مورد ترخیص آیت الله خمینی بعضی محافل بخواهند مراسمی به عمل آورند. این که بیخودی تصور برود که این موضوع زیاد اهمیت داده می شود. صلاح در این است که دخالت داده نشود اگر در طی این مراسم حرفهای خلاف رویه زده می شود هویت اشخاصی که این حرفها را زده اند مشخص تا مورد بازخواست و تعقیب قرار گیرند دستور فرمایید اوامر فوق را دقیقاً مورد نظر قرار داده و جریان را به طور روزانه گزارش دهند.

۱۲۴ - ۴۳/۱/۲۳ شیخ

الاسلامی

رمز مطلق

۱۳۴۲/۱/۲۳



انزلی به واسطه آمد و شد بزرگان مذهبی و وعاظ، بازاریان متشرع و هجرت و استقرار علمای وارسته از پشتوانه اخلاقی و اعتقادی محکمی برخوردار بود و مردمانش در هر نهضت عدالت خواهانه‌ای سهم داشتند

از سویی دیگر، علمای سایر نقاط کشور تلگراف‌هایی را جهت تبریک، خطاب به حضرت امام ارسال می‌کنند که برخی از این تلگراف‌ها مربوط به روحانیون انزلی بوده است. به عنوان نمونه می‌توان به برخی گزارش‌های ساواک که در کتاب نهضت/امام آمده استناد کرد.

آقای محمدی،^۱ از شهرستان بندر پهلوی، به

همراه جمعی از علمای گیلان از جمله سید شفیع واحدی، سید رضی رودباری، سید حسین رودباری و حجتی‌پور و احمد اکبری سلطانی^۲ تلگراف تبریکی برای آیت‌الله خمینی به قم مخابره و تلگراف تشکر نیز از طرف خمینی به بندر پهلوی مخابره گردیده.^۳ همچنین جواد حسنی^۴ هم در تلگرافی به امام خمینی و آقایان شریعتمداری^۵ و گلپایگانی، ورود امام به قم را تبریک گفتند. امام نیز به اظهار لطف ایشان، پاسخ دادند.^۶



۱. آقای محمدی امام جماعت مسجد روستای کپور چال بود.

۲. شیخ احمد سلطانی از وعاظ و روحانیون معروف بندر انزلی بود. در انجمن پیروان قرآن هم فعالیت‌هایی داشته است. او قبل از انقلاب اسلامی، مجموعه‌ای از سخنرانی‌های معروف وعاظ گیلانی را گردآوری و منتشر کرد که ساواک به آن اجازه توزیع نداد. پس از آزادی امام در تلگرافی به ایشان تبریک گفت و امام به تلگراف او پاسخ داد که منجر به حمله ساواک به خانه او شد. وی سال‌ها روحانی کاروان حج بود و کتابی درباره حج نگارش کرد. همچنین دفتر ازدواج هم داشت. در اواخر سال ۱۴۰۰ درگذشت.

۳. سید حمید روحانی، نهضت/امام خمینی، دفتر اول، ص ۸۵۵-۸۵۴.

۴. جواد حسنی امام جماعت مسجد امامزاده صالح غازیان و نماینده آیت‌الله گلپایگانی در انزلی بود.

۵. سید محمد کاظم حسینی شریعتمداری (زاده ۱۳۱۵ دی ۱۲۸۴، تبریز - ۱۴ فروردین ۱۳۶۵ تهران) از مراجع تقلید و مؤسس دارالتبلیغ اسلامی قم و حامی حزب جمهوری خلق مسلمان ایران بود. وی با دربار، ساواک و شاه ارتباط داشته و در سفر شاه به تبریز در سال ۱۳۲۶ او را همراهی کرد که موجب اعتراض شدید علما شد. پس از پیروزی انقلاب، در توطئه کودتای نوژه نقش داشت که صادق قطب‌زاده به آن اعتراف کرد. این واقعه منجر به سلب مرجعیت ایشان به وسیله جامعه مدرسین قم گردید که حضرت امام (ره) تلویحا در منشور روحانیت از این تصمیم دفاع کردند.

۶. متن تلگراف جوابیه امام متأسفانه موجود نیست. اما سید حمید روحانی در کتاب نهضت/امام خمینی، دفتر اول، ص ۸۵۴ به این مسئله اذعان دارد و آقای شیخ احمد سلطانی در گفت‌وگو با نگارندگان هم بیان داشتند که امام جوابیه تلگراف را با این مضمون به بنده داد: «واعظ محترم آقای سلطانی، از ابراز لطفان ممنونم» و بعد از این جوابیه، ساواک آمد و در خانه ما ریخت و جوابیه تلگراف را بردند.



تهران. ساواک. اداره کل سوم

پیرو رمز ۱۲۲-۴۳/۱/۲۲

از شهرستان رشت آقایان حاج سید شفیع واحدی پیشنماز مسجد بادی اله و سید رضی رودباری پیشنماز مسجد ساغریسازان و سید حسین رودباری پیشنماز مسجد صفی و از لنگرود حاجتی پور و از شهرستان بندر پهلوی احمد اکبری سلطانی واعظ به عنوان آیت الله خمینی و آقای جواد حسینی نجف آبادی پیشنماز مسجد امام زاده صالح غازیان علاوه بر آیت الله خمینی به آقایان شریعتمداری و گلپایگانی تلگراف تبریک به مناسبت ورود به قم

مخابره نموده اند و در ۴۸

ساعت گذشته اتفاق

دیگری رخ نداده است.

۱۲۵ - ۴۳/۱/۲۵ شیخ

الاسلامی

رمز شد...مطلق

۱۳۴۲/۱/۲۵

تهران. ساواک. اداره کل سوم

پیرو رمز ۱۲۲-۴۳/۱/۲۲

از شهرستان رشت آقایان حاج سید شفیع واحدی پیشنماز مسجد بادی اله و سید رضی رودباری پیشنماز مسجد ساغریسازان و سید حسین رودباری پیشنماز مسجد صفی و از لنگرود حاجتی پور و از شهرستان بندر پهلوی احمد اکبری سلطانی واعظ به عنوان آیت الله خمینی و آقای جواد حسینی نجف آبادی پیشنماز مسجد امام زاده صالح غازیان علاوه بر آیت الله خمینی به آقایان شریعتمداری و گلپایگانی تلگراف تبریک به مناسبت ورود به قم

۱۲۵
۴۳/۱/۲۵

۴۳/۱/۲۵

حادثه مدرسه ششم بهمن انزلی^۱

در نیمه شب ۱۷ مهر ۱۳۴۵ عده‌ای از دانش‌آموزان دبیرستان ششم بهمن وارد مدرسه شده و در محوطه مدرسه اقدام به شعارنویسی علیه رژیم و حمایت از مخالفان رژیم می‌نمایند و عکس شاه را از دیوار پایین می‌کشند و وسایل مدرسه را به هم می‌ریزند. گرچه این مسئله در مدرسه سابقه داشته، ولی هرگز به این حد نبوده است.

ساواک به شدت روی این حادثه حساس می‌شود و به دنبال پیگیری و برخورد با عوامل آن است. عصبانیت ساواک از این ماجرا به حدی بود که در سال بعد نیز به دنبال سرخ‌های موضوع و بازجویی و دستگیری عوامل آن برآمد.

البته در اسناد ساواک در خصوص این ماجرا، تناقضاتی نیز وجود دارد. در جایی به شکل سطحی، اظهار می‌کنند که ممکن است این حادثه به دلیل سخت‌گیری معلمان در امتحانات در شهر یورماه باشد که روشن است این تحلیل، با شعارنویسی علیه رژیم و حمایت از مخالفان سازگار نیست! زیرا اگر دانش‌آموزان معترض، به علت مشکل درسی این کار را انجام دهند، نهایتاً به تخریب کلاس‌ها اکتفا کرده و وارد فاز سیاسی نمی‌شدند و در درجه دوم، این شعارنویسی نشان‌گر این بود که آنان با ادبیات مبارزه‌آشنایی داشته و شعارها یا از سوی دیگران به آنان گفته شده یا خود نسبت به گزینش این شعارها اقدام نمودند.

ساواک بر اساس اعتراف یک دانش‌آموز، تلاش کرد هدف این اقدام دانش‌آموزان را سرقت از مدرسه جلوه دهد، اما مشخص بود این تلاش مذبوحانه است. چون اگر هدف سرقت بود، دیگر نباید به تخریب وسایل مدرسه و شعار سیاسی اقدام می‌کردند. بی‌تردید ساواک، جهت گزارش به مقامات مافوق و پوشاندن اصل ماجرا، در گزارشات خود به گونه‌ای وانمود نموده که مسئله سیاسی نیست!

۱. مدرسه ششم بهمن بعدها به دبیرستان دکتر معین تغییر نام یافت و در حال حاضر مدرسه متوسطه شاهد پسران در کنار موج‌شکن شهرستان انزلی است.





از: بندر پهلوی

به: رشت

تلگراف وارده

در نیمه شب مورخه ۱۷/۷/۴۵ عده‌ای وارد دبیرستان ششم بهمن شده و کلیه اثاثیه از قبیل ماشین تحریر و دفاتر موجود در اطاق دفتر را تخریب و تلفن را قطع و روی تابلوهای سه کلاس ششم و چهارم و اوّل با گچ سفید شعارهایی بر علیه شاهنشاه و به نفع خمینی و حزب توده نوشته و تمثال شاهنشاه را از دیوار پائین و در کف اطاق بدون شکستن و یا ضربه وارد آوردن قرار داده‌اند. نظر

به این که در شهریور ماه سال جاری سئوالات امتحانات متفرقه با شدت عمل و بی نظری طرح و انجام شد. به همین علت عده زیادی مردود گردیده‌اند تصور می‌رود از ناحیه داوطلبان باشد و مسئول امتحانات آقای یزدان پناه رئیس دبیرستان ششم بهمن بوده است بهر صورت جریان امر در دست تحقیق بوده و نتیجه متعاقباً اعلام می‌گردد. آقای رضائی شخصاً به محل رفته

تحقیقات و اقدامات فوراً به مرکز گزارش دهید. بمرکز گزارش شود.

تلگرافات وارده

۱- نامه	۲- نامه
۳- تاریخ	۴- شماره
۵- کتک شده توسط	۶- وقتیکه بخاری شده
۷- تلفن	۸- قطع اعلام کنند
۹- برای اطلاع دادند	

شماره مان خطی

در مورخه ۱۷/۷/۴۵ عده‌ای وارد دبیرستان ششم بهمن شده و کلیه اثاثیه از قبیل ماشین تحریر و دفاتر موجود در اطاق دفتر را تخریب و تلفن را قطع و روی تابلوهای سه کلاس ششم و چهارم و اوّل با گچ سفید شعارهایی بر علیه شاهنشاه و به نفع خمینی و حزب توده نوشته و تمثال شاهنشاه را از دیوار پائین و در کف اطاق بدون شکستن و یا ضربه وارد آوردن قرار داده‌اند. نظر به این که در شهریور ماه سال جاری سئوالات امتحانات متفرقه با شدت عمل و بی نظری طرح و انجام شد. به همین علت عده زیادی مردود گردیده‌اند تصور می‌رود از ناحیه داوطلبان باشد و مسئول امتحانات آقای یزدان پناه رئیس دبیرستان ششم بهمن بوده است بهر صورت جریان امر در دست تحقیق بوده و نتیجه متعاقباً اعلام می‌گردد. آقای رضائی شخصاً به محل رفته

تحقیقات و اقدامات فوراً به مرکز گزارش دهید. بمرکز گزارش شود.

ریاست محترم سازمان اطلاعات و امنیت شهرستان بندر پهلوی

به طوری که دبیرستانهای مهدخت - ششم بهمن - بوذرجمهر گزارش داده اند و شخصاً نیز بازدید کردم با کمال تأسف مشاهده شد که شب قبل بر دیوار دبیرستانهای نامبرده شعارهای ضد ملی و علیه مصالح مملکت با آجر نوشته بودند که قبل از ورود دانش آموزان از طرف کارکنان دبیرستانها نسبت به امحاء آن اقدام و پاک شد اینک مراتب جهت اطلاع و به آن سازمان گزارش می گردد.

رئیس آموزش و پرورش بندر پهلوی - ملک محمدی

اقدام شده است بایگانی شود
رحمتی اقدام شود.

تاریخ محرمانه ۱۳۵۷/۸/۲۸
شماره ۷۸۴
دایره
پوست

وزارت فرهنگ
اداره فرهنگ شهرستان بندر پهلوی

بسم الله الرحمن الرحیم
بلورم در نور معرفت ششم بهمن - بوذرجمهر گزارش داده و شخصاً نیز بازدید کردم
نامی نوشته شده که کشف شد و در دیوار دبیرستانهای نامبرده با آجر نوشته شده
مصلحت مملکت و آبرو را تهدید کند و در دیوار دبیرستانهای نامبرده با آجر نوشته شده
در این بنا نسبت به امحاء آن اقدام و پاک شد اینک مراتب جهت اطلاع و به آن سازمان
گزارش میگردد.

رئیس آموزش و پرورش بندر پهلوی - ملک محمدی

اقدام شده است بایگانی شود
رحمتی اقدام شود.

۱۳۵۷/۸/۲۸





از: ساواک گیلان

به: ریاست ساواک بندر پهلوی

درباره: دانش آموزان دبیرستان ششم بهمن بندر پهلوی متهمان

به اهانت به رئیس مملکت

بدینوسیله یک برگ رونوشت نامه شماره ۷۶۷۹۲ - ۴۵/۸/۱۶ اداره دادرسی نیروهای مسلح شاهنشاهی صادره به فرماندهی ارتش دوم به پیوست ارسال می گردد دستور فرمایند ضمن اعلام چگونگی خلاصه پیشینه و بیوگرافی ملصق به عکس دانش آموزان مزبور را تهیه و به این سازمان ارسال دارند.

باتوجه به شماره

۲۹۵۲/ب - ۴۵/۷/۳۰

بازرسی دادسرای بندر

پهلوی

رئیس سازمان اطلاعات

و امنیت استان یکم - شیخ

الاسلامی

آقای فاضلی اقدام شود.

۹/۱

سازمان اطلاعات

از: ساواک گیلان
شماره: ۲۱۰۰ - ۱/۱
تاریخ: ۱۳۵۰/۹/۱۶
بجای: سرکار وزارت
به: ریاست ساواک بندر پهلوی

درباره: دانش آموزان دبیرستان ششم بهمن بندر پهلوی
متهمان به اهانت به رئیس مملکت

بدینوسیله یک برگ رونوشت نامه شماره ۷۶۷۹۲ - ۴۵/۸/۱۶ اداره دادرسی نیروهای مسلح شاهنشاهی صادره به فرماندهی ارتش دوم به پیوست ارسال می گردد دستور فرمایند ضمن اعلام چگونگی خلاصه پیشینه و بیوگرافی ملصق به عکس دانش آموزان مزبور را تهیه و به این سازمان ارسال دارند. - ۲۹۵۲/ب - ۴۵/۷/۳۰
رئیس سازمان اطلاعات

۱۳۵۰/۹/۱۶

بدینوسیله متن نامه شماره ۶۰۹۵/۴/۷۲۸ مورخه ۴۶/۶/۸ شهربانی بندر پهلوی صادره به شهربانی استان گیلان که رونوشت آن را نیز جهت این ساواک ارسال داشته است جهت اطلاع و هرگونه اقدام مقتضی به شرح زیر به عرض می‌رساند.

تیمسار سرپرستی محترم شهربانی‌های استان گیلان پیرو گزارش شماره ۱۰۶۳۳/۴/۹۴۸ - ۴۵/۸/۷ به عرض می‌رساند ساعت ۳/۳ بعدازظهر روز ۴۶/۶/۷ اصغر زلفی پرواز فرزند موسی ۱۸ ساله ساکن بندر پهلوی با مراجعه به آقای علی محمدی مسئول آگاهی این شهربانی کتباً اظهار نمود به موقع خرابکاری دبیرستان ششم بهمین در تهران بوده پس از مراجعت از

تهران از برادرش اکبر زلفی پرواز شنیده که همراه شاهرخ رستمی محصل کلاس پنجم دبیرستان ششم بهمین و تقی ماهی ستان و چند نفر دیگر به منظور سرقت داخل دبیرستان مذکور شده و گاو صندوق و رادیو و دستگاه‌های دیگر دبیرستان را شکسته و در آنجا هم شعار مضره نوشته‌اند اضافه نمود پدر و مادرش نیز از این جریان اطلاع دارند و چنانچه مادرش را تحت فشار بازجویی قرار دهند

رشد - ساواک
بدینوسیله متن نامه شماره ۱۰۹۵/۴/۷۲۸ مورخه ۴۶/۶/۸ شهربانی بندر پهلوی صادره به شهربانی استان گیلان که رونوشت آن را نیز جهت این ساواک ارسال داشته است جهت اطلاع و هرگونه اقدام مقتضی به شرح زیر به عرض می‌رساند.
تیمسار سرپرستی محترم شهربانی‌های استان گیلان پیرو گزارش شماره ۱۰۶۳۳/۴/۹۴۸ - ۴۵/۸/۷ به عرض می‌رساند ساعت ۳/۳ بعدازظهر روز ۴۶/۶/۷ اصغر زلفی پرواز فرزند موسی ۱۸ ساله ساکن بندر پهلوی با مراجعه به آقای علی محمدی مسئول آگاهی این شهربانی کتباً اظهار نمود به موقع خرابکاری دبیرستان ششم بهمین در تهران بوده پس از مراجعت از تهران از برادرش اکبر زلفی پرواز شنیده که همراه شاهرخ رستمی محصل کلاس پنجم دبیرستان ششم بهمین در تهران بوده پس از مراجعت از تهران از برادرش اکبر زلفی پرواز شنیده که همراه شاهرخ رستمی محصل کلاس پنجم دبیرستان ششم بهمین و تقی ماهی ستان و چند نفر دیگر به منظور سرقت داخل دبیرستان مذکور شده و گاو صندوق و رادیو و دستگاه‌های دیگر دبیرستان را شکسته و در آنجا هم شعار مضره نوشته‌اند اضافه نمود پدر و مادرش نیز از این جریان اطلاع دارند و چنانچه مادرش را تحت فشار بازجویی قرار دهند

حقایق را می‌گوید چون پرونده در بازپرسی دادسرای بندر پهلوی تحت رسیدگی بوده برگ بازجویی اصغر زلفی پرواز در تعقیب گزارش شماره ۴۵/۹/۳۰ - ۴/۱۱۲۱ و شماره ۴۵/۷۲۷ - ۴۶/۶/۸ به بازپرسی ارسال و مراتب استحضاراً به عرض می‌رسد.

از طرف رئیس شهربانی بندر پهلوی. سرگرد احمدی
موسوی

از: ساواک استان یکم گیلان
به: ریاست ساواک بندرپهلوی

درباره: واقعه دبیرستان ششم بهمن
عطف به شماره: ۱۱۰۷/هـ-۴۶/۷/۶

دستور فرمایید کلیه افرادی که به نحوی از انحاء از فعالیت‌های مضره اکبر زلفی پرواز آگاهی داشته یا به وی کمک مادی و معنوی می‌نموده‌اند به طور غیر محسوس تحت نظر قرار گیرند و نتیجه را به موقع به این سازمان اعلام نمایند. % - ط.

رئیس سازمان اطلاعات

و امنیت استان یکم.

شیخ الاسلامی

جواب بدهید.

فعلاً انجام عمل مثبت به

علت نداشتن رهبر عملیات

برای این ساواک مقدر نیست.

۴۶/۹/۵

خبرنامه
شماره ۶/۴۵۶۷
تاریخ ۵/۹/۶۶
پست
ریاست ساواک بندرپهلوی

از ساواک استان یکم (گیلان)
شماره ۶/۴۵۶۷
تاریخ ۵/۹/۶۶
پست
ریاست ساواک بندرپهلوی

درباره: واقعه دبیرستان ششم بهمن -
عطف به شماره ۱۱۰۷/هـ-۴۶/۷/۶

دستور فرمایید کلیه افرادی که به نحوی از انحاء از فعالیت‌های مضره اکبر زلفی پرواز آگاهی داشته یا به وی کمک مادی و معنوی می‌نموده‌اند به طور غیر محسوس تحت نظر قرار گیرند و نتیجه را به موقع به این سازمان اعلام نمایند. % - ط.

رئیس سازمان اطلاعات و امنیت استان یکم. شیخ الاسلامی

محمد. م. رستم

خبرنامه
شماره ۶/۴۵۶۷
تاریخ ۵/۹/۶۶
پست
ریاست ساواک بندرپهلوی

جریان‌ات فعال دهه ۴۰ در بندر انزلی

دهه چهل، دهه شکل‌گیری گروه‌های مختلف در شهر انزلی است و با توجه به ضعف یا قوت حکومت، اقتدار یا استتکاف رژیم، تشکلهایی بنیاد نهاده می‌شد که اغلب دوره‌ای یا مقطعی بودند و چشم به تحولات اجتماعی زمانه داشتند. اما تشکلهایی هم وجود داشتند که از ساختار محکمی برخوردار باشند، که معمولاً در صدد ایجاد تغییرات کلان یا اساسی در جامعه بودند. در این میان، فعالان مذهبی نیز به این باور رسیدند که برای بقای اندیشه‌های خود یا فعالیت‌های نظام‌مند اجتماعی، به جای فعالیت‌های فردی و سلیقه‌ای، باید یک سازمان و چهارچوب منسجمی به وجود آورند و بر اساس آن آگاهی سیاسی را گسترش دهند که هم تربیت نیروی انسانی مورد نظرشان صورت پذیرد و هم برای مقابله با رژیم، ابزارهایی قدرتمند در دست داشته باشند. بر این اساس «مؤتلفه اسلامی»، «انجمن حجتیه مهدویه»^۱ «جمعیت پیروان قرآن»^۲ و «مؤسسه تعلیمات اسلامی»^۳ در کشور نضج گرفت و تأثیرات آن در کشور موجب شد حرکت‌های تشکیلاتی در سطح کشور به راه افتد.

بنابر این دهه ۴۰، به نوعی دهه رویارویی اندیشه‌ها، انجمن‌ها، احزاب و گروه‌های سیاسی و اجتماعی با گرایش‌های مذهبی یا ضد مذهبی است که با حمایت مردمی یا حکومتی یکی پس از دیگری بعد از قیام خونین ۱۵ خرداد ۴۲ سر بر آوردند و هر یک در صدد بودند تا برای خود پایگاه اجتماعی در میان مردم به دست آورند.

در شهر بندر انزلی نیز، بر اساس این تأثیرات و با الهام گرفتن از قالب کلی کشور، چند طیف یا جریان - با شدت و ضعف خاص خود - ایفای نقش می‌کردند که نشانه‌هایی از آن در برخی حوادث پیداست که بارزترین آنها سه گروه زیر است:

۱. جمعیت پیروان قرآن

۱. انجمن حجتیه مهدویه با هدف مقابله با بهائیت و زمینه‌سازی ظهور امام عصر (عج) در سال ۱۳۳۵ تأسیس شد. مسئول این انجمن شیخ محمود حلبی (ذاکرزاده تولایی) بود. اما این انجمن خیلی زود مروج تئوری جدایی دین از سیاست گردید تا جایی که امام خمینی (ره) نسبت به این انجمن موضع‌گیری کرد. این انجمن به صورت رسمی در سال ۱۳۶۲ تعطیل شد. (پایگاه اینترنتی مهدویت و آینده‌پژوهی)

۲. جمعیت پیروان قرآن اسم دو تشکل بود که یکی در تهران و دیگری در مشهد فعال بود. هر دو پس از شهریور ۱۳۲۰ تشکیل شده بودند. گروه تهران را دکتر علی شریعتمداری و گروه مشهد را یک فعال سیاسی - مذهبی به نام حاجی عابدزاده تشکیل داده بود. (جهت مطالعه بیشتر به کتاب جریان‌ها و سازمان‌های سیاسی مذهبی/ایران نوشته رسول جعفریان مراجعه نمایید.)

۳. جامعه تعلیمات اسلامی توسط جمعی از فعالان فرهنگی معترض به سیاست‌های فرهنگی پهلوی تشکیل شد. محور این مجموعه شیخ عباسعلی اسلامی بود و افرادی مانند شیخ نصرت‌الله شیخ‌العراقین بیات، دکتر مرتضی ملکی، شیخ مهدی سراج انصاری و دکتر فقیهی شیرازی در هیئت امنای این گروه بودند. مجله تعلیمات اسلامی از گان جامعه تعلیمات اسلامی بود. این تشکل مدرسی هم داشت (مدرسه جعفری اسلامی) که بعدها فارغ‌التحصیلان آن در وقایع انقلاب اسلامی نقش مهمی داشتند. (پایگاه اطلاع‌رسانی جامعه تعلیمات اسلامی)



۲. فعالیت‌های روحانیت

۳. فعالیت‌های فرهنگیان

جمعیت پیروان قرآن؛ شکل‌گیری فعالیت و سکان‌داری حرکت‌های انقلابی

درباره نحوه تشکیل انجمن پیروان قرآن، خاستگاه و مؤسسان آن چند نظر وجود دارد.^۱ می‌توان تحول این محفل قرآنی را به انجمنی مذهبی که دارای تشکیلات و ساختار سازمان‌یافته‌ای است، به دو فرضیه نسبت داد: در درجه اول حضور عباس غله‌زاری که با تشکیلات بزرگ انقلابی و دینی هم‌چون «فدائیان اسلام»^۲ و «مؤسسه تعلیمات اسلامی» مرتبط بود و برای نشریات دینی به عنوان روزنامه‌نگار، مطلب تهیه می‌کرد، می‌توانست این تجربه را منتقل کرده باشد. ساواک در گزارشی درباره حضور عباس غله‌زاری در بندر انزلی می‌نویسد:

عباس غله‌زاری که مؤسس جمعیت پیروان قرآن در سرتاسر ایران می‌باشد روز جمعه ۴۶/۸/۲۶ به پهلوی وارد و عصر همان روز در مسجد جامع پهلوی که به مناسبت شب اول... (مراسمی برپا بوده شرکت نموده است)، نامبرده اظهار نمود که دیروز آمده‌ام و فردا به تهران برمی‌گردم. نامبرده در سال‌های قبل از زمانی که روزنامه رسمی *فدائیان/اسلام* توقیف گردید. روزنامه *راه پیروزی* را منتشر می‌کرد و بعد از توقیف روزنامه

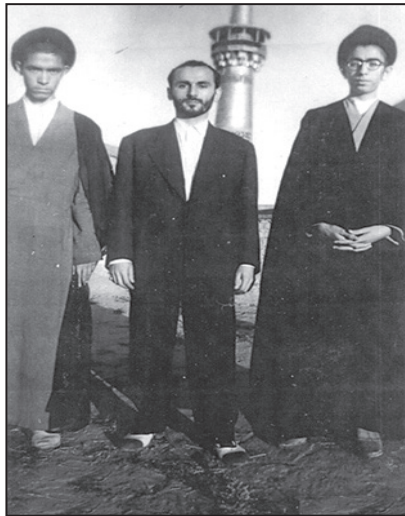
۱. در خصوص تشکیل پیروان قرآن بندر انزلی چند نظر متفاوت وجود دارد:
الف. حلقه قرآنی را که آیت‌الله شیخ مهدی شریفی در مسجد سرخی (ولی عصر (عج) کنونی) داشت، بعد از ارتحال ایشان در سال ۱۳۳۹ تبدیل به گروه پیروان شد. (گفت‌وگوی نگارندگان با سید اسماعیل اتقیا)
ب. آقای پورگل در مشهد مشغول تحصیل بود و با شعبه پیروان قرآن مشهد ارتباط برقرار کرد و مدل آن را برای انزلی آورد و آن را تشکیل داد. ظاهراً جمعیتی به همین نام با مدیریت علی‌اصغر عابدزاده (۱۳۶۵-۱۲۹۰) وجود داشته است. (برای اطلاعات بیشتر به کتاب *انجمن پیروان قرآن* مشهد نوشته نظرزاده، انتشارات آستان قدس مراجعه کنید) البته آقای عباسعلی اسلامی نیز در سال ۱۳۲۲ چنین جمعیتی داشته است.
ج. مرحوم شیخ احمد سلطانی این مجموعه را تشکیل داد.
د. برخی نیز تشکیل این مجامع را مرهون تلاش‌های شیخ عباسعلی اسلامی و اشخاصی هم‌چون عباس غله‌زاری می‌دانند که آن را در سراسر کشور گسترش دادند.

۲. جمعیت فدائیان اسلام در دهه ۱۳۲۰ توسط مجتبی میرلوحی معروف به نواب صفوی تأسیس شد. این گروه با مشی اجرای احکام اسلامی در جامعه شروع به کار کرد. کتابی هم با مضمون حکومت اسلامی منتشر کرد. این جمعیت در دهه ۱۳۲۴ تا ۱۳۳۴ فعالیت جدی داشت. مبارزه با کسروی و به هلاکت رساندن او از اقدامات فدائیان اسلام بود. فدائیان در حمایت از ملی شدن صنعت نفت و با توافق بر این که دولت احکام اسلام را در جامعه جاری کند، مخالفان ملی شدن صنعت نفت را از میان برداشت. سرانجام نواب صفوی و بعضی دیگر از اعضای فدائیان توسط رژیم دستگیر و اعدام شدند. جمعیت فدائیان اسلام این روزها هم چنان فعال است. ولی دیگر روش‌های سخت‌افزاری ندارد و بیشتر رویکرد فرهنگی-سیاسی دارد. دبیر کل فعلی فدائیان اسلام، محمد مهدی عبدخدایی از نیروهای قدیمی این گروه است.

فدائیان/اسلام تمام مطالب مربوط به فدائیان اسلام در روزنامه راه پیروزی درج می گردد نامبرده در تمام ایران مؤسس جمعیت پیروان قرآن می باشد که حتی در شهرستان بندر پهلوی با همکاری حاج سید محمد بنی اسماعیلی واعظ و محمد مهدی پور گل مقدمات کار تشکیلاتی این جمعیت را فراهم نمود. این شخص در تهران کارمند آموزش و پرورش می باشد و برادرش نیز در آموزش و پرورش بندر پهلوی کار می کند.

نظریه منبع: به نظر اینجانب این شخص در اکثر فعالیت های جبهه ملی و روحانیون افراطی شرکت دارد.

[illegible]



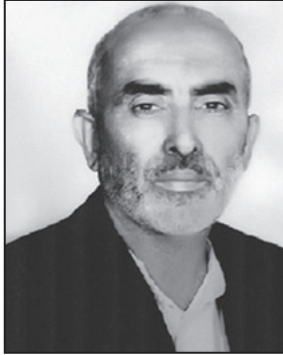
مشهد، آیت‌الله سید علی خامنه‌ای در کنار عباس غله‌زاری از اعضای فدائیان اسلام

در درجه دوم هجرت برخی از افراد - به ویژه محمد مهدی پور گل - و برداشتی که از حرکت‌های اسلامی در تهران و مشهد داشت، می‌تواند چنین انگیزه‌ای را به آنان داده و چنین شیوه‌ای را رایج کرده باشد. بی‌شک اگر بخواهیم یک گروه انقلابی با کادری مؤمن و با انگیزه مردمی در شهرستان بندر انزلی نام ببریم، باید به جمعیت پیروان قرآن اشاره کرد. اعضای انجمن، افراد خوش‌نام و نسبتاً جوانی بودند که بعدها توانستند رهبری جریان انقلابی را در شهرستان بر عهده بگیرند. از شخصیت‌های تأثیرگذار انجمن می‌توان از محمد مهدی پور گل، عباس غله‌زاری، سید اسماعیل اتقیاء،^۱ شیخ احمد سلطانی، محمد علی گنجاهی فرد،^۲ سید

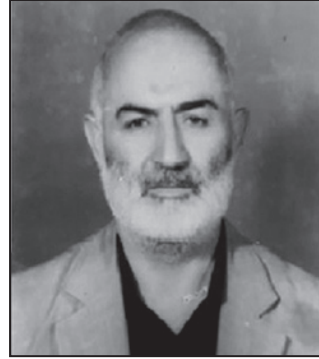
۱. حاج سید اسماعیل اتقیاء فرزند سید محمد تقی هروی - که از اعضای انجمن عدالت انزلی بود، انجمنی که در ماجرای اجازه ورود ندادن امین‌السلطان به ایران نقش داشت - از مهاجرین خلخال است. وی در ۱۰ شهریور سال ۱۳۰۹ در انزلی به دنیا آمد و از اعضای اصلی جمعیت پیروان قرآن بود. وی در تشکیل حزب جمهوری اسلامی و مؤتلفه اسلامی در انزلی بسیار مؤثر بوده است و دوران طولانی دبیر حزب مؤتلفه اسلامی انزلی بود. فرزند وی سید عبدالکریم اتقیاء دانشجویی بود که در دوران دفاع مقدس به شهادت رسید. اتقیاء ریاست شورای نگهبان انزلی را هم در کارنامه خود دارد. (برای اطلاعات بیشتر به کتاب *خطابه‌خوان/انقلاب* نوشته یوسف سیف‌زاد مراجعه فرمایید).

۲. محمد علی گنجاهی فرد متولد ۱۳۱۱ در بندر انزلی است. وی یکی از اعضای جوان پیروان قرآن بود که برای ادامه تحصیلات به دانشکده الهیات دانشگاه تهران رفت و در آموزش و پرورش تهران خدمت کرد. بعدها به تدریس دروس معارف اسلامی در دانشگاه‌ها پرداخت. (گفت‌وگوی نگارندگان با وی) گنجاهی فرد در سال ۱۴۰۰ درگذشت.

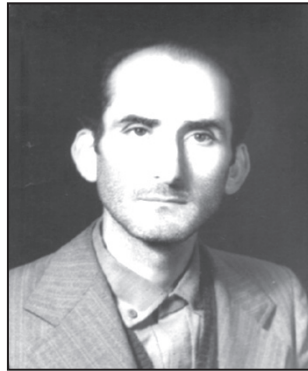
ابراهیم موشح،^۱ احمد بناساز نوری^۲ و حاج عوض فتحعلی زاده نام برد.^۳



حاج سید احمد اتقیاء



حاج سید اسماعیل اتقیاء



دکتر محمد مهدی پورگل

۱. سید ابراهیم موشح یکی از طرفداران نواب صفوی و فدائیان اسلام بود و از اعضای اصلی پیروان قرآن محسوب می شود.

۲. احمد بناساز نوری از اعضای پیروان قرآن بود که پس از دستگیری و در زندان تغییر ماهیت داده و مارکسیست شد. وی هم اکنون ساکن کشور آلمان است. عزت شاهی در خاطرات خود می نویسد: «احمد بناساز نوری یک مارکسیست بود و از سال ۱۳۴۹ توسط اصغر بدیع زادگان (از رهبران سازمان) جذب و عضو تشکیلات شده بود. وی در رأس بندهای ۴ و ۵ بود. او از اول هم چپ بود و در سال ۱۳۵۱ دستگیر و روانه زندان شد. با این حال او در بازجویی و شکنجه مقاومت کرده بود... و مرکزیت هم حسابی قبولش داشت. (محسن کاظمی، خاطرات عزت شاهی، تهران، سوره مهر، چاپ ۲۲، ص ۲۵۵-۲۴۷)

۳. از اشخاص دیگری که در پیروان قرآن بودند می توان به این اشخاص اشاره کرد: محمد تقی سیاسخواه، محمد تقی بیلابری، محمود بیلابری، محمد خوش نژاد، اکبر زمردی، سید رضا آقا پور مقدم، رحیم شیخ زاده، علی صادق پور و محمدرسل عا شورنیا.



«جریان مذهبی» در بندر انزلی، اولین فعالیت‌های مبارزاتی خود را قبل از دهه ۴۰ در ماجرای مشروطه، نهضت جنگل، ملی شدن صنعت نفت و مخالفت با حزب توده آغاز کرد. اما با شروع دهه ۴۰ و همراه با سراسر کشور، این جریان به فعالیت‌هایش رنگ و بویی دیگر بخشید و سکان فعالیت‌های سیاسی را از سایر رقیب‌ها گرفت

محل برگزاری جلسات پیروان قرآن، معمولاً مسجد ولی عصر (عج)^۱ یا حوزه علمیه قائمیه^۲ بود. البته قبل از تأسیس این مدرسه، در مکان‌های دیگر، یا در خانه‌های اعضای گروه، این جلسات برگزار^۳ و با حمایت مالی و حق عضویت اعضا اداره می‌شد و در ضمن به نوعی اعضای این انجمن، تحت حمایت معنوی آیت‌الله سید ابوطالب پیشوایی قرار داشتند. از همان ابتدا به دلیل تازگی فعالیت‌های مذهبی در این قالب و حساسیتی که رژیم نسبت به طیف

مذهبی داشت، فعالیت‌های انجمن همواره تحت نظر ساواک بوده است و حتی برخی از اعضای نفوذی آن، تمامی اخبار جمعیت را برای ساواک گزارش می‌کردند. همان‌طور که اشاره شد، انجمن در آغاز راه، تنها به ترویج مفاهیم قرآن بسنده می‌کرد. اما به دلیل حضور شخصیت‌های انقلابی و گرایش‌های سیاسی خارج از انجمن، تبدیل به محفلی برای طرفداران انقلاب در دوره دوم فعالیت شد. انجمن پس از آغاز نهضت اسلامی امام خمینی (ره)، بسیار پر شورتر از گذشته و با حرارت زیادی کار خود را دنبال کرد و این مسئله‌ای نبود که از دید ساواک دور بماند.

۱. مسجد سرخی که امروزه مسجد ولی عصر (عج) نام دارد، در اوایل دوران قاجار توسط طایفه سرخی‌ها (طایفه‌ای بودند که از شهر سرخه سمنان به انزلی مهاجرت کرده بودند) ساخته شد. این مسجد به علت این که در بازار انزلی واقع است، به مسجد بازار هم شهرت دارد. مرحوم شیخ ابراهیم آبکناری (از فعالان مشروطه)، آیت‌الله شیخ مهدی شریفی و آیت‌الله سید محمد نجفی از امامان جماعت این مسجد بودند. این مسجد یکی از مساجد فعال در انقلاب اسلامی در بندر انزلی بود. (تاریخ جامع انزلی، همان، ج ۱، ص ۵۷۵-۵۷۴)

۲. حوزه علمیه قائمیه بنا به پیشنهاد شیخ غلامرضا فیروزیان - از روحانیونی بود که برای تبلیغ به انزلی می‌آمد - ساخته شد. شیخ حسن بنی یعقوب، امام جماعت مسجد قائمیه، زمین پشت مسجد را به این امر اختصاص داد. آیت‌الله العظمی بروجردی هم مبلغی برای ساخت آن کمک کرد. آیت‌الله سید ابوطالب پیشوایی هم از مؤمنینی که توانایی مالی داشتند، کمک گرفت و حوزه علمیه قائمیه را در سال ۱۳۴۳ تأسیس کرد. این مدرسه علمیه هم اکنون مشغول به فعالیت است. (تاریخ جامع انزلی، همان، ص ۵۸۴)

۳. مثلاً بعضی از جلسات در منزل آقای پورگل برگزار می‌شد. آیت‌الله عبدالله خائفی در گفت‌وگو با نگارندگان اذعان داشت: «بنده قبل از آغاز نهضت امام (ره) چند باری در جلسات پیروان قرآن، که در منزل آقای پورگل بود، شرکت داشتم.»

آقای محمد مهدی پورگل به سرپرستی انجمن پیروان قرآن در بندر پهلوی که آقایان محمد گنجاهی فرد، سیدابراهیم موشع، سیداسماعیل اتقیاء، اعضاء انجمن مزبور هستند جلساتی برای قرائت قرآن شب و صبح جمعه ها در مسجد سرخی و جلسات هفتگی در منزل آقای علی اندک رنج جنب باشگاه گویو تشکیل می شود شرکت دارند ضمن این که اعمال نامبردگان تحت مراقبت مأمورین این ساواک می باشد از آقای محمد مهدی پورگل، هم تهدد کتبی اخذ گردیده که هیچگونه اظهارات و فعالیت های سیاسی در جلسات مزبور نگردد. اینک با تقدیم چهار برگ رونوشت شناسنامه و چهار قطعه عکس از هر یک نامبردگان بالا مقرر فرمایند هرگونه سوابقی از چهار

نفر مزبور در مرکز ساواک استان موجود است خلاصه آن را به این سازمان اعلام فرمایند. رئیس سازمان اطلاعات و امنیت بندر پهلوی .

شرفی
رونوشت برابر اصل است
اصل در پرونده ۱۲۸ -
۰۰۲ می باشد.

کمیسیون امنایان باطنی - سازمان اطلاعات و امنیت کشور
فرمانده: ساواک - بندر پهلوی
شماره: ۱۲۸ - ۰۰۲
تاریخ: ۱۳۵۷/۱۰/۲۹
شماره پرونده: ۱۲۸ - ۰۰۲
شماره پرونده: ۱۲۸ - ۰۰۲

موضوع

آقای محمد مهدی پورگل به سرپرستی انجمن پیروان قرآن در بندر پهلوی که آقایان محمد گنجاهی فرد، سیدابراهیم موشع، سیداسماعیل اتقیاء، اعضاء انجمن مزبور هستند جلساتی برای قرائت قرآن شب و صبح جمعه ها در مسجد سرخی و جلسات هفتگی در منزل آقای علی اندک رنج جنب باشگاه گویو تشکیل می شود شرکت دارند ضمن این که اعمال نامبردگان تحت مراقبت مأمورین این ساواک می باشد از آقای محمد مهدی پورگل، هم تهدد کتبی اخذ گردیده که هیچگونه اظهارات و فعالیت های سیاسی در جلسات مزبور نگردد. اینک با تقدیم چهار برگ رونوشت شناسنامه و چهار قطعه عکس از هر یک نامبردگان بالا مقرر فرمایند هرگونه سوابقی از چهار

رئیس: سازمان اطلاعات و امنیت کشور - تهران
رونوشت برابر اصل است در پرونده ۱۲۸ - ۰۰۲ - ۰۰۲



جمعیت پیروان قرآن غالباً جلسات منظمی برگزار می‌کردند و در این جلسات مباحث دینی و قرآنی مطرح می‌شد و این موضوعات به صورت غیرمستقیم با فضای سیاسی تطبیق داده می‌شد. به عنوان نمونه از خطبه‌های نهج‌البلاغه تفسیری به روز ارایه می‌کردند یا از نشریه مکتب/سلام مقاله یا شعری را انتخاب کرده و می‌خواندند. ساواک از نیمه دوم دهه ۴۰ بیشتر فعالیت‌های پیروان قرآن را رصد می‌کرد. ساواک حتی خطر این گروه را در سطح منطقه، بیشتر از گروه‌های دیگر می‌دانست و احوالات آنان را به دقت زیر نظر گرفته و افراد مؤثر آن را شناسایی کرده بود. در واقع ساواک به این تحلیل رسیده بود که چون آنان از امام خمینی(ره) تقلید و در جهت ترویج افکار و اهداف ایشان حرکت می‌کنند، این گروه را بسیار خطرناک ارزیابی می‌کرد.

در سند زیر این موضوع کاملاً مشهود است:

رونوشت گزارش خبر شماره... ۴۶/۱۰/۲۰ منبع رجوع شود به گزارش عملیات...

۴۶/۱۱/۱۴...

موضوع انجمن پیروان قرآن

خطر این عده که اخیراً در دبیرستان‌ها هم به توسط بناساز نوری رسوخ کرده و جوانان ساده لوح از همه جا بی‌خبر را به دام انداخته‌اند بدون شک زبانشان از حزب منحلۀ توده هم بیشتر است و بدون شبهه با آیت‌الله خمینی ارتباط دارند. افرادی که ذیل نام می‌برم از گردانندگان اصلی این جمعیت بوده و موظف‌اند که به این جمعیت کمک مالی بدهند و اطلاع صحیح دارم دکان بزازی آقای سید اسماعیل اتقیاء را با همان بودجه برای او راه انداخته‌اند...

روزنوت گزار: خبرنامه ۱۴۸۴/۱۱/۱۰ - ۶۶/۱۰/۲۰ منبع وجوه بود بگزار عملیات: ابر

۰۱۵۳۹۰۹۲ ۴۶/۱۱/۱۴ - ۴۱/۷۱۶۷

مؤید انجمن پیران قران

خطرات عدو که خیرات را در پیوسته با هم بتوسل بنا سازند و رسوخ کرد و جوانان ساد بلوغ از معجایی
خبر را بداند اختیارات بدین جهت زمانه از حزب مدخله توده هم بیشتر است بدین جهت هیأت الخفیه
ارتباط دارند افراد بکف بلاشام میسر گردانند گان اسی از جمله بدیده و موافقت که با هم چه نیستند مالی
بدند و اطلاع صحیح دارم دکان بزاز ای سید اسماعیل اختیار را با همان بود جبرای ابرامند: نه اند
زیرا سید اسماعیل بکف خدمت بر شکست شده و معما بالاچ دارند که مغز متفکر جمعیست محمد مهدی، و رنزل
بت الهی میباشی امام جمعه بهرستان مردم را دعوت نمود و برای اختتام پول جبرایوری نمود. و عذراوم نیست
روشن کنم که اگر یکفر از اعضای جمعیست بزند آن بریند بود چه گاهی در اختیار جمعیست ست که طایفه ریرا حو
برای مدت در سال نگهداری کنند. این جمعیست تا بد شکست با جبرایوری زنده بود از اجتماعیت میگردند و از
نواب و سایر اعضای مؤثر قدانیان الهی میگردند بعد از ملاشوی. بدین جمعیست قدانیان اسلام را بت الهی نالک
و صندس بازرگان و کسرها میباشی و تحلیل ملکی و غیره کسب دستور مندرند و واکنش عدم استقلال بزرگ از
تکایان با سیده کسب دستور مندرند و با ناکه با دارد سته است الهی خصم و شوق رتاس است و
بدستورات از ایشم میگرد و دستور انادی خود که میگرد سید اسماعیل اختیار است که میباشی میباشی
مخفیانه مشغول خرید بارچه و با چیز دیگری تهران میگرد و دستورات بخند و با سایر اعضای جمعیست ابلاغ
میباشد و از کسان دیگری که با بزرگ در تراس شستند و دستورات کثیر و با شفا میباشی و او را برای جمعیست میآور
بنا سازند و است کرد رهن مدخلین نفوذ زیادی دارد و اکثر قدرت زاد و حسین جان از مدخلین نیز
با بزرگ ارتباط دارند.

اسامی سایر اعضای جمعیست پیران قران عبارتست از: حاج محمود بیلاهی فرزند شهبان سید عسلاف
حاج محمد خور نژاد شغل علاف که میگرد از خدایان اکثرین افراد جمعیست است که میباشی خود بصورت را
تخوت میباشی. حمد الهی تعدن شغل بزاز. سید اسماعیل اختیار میگرد از اعضای خدایان جمعیست است
که در شوراندن جمعیست پیران قران بر علیه تمام سلطنت بدستگاه دولت بسیار جاد میباشی. غلبه پیری شاکرد
مستقلین مدبر و صاحب گراندها که مدتها با حاج جبرائیل جهاننگ میباشی کار کرده است. بنا سازند و
بان و صفیونی جمعیست در اخت از جمله که فرد خدایان است. و سید عاشورنا و موزگار عباس آقا

[illegible]



البته انجمن پیروان قرآن در دهه سی فعالیت‌های اجتماعی نیز داشته است و گرایشاتی به فدائیان اسلام در آنها مشاهده می‌شد و حتی در ظاهر هم مبلغ اندیشه‌های نواب صفوی^۱ بودند و پوشش ظاهری برخی از اعضای انجمن، مطابق با اعضای فدائیان اسلام بود. آنها حتی در یکی از انتخابات مجلس شورای ملی از حوزه انتخابیه انزلی در طیف طرفدار یک روحانی بودند و در مقابل گزینه سلطنت‌طلبان ایستادند؛ یا در مبارزه با بهائیت در شهر نقش ایفا کردند. از سوی دیگر منش دینی پیروان قرآن و حضور شخصیت‌های مؤثری همانند پور گل، فتحعلی زاده، اتقیاء و غله‌زاری به قوت انجمن کمک شایانی می‌کرد. در واقع انجمن پیروان قرآن تجمیعی از قشر تحصیل کرده دین‌گرا و طیف بازاری مؤمن بودند که هر دو گروه به لحاظ موقعیت خاص خود، دارای شأن اجتماعی مناسبی بودند. آنان سعی داشتند حلقه قرآنی خود را گسترش دهند و به همین دلیل در روزهای هفته با حضور در مساجد شهر، به آموزش قرآن و معارف اسلامی برای نوجوانان می‌پرداختند. وضعیت پیروان قرآن در دهه ۵۰ تغییر می‌کند.

فعالیت‌های روحانیت

بی‌شک جامعه روحانیت چه در سطح مرجعیت و مجتهدین و چه وعاظ و مبلغین در جنبش‌های مردمی معاصر نقش پررنگی داشته‌اند؛ مواضع شخصیت‌هایی هم‌چون میرزای شیرازی،^۲ شیخ فضل‌الله نوری،^۳ سید حسن مدرس و آیت‌الله کاشانی مؤید این موضوع هستند. به همین ترتیب در نهضت امام خمینی نیز این حضور - حتی به شکل انسجام یافته‌تر و تأثیر گذارتر - دیده می‌شود؛ به ویژه حضور و فعالیت روحانیون جوانی که خود معمولاً شاگرد امام در حوزه

۱. سید مجتبی میرلوحی تهرانی ملقب به نواب صفوی در سال ۱۳۰۳ متولد شد. او در حوزه علمیه تهران و نجف تحصیل کرد. نواب گروه فدائیان اسلام را تشکیل داد. ترور کسروی، هژیر، رزم آرا، حسین علا و دکتر فاطمی و مخالفت با بی‌تفاوتی دولت مصدق نسبت به اجرای احکام اسلامی از جمله فعالیت‌های این گروه بود. وی کتابی در خصوص حکومت اسلامی (جامعه و حکومت اسلامی) نوشت. او سفری به اردن و مصر داشت و در دانشگاه الازهر سخنرانی کرد. یاسر عرفات رهبر جنبش فتح فلسطین عامل مبارزات خود با رژیم صهیونیستی را نواب صفوی عنوان می‌کند. او اعتقاد کاملی به اجرای قوانین اسلام و مبارزه با انحرافات دینی داشت. نواب و بعضی از اعضای فدائیان توسط رژیم دستگیر و در ۲۷ دی‌ماه ۱۳۳۴ اعدام می‌شوند.

۲. سید محمد حسن حسینی شیرازی ملقب به میرزای شیرازی، میرزای بزرگ، میرزای مجدد در سال ۱۲۳۰ ه‍.ق متولد شد. پس از درگذشت شیخ مرتضی انصاری مرجعیت عام شیعیان به او رسید. فتوای معروف تحریم توتون و تنباکو از او صادر شد. به همین علت او را احیاگر قدرت فتوا یا میرزای مجدد می‌نامند. سرانجام میرزای شیرازی در سال ۱۳۱۲ ه‍.ق در سامرا درگذشت و در نجف، در جوار حرم حضرت علی (ع) به خاک سپرده شد.

۳. شیخ فضل‌الله نوری در سال ۱۲۵۹ ه‍.ق در روستای «له شک» از توابع کجور مازندران چشم به جهان گشود. تحصیلات خود را در نور مازندران، تهران، نجف و سامرا پیگیری کرد. او نزد استادانی همچون شیخ راضی، میرزا حبیب‌الله رشتی، میرزای شیرازی مشغول تحصیل شد. بعد از کسب درجه اجتهاد در تهران ساکن شد. در ماجرای قیام تنباکو و مشروطه نقش پررنگی داشت.





بودند.

در ایام مذکور این طیف از روحانیون، در انزلی فعالیت‌هایی داشتند که عمده آن نقش تبلیغی و جریان‌ساز است که به بعضی از موارد آن، در بخش رویدادهای مهم دهه ۴۰، تحت عنوان «مسئله مرجعیت جدید و سفر آیت‌الله پیشوایی به قم»، «اخراج شیخ عباسعلی اسلامی از انزلی و واکنش امام» و «آزادی امام از زندان و تلگراف روحانیون انزلی» اشاره شد. برخی از حوادث و رویدادهای دیگری که در این دهه روحانیون در آن نقش ایفا کردند را در این بخش ذکر می‌کنیم:

در خواست امام خمینی (ره) از آیت‌الله پیشوایی جهت کمک کردن به ساخت حوزه

علمیه در قم

به استناد اسناد ساواک، حضرت امام در بهار سال ۱۳۴۳ در نامه‌ای از آیت‌الله پیشوایی تقاضا می‌کند که برای ساخت حوزه علمیه قم، کمک‌هایی از مردم بندر انزلی دریافت گردد. آیت‌الله پیشوایی هم در مسجد جامع^۱ سخنرانی کرده و ضمن تقاضا از مردم برای همیاری در این مسئله، علیه یکی از وعاظ درباری^۲ نیز صحبت می‌کند.

→ پس از آن که متوجه انحرافات غرب‌زده‌های مشروطه‌طلب شد، طرح «مشروطه مشروعه» را ارایه کرد. تصویب قانون نظارت مجتهدین بر مصوبات مجلس شورای ملی از بزرگترین دستاوردهای او بود که در آینده الگویی برای شورای نگهبان در جمهوری اسلامی شد. مخالفین شیخ که از سکولارهای مشروطه بودند؛ او را دستگیر و در یک دادگاه فرمایشی محکوم به اعدام کردند. سرانجام این حکم در سیزده رجب سال ۱۳۲۷ هـ ق اجرا شد. جلال آل‌احمد در کتاب غرب‌زدگی خود در مورد اعدام شیخ می‌گوید: «من نعش آن بزرگوار را بر سر دار هم‌چون پرچمی می‌دانم که به علامت استیلای غرب‌زدگی پس از دویست سال بر بام مملکت ما افراخته شد و اکنون در لوای این پرچم ما شبیه قومی از خود بیگانه‌ایم.»

۱. مسجد جامع در سال ۱۲۸۷ در خیابان ابودر غفاری (سپه سابق) ساخته شد. در آن زمان نام این منطقه، تازه آباد بود و نام این مسجد در ابتدای تأسیس مسجد تازه بود. بعد از تخریب مسجد خان (این مسجد یکی از مساجد قدیمی استان گیلان بود و بسیار بزرگ بود و حوادث مهم تاریخی در آن اتفاق افتاده بود. این مسجد را فردی به نام طهماسب‌خان ساخته بود و در دوران پهلوی اول تخریب شد) که مسجد جامع شهر بود؛ نام مسجد تازه به مسجد جامع تغییر یافت. این مسجد را جمعی از تجار مؤمن شهر زیر نظر حاج سید شفیع آقا مجتهد روحانی بزرگ شهر ساختند. در سال ۱۳۵۶ این مسجد مرمت شد و شکل امروزی را به خود گرفت. از امامان جماعت معروف آن می‌توان از سید رفیع خلخالی (از فعالان مشروطه)، آیت‌الله سید حسین پیشوایی، آیت‌الله سید ابوطالب پیشوایی و آیت‌الله سید محمد جواد پیشوایی نام برد. (تاریخ جامع انزلی، همان، ج ۱، ص ۵۸۷-۵۸۵)

۲. منظور سید محمد بنی‌اسماعیلی است. وی در مراسمات و برنامه‌های رژیم در شهر به عنوان سخنران شرکت می‌کرد. بعد از انقلاب اسلامی از لباس روحانیت خلع شد.

گیرنده: ریاست سازمان اطلاعات و امنیت استان یکم
فرستنده: ساواک بندر پهلوی

بنا به اظهار آقای پیشوایی اخیراً نامه از طرف آیت الله خمینی جهت جمع آوری وجوه برای ساختمان حوزه علمیه در قم به ایشان رسید که اهالی بندر پهلوی را تشویق نمایند که کمک‌هایی بنمایند به همین منظور آقای پیشوایی روز جمعه جاری در مسجد جامع بندر پهلوی بر علیه آقای بنی‌اسماعیل واعظ پهلوی در این باره بیاناتی خواهند نمود علیهذا مقرر فرمایند چنانچه نظریاتی درباره جمع‌آوری وجوه به طریق بالا آن ساواک

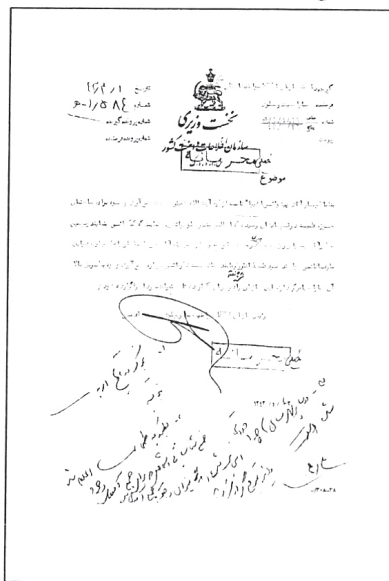
یا مرکز دارند این سازمان را هر چه زودتر در جریان گذارده تا دستورات به مورد اجرا گذارده شود.

رئیس سازمان اطلاعات و امنیت بندر پهلوی.
مهدی ادبی

۱- به مرکز در تاریخ ۴/۱...
بنویسد.

۲- بطوریکه طی ص اعلام شده ضمن شناسایی اشخاص که برای جمع‌آوری وجوه اعلام شده میزان وجوه جمع‌آوری شده دایره به موقع گزارش دهید.

۳- در سایر شهرستان‌ها چه اقدامی شده است. ۴/۳





نکته حائز اهمیت این است که حضرت امام (ره) در بهار سال ۱۳۴۳، یعنی زمانی که از بازداشت رژیم آزاد شده است، این تقاضا را مطرح می‌کند. علاوه بر این که طرح کمک‌رسانی و جمع‌آوری آن، برای آقای پیشوایی موجب دردسر و مزاحمت از سوی حکومت است ایشان، با توجه به دلبستگی که به حضرت امام (ره) دارد، این مهم را می‌پذیرد. از طرفی احتمالاً از سوی روحانیون درباری مخالفتی در این موضوع شده بود که آیت‌الله پیشوایی موضع‌گیری کرد. و مطلب آخر این که ساواک نسبت به این مسئله واکنش نشان می‌دهد. چون از یک طرف به دنبال افرادی است که این کمک‌ها را جمع‌آوری کرده و به قم ارسال می‌کنند و از طرف دیگر به دنبال کسانی است که در ساخت حوزه علمیه کمک کردند و می‌خواهد آنها را شناسایی کند. ساواک می‌توانست از این راه علاقه‌مندان امام را بشناسد.

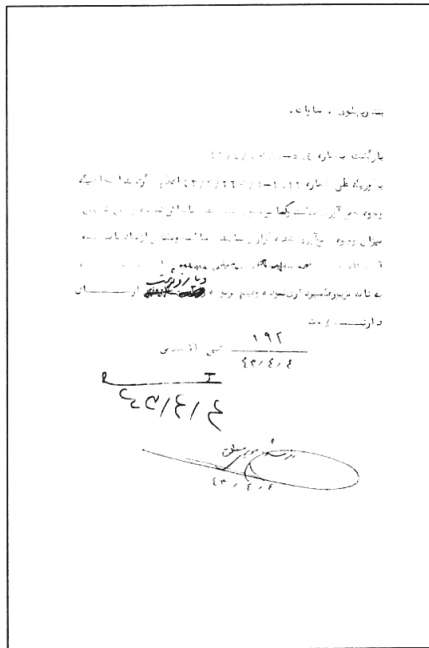
بازگشت به شماره ۵۸۴۰-۱/۱۵/۴۳/۴

به طوری که طی شماره ۱۸۱۲-۱/۱۵/۴۳/۳/۲۶ اعلام گردید اشخاصی که وجوه جمع‌آوری می‌کنند و کسانی که پول می‌دهند شناسایی نموده و ضمن تعیین میزان وجوه جمع‌آوری شده گزارش نمایند. ضمناً به نحو مقتضی از مفاد نامه آیت‌الله خمینی [..ناخوانا] به نامه مزبور عکسبرداری نموده و فیلم مربوطه و یا رونوشت ارسال دارند٪.

۱۹۲-۴۳/۴/۴ شیخ الاسلامی

رمز شد... مطلق

۱۳۴۳/۴/۴





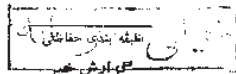
مجلس وعظ حجت الاسلام فلسفی^۱ در انزلی

حجت الاسلام محمدتقی فلسفی از وعاظ مشهور کشور است که هم از افراد معتمد حضرت امام (ره) محسوب شده و هم در نهضت اسلامی امام، نقش پررنگی ایفا کرده است. او در اوایل تابستان سال ۱۳۴۶، سفری تبلیغی به رشت و بندر انزلی انجام می‌دهد که در این سفر پنج روزه، مسجد بی‌بی حوریه انزلی^۲ محل سخنرانی ایشان بود. محتوای صحبت ایشان در خصوص مسائل اخلاقی و شخصیت پیامبر اسلام (ص) و نقش یک رهبر در جامعه اسلامی بود و بر اساس شناختی که از آقای فلسفی و نوع صحبت‌هایشان وجود دارد، می‌توان بیان کرد که ایشان صحبت‌هایش رنگ و بوی سیاسی دارد. چون مسئله نقش رهبر و ویژگی‌های آن، چنان حائز اهمیت بوده که ساواک، آن را رصد کرده و درباره‌اش گزارشاتی داده است. در این سفر که به همراهی آیت‌الله ضیاءیری (از علمای رشت) و با استقبال گروه زیادی از مردم صورت می‌گیرد، دو نفر در بندر انزلی نقش میزبانی‌شان را برعهده دارند که نام این دو در اسناد ساواک نیز ذکر شده است: آیت‌الله پیشوایی و شیخ احمد سلطانی. احمد سلطانی که شاگرد آیت‌الله پیشوایی است، در آن زمان پیش‌نماز «مسجد بی‌بی حوریه» بوده و اکثر دعوت‌هایی که از وعاظ شهیر در شهر انجام می‌شده، از سوی ایشان و به دستور آقای پیشوایی صورت می‌گرفته است. حضور آقای فلسفی حتی مورد توجه ساواک مرکز نیز بوده و آنها طی پیغامی به ساواک گیلان، خواهان تحت مراقبت قرار گرفتن وی شدند.

۱. محمدتقی فلسفی متولد ۱۲۸۷ در تهران است. او فرزند آیت‌الله حاج شیخ محمدرضا تنکابنی از علمای مشهور مازندران و تهران بود. فلسفی از وعاظ معروف کشور بود که سخنرانی‌های اخلاقی و سیاسی او زبانزد خاص و عام بود. وی در ماجرای ملی شدن صنعت نفت و مبارزات نهضت اسلامی امام خمینی (ره) فعالیت داشت. محمدتقی فلسفی در سال ۱۳۷۷ در تهران درگذشت. (زبان گویای اسلام، حجت الاسلام فلسفی به روایت اسناد ساواک، تهران، مرکز بررسی‌های اسناد تاریخی، اردیبهشت ۱۳۷۸).

۲. در قسمت شرقی انزلی در محله شالور بقعه‌ای منتسب به یکی از سادات به نام بی‌بی حوریه است. در کنار این بقعه مسجدی بنا شد که مسجد بی‌بی حوریه نام گرفت. این سخنرانی‌ها از ۱۳۴۶/۴/۵ به مدت پنج روز به مناسبت میلاد حضرت رسول گرامی اسلام (ص) بوده است.

۰۱۰۲۴۰۴۶



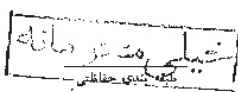
درجه فوریت

- نسخه شماره ۱ - به ۳-۱-۱۰۰-۱
از ۲ - از ۳-۱-۱۰۰-۱
۳ - شماره گزارش، از ۳-۱-۱۰۰-۱
۴ - تاریخ گزارش، از ۳-۱-۱۰۰-۱
۵ - پیوست، از ۳-۱-۱۰۰-۱
۶ - گیرندگان خبر، از ۳-۱-۱۰۰-۱
- ۷ - منبع، از ۳-۱-۱۰۰-۱
۸ - منشأ، از ۳-۱-۱۰۰-۱
۹ - تاریخ وقوع، از ۳-۱-۱۰۰-۱
۱۰ - تاریخ رسیدن خبر به منبع، از ۳-۱-۱۰۰-۱
۱۱ - تاریخ رسیدن خبر بر مبنای عملیات، از ۳-۱-۱۰۰-۱
محل، از ۳-۱-۱۰۰-۱
۱۲ - ملاقات حضارتی، از ۳-۱-۱۰۰-۱

موضوع، خطه / پیرو

بنابر دعوت آقایان نمایانری و پیشواست فراراست محمد تقی فلسفی
از روز دوشنبه پنجم بهار جاری بمدت پنج روز برشت عزیمت نماید
همچنین فراراست پس از چهار روز اقامت در برشت یکروز هم در بند ر
پهلوی پرتامای توسط نامبرده اجرا گردد.
نشریه رهبر عطایات:
نحت گزارر فوق مورد تأیید است. ب

۱۴۵



۹۰۳۲۰۴۷

تخیلی محرمات



نخست وزیر

سازمان اطلاعات امنیت کشور

تیمسار ریاست سازمان اطلاعات و امنیت کشور (اداره کل سوم) ۳۱۶

از: ساواک (مستقل، بکرم، گملان)

شماره: ۲۹۰۹

تاریخ: ۲۴ مرداد ۱۳۵۷

پیوست:

به:

در باره: آقای محمد تقی فلسفی واهف

حطف بشماره ۲۱۶/۲۱۶۶۷ - ۳۱۶/۶ - ۴۶/۴/۶ نامبرده بالا در تاریخ ۴۶/۴/۶ بنابعد عت حاج شیخ محمد سلطانی واهف از طرف هیئت مدیره مسجد بی بی خدیجه بندر پهلهوی به آید شهرستان وارد و مدت پنج روز در مسجد یا د شده فوق بترتیب بهرامون بعثت حضرت رسول (ص) وفتقر بکه رهبر وپاره دیگری امور اخلاقی صحبت نمود در اغلب سخنرانیهای نامبرده روسای ادارات بندر پهلهوی وند های ازطریق سازمان وادعای سرشناس رشت بندر پهلهوی حضور داشته اند .

مشارالیه پس از مدت پنج روز سخنرانی در بندر پهلهوی بنابعد عت حاج سید محمود ضیاءیری برشت وارد و مدت ده روز نیز در مسجد کاسه فروشان رشت در باره شخصیت بحث نمود . محل سکونت وی در رشت منزل آقای سید محمود ضیاءیری بود و چند روز نیز بنابعد عت آقایان شیخ های حسام . حاج حسین خوشبین . شیخ محمد لاکانی . حاج محمد علی صدرائی اشکری و حاج اعتماد شمس گیلانی برای صرف نهار منزل نامبرده گان رفته است که در چهار منزل آقایان ضیاءیری و اشکری آقایان استاند ارستان بکرم نیز حضور داشته اند .

بمنظوره روزی هفت مشارالیه در مسجد کاسه فروشان جلینختاد هزارریال از طرف سازمان رشت جمع آوری که از این مبلغ پنجاه هزارریال بخود آقای فلسفی صیبت هزارریال نیز بقای ضیاءیری و همزمان وی پرداخت کرده است . نامبرده انروز ۴۶/۴/۲ نیز بنابعد عت حاج سید ابوالقاسم ارباب امام مسجد بالا محله قومن بمنظوره روزی هفت در آن مسجد به قومن هزینت نموده که بگوینگی سخنرانیها و توقف نامبرده در آن شهرستان نیز موقع گزارش خواهد شد .

رئیس سازمان اطلاعات و امنیت استان بکرم . شیخ الاسلامی .

مستند
مستند
مستند

۱۱۵
۸۰۱۱



تاریخ : ۴۶/۴/۶

شماره: ۳۱۶/۲۴۴۶۷

مراجعت و خلاصه‌ای از
سخنرانیهایش اعلام دارند.

از طرف لیقوانی

٢٢/٢/٢

رئیس بخش ۳۱۶- باصری

رئیس اداره یکم عملیات

٢٢/٢٢

۲۱۶
بایگانی شود

سفر تبلیغی آیت الله خامنه‌ای به انزلی

یکی از رخداد‌های تاریخ انقلاب، حضور تبلیغی آیت الله خامنه‌ای به این شهر است. ایشان که از شاگردان و یاران امام بود، در یک سفر تبلیغی از روز ۱۲ آذر تا ۱۱ دی ماه سال ۱۳۴۶ - که مصادف با ماه رمضان بود - به انزلی سفر و در خانه آقای دارچینی^۱ اقامت می‌کنند. ایشان در این ماه، در چند مسجد برنامه داشتند که اصلی‌ترین آن در «مسجد قائمیه» و مسجد روستای «کپورچال»^۲ بوده است. ساواک در سندی اعلام می‌کند که ایشان مجوز سفر تبلیغی در انزلی را دارند.



آیت الله خامنه‌ای، دهه ۴۰ سفر تبلیغی به انزلی به همراه سید محمد جواد فضل الله

۱. مرحوم آقای دارچینی (یا فریدون پویا) از مؤمنین شهر و عضو هیئت امناء مسجد قائمیه بود. او نام مسجد آخر را به مسجد قائمیه تغییر داد. (تاریخ جامع انزلی، همان، فصل تاریخ اماکن مذهبی)
 ۲. روستای کپورچال در منطقه چهار فریضه و در قسمت غرب انزلی است.

نخست وزیر
سازمان اطلاعات امنیت کشور
 س.ا.ا.ک

از: **سا و سبند ربهلوی**
 شماره: **۱۳۹۵/هـ**
 تاریخ: **۴۶/۱/۱۹**
 پیوست:
 به:

رأست سازمان اطلاعات و امنیت استان یکم

در باره: **ما مبارک رمضان**

وعاظ مشروحه زیر که در مساجد این شهرستان پخش میگردند در صورتها یا رسانی (منوع المنبر)
 نمیدانند و طبق اطلاعات واصله تا بهر دوگان وسیله شخصی بنام نجفی در قم که اردوستان
 حاج موسوی فتح علیزاده میباشد بهمان مساجد معرفی گردید و اندک عیبها با توجه به اینکه
 آقای حاج موسوی فتح علیزاده بنظر این سا و انا وظرفه ارا ن خیمینی بوده و از طرف دیگر
 وعاظ وسیله آقای نجفی بنا بر توصیه تا بهر دو جهت موعظه با این شهرستان وارد گردید و مانند
 لذا مقرر گردید سوا بق آقای نجفی را در مرکز بررسی و اعلا نغا بند که آیا مشا را لیه ارای چسوا بق
 بود و از طرف ارا ن خیمینی میباشد یا خیر. - ص

رئیس سازمان اطلاعات و امنیت بند ربهلوی - موسوی

۱۹۱۹

محرمانه

- ۱- تاسیخ فایده اس
- ۲- تاسیخ الیکتر
- ۳- حاج نجف میرزا قمر شیرین
- ۴- تاسیخ نجف ام و غفر



در روزهای نخست حضور ایشان، جریانی در روستای کپورچال اتفاق افتاده است که شاهدان عینی چنین روایت کرده‌اند: آیت‌الله خامنه‌ای در دو، سه روز اولی که به منبر می‌روند، برخلاف عادت مرسوم وعاظ، در انتهای سخنرانی، دعا برای شاه نمی‌کنند. این امر موجب می‌شود که بعضی به ایشان اعتراض کرده و درخواست دعا برای شاه کنند. ولی وی از انجام این درخواست، طفره می‌رود که باعث می‌شود بعضی طرفداران شاه از ادامه حضورشان ممانعت کنند و عذرشان را خواستند. نکته مهم این است که چنین جریانی در سال‌های ۱۳۵۱ و ۱۳۵۲ نیز در این روستا برای وعاظ دیگری رخ می‌دهد که همگی به وسیله ساواک ثبت شده است.^۱ آیت‌الله خامنه‌ای در سفری که در ۱۳ اردیبهشت‌ماه سال ۱۳۸۰ به بندر انزلی داشتند، ضمن بیان این خاطره، به تحلیل موقعیت شهر و مردم آن می‌پردازند که به گوشه‌ای از آن اشاره می‌کنیم:

سال‌ها قبل به بندر انزلی آمده‌ام. در این شهر روزهای متمادی بودم. با این شهر و مردم این شهر و روحیات مردم تا حدودی آشنا هستم. مردم با استعداد و خون‌گرم؛ مردم با نشاط و عمیقاً برخوردار از دیانت. این یک قضاوت واقع‌بینانه است. اگر کسی درست تأمل کند، در آن تلاش و فعالیت سازمان‌یافته و بسیار انبوه و مترامکی که برای دور کردن این مردم از دین بر سر این شهر بارید، این حرف را تصدیق خواهد کرد... وابستگان به رژیم فاسد می‌خواستند این شهر را یک جا وابسته و متعلق کنند به دربار فاسد پهلوی، اسمش را عوض کردند، فعالیت‌های تبلیغاتی به نفع رژیم گذشته در اینجا انجام دادند. از همه ابزارهای تبلیغی هم استفاده کردند. من یک ماه در این شهر در سی و چهار سال پیش ماندم و از نزدیک دیدم که از چه ابزارهایی استفاده می‌کنند. هم در خود این شهر سخنرانی می‌کردم، هم در بخش کپورچال که آنجا هم چند روزی رفتم و با مردم آنجا هم آشنا شدم. دیدم از تمام وسایل تبلیغی استفاده می‌کنند که دل این مردم و ذهن این مردم را وابسته کنند به رژیم فاسد پهلوی. از سپاهی دانش گرفته تا اگر که دست‌شان می‌رسید، به یک عمامه به سر،^۲ تا بقیه ابزارهای

۱. این نکته در مصاحبه‌های متعدد از زبان مردم شهر بیان شده است که چند روز از منبر ایشان نگذشته بود و ایشان در پایان منبر به شاه دعا نمی‌کردند که رحمت جای بیجاری - کدخدای وقت - و فردی به نام «درویشان» اعتراض کرده و عذر ایشان را می‌خواهد. در گزارش دیگری از ساواک آمده است که مشابه چنین جریانی برای سید حسین علوی وعاظ و اسدالله غفاری نیز در دهه ۵۰ روی داده است. به طوری که اهالی روستا حتی با آمدن آقای غفاری در سال ۵۱ به دلیل این که ایشان در محرم گذشته دعا نمی‌کردند، استنکاف ورزیدند! (گزارش تاریخ ۱۳۵۲/۸/۱)

۲. این مسئله تأکیدی است به این که رژیم در انزلی از روحانیون ساده‌اندیش و ناآگاه و بعضاً منفعت‌طلب جهت تبلیغ سود می‌برد.

تبلیغی. دستگاه‌های رسمی که هم در اختیار خودشان بود. اسم اینجا راهم که عوض کرده بودند به اسم خودشان گذاشته بودند.^۱

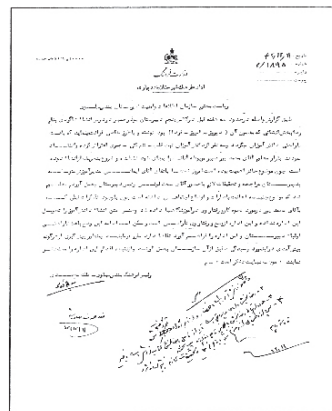
فعالیت فرهنگیان

فعالیت‌های صوری رژیم گرچه توانست عوام را از تحولات اجتماعی دور دارد و به ناآگاهی آنان دامن زند، اما طبقه روشنفکر و تحصیل کرده معمولاً به این اصلاحات روبنایی رضایت ندادند. فرهنگیان (پرسنل وزارت آموزش و پرورش) از جمله این گروه بودند. آنان از حضور در کلاس درس استفاده می‌کردند و انتقادات خودشان را - در لابه‌لای درس به طور غیر مستقیم یا با اشاره به حوادث اجتماعی روز - نسبت به رژیم مطرح می‌کردند.

ریاست محترم سازمان اطلاعات و امنیت شهرستان بندر پهلوی

طبق گزارش واصله در حدود سه هفته قبل در کلاس پنجم دبیرستان بوذرجمهر در درس انشاء شاگردی به نام رضابخش انشائی که مضمون آن (دیروز - امروز - فردا) بود نوشته و با طرز خاصی قرائت می‌نماید که باعث ناراحتی دانش‌آموزان می‌گردد و سه نفر از دانش‌آموزان نیک قلب - تنهائی - [بوی] اعتراض کرده و انتقاد نمودند به قرار معلوم آقای محمدپور دبیر مربوطه آنان را بجای خود نشانده و شروع به تعریف از انشاء نموده است چون موضوع حائز اهمیت بوده است امروز شخصاً به اتفاق آقای ایمانی

مدیر آموزش متوسطه دبیرستان مراجعه و تحقیقات لازم با حضور آقای سعدلونی رئیس دبیرستان به عمل آوردم معلوم شد که موضوع جنبه اهانت پادارات و اوضاع اجتماعی داشته است چون با وجود تذکرات قبلی که به آقای محمدپور در مورد نحوه کار و رفتار وی در آموزشگاه‌ها داده شد و حتی متن انشاء دانش‌آموز را تحویل این اداره نداده و این اداره از وضع و رفتار وی ناراضی است و ممکن



است ادامه این وضع باعث ناراحتی اولیاء دبیرستان و این اداره را فراهم آورد. تقاضا دارد مقرر فرمایند به منظور پیشگیری از هرگونه پیش آمدی در این مورد رسیدگی دقیق از آن سازمان به عمل آورند و از نتیجه اقدام این اداره را مستحضر نمایند. موجب نهایت تشکر است.

رئیس فرهنگ بندر پهلوی - ملک محمدی

مرادی

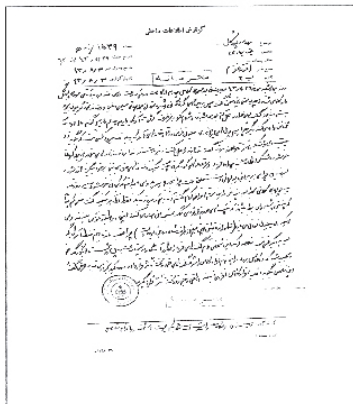
۱- پدران سه نفر دانش‌آموزان احضار و از نامبردگان تعهد گرفته شود.

۱. رنگ/ایمان؛ مجموعه سخنرانی‌های مقام معظم رهبری در گیلان، همان، ص ۷۰-۶۹.

گزارش اطلاعات داخلی

موضوع: مهدی پورگل

روز چهارشنبه مورخه ۴۳/۷/۲۹ در دبیرستان بوذرجمهری کلاس چهارم ادبی ساعت دوم که ساعت درس فقه بوده آقای مهدی پورگل وارد کلاس شدند راجع به معنی دین سخن گفت سپس به دین‌های گوناگون اشاره نمود از جمله بهائی، مسیحی و غیره و اضافه نمود که چون بچه هستیم باید نماز گفته‌های خداوند عمل کند بعد به حاشیه زد و شروع کرد به مزخرف‌گوئی تا امریکا داریم چه غم داریم گندم ما را او تن تن وارد می‌کند دیگر [چه]



می‌خواهیم پول‌های ایران ۷۰ میلیون تومان در قمارخانه‌های امریکا بساد فنا می‌رود کسی نیست که بگوید آن [..ناخوانا] چیست ولی وقتی که ۲۰ نفر می‌خواهند بروند گفته خداوند را عمل کنند و به زیارت خانه خدا بروند روزنامه‌های مزدور از جمله کیهان خوشه روشنفکر اطلاعات بنای داد و فساد و سرمقاله‌های گوناگون چاپ می‌کنند و قیافه‌های حق به جانی به خود می‌گیرند ارز کشور به

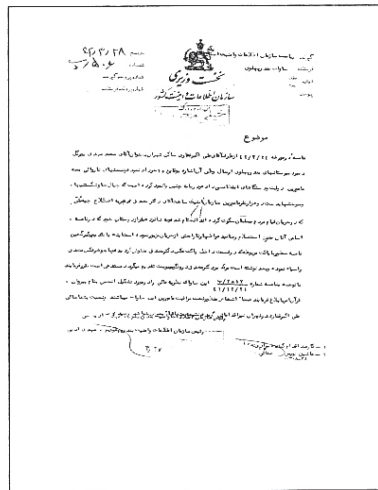
عربستان چرا می‌برید این پول‌هایی است متعلق به ملت چرا به خارج می‌برید ولی ما می‌دانیم که کیهان خوشه و سایر روزنامه‌ها چه پول‌های کلانی به هدر می‌دهند من در این موقع اعتراض کردم آقایانی که می‌روند به مکه فقط ظاهر می‌کنند گفت خیلی کم پیدا می‌شود که چنین باشند ولی پیدا می‌شوند که چک‌های صد هزار تومانی کمک به مستحدمان صادر می‌کنند اینها دو طبقه مؤمن هستند ولی این که ۷۰ میلیون تومان می‌بازد (منظور از باختن این مبلغ از طرف شاه در وین بوده است) چرا عقب مانده‌ایم فقط امریکا گندم می‌دهد

غمی نیست خلاصه این که این شخص تمام گفته‌های فردا را به طور آشکار در این ساعت بیان داشت تا این که زنگ خورد و مجبور شد که از کلاس برود در اینجا تمام افراد کلاس را متوجه گفته‌های خود و تحت تأثیر قرار داده در حالی که به جز درس نباید حرفی گفته شود این شخص می‌گوید اغلب افراد کلاس افرادی هستند دهاتی و خیلی زود تحت تأثیر قرار می‌گیرند.

گیرندگان: ریاست سازمان اطلاعات و امنیت استان یکم جهت استحضار و اقدام مقتضی

از دیگر فعالیت‌های فرهنگیان در آن دوران، پخش نشریات و اعلامیه‌ها یا اخبار کشور بود و تلاش می‌کردند فضای سیاسی شهر را گرم نگه داشته و با ارتباطی که با دیگران در سایر شهرها داشتند، می‌توانستند به این اطلاعیه‌ها دست یابند و از طریق ارتباط چهره به چهره، آن را ترویج دهند.

نامه در مورخه ۴۲/۳/۲۴ از طرف آقای علی اکبر غفاری ساکن تهران به عنوان آقای محمد مهدی پورگل دبیر دبیرستانهای پندر پهلوی ارسال و طی آن اشاره به وقایع ۱۵ خرداد نموده و نسبت‌های ناروایی به مامورین دولت و دستگاه‌های انتظامی داده و در نامه چنین وانمود کرده است که چپال‌ها (چپاولها) و شکستنها و سوختنها به دست دو هزار نفر مامورین سازمان امنیت ساخت آقای دکتر مصدق رهبر به اصطلاح جبهه ملی که در جریان قیام مردم مسلمان سکوت کرده‌اند انجام شده و به شانزده نفر از دوستان خود که در نامه اسامی آنان مندرج است سلام رسانیده و اظهار ناراحتی از جریان مزبور نموده است. اینک با تقدیم یک برگ عین نامه منظور با پاکت



مربوطه که در قسمت داخل پاکت عکس دکتر مصدق منقوش گردیده و با جوهر عکس مصدق را سیاه نموده و بعد نوشته است مرگ بر دکتر مصدق دروغگو به پیوست تقدیم می‌گردد مستدعی است مقرر فرمایند با توجه به نامه شماره ۲۵۱۷/ب/این ۴۱/۱۲/۲۱ ساواک نظریه عالی را در مورد تشکیل انجمن به نام پیروان قرآن امر به ابلاغ فرمایند ضمناً اشخاص منظور تحت مراقبت مامورین این ساواک می‌باشند و نسبت به شناسایی علی‌اکبر

غفاری در تهران نیز اقداماتی گردیده نتیجه متعاقباً به عرض خواهد رسید. رئیس سازمان اطلاعات و امنیت پندر پهلوی. مهدی ادبی

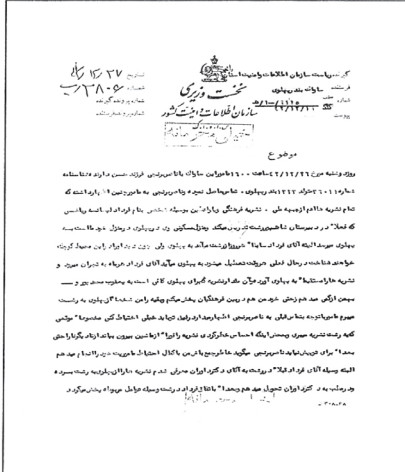
- ۱- کارمند اقدام‌کننده مرادی
- ۲- ماشین‌نویس صفائی



گیرنده: ریاست سازمان اطلاعات و امنیت استان گیلان
فرستنده: ساواک بندر پهلوی

روز دوشنبه مورخ ۲۶/۱۲/۴۲ ساعت ۱۶۰۰ مأمورین ساواک با ناصر
برنجی فرزند حسن دارنده شناسنامه شماره ۳۶۰۱۱ متولد ۱۳۲۳ بندر
پهلوی تماس حاصل نموده و ناصر برنجی به مأمور چنین اظهار داشته که
تمام نشریه‌ها اعم از جبهه ملی نشریه فرهنگی و یا واعظین به وسیله شخص
به نام فرداد لیسانسه [لیسانسیه] ریاضی که فعلاً در دبیرستان شاهپور رشت
تدریس می‌کند و منزل مسکونی وی در پهلوی در منزل خود ما است به
پهلوی می‌رسد البته آقای فرداد سابقاً هر روز از رشت می‌آمد به پهلوی ولی

چون دید او را در این
محیط کوچک خواهند
شناخت در حال فعلی هر
وقت تعطیل می‌شود به
پهلوی می‌آید آقای
فرداد همراه به تهران
می‌رود و نشریه‌ها را
مستقیماً به پهلوی آورده
و آن مقدار نشریه که
برای پهلوی کافی است به
یعقوب محمدپور و بهمن
ازگمی می‌دهم زحمتی [و]
حتی] خود من هم در
بین فرهنگیان پخش
می‌کنم و بقیه را من
شخصاً از پهلوی به رشت
می‌برم مأمور با توجه به
تماس قبلی به ناصر

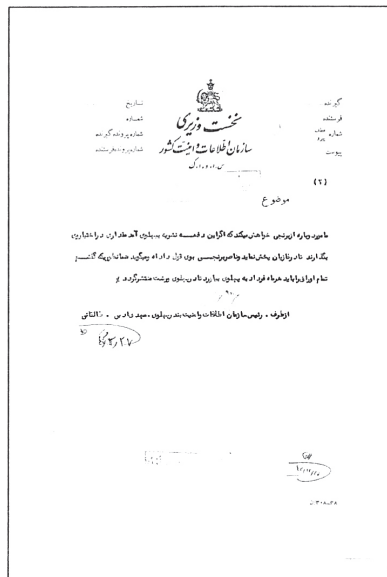


برنجی اظهار می‌دارد رفیق تو باید خیلی احتیاط کنی مخصوصاً موقعی که
به رشت نشریه می‌بری و به محض این که احساس خطر کردی نشریه را
فوراً از ماشین بیرون بیاورد تا دیگر ناراحتی بعداً برای تو پیش نیاید. ناصر
برنجی می‌گوید خاطر جمع باش من با کمال احتیاط مأموریت خود را انجام
می‌دهم البته وسیله آقای فرداد قبلاً در رشت به آقای دکتر داوران معرفی
شدم نشریه‌ها را از پهلوی به رشت برده و در مطب به دکتر داوران تحویل
می‌دهم و بعداً به اتفاق فرداد رشت وسیله عوامل مربوط پخش می‌گردد.
مأمور دودباد از

خواهش می‌کند که اگر این دفعه نشریه پهلوی آمد مقداری در اختیار وی بگذارند تا در غازیان پخش نماید و ناصر برنجی به وی قول داده و می‌گوید همان طوری که گفتم تمام اوراق را باید هر ماه فردا به پهلوی بیاورد تا در پهلوی و رشت منتشر گردد. از طرف.

رئیس سازمان اطلاعات و امنیت بندر پهلوی، مهدی ادبی، طالقانی

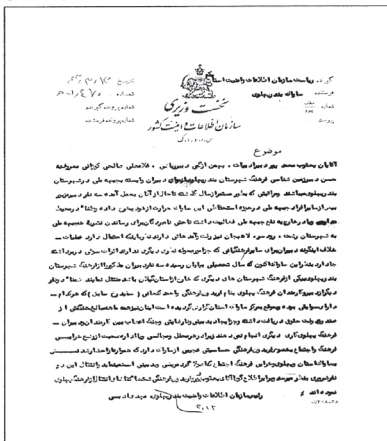
۴۲/۱۲/۲۷



گیرنده: ریاست سازمان اطلاعات و امنیت استان یکم
فرستنده: سازمان بندر پهلوی

آقایان یعقوب محمدپور دبیر ادبیات، بهمن ازگمی دبیر ریاضی، غلامعلی صالحی کوزانی معروف به حسن دبیر زمین‌شناسی فرهنگ شهرستان بندر پهلوی از دبیران وابسته به جبهه ملی در شهرستان بندر پهلوی می‌باشند و مراقبتی که به طور مستمر از سال گذشته تا حال از آنان به عمل آمده سه نفر دبیر مزبور بیش از سایر افراد جبهه ملی در حوزه استحفاظی این ساواک حرارت از خود به خرج داده و علناً در محیط مدارس و یا در خارج به نفع

جبهه ملی فعالیت داشته تا حتی نامبردگان برای رساندن نشریات جبهه ملی به شهرستان رشت، رودسر، لاهیجان نیز رفت و آمدهائی دارند نظر به این که احتمال دارد عملیات خلاف اینگونه دبیران برای سایر فرهنگبانی که جز امور محوله نظر دیگری ندارند اثرات سوئی در برداشته جا دارد به نظر این ساواک اکنون که سال تحصیلی به پایان رسیده سه نفر دبیران مذکور را از فرهنگ شهرستان بندر پهلوی به یکی از فرهنگ



شهرستان‌های دیگری که خارج از استان گیلان باشد منتقل نمایند. ضمناً دو نفر دیگر از دبیر و کارمندان فرهنگ پهلوی به نام فریدون فرهنگی و احمد کتغانی (سفید رخ سابق) که هر کدام دارای سوابقی بوده و به موقع به مرکز ساواک استان گزارش گردیده است اینان نیز همه ماهه مبالغ هنگفتی از صندوق دولت حقوق دریافت داشته و جزء ایجاد بدبینی و ناراضی و جنگ اعصاب بین کارمندان و دبیران فرهنگ پهلوی کار دیگری انجام نمی‌دهند زیرا در هر محفل و مجالسی و یا اداره صحبت از وضع خرابی فرهنگ و

خصوص فریدون فرهنگی حساسیت عجیبی از ساواک دارد که همواره از احضار شدنش به ساواک استان و پهلوی و خرابی فرهنگ اجتماع که اصولاً فرد مریض و بدبینی است می‌نماید و انتقال این دو نفر ضروری به نظر می‌رسد و برابر اطلاع گویا آقای یعقوب محمدپور و فریدون فرهنگی شخصاً تقاضای انتقال از فرهنگ پهلوی نموده‌اند.

رئیس سازمان اطلاعات و امنیت بندر پهلوی. مهدی ادبی ۴۳/۳/۱۲

گیرنده : ریاست سازمان اطلاعات استان یکم
فرستنده : ساواک بندر پهلوی

روز ۴۳/۴/۶ در حین کنترل پست نامه از نجف اشرف از طرف شخصی به نام عبدالمجید الثائر به این عنوان ایران بندر پهلوی - توسط آقای پیشوائی محضر مقدس دانشمند مجاهد جناب آقای گل پور (منظور محمد مهدی پورگل) داماد آقای حاج امام جمعه پیشوائی دبیر دبیرستان های فرهنگ پهلوی می باشد رسیده بود پس از گشایش پاکت محتوی آن یک شماره روزنامه ایران آزاد ارگان سازمان های جبهه ملی

ایران در اروپا شماره سوم سال دوم نیمه اول اسفند ماه ۱۳۴۲ که نمونه آن در ایام تعطیلات عید برای افراد وابسته به جبهه ملی به پهلوی رسیده بود و در مرکز ساواک استان موجود است لذا مراتب جهت استحضار به عرض می رسد و عین روزنامه در پرونده محمد مهدی پورگل ضبط و تحت مراقبت می باشد. %
رئیس سازمان اطلاعات و امنیت بندر پهلوی.
مهدی ادبی

گیرنده: ریاست سازمان اطلاعات استان یکم
فرستنده: ساواک بندر پهلوی
تاریخ: ۴۳/۴/۶
شماره: ۴۳۳
موضوع: خطی به ریاست سازمان اطلاعات استان یکم

ریاست سازمان اطلاعات و امنیت استان یکم
موضوع: خطی

دور ۴۳/۴/۶ در حین کنترل پست نامه از نجف اشرف از طرف شخصی به نام عبدالمجید الثائر به این عنوان ایران بندر پهلوی - توسط آقای پیشوائی محضر مقدس دانشمند مجاهد جناب آقای گل پور (منظور محمد مهدی پورگل) داماد آقای حاج امام جمعه پیشوائی دبیر دبیرستان های فرهنگ پهلوی می باشد رسیده بود پس از گشایش پاکت محتوی آن یک شماره روزنامه ایران آزاد ارگان سازمان های جبهه ملی ایران در اروپا شماره سوم سال دوم نیمه اول اسفند ماه ۱۳۴۲ که نمونه آن در ایام تعطیلات عید برای افراد وابسته به جبهه ملی به پهلوی رسیده بود و در مرکز ساواک استان موجود است لذا مراتب جهت استحضار به عرض می رسد و عین روزنامه در پرونده محمد مهدی پورگل ضبط و تحت مراقبت می باشد.

رئیس سازمان اطلاعات و امنیت بندر پهلوی - مهدی ادبی

شماره: ۴۳۳
تاریخ: ۴۳/۴/۶





در میان معلمان، سه گرایش عمده وجود داشت: گرایش مربوط به طیف اسلامی و انقلابی که با تربیت دانش آموزان فاضل و مؤمن، به تغییر نگرش آنان و گرایش به سمت دینداری مشغول بودند که محمد مهدی پور گل و محمد علی گنجه‌ای فر از این گروه هستند و گرایش دیگر از گرایشات ملی یا چپ گرایانه برخوردار بودند و به واسطه نفوذ جریان ملی، پس از دهه ۳۰ یا تأثیر حزب توده به فعالیت و تبلیغ اندیشه‌های خود مشغول بودند. از فعال‌ترین شخصیت‌های فرهنگی مبارز در این دوره کوتاه می‌توان به یعقوب محمدپور،^۱ بهمن ازگمی و غلامعلی صالحی اشاره کرد. در اوایل دهه ۴۰ فعالیت این قشر چشم‌گیر بوده است. شواهد نیز نشان‌گر این است که ساواک فعالیت فرهنگیان را زیر نظر داشته و به دقت هر یک از معلمان را رصد کرده و برخی از جریان‌ات دانش‌آموزی را منتسب به فرهنگیان متعرض می‌دانسته است و البته همه این فعالیت‌ها را به گروه‌های ملی نسبت می‌داده است. برخی از این گزارشات را مرور می‌کنیم:

یعقوب محمدپور دبیر جدیدالاستخدامی بود که در زمان حضورش در انزلی، دست به فعالیت‌های مذهبی-سیاسی زده و به نوعی رهبری گروه فرهنگیان مخالف را بر عهده داشته که این مسئله در گزارشات سال‌های ۱۳۴۲ تا ۱۳۴۴ ساواک، به خوبی مشهود است. وی از هر فرصتی استفاده لازم را می‌برد؛ از تشویق دانش‌آموزان مخالف به اعتراض یا شعارنویسی تا تشکیل جلسات با فرهنگیان مخالف؛ که این امر موجب می‌شود ساواک هم فعالیت‌های او را زیر نظر گرفته و مورد مراقبت شدید قرار گیرد.

۱. یعقوب محمدپور در سال ۱۳۱۶ متولد شد. وی دارای مدرک کارشناسی ادبیات است. به خاطر فعالیت‌های سیاسی از انزلی به لاهیجان منتقل شد. در سال ۵۴ توسط ساواک دستگیر شد. در تظاهرات‌های انقلابی لاهیجان فعال بود. در سال ۱۳۶۶ از اداره آموزش و پرورش بازنشسته شد. در حال حاضر ساکن شهرستان لاهیجان است. (انقلاب اسلامی گیلان به روایت اسناد ساواک، تهران، مرکز بررسی‌های اسناد تاریخی، ۱۳۸۹، ج ۱، ص ۲۹)

ریاست سازمان اطلاعات و امنیت استان یکم

اظهارات شخص مزبور با توجه به هدایت و کسب اطلاع از مخبر به نظر این ساواک صحیح است به این نحوی که محمد سلطانی هرگونه نشریه و نوشته و اطلاعات که از طریق جبهه ملی در شهرستان بندر پهلوی و یا احیاناً از جاهای دیگر به دست می‌آورد بلافاصله با مخبر این ساواک در میان می‌گذارد و به‌طور حتم چنانچه زمینه نیز برای نامبرده مساعد باشد از فعالیت خود دست بردار نبوده و یکی از افراد مورد اعتماد جبهه ملی در پهلوی است که هرگونه نشریه و یا روزنامه به پهلوی می‌رسد به نامبرده می‌دهند که پس از مطالعه به دیگران بدهد حتی عکس مصدق جهت فروش

به وی داده شده بود که بعضی از افراد جبهه ملی از جریان فروش عکس مصدق اطلاعی نداشتند که مراتب به موقع به عرض رسید و اما در مورد فعالیت یعقوب محمدپور دبیر ادبیات فرهنگ شهرستان بندر پهلوی فعالیت دبیر مزبور برای این ساواک تا زگی نداشته به‌طوری که از بدو ورود به شهرستان بندر پهلوی شروع به فعالیت نموده و اکنون به مرحله علنی رسیده است. همان طوری که طی شماره ۲۵۶۱/پ -

۱۳۵۶ ش/م
۱۳/۱۱/۳۰

ریاست سازمان اطلاعات و امنیت استان یکم

اینک که شخص مزبور با توجه به هدایت و کسب اطلاع از مخبر این ساواک صحیح است به این نحوی که محمد سلطانی هرگونه نشریه و نوشته و اطلاعات که از طریق جبهه ملی در شهرستان بندر پهلوی و یا احیاناً از جاهای دیگر به دست می‌آورد بلافاصله با مخبر این ساواک در میان می‌گذارد و به‌طور حتم چنانچه زمینه نیز برای نامبرده مساعد باشد از فعالیت خود دست بردار نبوده و یکی از افراد مورد اعتماد جبهه ملی در پهلوی است که هرگونه نشریه و یا روزنامه به پهلوی می‌رسد به نامبرده می‌دهند که پس از مطالعه به دیگران بدهد حتی عکس مصدق جهت فروش به وی داده شده بود که بعضی از افراد جبهه ملی از جریان فروش عکس مصدق اطلاعی نداشتند که مراتب به موقع به عرض رسید و اما در مورد فعالیت یعقوب محمدپور دبیر ادبیات فرهنگ شهرستان بندر پهلوی فعالیت دبیر مزبور برای این ساواک تا زگی نداشته به‌طوری که از بدو ورود به شهرستان بندر پهلوی شروع به فعالیت نموده و اکنون به مرحله علنی رسیده است. همان طوری که طی شماره ۲۵۶۱/پ -

۱۳۵۶ ش/م
۱۳/۱۱/۳۰

۴۲/۱۱/۲۳ به عرض رسیده است افراد وابسته به جبهه ملی بخصوص دبیران جدیدالاستخدام و دانش‌آموز مدارس نامبرده رای [را] پیشوای خود از نظر جبهه ملی در پهلوی می‌دانند با عرض مراتب معروضه به نظر این سازمان با توجه به این که فعالیت این شخص محرز گردیده و از طرفی دبیران و آموزگاران و دانش‌آموزان و افراد وابسته به جبهه ملی متوجه باشند که ساواک همواره در جریان فعالیت آنان بوده و به منظور آرامش در محیط فرهنگ پهلوی ارزش و جا دارد نسبت به انتقال یعقوب محمدپور اوامر مقتضی صادر گردد. رئیس سازمان اطلاعات و امنیت بندر پهلوی. مهدی ادبی



۰۱۴۱۳۰۵۷

موضوع فعالیت عنا سرجه‌های دیند رپهلوی شماره ۱۲۲۲۳ / ۲۰ الف
محل بند رپهلوی تاریخ حادثه
منبع خبر م - ۱۰۵ تاریخ وصول ۴۴ / ۵ / ۲۴
تقوم ب - ۲ تاریخ گزارش ۴۴ / ۵ / ۲۴

دیند رپهلوی فعالیتهای سیاسی مرکب از کلیه جناحهای درگاه درجه‌های ملی بشو
قابل توجهی وجود دارد. دانش آموزان - مسلمین - کارگران و بازاریان دارای
تشکیلات منظم و مرتب میباشند. سازمان دانشجویان تحت عنوان انجمن دینی
ادبی و علمی به تشکیل حوزه‌های خود میپردازند و در سال گذشته در جلسه دینی
شخص بنام اسلامی که موسس مدرسه اسلامی تهران است سخنرانی خود -
مطابق که از او سؤال شده بود آیا مذمت در خدمت استعمار نیست؟ اظهار نموده است
که مذمت در خدمت استعمار نیست بلکه این عقبت حاکمه وصال او است که برای احتضار
خدمت میکند. و صبح روز بعد او وعده ای دیگر را سازمان امنیت محل اختیار گردانند
سازمان دانش آموزان تعداد زیادی عضو دارد ولی فعالترین آنها (کارگر - عارفین
بحری و یزد ار) هستند که کارگزار همه فعالتر و فهمیده تر و قابل مقایسه با سایرین
نمیباشد. ایزد اره کسی است که چندان شم سیاسی ندارد ولی بسیار فعال و با
انرژی است.

وابسته افراد جبهه ملی با تهران دکتر حبیب اله پیمان و دکتر کاظم ساعی کرمانی اعضا
حزب مردم ایران هستند که دکتر پیمان فعالاً در جنوب فعالیت دارد.
در سازمان آموزگاران بنادی گرو و لیسانسیه فلسفه و محمد پور لیسانسیه ادبیات و جیش
از همه زاده‌های و منفرد فعالیت دارند.

سازمان ارگران هم بوسیله (اعراض خوش خلق (خیاط) و مصباح ظیفی (قتله ساز)
اداره میشود و مخصوصاً مصباح ظیفی محبوبیت میان کارگران و بازاریان دارد

۰۱۴۱۳۰۶۱

عطف به ۳۱۲/۲۶۴۵۱۵

- واك گيلان

۴۴/۶/۲

شماره ۱-۸۴۶۵ ع

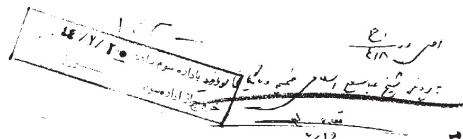
تاریخ ۴۴/۷/۳

تمسار ریاست سازمان اداره گل سوم به خفر ۳۱۲

فعالیت افراد وابسته به جبهه ملی

با دالیت‌های بی‌گرایان ساواک که درباره فعالیت افراد وابسته به جبهه ملی در -
بندر پهلوئی بعمل آمده سازمان جانا که توسط دکتر کاظم سایی گردانی و دکتر حبیب‌الله
پیمان در مرکز اداره میگردید کشف و عده‌ای از جمله شاعر خوش خلق - مصباح طالقانی
حسین زاده عیسی - حسن ایزدآرا - فیض‌الله قوبدل - رسول قادر زنجیو - سید حاشم
منفرد نیابری و سوله این ساواک دستگیر و طی شماره ۷۷۲۱-۱ ع ۴۴/۵/۲۷ بان
اداره گل اعزام گردید باند - درباره شیخ عباسعلی اسلامی نایب در سال گذشته
در بندر پهلوئی نبود بلکه در ماه رمضان سال ۴۱ به علت سفر انتهای حاد در مسجد
بندر پهلوئی علیه مصالح کشور دستگیر و تحت پیگرد قرار گرفت که خلاصه پرونده آن با
عکس طی شماره ۷۷۰۴-۱ ع ۴۴/۱۲/۱۳ تقدیم گردید به است و سابق - و شناس
کارگرمزین - طی شماره ۱۰۴۳-۱ ع - ۴۳/۱۲/۲۶ و حسین عارون بحری
طی شماره ۸۱۶۸-۱ ع مورخه ۱۰/۱/۴۳ گزارش گردید به موخچنین فعالیت‌های
عادی گروهیستوب محمد پوری گزارشات مکرر و کلی به سرزن رسیده و حتی طی شماره
۲۳۸۱-۱ ع ۴۴/۲/۲۸ تقاضای انتقال به استوب محمد پور از این استان گردیده در
باره شناسایی دانشجوی دانشگاه ملی تشکیک و خوا برش اقداماتی در جریان است
که نتیجه متعاقباً به سرزن خواهد رسید .

رئیس سازمان اطلاعات و امنیت استان بکم - شیخ الاسلامی



۳۱۲

از سوی دیگر ساواک مرتباً سعی داشت در بین آنها، نیروی نفوذی بفرستد یا تحت عناوین مختلف، کارهای آنان را زیر نظر داشته باشد. از فحوای گزارشات ساواک برمی آید که به شدت نسبت به فعالیت فرهنگیان احساس خطر می کرده‌اند و سعی در برنامه‌ریزی جهت از هم پاشیدن آنها داشته‌اند.

با بررسی حوادث این سال‌ها به نظر می‌رسد مهم‌ترین حرکتی که فرهنگیان در دهه ۴۰ انجام دادند، مربوط به تحریم مجلس ختم حسنعلی منصور بود. این مجلس که در بهمن‌ماه سال ۱۳۴۳ در مسجد جامع برگزار شد، با تحریم فرهنگیان شهر روبه‌رو شد و فرهنگیان با عدم شرکت در این مراسم، ضمن تأیید اقدام انقلابی تروری، به رژیم کج‌دهنی کردند.

ریاست سازمان اطلاعات و امنیت استان یکم

به مناسبت درگذشت شادروان حسنعلی منصور نخست وزیر مجلس ترحیمی توسط آقای فرماندار در مسجد جامع بندر پهلوی برگزار و کلیه قاطبه اهالی بندر پهلوی به ویژه کارکنان شیلات و گمرک و بندر و شهرداری و سربازان نیروی دریائی شرکت لاکن به طوری که محسوس بود تعدادی فقط در حدود ۱۰ نفر از فرهنگیان بیشتر شرکت ننموده بودند و در ساعت ۱۱ صبح مجلس ترحیم با سخنرانی مبسوط آقای حاجی بنی‌اسماعیل خاتمه یافت. مراتب استحضاراً به عرض می‌رسد.

رئیس سازمان اطلاعات
و امنیت شهرستان بندر
پهلوی. مهدی ادبی
آقای نعمتیان

کمرده:
فرستاده:
شماره:
پست:
ریاست سازمان اطلاعات و امنیت استان یکم
موضوع

تاریخ: ۱۳۴۳/۱۱/۲۵
شماره: ۲۲۷۱-۱
موضوع: محرمات

بمناسبت درگذشت شادروان حسنعلی منصور نخست وزیر مجلس ترحیمی توسط آقای فرماندار در مسجد جامع بندر پهلوی برگزار و کلیه قاطبه اهالی بندر پهلوی به ویژه کارکنان شیلات و گمرک و بندر و شهرداری و سربازان نیروی دریائی شرکت لاکن به طوری که محسوس بود تعدادی فقط در حدود ۱۰ نفر از فرهنگیان بیشتر شرکت ننموده بودند و در ساعت ۱۱ صبح مجلس ترحیم با سخنرانی مبسوط آقای حاجی بنی‌اسماعیل خاتمه یافت. مراتب استحضاراً به عرض می‌رسد. ریاست سازمان اطلاعات و امنیت شهرستان بندر پهلوی مهدی ادبی

م. نوری
۱۳۴۳/۱۱/۲۵

۱۳۰۷-۳۸



فرهنگیان انزلی در دهه ۴۰ و مشخصاً در سال‌های ۱۳۴۲، ۱۳۴۳ و ۱۳۴۴ بسیار فعال و پویا هستند. با این همه، از سال ۱۳۴۴ فعالیت‌های فرهنگیان در شهر کم‌رنگ می‌شود و عملاً تا پایان دهه ۴۰ دیگر فعالیت آشکاری از ایشان سراغ نداریم. می‌توان این فروکاستن فعالیت را به دلایل زیر نسبت داد:

۱. اختلاف بین فرهنگیان مخالف: ساواک متوجه می‌شود که فرهنگیان مخالف رژیم، با هم اختلاف دارند و از طریق نیروهای نفوذی، سعی در دامن زدن به این نزاع داشته و نتیجه این نفوذ، این است که نهایتاً در این دهه، فعالیت‌های فرهنگیان از هم می‌پاشد و رو به افول می‌نهد.

۲. انتقال اجباری یا تبعید فرهنگیان: مانند محمدپور: ساواک مدت‌ها بود برای آرامش بخشیدن به فضای مدارس انزلی، به دنبال انتقال محمدپور بود که سرانجام وی را به لاهیجان منتقل می‌کند و در صدد است تا با تبعید وی، سازماندهی فعالیت‌ها اختلال یافته و عملاً به نتیجه دلخواه می‌رسد و این فعالیت‌ها توقف می‌یابد.

۳. مهاجرت فرهنگیان: برخی از فرهنگیان تأثیر گذار هم‌چون پور گل برای ادامه تحصیل به شهرهای دیگر می‌روند و تا جایگزین شدن دیگران، در مبارزه وقفه‌ای ایجاد می‌گردد.

۴. با گسترش حوزه فعالیت فرهنگی هم‌چون عباس غله‌زاری که همراه با فدائیان اسلام به تأسیس مراکز بزرگ اسلامی در سراسر کشور می‌پردازند، از حضور مستمر این فعالان در شهر کاسته می‌شود.

در کنار این گروه‌های مرجع، برخی از فعالیت‌ها، از سوی گروه‌های دیگر نیز هدایت می‌شد که به دلیل کم‌اهمیت بودن، به صورت شاخص نبودند و نتوانستند جریان‌سازی نمایند. اما به هر حال طرفداران اندکی داشتند یا با حمایت رژیم فرصت فعالیت به آنان داده می‌شد. دهه ۴۰ با تمام فراز و فرودهایش به پایان رسید. این دهه آغازی بود بر شکل‌گیری تحركات مذهبی - سیاسی. البته بعضی از این تحركات دوام نیاورد (مثل فعالیت فرهنگیان) و بعضی‌ها شکل خود را تغییر دادند (مثل انجمن پیروان قرآن). اما در مجموع تجربه کار دهه ۴۰ باعث قوت فعالیت انقلابی در دهه ۵۰ و فضای شکل‌گیری انقلاب اسلامی و پیوستن مردم بندر انزلی به انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۶ و پیروزی آن در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ شد.



انقلاب اسلامی و مسئله فلسطین



قومی که فقط با خونریزی آرام می گیرد!!

برداشتی از سخنرانی استاد سید حمید روحانی

(نماز جمعه روز قدس، شهر دماوند، مورخ ۹۲/۵/۱۲)

اشاره

متن حاضر برداشت آزادی از سخنرانی استاد سید حمید روحانی رئیس بنیاد تاریخ پژوهی و دانشنامه انقلاب اسلامی است که در جمع مردم شهر دماوند در روز جهانی قدس سال ۱۳۹۲ ایراد گردیده است.

با وقایع اخیر و خونریزی‌های وحشیانه زنان و کودکان مظلوم و بی‌گناه فلسطین و لبنان توسط رژیم صهیونیستی اکنون ماهیت واقعی این رژیم سفاک و خونریز بیش از پیش برای مردم جهان بر ملا شده است. تاریخ قوم یهود تاریخ فتنه، جنگ، خونریزی برای سیطره بر ثروت جهان است. به خاطر همین نیت شوم و وحشی‌گری‌ها، بارها از جوامع بشری رانده شدند. اغلب جوامع اروپایی برای این که از شر جنایت‌ها و فتنه‌انگیزی‌های اینها در امان باشند در طول تاریخ ورود یهودیان را به سرزمین‌های خود ممنوع اعلام کردند و در نهایت برای سیطره بر جهان اسلام و ایجاد اختلاف میان مسلمانان آنها را بلای جان سرزمین‌های



اسلامی در منطقه حساس و استراتژیک آسیای غربی کردند. استاد روحانی در این سخنرانی به درستی فرآیند سیطره صهیونیست‌های وحشی و اهداف و انگیزه‌های آنها را تبیین کردند که امید است برای نسل جوان مفید باشد.

فصلنامه پانزده خرداد
سرویس فلسطین

لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم. بسم الله الرحمن الرحیم
لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودُ
بحثم را با چند سؤال آغاز می‌کنم:

۱. چرا فلسطین اشغال شد؟ رژیم صهیونیستی با اشغال فلسطین دنبال چیست و چه می‌خواهد؟

۲. ایران را با فلسطین چه کار است؟ ایران با حمایت همه‌جانبه از فلسطین چه اهدافی را دنبال می‌کند؟

۳. اگر فردایی مردم فلسطین خدای نکرده در مقابل رژیم صهیونیستی تسلیم شوند، سازش کنند و فلسطین را به دشمن اشغالگر واگذار کنند تکلیف ایران چیست؟ ایران چه تصمیمی و چه برنامه‌ای در این زمینه خواهد داشت؟

۴. رژیم صهیونیستی برای ادامه اشغالگری چه ترفندها و توطئه‌ها و چه نقشه‌ها و نیرنگ‌هایی را به کار می‌بندد؟

۵. پیام روز جهانی قدس چه می‌باشد؟

ما می‌دانیم که رژیم صهیونیستی رژیمی سودجو و تاجرپیشه است. اگر در کشوری و در سرزمینی وارد می‌شود طمع مادی و انگیزه مادی دارد؛ بنابراین باید دید روی چه نقشه و انگیزه‌ای در پی اشغال فلسطین برآمد؟ فلسطین که منابع زرخیزی ندارد، نفت و گاز و دیگر منابع حیاتی در آنجا وجود ندارد.

بنابراین صهیونیست‌ها فلسطین را روی چه طمعی اشغال کردند؟!

واقعیت این است که صهیونیست‌ها زمانی به فکر اشغال فلسطین افتادند که بوی نفت به مشامشان رسید. در سال ۱۲۸۴ شمسی در بعضی از مناطق خاورمیانه از جمله ایران نفت کشف شد؛ وقتی صهیونیست‌ها دریافتند که منطقه خاورمیانه سرشار از منابع عظیم نفتی است به یادشان آمد که فلسطین ارض موعود است.^۱

۱. علاوه بر تسلط بر منابع زیرزمینی و نفت این منطقه، سلطه بر آبراه‌های مهم و راهبردی دنیا که در این منطقه وجود دارد و وابسته شدن هر کدام از آنها اقتصاد دنیا متلاطم می‌شود نیز جزء اهداف استعماری صهیونیسم است.



می دانید که صهیونیست ها عموماً انسان های سکولار و بی خدایی هستند. ارض موعود و تورات و... از نظر شان موهوم و مسخره است، ارض موعود را فقط برای فریب یهودیان عوام مطرح کردند تا بتوانند آنها را برای کوچ به فلسطین جذب کنند اما هدف اصلی دست یافتن به مناطق نفتی است. بنابر این رژیم غاصب صهیونیست تنها برای اشغال فلسطین نیامده است بلکه برای مدیریت منابع انرژی و اشغال مراکز نفتی آمده است اما تاکنون در خاکریز اول در مانده شده و نتوانسته است فلسطینیان را سرکوب کند.

اگر رژیم صهیونیستی روزی خدای نخواستہ بتواند فلسطینی ها را سرکوب و قلع و قمع کند یا به سازش و تسلیم بکشاند درنگ نخواهد کرد.

نکته دوم این که ایران در مورد حمایت از فلسطین و مبارزه با رژیم صهیونیستی دنبال چیست؟ و چه انگیزه و اندیشه ای در سر دارد؟ مسئله فقط جنبه اسلامی دارد یا جنبه انسانی؟

ایران از نظر اسلامی وظیفه ای دارد که به یاری فلسطینی ها بشتابد. انسانیت نیز اقتضاء می کند از یاری فلسطینی ها باز نماند اما در خیلی از کشورهای دیگر هم به مسلمانان ظلم می شود. مگر در همین بوسنی هرزگوین بیش از صد هزار نفر را قتل عام نکردند؟ (کشتار سربرنیتسا در بوسنی فقط ۸ هزار قربانی داشت) مگر در میانمار هزاران نفر از زن و کودک و پیر و جوان مسلمان را به خاک و خون نکشیده و آواره نکردند؟

البته در این گونه موارد ایران ساکت نمی نشیند و از طریق مجامع بین المللی، و اتحادیه کشورهای اسلامی و عربی اقدام می کند لیکن برای آن، روز قدس راه نمی اندازد ولی در حد توان جنایات را محکوم می کند و حمایت هایی را که از دستش برمی آید انجام می دهد. در حالی که مسئله فلسطین تنها جنبه اسلامی و انسانی ندارد.

همچنان که در بخش اول در مورد انگیزه صهیونیست ها بیان کردم هدف صهیونیست ها اشغال مراکز نفتی است. اگر اینها فرصت پیدا کنند و فلسطین را مغلوب کنند و آن خاکریز را پشت سر بگذارند درنگ نخواهند کرد که به سوی کشورهای نفت خیز از جمله ایران بیایند و آن روز ما باید در مرز کشور خودمان با صهیونیست ها بجنگیم و به تعبیر حضرت علی (ع) بدبخت ملتی که دست روی دست بگذارد، آنقدر بنشینند تا دشمن وارد خانه اش شود و بخواهد در داخل خانه اش با دشمن مقابله کند.

رژیم صهیونیستی درباره ایران دو هدف دارد که اقتضاء می کند ایران با همه قوا در مقابلش بایستد:

۱. دشمنی با اسلام؛ هدف آنها انتقام از خیبر و انتقام از پیامبر اکرم (ص) است و انتقام از



کسانی است که یهودیان را در خیبر و در مناطق اطراف مدینه سرکوب کردند.^۱ آنها به خوبی دریافته‌اند که اسلام تنها مکتبی است که در برابر تبهکاری‌ها، فزون‌خواهی، جنایت کاری آنها ایستاده است و دیر یا زود ضربه سنگین و نابودکننده‌ای بر آنها وارد خواهد کرد.^۲

در سال ۱۳۳۹ یکی از صهیونیست‌ها مقاله‌ای نوشت که در ایران هم ترجمه شد و جار و جنجالی به پا کرد و در روزنامه کیهان یادم هست که در سلسله مقالاتی به آن پاسخ داده می‌شد.

آن مهره صهیونیستی اعلام کرده بود که ما به امید آن روزی نشستیم که مکه و مدینه را فتح کنیم و انتقام نیاکانمان را از اسلامیان بگیریم.

در سال ۱۳۴۶ که رژیم صهیونیستی در جنگ شش روزه بیت المقدس را اشغال کرد صهیونیست‌ها با ساز و دف و رقص و پایکوبی شعارشان این بود که امروز اورشلیم را که همان بیت المقدس است فتح کردیم و گرفتیم و فردا در خیبر و مدینه از محمد انتقام خواهیم گرفت.

پس نخستین خطر رژیم صهیونیستی برای اساس اسلام و برای مرکز وحی و خانه خداست. به همان نحوی که اینها قبله اول مسلمین را تصرف کردند و در جهت نابودی آن می‌کوشند خدای نکرده فردایی هم ممکن است بخواهند همین برنامه را در خانه خدا و در مرکز وحی پیاده کنند.

حضرت امام (ره) در عراق (۱۳۵۱/۸/۱۹) در سخنرانی خود هشدار دادند و گفتند با این سستی مسلمان‌ها و با این ترفندهای دشمن من نگرانم از این که روزی حکومت یهود بر ما العیاذ بالله مسلط شود؛^۳ پس این خطر اول که اینها با اساس اسلام سر جنگ دارند و تنها مسئله فلسطین نیست و ما نباید موضوع فلسطین را با بوسنی و یا با میانمار و این گونه رویدادها مقایسه کنیم.

خطر دوم برای خود ایران است نه از جهت مسئله نفت، اینها به بخشی از خاک ایران هم طمع دارند. در حدود بیش از دو هزار سال پیش در دوران سلطنت خشایارشا یهودیان

۱. اخیراً یکی از صهیونیست‌ها در شبکه ۱۳ رژیم صهیونیستی اذعان کرده بود که آنچه در ۱۷ اکتبر (طوفان الأقصى) رخ داد، از نظر تاریخی دومین کشتار بزرگ علیه یهودیان پس از نبرد خیبر است. حزقیلی یک خبرنگار و تحلیل‌گر امنیتی است و شدیداً با ایران و مسلمانان دشمنی دارد. او بعد از این اظهارات از شبکه ۱۳ رژیم رفت.

۲. آیت‌الله حسین نوری در روز جمعه یازدهم دی‌ماه ۱۳۸۸ در دیدار با شورای مرکزی و دبیران استانی جامعه اسلامی مهندسين فرمودند: صهیونیست‌ها با این اقدامات خود می‌خواهند انتقام خیبر را از مسلمانان بگیرند... آنها اگر قدرت پیدا کنند به دنبال محو اسلام و مسلمین خواهند بود.

۳. فلسطین از دیدگاه امام خمینی (از مجموعه تبیان)، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س)، ۱۳۹۲، دفتر چهارم، ص ۷.



در صدد برآمدند که قدرت را در دست بگیرند. البته اینها همیشه این طمع را در ایران داشتند که بتوانند بر حکومت دست پیدا کنند و حکومت را در اختیار بگیرند؛ گاهی خودشان و گاهی به وسیله اذنابشان مثل حزب کثیف بهائیت این نقشه را مطرح کرده‌اند. در حدود دو هزار سال پیش در دوران حکومت خشایارشا خواستند این نقشه را عملی کنند. صدر اعظم خشایارشا به نام هامان خطر را دریافت و در صدد سرکوب اینها برآمد. اینها نقشه‌ای که به کار گرفتند این بود که ملکه محبوب و عفیف شاه به نام وشتی را از دربار راندند و یک دختر یهودی و زیبارو و فریبکاری به نام استر را به خشایارشا پیشکش کردند. این دختر با پنهان کردن مسلک یهودی خود از شاه، به گونه‌ای در دل خشایارشا جا باز کرد که خشایارشا با او ازدواج کرد و او ملکه ایران شد. وقتی او به مقام و قدرت رسید اولین کاری که (همراه با عموی خود مردخای) کرد هامان را از قدرت کنار زد و بعد هم با نامردی او و (ده فرزندی) را به دار زدند و بعد هم سه روز از خشایارشا فرصت گرفت کسانی که در حمایت هامان با یهودیان مبارزه می کردند را قلع و قمع کرد. تا آنجایی که در کتاب استر در عهد عتیق آمده بیش از هفتاد و پنج هزار نفر از ایرانی‌ها را کشتند و این روز را صهیونیست‌ها در هر سال عید می گیرند که نامش عید پوریم است، در این روز شادی می کنند از این که توانستند از ایرانی‌ها انتقام بگیرند.

این عید پوریم آنها در هر چند سال یکبار مصادف است با روز سیزده فروردین ولی هر سال در اسفندماه بر نامه دارند و برخی اسمش را روز ایرانی‌کشان گذاشته‌اند. جالب این است که در همین چند سال اخیر نتانیاهو نخست‌وزیر رژیم صهیونیستی یک کتابی را به رئیس‌جمهور امریکا (اوباما) داد که نام آن کتاب به فارسی می‌شود *طومار* (نسخه‌ای از کتاب استر در عهد عتیق درباره قتل عام ایرانیان). در این کتاب آمده است که ایرانیان همیشه با یهودیان دشمنی داشتند و ما افتخار می‌کنیم که آنها را در آن مقطع با کمک ملکه استر سرکوب کردیم.^۱ آنها معتقدند که قلمرو حکمرانی استر ملکه خشایارشا از شیراز و همدان است تا بخشی از دشت قزوین و متعلق به یهودیان است و باید به یهودیان برگردد. پس مشکل ما با صهیونیست‌ها تنها دفاع از ملت مظلوم فلسطین نیست و تنها جنبه انسانی ندارد بلکه دفاع از کشورمان نیز می‌باشد.

کسی که واقعاً ایرانی باشد و ایران را بخواهد حتی خدای نکرده اسلام را نخواهد واجب است که از فلسطین دفاع کند. دفاع از فلسطین دفاع از ایران است و حمایت از فلسطینی‌ها حمایت از ایران است.

۱. برای اطلاع بیشتر رک: علیرضا سلطانشاهی، *از جولانگاه/استر تا وادی صهیون*، تهران، بنیاد تاریخ‌پژوهی و دانشنامه انقلاب اسلامی، ۱۳۹۸.



کسانی که غیر از این عمل می کنند یا نادان و ناآگاه و یا خائن به کشور هستند. نکته سوم این است که اگر فردا فلسطینی ها در مقابل رژیم صهیونیستی سر تسلیم فرود آورند و یا سرکوب شوند تکلیف ما چیست؟ بعضی از افراد معاند و مغرض زمزمه و وسوسه می کنند این که مگر ما کاسه از آتش داغ تریم؟ مگر ما از فلسطینی ها، فلسطینی تریم؟ اگر آنها سازش کردند ما چه کار داریم؟

باید عرض کنم ما طبق وظیفه اسلامی و انسانی از فلسطینی ها حمایت می کنیم و بر فرض محال اگر فلسطینی ها معامله کردند ما در راه دفاع از ایران و منافع کشورمان و تمامیت ارضی کشورمان به مبارزه با صهیونیست ها ادامه می دهیم. ما با صهیونیست ها دشمنی داریم آنها دشمن اسلام اند و دشمن ایران اند و دشمن بشریت اند و هر قدمی که رژیم صهیونیستی بخواهد جلو بیاید ایران با آن کشوری که با رژیم صهیونیستی بجنگد کمک می کند و از او حمایت می کند. الان هم حمایت ما از سوریه حمایت از ایران و حمایت از تمامیت ارضی ایران است. ما با رژیم صهیونیستی مبارزه آشتی ناپذیر داریم و هرگز کوتاه نمی آییم.

اما در مورد این که رژیم صهیونیستی برای ادامه اشغالگری چه نقشه ها و نیرنگ هایی را دنبال می کند من این موضوع را فقط از این جهت بیان می کنم که تا اندازه ای جریان امروز مصر و سوریه و این خونریزی های خاورمیانه به درستی مشخص شود که چه نقشه ای پشت آن است.

واقع را بخواهید رژیم صهیونیستی یک رژیم بسیار آسیب پذیری است؛ به تعبیر حضرت حجت الاسلام سید حسن نصرالله واقعاً رژیم صهیونیستی او هن من بیت العنکبوت (سست تر از خانه عنکبوت) و بسیار آسیب پذیر است. اگر رژیم صهیونیستی مورد حمله قرار بگیرد یک هفته نمی تواند تحمل کند و از هم می پاشد. رژیم صهیونیستی تاکنون با چند شیوه و شگرد توانسته این اشغالگری و این نظام را سر پا نگهدارد. نخست به وسیله مهره هایی که در اطراف فلسطین گماشته اند. بعد از جنگ جهانی اول رژیم اشغالگر انگلیس و فرانسه و دیگر اشغالگران، برنامه ای پیاده کردند تا بتوانند فلسطین را به صهیونیست ها بدهند. تلاش کردند که در اطراف فلسطین مهره هایی را بگمارند؛ مهره های مزدور و حلقه به گوشی که جز فرمانبری و حلقه به گوشی از استعمار و استکبار هیچ هدفی نداشتند و در عربستان، سعودی های بیابانگرد و ولگرد مزدور را به قدرت رساندند.

هدف رژیم سعودی از آن روزی که به قدرت رسید تا به امروز دفاع از صهیونیست ها است. او آمده که رژیم صهیونیستی را حفظ کند به شیوه های مختلف؛ در اردن ملک عبدالله را و در



عراق ملک فیصل^۱ را گماشتند که از نوکران خانه‌زاد انگلستان بودند.

پس در مرحله اول سعی کردند به وسیله مهره‌هایی در اطراف فلسطین از جمله در ترکیه آتاترک،^۲ در ایران رضاخان، در افغانستان احسان‌الله خان را در مصدر گماردند. و سعی کردند در اطراف فلسطین این مهره‌ها حافظ رژیم صهیونیستی باشند. سرلشگر عبدالکریم قاسم که در سال ۱۳۳۷ در عراق کودتا کرد و رژیم سلطنتی (فیصل) را برانداخت در خاطراتش می‌نویسد که وقتی فلسطین در سال ۱۳۲۷ (۱۹۴۸ میلادی) اشغال شده بود ارتش عراق تا تل‌آویو در حال پیشروی بود و در حال فتح آخرین سنگرها بود که از بغداد دستور آمد عقب‌نشینی کنید، شما برای فتح نرفته‌اید. این نخستین توطئه بود که از طریق این گماشته‌ها اجرا شد و تا امروز سعی کردند رژیم صهیونیستی را به همین شکل حفظ کنند. جمال عبدالناصر سخن جالبی داشت و می‌گفت اگر بخواهیم فلسطین را آزاد کنیم اول باید اسرائیل را در کاخ کشورهای عربی سرکوب کنیم بعد به سرزمین فلسطین برویم.

دومین برنامه‌ای که اینها در جهت ادامه اشغالگری به کار بستند حمله پیش‌دستانه و برق‌آسا بود. آنها سعی می‌کنند قبل از این که کشورهای عربی به آنها حمله کنند پیش‌دستی کرده و همه مراکز نظامی جبهه مقابل را از بین ببرند.

در جنگ شش روزه (۱۹۶۷) رژیم صهیونیستی در همان ساعت اول حمله، نیروی هوایی مصر را از کار انداخت. چند روز بعد هم که ادامه پیدا کرد فقط برای ادامه اشغال و تصرف کشورهای مصر و سوریه و اردن بود. در همان شش روز کرانه باختری و بیت‌المقدس را از اردن، ارتفاعات جولان را از سوریه و صحرای سینا و نوار غزه را از مصر گرفتند.

بعد از آن که در جنگ شش روزه قسمتی از خاک کشورهای عربی اشغال شد، ارتش کشورهای عربی از پای درآمد، فلسطینی‌ها فهمیدند که به امید کشورهای دیگر نباید بنشینند و خودشان باید دست به کار شوند. در آن مقطع جنبش الفتح فعالیت خود را تشدید کرد و پایگاه آنها در اردن بود. آنها شروع به حمله کردند و ضربه‌های سنگینی به رژیم صهیونیستی وارد کردند؛ رژیم صهیونیستی در صدد برآمد که وارد خاک اردن شود و پایگاه فلسطینی‌ها را در هم بکوبد.

در سال ۱۳۴۹ رژیم صهیونیستی حمله‌ای برق‌آسا به اردن کرد که به جنگ کرامه معروف شد؛ کرامه منطقه تنگی بود که تنها یک تانک می‌توانست از آن عبور کند، تانک‌های رژیم

۱. عبدالله و فیصل از فرزندان شریف حسین حاکم حجاز بودند که در معامله با انگلیس پس از فروپاشی عثمانی بر این ممالک مسلط شدند. انگلیس به شریف حسین برای ادامه حکمرانی بر حجاز یا عربستان وفا نکرد و نوکران رام‌تری چون خاندان سعود را جایگزین نمود.

۲. *دائرة المعارف جودائیکا* (یهود)، مصطفی کمال پاشا یا آتاترک را از فرقه «دوئمه» و یهودی‌الاصل می‌داند. برای اطلاع بیشتر رک: علیرضا سلطانشاهی، *پان‌ترکیسم و صهیونیسم*، تهران، تمدن ایرانی، ۱۳۸۶.



صهیونیستی که جلو آمدند و یکی یکی از آن گذشتند، فلسطینی‌ها با یک نارنجک یکی از تانک‌ها را در آن گردنه زدند و از کار انداختند؛ تانک‌هایی که جلو بودند از پشتیبانی نیروی عقب بازماندند و آنهایی که قبل از آن گردنه بودند نمی‌توانستند جلو بیایند یا عقب بروند و راه پس و پیش نداشتند. فلسطینی‌ها بر آنها هجوم برده و شماری را کشتند، صهیونیست‌ها تانک‌ها را گذاشته و فرار کردند و تعدادی هم اسیر، مجروح و کشته دادند و دریافتند که مبارزه با جنبش الفتح برای آنها در دسرساز است و در صدد برآمدند که این خطر را از طریق رژیم اردن حل کنند.

بنابراین ملک حسین قصاب و به اصطلاح پادشاه اردن را به جان فلسطینی‌ها انداختند و جنگی علیه آنها برپا کرد که به سپتامبر سیاه معروف شد؛ در ظرف چند روز بیست و پنج هزار تن از بهترین پارتیزان‌ها و چریک‌های فلسطینی به دست ملک حسین قصاب کشته و (تعداد زیادی) مجروح شدند. در واقع با این طراحی، صهیونیست‌ها بدون پرداخت هزینه شاهد سرکوب الفتح و رفع خطر از این منطقه شدند.

فلسطینی‌ها وقتی که از اردن رانده شدند به لبنان رفتند و در جنوب لبنان پایگاهی برای ضربه زدن به رژیم صهیونیستی تشکیل دادند؛ رژیم صهیونیستی باز به خاطر این که نیروی خودش در آنجا آسیب نبیند و ضربه نخورد فالانژها، مارونی‌ها و دیگر مزدورانی که در لبنان داشتند را به جان فلسطینی‌ها انداختند.

فلسطینی‌ها همراه با دیگر آزادی‌خواهان لبنان در مقابل فالانژها، مارونی‌ها و مسیحی‌های تابن دندان مسلح ایستادگی کردند. از سال ۱۳۵۱ تا سال ۱۳۵۵ به طور مستمر فلسطینی‌ها با مزدوران رژیم در لبنان جنگیدند و در خلال این جنگ لبنان که یک زمانی معروف به عروس خاور میانه بود به یک ویرانه تبدیل شد؛ ساختمان‌ها فرو ریخت و کشته‌های زیادی بر جای ماند و رژیم صهیونیستی با خیال آرام نشست و این صحنه را تماشا کرد تا این که پس از حمله سال ۱۹۸۲، فلسطینی‌ها را مجبور کرد که از آنجا هم بیرون بروند و لاجرم به تونس رفتند.

بعد از آن که انقلاب اسلامی ایران به پیروزی رسید رژیم صهیونیستی احساس کرد که ممکن است امام ارتشی مجهز به مرز فلسطین بیاورد که حتماً این کار را هم می‌کرد و اگر این کار صورت می‌گرفت فلسطین ظرف یکی، دو ماه آزاد می‌شد.

رژیم صهیونیستی برای چنین روزهایی حزب بعث را که در دامان خود پرورانده بود برای حمله به ایران فعال کرد.^۱

حزب بعث عراق همیشه کارش این بوده که در زمان خطر به صحنه بیاید و از رژیم

۱. درباره اینکه حزب بعث چگونه به وجود آمد در کتاب نهضت/امام جلد دوم گزارشات مفصلی وجود دارد.



صهیونیستی حمایت کند. در جنگ کرامه در سال ۱۳۴۹ نیز همین کار را کرد و از پشت به فلسطینی‌ها خنجر زد.

در این زمان صدام به جای این که با رژیم صهیونیستی بجنگد به جنگ ایران می‌آید. هشت سال نیروهای مسلمان ایران و عراق به خاک و خون کشیده می‌شوند و بیش از دویست هزار نفر از عزیزان ما در جنگ به شهادت رسیده و مجروح و معلول می‌شوند و بیشتر یا کمتر از این نیز از نیروهای عراقی کشته شده تا رژیم صهیونیستی بتواند امنیت داشته باشد.

بیداری اسلامی نشان داد که دیگر مهره‌هایی چون حسنی مبارک و ملک حسین و ملک عبدالله کارایی لازم برای رژیم صهیونیستی را ندارند.

بیداری اسلامی خطر جدی برای امنیت رژیم صهیونیستی بود؛ لذا ترفندی که به کار زدند ایجاد و فعال کردن مزدوران خونخواری به نام القاعده، طالبان، النصره، جندالشیطان و داعش بود که دو فایده داشت؛ یکی در کشورهای اسلامی ایجاد جنگ داخلی می‌کنند و فایده دوم این که بدنام کردن اسلام در دنیا.

وقتی که یک مزدور از گروه النصره سینه سربازی را می‌درد و قلبش را به دندان می‌کشد و از آن فیلم‌برداری شده، در سراسر دنیا پخش شود، هدفی پشت آن وجود دارد. وقتی این فیلم در جهان پخش می‌شود، دیگر النصره، القاعده و تکفیری و وهابی را کسی نمی‌شناسد؛ در واقع عملکرد این گروه‌ها به نام اسلام تمام می‌شود و این که گفته می‌شود اسلام دین خشونت است، دین خونریزی و سفاکی است. نتیجه این که با این کار رژیم صهیونیستی از خطر جدی رهایی می‌یابد و مسلمانان با ریختن خون یکدیگر در گیر جنگ داخلی می‌شوند.

سوریه به خاک و خون کشیده و به ویرانه تبدیل شد، تمام بنیه اقتصادی آن نابود شد، چرا؟ برای این که رژیم صهیونیستی احساس امنیت کند. رژیم صهیونیستی در چند روز پیش تحقق این هدف را اعلان کرد و گفت تا دو سال دیگر امنیت رژیم صهیونیستی و اسرائیل تأمین شد؛ برای این که عراق به حمام خون و سوریه به ویرانه جغد نشین تبدیل شد و در مصر هم که جنگ داخلی آغاز گردید.

در جریان حمله به برج‌های دوقلوی امریکا رئیس‌جمهور آن روز امریکا، جورج بوش پسر حرفی زد که بعد از آن تکرار نشد اما به آن عمل کردند. او گفت جنگ صلیبی^۱ شروع شده است. یعنی در جنگ‌های صلیبی که بیش از دویست سال طول کشید، در خلال آن مسلمانان را در کشورهای اسلامی به خاک و خون کشیدند و از آن روز که جورج بوش این حرف را زد، تا به امروز (یعنی بعد از حمله به برج‌های دوقلو) در خاورمیانه چه گذشت و چه

۱. سلسله جنگ‌هایی که از سوی رهبران مسیحی و شاهان اروپایی با هدف بازپس‌گیری سرزمین‌های مقدس از دست مسلمانان طی سال‌های ۱۰۹۵ تا ۱۲۹۱ (۴۸۸ تا ۶۹۰ ق.) به راه افتاد.



خونریزی‌هایی شد؛ آن افغانستان، آن پاکستان، آن لبنان، آن سوریه و آن عراق و امروز هم مصر. جنگ صلیبی و کشتار مسلمان‌ها ادامه یافته است تا رژیم صهیونیستی بتواند احساس امنیت کند.

پیام روز جهانی قدس

اولین پیام روز قدس آزادی فلسطین از راه همراهی و هم‌صدایی امت اسلامی است. اگر ملت‌های مسلمان یکپارچه و یک‌صدا به پا خیزند، با سلاح الله اکبر، رژیم صهیونیستی را متلاشی می‌کنند. به همان نحوی که ملت ایران با سلاح ایمان و با شعار الله اکبر نظام ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی را منقرض ساخت. به همان نحوی که ملت ایران با دست خالی و با سلاح ایمان دست ابرقدرت‌ها از جمله امریکا را از ایران کوتاه کرد.

به همین نحو می‌توان رژیم صهیونیستی را نیز منهدم کرد. اگر این حرکت، جهانی شود. ملت‌های مسلمان یکپارچه به حرکت دربیانند و با ایمان مجهز باشند (نه این که چشمشان به ابرقدرت‌ها باشد و نه این که به امید ابرقدرت‌ها خواسته باشند قدمی بردارند)، و با توکل به خدا حرکت کنند مسلماً پیش می‌برند و حتی احتیاج به جنگ نظامی هم نیست.

دومین پیام روز قدس آزادی فلسطین با اعلام انزجار و برائت از استکبار جهانی و در رأس آن شیطان بزرگ است، با رفتار مسالمت‌آمیز و یا این که «من از مرگ خوشم نمی‌آید» و «ما باید از زندگی حرف بزنیم» و «من حتی از فحش به دشمن بدم می‌آید»^۱ و این گونه اندیشه‌های خائنانه لیبرالیستی سازشکارانه، نه تنها نمی‌توان فلسطین را آزاد کرد بلکه کشورهای خودمان را هم خدای نکرده از دست خواهیم داد.

سرنوشت رئیس‌جمهور مصر^۲ برای ما درس عبرت است؛ مردم مسلمان و مظلوم مصر به امید قطع دست امریکا و رژیم صهیونیستی به پا خاست و در انقلاب‌شان خواهان بسته شدن سفارت رژیم صهیونیستی و در شعارهایشان خواهان قطع رابطه با رژیم صهیونیستی و خواهان لغو قرارداد با آن رژیم بودند.

اگر آقای محمد مرسی، رئیس‌جمهور خودباخته مصر دچار اندیشه‌های لیبرالیستی نمی‌شد، به سازشکاری کشیده نمی‌شد، همین خواسته‌های مردم را به کار می‌بست، سفارت رژیم صهیونیستی را تعطیل می‌کرد و قرارداد دوجانبه با صهیونیست‌ها را لغو می‌نمود،

۱. اشاره به گفته‌های رئیس‌جمهور لیبرال آن روز ایران.

۲. محمد مرسی رئیس‌جمهور منتخب مردم مصر از جریان اخوان المسلمین پس از سال‌ها فعالیت و مبارزه اخوان با حکومت مصر، پس از به ثمر نشستن جریان بیداری اسلامی در مصر و خلع حسنی مبارک، به صدارت رسید ولی با عملکرد خود در یک دوره کوتاه نشان داد که هنوز به بلوغ سیاسی نرسیده است.

بی‌تردید مردم با همه قدرت او را در آغوش گرفته و در کنارش می‌ایستادند. اما او چه کرد؟ برای رژیم صهیونیستی پیامی ننگین فرستاد که حتی مبارک مزدور، این کار را نکرده بود. او رئیس‌جمهور رژیم صهیونیستی را برادر عزیز خطاب کرد! مردم مصر با رؤیت این عملکرد دریافتند که این عنصر خودباخته با عناصر قبلی فرقی نمی‌کند. نه دنیایشان را تأمین کرد و نه آخرتشان را و نه آرمان‌های سیاسی‌شان را تحقق بخشید و نه در جهت منافع آنها کاری در جهت اقتصادی انجام داد، به همین دلیل به او پشت کردند و او نیز سرنگون شد و به زباله‌دان تاریخ رفت.

نتیجه دوری‌گزینی از مکتب اسلام و روی آوردن به اندیشه‌های لیبرالیستی این است و این مسیر عاقبتی ندارد.

امروز کسانی که در کشور ما با بهانه اینکه ما می‌خواهیم با دنیا تعامل داشته باشیم، و معنای تعامل را این می‌دانند که در برابر امریکا کوتاه بیایند و سازش و کرنش و عقب‌نشینی کنند، خوب است که از سرنوشت رئیس‌جمهور فریب خورده مصر عبرت بگیرند. باید بدانند که ملت‌های بیدار و آزاده و آزادیخواه و پیروان ولایت فقیه و اسلام ناب محمدی (ص) و خط امام از سازش کاران و عناصری که خواسته باشند از راه تسامح و تساهل و بازی‌های سیاسی حرکت کنند متنفرند و به اینها اجازه نخواهند داد که حقوق اسلامی این ملت را پایمال کنند.

آخرین پیام روز قدس این است که ملت‌های اسلامی با اراده آهنین و با اراده پولادین و با توکل به خدا و با استقامت و مقاومت می‌توانند تمام توطئه‌ها، ترفندها، نقشه‌ها و نیرنگ‌های استکبار جهانی و عوامل آنها را خنثی سازند و به حقوق حقه ملت فلسطین و آزادی خواهان جهان تحقق ببخشند.

به امید فرا رسیدن روزی که این جمع و دیگر عزیزان در قدس و مسجدالاقصی نماز جمعه برگزار کنند. ان شاءالله





اسرائیل، عامل امپریالیسم

جلال آل احمد

یادداشت

آغاز یک نفرت

از سیاحت‌های جلال آل احمد در شهرها و روستاهای کشور که در فاصله بین سال‌های ۱۳۲۷ تا ۱۳۳۷ و بیشتر پیاده انجام گرفت اگر بگذریم، وی سفرهایی نیز به خارج از کشور داشته است که عبارت بود از: سفر به عراق در سال ۱۳۲۱ به نیت اتمام تحصیلات طلبگی، سفر دو ماهه به فرانسه و انگلیس به همراه همسر در سال ۱۳۳۶، سفر چهار ماهه به پاریس، ژنو، آلمان، هلند و انگلیس در سال ۱۳۴۱، سفر ۱۴ روزه به اسرائیل در سال ۱۳۴۱، سفر بیست و چهار روزه به حج در سال ۱۳۴۳، سفر ۳۱ روزه به شوروی در سال ۱۳۴۳ و سفر هشتاد روزه به امریکا در سال ۱۳۴۴.

او در اغلب این سفرها یادداشت‌هایی می‌نوشت و در نظر داشت این یادداشت‌ها را پس از اتمام بازبینی، به نام «چهار کعبه» به چاپ بسپارد. ظاهراً مراد و قصد جلال آل احمد از «چهار کعبه» عبارت بود از: کعبه اول، مکه زیارتگاه مسلمانان؛ کعبه دوم، بیت المقدس



زیارتگاه مسلمانان، مسیحیان و یهودیان؛ کعبه سوم، فرنگ و ینگه دنیا (امریکا)، زیارتگاه هرهری مذهب‌های غرب پرست؛ و کعبه چهارم، شوروی زیارتگاه چپ‌های استالینی. اما خفقان دوران حکومت شاه و مرگ ناگهانی وی این نیت را نیمه کاره گذاشت.

کعبه اول را خود جلال با نام «خسی در میقات» به چاپ سپرد. کعبه دوم به نام «سفر به ولایت عزرائیل» بخش‌هایی از آن در زمان حیات جلال و مجموعه کامل آن بعد از مرگ وی به چاپ رسید و کعبه سوم و چهارم بعد از مرگ وی منتشر شد.^۱

جلال در بازگشت از سفر دوم فرنگستان (که از جمعه ۶ مهر ۱۳۴۱ تا شنبه ۱۳ بهمن همان سال طول کشید)، دو هفته‌ای به اسرائیل رفت (۱۵ بهمن تا ۲۸ بهمن ۱۳۴۱). افزون بر ۲۲ صفحه یادداشت‌های روزانه وی از این سفر بود که نیمی از آن در یک ماهنامه در سال ۱۳۴۳ و بخش دیگر در یک هفته‌نامه در سال ۱۳۴۶ منتشر شد.

جلال در کتاب سفر به ولایت عزرائیل علت مسافرت خود به سرزمین‌های اشغالی را این گونه شرح می‌دهد:

من آن روز به یاد جذبه‌ای افتادم که در آغاز کار اسرائیل، مرا (یا بهتر بگویم ما را) از نظری دیگر به اسرائیل می‌خواند. سخن از سال ۱۳۲۷ است یا کمی پیش‌تر. ما دسته‌ای بودیم که در اواخر ۱۳۲۶ از حزب توده انشعاب کردیم... و در جست‌وجوی توجیه خود، دقیق‌ترین خبرگیران بودیم از آنچه در دیگر احزاب همانند می‌گذشت از چنان انشعابی. در حزب کمونیست هند و بعد، از قطع روابط تیتو با مسکو، ضمن این توجیه در جست‌وجوی چیزی به جای کلخوز^۲ نهادن بودیم که عاقبت به کیبوتص^۳ دست یافتیم. دکانی بود... در لاله‌زار پارچه‌فروشی و خیاطی به اسم «ملامد» که توزیع‌کننده نشریات اسرائیلی نیز بود و من آن وقت‌ها مستأجر خانه نادرپور بودم در کوچه نکیسای لاله‌زار و هر روز گذارم از جلوی آن دکان بود. آن انتشارات را پشت شیشه می‌گذاشت که مردم ببینند تا من هم دیدم و گرفتم و خواندم و حسین ملک (برادر خلیل ملکی)^۴ را خبر کردم و کار به

۱. برای مطالعه بیشتر رک: سفر به ولایت عزرائیل، با مقدمه و نظارت شمس آل‌احمد، تهران، مجید، ۱۳۸۴، چاپ پنجم، ص ۱۸-۱۰.

۲. مزارع اشتراکی روسی که کمونیست‌ها به آن می‌بالیدند.

۳. مزارع اشتراکی رژیم اشغالگر قدس که غربی‌ها برای مقابله با شوروی به نام الگوی سوسیالیسم خاورمیانه‌ای شدیداً تبلیغ می‌کردند تا نظر کمونیست‌های جهان را به جای شوروی سابق به اسرائیل جلب کنند.

۴. خلیل ملکی برادرزاده عارف بزرگ میرزا جواد آقای ملکی تبریزی صاحب رساله مشهور لقاءالله بود و ظاهراً میرزا جواد آقا پدر خوانده خلیل ملکی نیز بود. (رک: سفر به ولایت عزرائیل، همان، ص ۱۷)



جایی کشید که ما دو نفر شدیم مشتری پر و پا قرص روزنامه‌ها و مجله‌ها و کتابچه‌های اسرائیلی و از آن پس بود که حسین ملک چیزی درباره کیبوتص منتشر کرد و سپس (مجله) علم و زندگی وارد گود شد و ما جمعاً شدیم برگرداننده آنچه از سوسیالیسم دهقانی اسرائیلی به این مملکت می‌رسید و این شهرت کار را به آنجا کشاند که (مجله) علم و زندگی دو، سه بار از طرف روحانیان تهدید شد ولی ما، به ازای «کلخوز»، آنچه را که بایست یافته بودیم؛ «کیبوتص» را، با چوب بستنی سوسیالیستی ولی سخت بیگانه از انگ استالین... این چنین بود که من با اسرائیل آشنا شدم.^۱

آوازه تبلیغات سوسیالیسم خاورمیانه‌ای رژیم اشغال‌گر قدس و حامیان اروپایی آن در اواخر دهه ۲۰ بسیاری از روشنفکران سوسیالیست ایران را که دل خوشی از سیاست‌های استالینی شوروی نداشتند، ندیده فریفته خود کرد و اعضای نیروی سوم به رهبری خلیل ملکي پشت هم با نوشتن مقالاتی درباره بهشت کیبوتص، در نشریات ایرانی در بوق این تبلیغات می‌دمیدند. جلال تمام این مقالات و شیفتگی‌ها را در رسانه‌های فارسی و غربی دنبال می‌کرد^۲ اما ظاهراً روح جست‌وجوگر او با این شنیده‌ها اقناع نمی‌شد و میل داشت این بهشت سرزمین موعود را که یهودیان صهیونیست به ضرب کشتار، غارت، اشغال سرزمین فلسطینی‌ها و آواره کردن مردم این سرزمین برپا کرده بودند، از نزدیک ببیند. بر اساس نوشته‌های خود جلال، سفر به ولایت عزرائیل با همین انگیزه شکل گرفت.

انتشار بخشی از یادداشت‌های این سفر در مهر ۱۳۴۳ در نشریه/ندیشه و هنر، انتقاداتی را متوجه جلال آل‌احمد کرد. از جمله حضرت آیت‌الله خامنه‌ای قبل از ریاست جمهوری در پاسخ به پرسش‌های انتشارات رواق که در سال ۱۳۵۸ در تبیین منش فکری و عملی جلال آل‌احمد نوشته شده بود، می‌نویسد: آشنایی بیشتر من با جلال به وسیله و به برکت مقاله «ولایت اسرائیل» شد که گله و اعتراض من و خیلی از جوان‌های امیدوار آن روزگار را برانگیخت. آدم تهران (البته نه اختصاصاً برای این کار) تلفنی با او تماس گرفتم و مریدانه اعتراض کردم. با این که جواب درستی نداد از ارادتم به او چیزی کم نشد.^۳

۱. جلال آل‌احمد، سفر به ولایت عزرائیل، تهران، آدینه سبز، ص ۱۸-۱۶.

۲. از جمله مقاله «کیبوتص» مهندس حسین ملک برادر خلیل ملکي در مجله/ندیشه نوبه سردبیری انورخامه‌ای در بهمن ۱۳۲۷، مقاله کیبوتس (با همین املاء) خلیل ملکي که در شماره‌های ۱، ۲ و ۳ دوره دوم ماهنامه علم و زندگی از نوروز تا خرداد ۱۳۳۲ نوشته شد و داریوش آشوری که در سال ۴۰ یا ۴۱ در ایام دانشجویی به توصیه خلیل ملکي به اورشلیم دعوت شد و اندر باب پیشرفت اسرائیل گزارشی باب طبع مطبوعات نوشت و مشهور شد.

۳. شمس آل‌احمد، از چشم برادر، قم، کتاب سعدی، ۱۳۶۹، ص ۵۳۲-۵۲۸.



جلال در سال ۱۳۴۶ در پوشش نامه یک دوست ایرانی فرنگ نشسته در مجله جنگ هنر / امروز دیدگاه اصلی و تکمیلی خود درباره رژیم اشغال گر قدس را چاپ می کند. عنوان این نامه «آغاز یک نفرت» بود. و جلال و ناشر اولی این نامه مصلحت دیده بودند که با انتخاب این نام پوششی حساسیت و عصیت سانسور ساواک را تحریک نکنند ولی ظاهراً این تدبیر کارگر نیفتاد و ساواک نه تنها اکثر نسخ این شماره را جمع کرد بلکه هفته نامه مذکور را تعطیل کرد. این نامه را روحانیون انقلابی قم دیدند و با نوشتن مقدمه ای سه صفحه ای با امضای ابو رشاد، توسط نشر نذیر دوبار این نامه را به صورت رساله ای ۳۲ صفحه ای، یک بار در پنج هزار نسخه و بار دیگر در پنجاه هزار نسخه منتشر کردند. عنوانی که روحانیون قم برای این رساله برگزیدند با توجه به محتوای نامه «اسرائیل عامل امپریالیسم» بود.

این متن که اکنون در فصلنامه پانزده خرداد باز نشر می شود در خلال جنگ ۱۹۶۷ نوشته و منتشر شده است. شرایط و اوضاع آن زمان از برخی جهات شبیه به این دوران است. دورانی که با وقوع عملیات طوفان الأقصى، نزدیک به یک سال دولت غاصب صهیونیستی به شدیدترین و بی سابقه ترین شکل نوار غزه را ویران کرد و بیش از چهل هزار فلسطینی اعم از زن و کودک و پیر را به شهادت رساند و چند برابر بیشتر از شهدا، این مردم را مجروح و بی خانمان کرد. در حالی که دولت امریکا، کشورهای اروپایی و سازمان های بین المللی نه تنها هیچ مانعی بر سر جنایات های رژیم ایجاد نکردند، بلکه با ارسال سلاح و حمایت سیاسی و تبلیغی دست این رژیم را در تکرار و استمرار جنایات باز گذاشتند.

تأسف افزون بر این اوضاع رقت بار، سکوت سران کشورهای عربی و حمایت پیدا و پنهان آنها از اسرائیل در قالب عادی سازی روابط با این رژیم وحشی، خون ریز و جنایتکار است و اگر راهی برای پایان باشد همان خواست و اراده مردم فلسطین است که تاکنون هم متضمن این مقاومت طولانی در بدترین شرایط اقتصادی، معیشتی و بهداشتی است و اگر قرار باشد که آنها حرف آخر را بزنند، در قالب یک رفراندوم با شرکت ساکنان اصلی این سرزمین محقق خواهد شد؛ پیشنهادی که در نوشته های جلال آل احمد نیز وجود دارد.

قابل ذکر است که متن این رساله به همان شکل که در سال ۱۳۵۷ در دوران مبارزات انقلاب اسلامی منتشر شد اکنون بدون هیچ دخل و تصرفی در فصلنامه پانزده خرداد به چاپ می رسد و صرفاً برخی پاورقی های توضیحی، به آن افزوده شده است.

فصلنامه پانزده خرداد

سرویس فلسطین



اسرائیل، عامل امپریالیسم

جلال آل احمد

به نام خدا

یادداشتی بر این رساله

تیر ماه ۱۳۴۶ بود که شماره اول نشریه روزنامه وار به معنی «جنگ» در تهران منتشر گردید... و من در تبریز بودم که نام آن را شنیدم ولی نسخه‌های آن گویا نایاب گردید و به دست ما نرسید... و نمی‌دانم که همان شماره تجدید چاپ شد یا نه ولی می‌دانم که شماره دوم آن هرگز اجازه چاپ و نشر نیافت...

... تهیه یک نسخه از آن، با لطف «جلال» امکان پذیر شد و شاید هم تقدیر چنین بود که همان نسخه، بیش از ده سال در بین اوراق و کتاب‌های مضرة راقم این سطور! نخست از «دزد دزدگی‌ها!» و سپس از «حوادث دهر!»! در امان بماند تا آن که امروز، مقاله خود «جلال» به شکل جزوه‌ای مستقل منتشر گردد.

... و البته چون می‌گویند سانسور مطبوعات لغو شده و تحصیل اجازه نشر کتاب هم آسان گشته است، ما با همه دیرباوری‌ها، این مقال را به عنوان بررسی صحت یا سقم خبر! به دست چاپ می‌سپاریم که اگر منتشر گردید، مورد استفاده دوستان قرار می‌گیرد و اگر هم در چاپخانه، به انتظار اجازه بایگانی شد، برای هزارمین بار می‌فهمیم که «آزموده» را آزمودن خطا است!...

* * *

... و می‌بینید که این مقال ده سال پیش نوشته شده و در این فترت، بعضی از افراد یادشده در مقال، مانند ناصر و امام یمن و امپراطور حبشه، دیگر در مصدر کار و یا در عالم حیات نیستند که ما درباره‌شان حاشیه‌ای بزنیم! ... اشاره به این امر بی‌مناسبت نخواهد بود که «اسرائیل» امروز هم به جای امپراطور حبشه، از جناب سرهنگ هایله ماریام! به اصطلاح انقلابی مارکسیست! پشتیبانی می‌کند، و البته این بار، به جای همکاری با امپریالیسم غرب - اربابان امپراطور - با سوسیال امپریالیسم شرق و سربازان اقمارش - اربابان رئیس جمهور - همکاری دارد که مسلمانان صحرائی اوگادن را با یاری آنها تار و مار کردند و هم اکنون با یک همکاری دسته جمعی و دوستانه! طبعاً سوسیالیستی، مسلمانان اریتره را با بمب خوشه‌ای و ناپالم اهدایی اسرائیل و هواپیمای ساخت شوروی با هدایت خلبانان کوبایی - نگهبان سوسیالیسم - قتل عام

می کنند!...

دیگر آن که «جلال»... راه حلی برای رفع اختلاف بین اعراب و یهود پیشنهاد می کند که «تشکیل یک حکومت فدرال عرب و یهود - به اسم فلسطین» است! این راه حل را باید همان طور بیان داشت که گروه های اصیل جنبش آزادی بخش فلسطین، هوادار آن هستند و آن تشکیل دولت فلسطینی است که در آن یهودیان اصیل فلسطین - نه تحفه های صادر شده از امریکا و شوروی و دیگر اقدارشان - بتوانند زندگی آزاد و مسالمت آمیزی با دیگر فلسطینیان: مسیحی و مسلمان داشته باشند.

و البته این راه حل، تا مرحله عمل فاصله بسیار درازی دارد و توجه داریم که «اسرائیل» را غرب با همکاری شرق، در قلب جهان اسلام به مثابه پایگاه تجاوزات خود به وجود آورده است و به این آسانی هم حاضر نخواهد شد که دست از این پایگاه بردارد، مگر آن که طبق نوشته خود «جلال» - و در همین نشریه «تجزیه الجزایر و چین» را که «نشان داده دست استعمار را فقط با تبر می توان برید» در فلسطین نیز به کار بگیرند که گرفته اند!... دست خدا به همراهشان باد!

در پایان این نکته را نیز باید یاد آور شد که انتخاب عنوان کلی این رساله، از ما است.

مهر ماه ۱۳۵۷

قم: ابو رشاد



۱. از سال ۱۹۳۰ تا سال ۱۹۷۴ هایله سلاسی آخرین امپراطور اتیوپی با ادعای این که از نوادگان حضرت سلیمان است، سال ها بر این کشور به نمایندگی از جریان غرب و صهیونیسم حکومت کرد. او دارای آخرین رتبه فراماسونری بود. اندکی پس از فرار او، منگیستو هایله ماریام با یک کودتای سوسیالیستی از سال ۱۹۷۷ به قدرت رسید و تا سال ۱۹۹۱ به نمایندگی از اردوگاه شرق بر یکی از مهمترین کشورهای آفریقایی حکمرانی کرد. آسپاس آفورقی اولین رئیس جمهور کشور اریتره هم با حمایت اسرائیل موجبات تجزیه اتیوپی را در منطقه مهم دریای سرخ فراهم کرد. اسرائیل در همین منطقه موجبات تجزیه بزرگترین کشور آفریقا یعنی سودان را ایجاد کرد. سودان جنوبی هم منبع نفت و هم آب نیل است. بگذریم از این که رژیم صهیونیستی با توطئه طرح ساخت بزرگترین سد دنیا به نام سد النهره (سد نوزایی) بر روی رودی رودخانه نیل در اتیوپی، کشورهای استفاده کننده از نیل همچون مصر و سودان را تحت فشار قرار داد و برای کم آبی آینده خود، اقدام بلندمدت را رقم زد.



وین زمان فکرم این است که در خون برادرهایم

ناروا در خون پیچان

بی گنه در خون غلطان

دل فولادم را زنگ کند دیگر گون

این متن نامه دوستی از پاریس است که من چیزهایی به آن افزوده‌ام. پرت و پلاهایش بیخ ریش من و حرف حسابش از او.

جلال آل احمد

دو هفته است که گوشم به رادیو است و چشمم به روزنامه‌ها. و حالا نتیجه این سیر و سیاحت را در «فلسفه اروپا» به صورت درد دل برایت می‌نویسم. تنها در بحران‌های سیاسی و اجتماعی حادث است که کلمات و عبارات و اعمال و اقدامات مفهوم واقعی خود را پیدا می‌کنند. تنها سر بزنگاه‌ها است که معلوم می‌شود هر فرقه و هر کس چند مرده حلاج است و تنها سر پل‌های خربگیری است که می‌توان به دقت نیروهای دوست و دشمن را بررسی کرد. و چنین شرایطی اخیراً به مناسبت جنگ خاورمیانه پیش آمد و مهره‌ها را نشان داد و داغ‌ها را بر پیشانی‌ها زد آن چنان که پاک کردنش با ... نامه هم میسر نیست. مردم فرانسه از خرد و کلان و چپ و راست چه نژادپرست و چه ضد عرب‌اند! هیچ کس فکرش را نمی‌کرد - و من از همه کمتر - که داغ الجزایر چنین بر دل اینها مانده باشد. و ماجرای لشکرکشی کانال سوئز در ۱۹۵۶ و ناکام ماندن آن چنین به انتقام کشی تحریرشان کرده باشد. به قول امه‌سه‌زر «همه این حیوانات رنگارنگ لشگریان جرار استعمارند. همه‌شان برده فروشنده و همه‌شان به انقلاب بدهکار.»

دو هفته تمام «آماده کردن افکار عمومی» طول کشید. آن وقت که اول به میدان جست؟ دست چپی‌ها! حضرات «وجدان جهانی» - آنهایی که در مغز پوسیده خود فکر می‌کنند که «رسالت» دفاع از حق را در تمام دنیا دارند. آنهایی که حسن و حسین و تقی و نقی را در اقاصا بلاد عالم به نام «انسانیت» محکوم می‌کنند! همه آنها یک مرتبه به میدان ریختند. از سارتر گرفته (و این یکی کمتر از همه دیگران) تا کرگدنی یا خوکی «اوژن یونسکو» نام - که وقاحت را به آنجا رساند که ادعا کرد «آوارگان بی‌وطن فلسطین که بیست سال است در اردوگاه‌های جنگ به سر می‌برند و جیره غذایی نصف یک آدم معمولی را از راه سازمان ملل دریافت می‌کنند همگی می‌خواهند کاری را بکنند که هیتلر نکرد.» یعنی می‌خواهند این یهودی‌های رنگ و وارنگ اروپایی و امریکایی را که نماینده تمدن غرب‌اند در وسط ممالک عربی قتل عام



کنند! مالیخولیایی دیگری به نام «لانزمن»^۱ که جزو دار و دسته «تان مدرن» سارتر است آن چنان از این وحشیگری خیالی اعراب از کوره در رفت که هر آنچه از چنته علیش درمی آمد نثار این مردم کرد. فدراسیون چپ و حضرت مندرس فرانس که جای خود دارند، اما وقیح تر و بی آبروتر از همه جناب دانیل مایر بود که رئیس مجمع دفاع از حقوق بشر است! و به نام رسالت تاریخی ای که به عهده دارد چنین تخم فرمود که: من از سوسیالیست بودن (!!) خود متنفرم از انسان بودن خود هم متنفرم ولی به یهودی بودنم افتخار می کنم.

به مدت یک هفته این جوری دور به دست این اراذل ادبی و سیاسی بود و چه سیر کی! جای خالی اما پس از این که دهن اینها از عربده کشی کف کرد آن وقت صاحب کارهای اصلی که سر نخ به دستشان است وارد گود شدند. زمینه آماده بود. چپ فرانسه (منهای کمونیست ها که خودشان هم نمی دانند چه... می خورند!) به طور یکپارچه احساسات را برای ماهی گیری بعدی آماده کرده بودند. مطبوعات بورژوا و ارگان های پول و منفعت از دوش این روشنفکران چپ! بالا رفتند. اسم نویسی داوطلبان شروع شد و پول جمع کردند. حضرت بارون ادمون دو روچیلد دبیر کل اتحادیه طرفداران اسرائیل در میتینگ های هیستریک و راسیست ضد عربی - در کنار نامدارترین عناصر دست چپ قرار گرفت. همه با هم به کمک اسرائیل متمدن! - به جنگ اعراب جاهل و وحشی! شتافتند. برای این که حساب دست باشد و حرف هایم را حمل بر اغراق نکنی فقط یک نمونه دستت می دهم. پنج ماه است که کمیته ای به نام نهضت یک میلیارد فرانک برای ویت نام دارد فعالیت می کند که هدفش از اسمش پیدا است و تا به حال فقط دویست میلیون فرانک پول جمع کرده. اما در عرض ۴۸ ساعت میزان پولی که در فرانسه برای اسرائیل جمع شد از ۳ میلیارد فرانک گذشت! که فقط نصف آن را حضرات روچیلد «پالیس» و «لندن» هدیه کردند و تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل...

خوب. چرا این بشر دوستان! این طور به دست و پا افتاده اند؟ چرا یک مرتبه این جوری همبستگی عمومی با اسرائیل تظاهر کرد؟ جواب ساده است. بیست سال است که یک مشت زورگو به کمک سرمایه های بین المللی و به برکت سازمان های تروریستی صهیون و «هاگانا»^۲ خاک فلسطین را اشغال کرده اند و یک میلیون ساکنان آن را بیرون ریخته اند. بیست سال است که مرتب ذره ذره از خاک اعراب را تصرف می کنند. بیست سال است که سازمان ملل

۱. احتمالاً منظورش کلود لانزمن، خالق اثر مستند بلند صهیونیستی «شوآ» است که برای اثبات دروغ هولوکاست کارگردانی کرد.

۲. گروه تروریستی هاگانا به همراه گروه ایرگون، اشترن، لخی و... تا قبل از تأسیس IDF یا نیروی دفاعی یا همان ارتش اسرائیل در سال ۱۹۴۸م، وظیفه جنایت علیه فلسطینی ها و حفاظت از یهودیان و مزارع آنها را بر عهده داشتند.



از آنها می‌خواهد که آوارگان فلسطین را بگذارند به وطنشان برگردند^۱ و آنها با گردن کلفتی رد می‌کنند. در عرض این مدت درست یازده مرتبه از طرف سازمان ملل محکوم به تجاوز شده‌اند و سه مرتبه عملاً به خاک همسایگان تجاوز کرده‌اند و هیچ وقت اعراب مقیم فلسطین را اسرائیلی قبول نداشته‌اند. به دلیل این است که حالا بشر دوستان غربی چنین یک مرتبه چون تنی واحد برای دفاع از آنها قیام کرده‌اند، رفتاری را که دیروز نازی‌ها با یهود کردند امروز یهود به کمک وجدان ناراحت اروپا و آمریکا دارد با اعراب می‌کند.

به مناسبت این که نازیسم - این گل سرسبد تمدن بورژوازی غرب - شش میلیون یهودی... را در آن کوره‌های آدم‌پزی ریخت - امروز دو، سه میلیون عرب‌های فلسطین و غزه و غرب اردن باید در حمایت سرمایه‌داران وال‌استریت و بانک روچیلد کشته و آواره بشوند.^۲ و چون حضرات روشنفکران اروپایی در جنایت‌های هیتلر شریک بوده‌اند و در همان ساعت دم بر نیاورده بوده‌اند حالا به همان یهودی‌ها در خاور میانه سرپل داده‌اند تا ملل مصر و سوریه و الجزایر و عراق شلاق بخورند و دیگر خیال مبارزه ضد استعمار غرب را در سر نپرورند و دیگر کانال سوئز را رو به ملل متمدن نبندند! تف بر این تمدن گند بورژوا! من تعجب می‌کنم که حضراتی که سال‌ها به گوش ما فرو کردند که اسرائیل یک کشور سوسیالیستی است آیا الان شب با وجدان آرام می‌خواهند؟ اسرائیلی که به عنوان شعبه خاور میانه امپریالیسم و «سیا» الان دارد تمام شبکه جاسوسی و ضدانقلابی آن اطراف را اداره می‌کند؟ اسرائیلی که حتی اسمش را به عنوان دهن کجی به فلسطینی‌ها انتخاب کرده است؟ آیا به این علت که رئیس حکومت مصر میانه‌اش با حکومت ما شکر آب است باید صد و اندی میلیون عرب را در این قضیه فدا کرد؟ الان ۹۰ درصد نفت اسرائیل را ایران می‌دهد و آن وقت حکومت ایران از ترس اعراب اعلامیه می‌دهد که «ما در مقابل کمپانی هیچ کاره‌ایم ایشان خودشان نفت را به هر که بخواهند می‌فروشند!» و آیا این عذر بدتر از گناه نیست؟ آخر این دم خروس را ببینیم یا کمک‌های شیر و خورشید سرخ را به آوارگان اردن که از حدود یک عوام‌فریبی در داغ‌ترین شرایط سیاسی فراتر نمی‌رود. سربازان فراری عرب در صحرای سینا دسته دسته دارند از تشنگی می‌میرند آن وقت تمام مطبوعات فارسی پر است از انتقام گرفتن از ناصر - و هیچ کس نیست بنویسد که آقایان این اسرائیلی‌های متمدن‌اند که لوله‌های آب را بریده‌اند تا برای نگهداری از اسرا دچار خرج بیشتر نشوند! موشه دایان همین شش ماه پیش از ویت‌نام برگشت که به استاز رفته بود تا ببیند ملت متمدن آمریکا چگونه ملت گر سنه و

۱. هم اکنون تعداد آوارگان فلسطینی به ۸ میلیون نفر در منطقه و سایر کشورها می‌رسد. یعنی بیش از نصف جمعیت ۱۵ میلیونی فلسطینی‌ها در جهان.

۲. گلدمایر می‌گوید بعد از هولوکاست، یهودیان برای محافظت از جان خود مجاز به انجام هر کاری هستند.



وحشی! ویت نام را با ناپالم و بمب های افشان و پران قتل عام می کند! بگذریم...

شلاق حوادث بیدار کننده تر از هر پند و موعظه ای است. مطبوعات فرانسه که همچون دیگر بنگاه های انتشاراتی این ملک در دست یهودیان سرمایه دار است چنان افکار را مسموم و تخدیر کرده اند که نظیرش را تا سال های دیگر نمی توان دید. رادیوهای خصوصی و دولتی هم که با پول تبلیغات اینها می گردد. مگر نه آن است که نخست وزیر مملکت فرانسه رئیس بانک روچیلد است؟ و زمام امور «هاشت» و «رنو» در دست سرمایه داران؟ و تمام جناح چپ در ید قدرت. گئی موله- همان که به سوئز لشکر کشید؟- و تبلیغاتش به دست آنهایی که هنوز خواب «الجزایر فرانسه» را می بینند؟ اینها عجب نیست، عجب این است که وجدان روشنفکر مملکت ایران را هم اینها می سازند. من این روزها از فارسی دانستن خودم بیزارم. در سراسر مطبوعات فارسی جز یک مقاله در یک مجله سپید و سیاه هیچ چیز دیگری ندیدم که بشود گفت آن را یک ایرانی نوشته. اگر وجدان روشنفکر اروپایی ناراحت است که چرا به آن یهود کشی ها رضایت داده، روشنفکر ایرانی چه می گوید که «استر» ملکه اش بود و «مردخای» وزیر شاه هخامنشی اش!^۱ و دانیال نبی امامزاده اش؟ وجدان روشنفکر ایرانی باید از این ناراحت باشد که چرا نفت ایران در تانک و هواپیمایی می سوزد که برادران عرب و مسلمانان را می کشد. وجدان روشنفکر ایرانی باید از این ناراحت باشد که چرا نفت سعودی و کویت در تانک ها و هلیکوپترهایی می سوزد که ملت فقیر ویت نام را به توپ بسته اند. چه کسی گفته است که وجدان روشنفکر ایرانی را هم باید مطبوعات فرنگ بسازند؟ و مالیخولیاهای روچیلد و لانزمن؟ این حرف و سخن کهنه ای است که چرا کفاره گناهی را که دیوانه ای در بلخ آلمان و اروپا کرد باید ما در شوشتر خاورمیانه بدهیم- بحث در این است که اسرائیل- این دست نشانده دست اول سرمایه داری و استعمار غرب در خاورمیانه- که سرمایه فراوان دارد، مگر نمی داند که هر اصله نخلی را کمپانی نفت در خاک به هزار تومان خرید؟ اسرائیل اگر می خواهد در خاورمیانه آرام زندگی کند باید مرکز توطئه ضد نهضت های دمکراتیک نباشد. اگر اسرائیل می خواهد که برادران عرب به رسمیت بشناسندش باید به جای اینکه استخوان لای زخم باشد- مرهم نهنده باشد دردهای خاورمیانه را. که بزرگترینش نفوذ استعمار است و غارت نفت.

بگذار حالا رمز وقایع این مدت را به سرعت برایت بنویسم چرا که دیده ام سانسور با

۱. داستان استر و مردخای که در کتاب مقدس به عنوان فصلی مستقل به سر نوشت یهودیان در دوره خشایارشا می پردازد، اذعان می کند که ۷۵ هزار ایرانی توسط یهودیان با رهبری استر و مردخای قتل عام می شوند. یهودیان در این داستان با یک اقدام پیش دستانه (به بهانه یهودستیزی «آنتی سمیتیزم» Antisemitism) یعنی دستاویزی که تا به امروز خون هزاران انسان را بر زمین ریخت) با کشتاری که راه می اندازند، خطر و تهدیدی که معلوم نیست به وقوع بپیوندد را از خود دور می کنند.



مطبوعات فارسی چه می کند و می دانم چیزی درست و حسابی در این باب نمی دانی. چون دیده ام که مطبوعات فارسی این مدت انگار اصلاً در تل آویو چاپ می شده است.^۱

روز دوشنبه ساعت شش صبح به وقت اینجا^۲ - هواپیماهای اسرائیل با کمک هواپیماهای آمریکا و انگلیس که از مالت و پایگاه های لیبی برمی خاستند (و به این دلیل لیبی تهدید به بستن آنها کرد) تمام فرودگاه های مصر و سوریه و اردن و حتی عراق را بمباران کردند و محافل مصری اعلام کردند که جزو این فرودگاه های بمباران شده - حتی یکی بوده در مرز سودان و مصر که هنوز تمام نشده بود و از وجود آن فقط مقامات دولتی مصر اطلاع داشته اند و مقامات امریکایی! بعد هم یک مانور ساختگی شد که کشتی «لیبرتی» امریکایی را بمباران کردند که نتواند خبری از حرکت هواپیماها ضبط کند^۳ که از کدام سمت به کدام سمت می رفته اند. و اینجوری نیروهای هوایی اعراب در همان ساعات اول روی زمین از کار افتاد و نتیجه از همان اول معلوم بود. و آن وقت حمله تانک ها شروع شد. صحرای سینا در دو روز اشغال شد. زیر بمباران شدید اسرائیل ششصد تانک و هفت لشکر مصری از هم پاشید. چرا که حفاظت هوایی نداشتند. عده کشته بین ۷ تا ۱۰ هزار نفر. و مهم تر از این ده، پانزده هزار نفری هستند که الان در صحرای سینا سرگردانند و دارند از تشنگی می میرند (مثل این که تکرار کردم) و آن وقت ارتش فاتح اسرائیل حتی از اسیر کردن آنها ابا می کند. چرا که در آن صورت باید به آنها آب و نان و خوابگاه و اردوگاه بدهد. و یهودی جماعت البته که مقتصد هم هست. و این را از قدیم می دانیم. اینجوری به ایشان فقط شاید یک گور دسته جمعی بدهد!

اما در جبهه اردن، زیر بمباران اسرائیل اردنی ها سه روز بیشتر مقاومت نتوانستند و چهارده هزار کشته بر زمین گذاشتند. تمام نواحی غرب اردن را متمدن های یهود تصرف کردند و الان یک میلیون دیگر عرب را دارند از خانه و کاشانه شان بیرون می کنند و جالب اینجاست که در همان حال که مطبوعات و رادیوی اسرائیل (که به دقت گوش کرده ام) جنگ را جنگ مذهبی بین متعصبان مسلمان و متمدنان اسرائیل معرفی می کردند - در همان حال تمام هیئت دولت و امرای ارتش اسرائیل پای دیوار ندبه در بیت المقدس داشتند گریه و زاری می کردند. و در همین حال رادیو قاهره طبقه کارگر انقلابی را برای برداشتن سلاح و دفاع در مقابل استعمار تهییج می کرد. تمام زندانیان سیاسی قاهره آزاد شدند که هیچ - مسلح هم

۱. این اوضاع دقیقاً به موضع و عملکرد سران اعراب در قبال جنایت های صهیونیست ها در غزه شباهت دارد.
 ۲. به احتمال زیاد مربوط به تاریخ جنگ ۶ روزه است که در ژوئن ۱۹۶۷ با حمله پیش دستانه رژیم صهیونیستی به مصر و سوریه آغاز شد و شدت اقتضاح و شکست اعراب منجر به ناامیدن آن به یوم النکسه شد.
 ۳. هواپیماهای اسرائیلی در یک اقدام بسیار مشکوک اقدام به بمباران کشتی امریکایی لیبرتی کردند و بعد اشتباه فنی را عامل بروز این حادثه ذکر نمودند.



شدند و برای دفاع راه افتادند. اما اسرائیلی‌ها از کانال سوئز عبور نکردند - گرچه می‌توانستند. چرا که نمی‌خواستند گزگی به دست استعمار بدهند که وسیله شده‌اید برای بستن کانال به هر صورت روز چهارشنبه مصر در میان بهت و حیرت همه دنیا اعلام کرد که فرمان آتش‌بس شورای امنیت را می‌پذیرد و روز بعد جمال عبدالناصر در نطق نیم‌ساعته خود اطلاع داد که از تمام مسئولیت‌های خود استعفا می‌دهد. (و من حتم دارم که کوچکترین مطلبی از این نطق در مطبوعات فارسی منتشر نشده است!) خبر استعفای ناصر را گوینده رادیو قاهره نتوانست تا آخر بخواند و گریه‌اش گرفت و اروپاییان متمدن هنوز از تعجب این خبر در نیامده بودند که در کشورهای عربی غوغا شد و در عرض نیم ساعت به گفته رادیو اسرائیل (به دقت می‌نویسم) پانصد هزار نفر در قاهره ریختند به خیابان که استعفای ناصر باید پس گرفته بشود. باز به قول رادیوی اسرائیل از کرانه اقیانوس اطلس تا کنار خلیج فارس در عرض چند لحظه پریشانی شکست چنان به اراده به برگرداندن ناصر بر سر کار مبدل شد که همه فراموش کردند که در جنگند و جنگ را هم باخته‌اند. یک ساعت بعد ناصر اطلاع داد که تا فردا استعفای خود را پس می‌گیرد تا مجلس تکلیف او را روشن کند. و فردا ناصر نتوانست به مجلس برود. از منزل تا مجلس دریایی از آدم راه را بر هر نوع عبور و مرور بسته بود آن طور که در تلویزیون می‌شد دید. نظیر چنان تظاهری را فقط در پکن می‌توان سراغ داد. در عرض این مدت روابط سیاسی تمام دولت‌های عربی با آمریکا و انگلیس قطع شد. کانال سوئز بند آمد. و شیرهای نفت تمام ممالک عربی بسته شد. شکست نظامی اعراب که مسجل شد و خیال بشر دوستان و متمدنان از این لحاظ که آسوده شد - آن وقت در تمام فرانسه رادیو و روزنامه و تلویزیون همه رفتند به سراغ نفت. چرا که نکند قضیه جدی شود و فرنگ بی‌نفت بماند؟ و این است آنچه از افادات دستگاه‌های انتشاراتی فرانسه درباره مسئله نفت دستگیر من شد: ملت فرانسه آسوده بخوابید که نفت برای آمریکا و انگلیس قطع می‌شود نه برای شما - و بعد اینکه نفت خاورمیانه ارزانترین نفت دنیا است و نفت ایران (که از آن خیلی حرف می‌زنند) ارزانترین نفت خاورمیانه و این نفت رو به همه ما باز است. و برای جایگزین کردن آن مقامات محلی کمپانی‌ها حتی جایزه معین کرده‌اند که هر دستگاهی بیشتر بجنبد و بعد علاوه بر ما آمریکایی‌ها هم هستند که در ویت نام بی‌نفت ایران و خلیج فارس نمی‌توانند یک لحظه دوام بیاورند. (نمی‌دانم آنجا هم منعکس شده است یا نه که در سایگون مردم چنان هجومی به فروشگاه‌های نفت برده‌اند که دو تا پمپ خراب شده!) - دیگر این که نفت حوزه خلیج هفت مرتبه ارزان‌تر است از نفت الجزایر و ده مرتبه ارزان‌تر است از نفت حوزه پاناما - و بیست مرتبه ارزان‌تر از نفت آمریکا - و اگر قرار باشد آمریکایی‌ها خودشان نفت به ویت نام



بر ساندند بودجه جنگی شان پنج برابر می شود ناچار اقتصادشان ورشکسته پس خدا را شکر کنید که هنوز ایران نفت دارد و قول داده است که استخراج نفتش را چنان بالا ببرد که جبران کمبود نفت های عربی را کرده باشد. عین همان کاری که در ملی شدن نفت ما - کویته ها کردند. بله این است بزرگترین علامت همبستگی برادران مسلمان که هم در آن سال ها و هم اکنون فقط به نفع متمدن های اروپایی و یهودی و آمریکایی تمام می شود!

اینها درست. اما هنوز کار تمام نشده است. در جبهه سوریه جنگ ادامه دارد. رادیو دمشق می گوید جنگ تمام نشده بلکه به تعویق افتاده. تمام زن و بچه ها را از دمشق دارند می فرستند به لبنان و از قاهره به نواحی دیگر. سنگربندی در مقابل هر خانه و عمارت و هر اداره دارد دنبال می شود. تمام اهالی غیر علیل مسلح شده اند و رادیوهای عربی تبلیغ می کنند که حتی اگر باز هم در جبهه ها شکست بخوریم جنگ را مبدل می کنیم به جنگ پارتیزانی این طور من می بینم قضیه دارد ریخت جنگ صلیبی مجدد را به خود می گیرد. منتهی جنگی که دیگر اصول مذهبی محرکش نیست بلکه سیری و گرسنگی محرک آن است. اما همان میان ملل مسیحی و ملل مسلمان، سردمدار ملل مسیحی در این جنگ استعمار است و سردمدار ملل مسلمان ضد استعمار!

و اگر در آن جنگ های صلیبی اروپاییان باختند در عوض علم و صنعت عالم اسلام را به غنیمت بردند و این بار به کمک همان علم و صنعت و به کمک یک یاور بزرگ دیگر که استعمار بین المللی است و یک نوچه کوچک که عبارت باشد از صهیونیسم از نوبه همان جنگ آمده اند. و آیا ممکن هست که ملت های مسلمان عالم در این جنگ جدید آنچه را که در آن یکی به غرب داده بودند باز بستانند؟ بگذرم. و خبرها را دنبال کنم.

عبدالناصر در نطق خود گفت که درست شب چهارم ژوئن که فرمایش حمله اسرائیل شروع شد - نمایندگان امریکا و شوروی به من توصیه کردند که اقدام به حمله نکنم و اطمینان دادند که در این صورت اسرائیل هم حمله نخواهد کرد و مسئله از راه سیاسی حل خواهد شد. و بعد گفت که ما منتظر حمله اسرائیل از شرق و شمال بودیم ولی از غرب مورد حمله قرار گرفتیم (پایگاه های هوایی مهمی در لیبی است که درست در اختیار ارتش امریکا است ولی ناصر به صراحت اسم نبرد) و گفت که سی. آی. ادر این ماجرا بی شک دخیل بوده است و از این قبیل.

اما آخرین اخبار این که خسارت جنگی مصر (غیر از خسارات جانی) به پانصد میلیون تا یک میلیارد دلار تخمین زده می شود. چین ده میلیون دلار وجه نقد و صد و پنجاه هزار تن گندم به عنوان کمک فوری به مصر فرستاده است، از شب استعفای ناصر تاکنون

سفارتخانه‌های شوروی در ممالک عربی در حمایت پلیس است. چرا که مردم ممالک عربی از عدم ترک شوروی‌ها - که با توافق امریکایی‌ها آتش‌بس دادند - و از شل آمدن آنها سخت خشمناک‌اند. و گرچه این یک بار دیگر همان تجربه تلخ صد بار تکرار شده... است اما معلوم نیست شوروی چطور می‌تواند این آبروی رفته را دوباره به دست آورد. گو این که جلسه فوق‌العاده رؤسای احزاب کمونیست اروپای شرقی به سرعت تشکیل شد و همه روابط خود را با اسرائیل بریدند ولی قطع روابط کجا و انتظار اعراب به کمک مستقیم کجا؟

«بومدین» حواری که آتش‌بس را نپذیرفت می‌دانی که به مسکو رفت تا به عنوان مترقی‌ترین جناح حاکمه عربی تکلیف دولت‌های عربی را با ستاد سابق زحمتکشان روشن کند و به همین علت باز مطبوعات آزادی‌خواه (!) فرنگی از آتش افروزی این سرباز انقلابی سابق ترش کردند. چون هنوز خیال می‌کنند که غیرت و حمیتی در ستاد زحمتکشان موجود است و کور خوانده‌اند. دست‌بالا باز هم اعلامیه است. و اعلامیه هم تا به حال کسی را به نان و آبی نرسانده. شنیده‌ام که کاسیگین به تیتو گفته بود (ناصر از راه تیتو کمک فوری از روس‌ها خواسته بود) که خیال می‌کنند ما می‌رویم کنار کانال به خاطر مصری‌ها قربانی بدھیم؟ (و راست هم می‌گفتند. آن حضرات حتی در ویت‌نام جرأت نکردند قدمی بردارند). اسلحه بهشان داده‌ایم اگر کارهای هستند خودشان بچینند دیگر! این است جواب کمک. یعنی که صحرای سینا یک لابراتوار مجدد است برای آزمایش سلاح‌ها و آبروریزی مهمتر این است که سلاح‌های شوروی اعتبار خود را باخته‌اند. و سلاح‌های امریکایی و فرانسه و انگلیسی اعتبار یافته‌اند.

به هر صورت این جنگ عاقبت وخیمی دارد. اسرائیلی‌ها به صراحت اعلام کرده‌اند که گذشته باز نمی‌گردد یعنی که مناطق اشغالی را پس نخواهند داد که هیچ ساکنان عرب آن را هم بیرون می‌کنند. که شروع هم کرده‌اند. روس‌ها زور می‌زنند که بقبولانند جدی هستند و امریکا و انگلیس هم که بر خر مراد سوارند ولی شک نیست که در دنیای عرب دگرگونی عمیقی رخ داده. شلاقی به گرده به خواب‌رفتگان قرون وارد آمده که نتایجش به زودی آشکار خواهد شد. اگر هیئت‌های حاکمه عربی که اغلبشان دست‌نشانده‌های مستقیم کمپانی‌های نفتی‌اند عرضه داشته باشند و شیر نفت را بسته نگه‌دارند. فلسطینی‌ها در سراسر مناطق اشغالی اسرائیل از نو کمیته‌های مقاومت تشکیل داده‌اند و از قرار روایت نمایندگان سازمان ملل که از آنجا آمده‌اند زمین‌ها را با مین‌های چینی دارند مین‌گذاری می‌کنند. و وای به روزی که پای چین به این ناحیه باز شود! و لابد خبر بمب هیدروژن‌شان را هم شنیده‌ای. و عیب اساسی کار این است که من می‌ترسم اسرائیل با این قلدربازی‌ها و ژاندارم خاورمیانه‌شدن‌ها



(مسافری می‌گفت در نیویورک با سه میلیون یهودی‌اش در روزهای واقعه چنان محیط تروری از طرف یهودیان ایجاد شده بود که همه جا زده‌اند!) از نو یک نهضت ضد یهود را تحریک کنند و راستش را بخواهی صهیونیسم است که خطرناک است چرا که پشت سکه نازیسم و فاشیسم است و به همان طریقه عمل می‌کند. یک «هاگانا» برای من با دسته‌های اس. اس هیچ فرقی ندارد. آندره فیلیپ سوسیالیست نوشته بود که شرم آور است که اینجا در فرانسه عده‌ای از یهودی‌ها نوشته‌اند و گفته که ما وطنمان اسرائیل است نه فرانسه، و متأسفانه می‌بینیم که مطبوعات فرانسه در دست یهودی‌ها است (اکسپرس، با «سروان شرایور» ش- که زبان ایشان است و تمام زنجیره مطبوعاتی «لازارف»‌ها با فرانس سوار-ال-ماچ-پاری‌ماچ‌والخ...) علاوه بر این که تمام فرستنده‌های تلویزیونی نیویورک را (۱۳ زنجیر فرستنده) یهودی‌ها اداره می‌کنند و اغلب امور انتشاراتی و روزنامه‌ها را.

درست است که فرق میان اسرائیل و اعراب فرق میان قرن بیستم و ماقبل تاریخ است. اسرائیلی از اروپا یا امریکا مهاجرت کرده مرد تکنیک این قرن است و عرب خاورمیانه‌ای همان مرد اهرام‌ساز «ایدول» پرست. و اسرائیلی با درآمد سرانه هزار دلار در سال و اعراب با ۷۵ دلار و خرج روزانه آوارگان فلسطینی بین ۷ تا ۱۱ سنت یعنی ۷-۸ قران. وحشت آور نیست؟ ناچار اسرائیلی می‌برد. اما چه کسی مرد عرب را در دوره اهرام‌سازی نگه داشته؟ جز استعمار؟ و جز کمپانی؟ و جز اعوان و انصارش؟ و تجربه کوبا و الجزایر و چین^۱ نشان داده که دست استعمار را فقط با تبر می‌توان برید نه با وعد و وعید و قول و قرار و اصول بشری و انسان‌دوستی! این است واقعه حتمی که اعراب خاورمیانه هم فهمیده‌اند. و خطر اینجا است. پس ژاندارم‌های محافظ لوله‌های نفت به سلامت باد! و من از این ناصر چنان کلافه‌ام که نگو... تو که با ملک حسین! و امیر سعودی می‌خواهی به چنین جنگ بروی آیا نمی‌دانی که کور خوانده‌ای؟ آیا نمی‌دانی که به امید حکومت کویت و قطر به سر هیچ چشمه‌ای نمی‌توان رسید؟ جالب این است که نماینده حکومت سعودی در سازمان ملل یک مسیحی لبنانی است و اجیر است و خدمت آن را می‌کند که مزد بیشتر می‌دهد. در حالی که نماینده امریکا آرتور گلدبرگ یهودی است. با چنین طناب پوسیده‌ای به چاه جنگ رفتن و تازه به امید واهی کمک‌های فوری ستاد زحمتکش‌ان به چنین خطری دست زدن- حقا که چنین درسی را باید در پی می‌داشت! و آیا اعراب بیدار شده‌اند؟

جالب است که حضرات روشنفکران چپ این ولایت مدام سنگ اقدامات عمرانی و پیشرفت‌های اسرائیل را توی سر اعراب می‌زنند. و نتیجه می‌گیرند که پس اعراب لیاقت

۱. ظاهرآ در آن ایام نویسنده خیلی به قدرت و احترام چین ایمان داشت. ولی به تجربه ثابت شد که ظرف این ۷۵ سال چین هم هیچ قدمی برای آرمان مردم فلسطین و علیه جنایت‌های صهیونیسم برنداشت.



ندارند و اسرائیلی دارد ولی هیچ کس نیست بهشان بگوید که حضرات! نگاهی هم بکنید به کویت که تا دیروز یک کویر لوت بود و حالا به کمک سرمایه نفت بهشت عربی شده است و بعد نگاهی هم بکنید به باغ‌های شاهی در ریاض پایتخت سعودی که پای هر درختش یک دهنه کولر باز است و هوای خنک به تن درخت‌ها می‌زند. بحث از این نیست که چه کسی لیاقت دارد و چه کسی ندارد، بحث از این است که سرمایه‌گذاری کلان را هر جا که بکنی شیر مرغ تا جان آدمیزاد حاضر است. منتهی شیر مرغش برای اسرائیلی‌ها است و جان آدمیزادش را فعلاً از اعراب دارند می‌گیرند.

لابد می‌پرسی خوب به نظر تو چه باید کرد؟ خیلی ساده است الدروم ناصر و دیگران که به دنبال یک عوام‌فریبی مسخره مدام صحبت از به دریا ریختن اسرائیل می‌کنند بیهوده است و راه حل مسائل آن فقط تشکیل یک حکومت فدرال عرب و یهود است و به اسم «فلسطین». همان حرفی که «مارتین بوبر» فیلسوف یهودی سال‌ها پیش از تأسیس حکومت اسرائیل زد. در غیر این صورت من می‌بینم که حضرات از هر دو طرف دارند سرنیزه‌ها را تیزتر می‌کنند صهیونیسم همان اندازه خطرناک است که حکومت‌های دست‌نشانده عربی. اسرائیل باید سرنوشت خودش را از صهیونیسم جدا کند و مصر و الجزایر و سوریه باید سرنوشت خودشان را از حکومت‌های نفتی عرب جدا کنند.^۱

و در آخر این که ما در اینجا در تکاپوی جمع‌آوری دارو برای زخمی‌های جنگیم. امکان دارد که شما هم در آنجا چنین کاری را شروع کنید؟ حکومت ایران نمایش‌هایی دارد در اردن می‌دهد که هیچ کس گویا جدی نگرفته. چون بر هیچ کس پوشیده نیست که چه نوع کمکی است و به قصد مخفی کردن آن کینه‌توزی‌هاست. از طرف مردم باید قدمی برداشته شود. آخر علاوه بر همه مسائل ناسلامتی با همکاری و همبستگی اسلامی هم سر و کار داریم. شنبه سوم تیر ماه ۴۶

۱. در این فراز از سخن، نویسنده میان یهودیان که اسرائیل می‌نامند و صهیونیسم که اهداف استعماری دارد، تفکیک قائل شده است. او حتی حساب سران اعراب دست‌نشانده را نیز با سایر دول عربی جدا می‌کند. نکته دوم در این فراز این است که حکومت فدرال عرب و یهود را پیشنهاد می‌کند؛ حکومتی که متشکل از ساکنین اصلی سرزمین فلسطین اعم از یهودی و مسلمان است و به ویژه آنان که قبل از طرح صهیونیسم در این سرزمین زندگی کرده‌اند. این مفهوم با این محدودیت موضوعی در واقع همان طرح رفتار دوم است که جمهوری اسلامی ایران نیز به عنوان یک طرح دموکراتیک برای حل مسئله فلسطین مطرح کرده است. تشکیل حکومتی با خواست ساکنین اصلی سرزمین فلسطین با هر دین و مذهبی.



مناسبت‌ها

حیات طیبہ

مصاحبه منتشر نشده استاد سید حمید روحانی با شهید آیت الله دکتر رئیسی
(مورخ ۱۳۷۲/۸/۲۰)

اشاره

اندر بلای سخت پدید آید
فضل و بزرگواری و سالاری
مصاحبه حاضر گفت و گویی است که استاد سید حمید روحانی در ۲۰ آبان ۱۳۷۲ با شهید رئیسی انجام داد. متن مصاحبه سرگذشت این شهید عزیز از بدو تولد تا سال ۱۳۴۱، سال آغاز نهضت امام خمینی را در بر می گیرد و قرار بود در جلسه ای دیگر این مصاحبه تا پیروزی انقلاب اسلامی و پس آن ادامه داشته باشد لیکن به دلیل مشغول شدن شهید رئیسی در پست های حساس قضایی، جلسات بعدی گفت و گو که عمدتاً قرار بود به مسئولیت ها و فعالیت های ایشان مخصوصاً در قوه قضاییه بپردازد، شکل نگرفت و این گفت و گو در آرشیو بنیاد تاریخ پژوهی و دانشنامه انقلاب اسلامی باقی ماند. یکی از ویژگی های این مصاحبه آن است که نشان می دهد انسان هایی که توکلشان به خداست و برای رسیدن به مسئولیتی به هیچ باند و حزب و گروهی وابسته نیستند خداوند در کوران سخت زندگی چگونه دست آنها را می گیرد و از کوره راه های پر تلاطم و دشوار به سلامت عبور می دهد.





• آقای دکتر روحانی: ضمن عرض خیر مقدم حضور شما، خواهشمندم بیوگرافی خودتان را از تاریخ تولد، محل تولد، نام خانوادگی، نام پدر و خصوصیات زندگی خانوادگی تا آنجایی که به خاطر دارید بیان بفرمایید.

حاج آقای رئیسی: بسم الله الرحمن الرحيم. با درود به روان پاک بنیان‌گذار جمهوری اسلامی حضرت امام (ره) و روان پاک همه شهدا در طول تاریخ از بدو تا کنون و سلام به امت شهیدپرور و رهبر معظم انقلاب اسلامی. اینجانب سید ابراهیم رئیسی در ۲۶ آذرماه ۱۳۳۹ در شهر مقدس مشهد در یک خانواده مذهبی و روحانی متولد شدم.

پدرم مرحوم سید حاجی از روحانیون مشهد مقدس بود و مسئولیت منبر و مجالس مربوط به سرور آزادگان دو عالم حضرت اباعبدالله الحسین (ع) را بر عهده داشت. مادرم نیز در خانواده‌ای روحانی به دنیا آمده بود. پدر او مرحوم سید موسی خداداد حسینی بود. در سن پنج سالگی پدرم به رحمت خدا رفتند. با توجه به این که در کودکی پدرم را از دست دادم، از زندگی و خاطرات با ایشان چندان چیزی به یاد ندارم. لکن تربیت مادر بعد از مرحوم پدر در ما خیلی تأثیر داشته؛ از جمله تذکرات، پندها و اندرزهای ایشان در رابطه با انجام فرائض، ترک محرمات، توجه به مسائل دینی و... واقعاً باید عرض کنم که مادرمان یک مربی بسیار ارزشمندی برای بنده و خواهران و برادران من در طول این مدت بودند.

• با در نظر گرفتن این که پدر بزرگوارتان را در سن پنج سالگی از دست دادید، زندگی‌تان از چه راهی اداره می‌شد؟

منزلی که متعلق به مرحوم پدرم بود دارای سه، چهار اتاق بود که در یک اتاقش خودمان زندگی می‌کردیم و دو اتاق دیگرش را مادر اجاره داده بود و از مال‌الاجاره آن دو اتاق، ارتزاق می‌کردیم. کل معیشت زندگی ما از مال‌الاجاره آن دو اتاقی بود که اجاره داده بودند.

• دارای چند برادر و خواهر بودید؟

دو تا خواهر و یک برادر؛ چون پدر من دارای دو همسر بود، از مادر ما دارای دو پسر و دو دختر است که یک برادر از من بزرگتر است. پدرم از همسر قبلشان، دارای سه دختر و یک پسر هستند.

• به غیر از شما از خانواده‌تان، آیا کسان دیگری هم روحانی هستند؟

نه به طور رسمی فقط من طلبه هستم.

• زندگی‌تان از نظر مسائل معیشتی چگونه بود؟ سخت زندگی می‌کردید یا راحت بودید؟ از مشکلات زندگی‌تان چه خاطراتی دارید؟

با توجه به این که عرض کردم عمده زندگی ما از طریق مال‌الاجاره منزل بود، در یک

تربیت مادر بعد از مرحوم پدر در ما خیلی تأثیر داشته؛ از جمله تذکرات، پندها و اندرزهای ایشان در رابطه با انجام فرائض، ترک محرمات، توجه به مسائل دینی و... واقعاً باید عرض کنم که مادرمان یک مربی بسیار ارزشمندی برای بنده و خواهران و برادران من در طول این مدت بودند

وضع خیلی سختی زندگی می‌کردیم. به یاد دارم صحنه‌هایی از زندگی‌مان را که مواجه با فقر جدی از نظر مسائل اقتصادی بودیم و مادرمان کارهایی در خانه انجام می‌داد - مثلاً دانه‌های تسبیح را به صورت تسبیح درمی‌آورد - تا بتواند خرج ما را تأمین کند. بند کشیدن تسبیح در مشهد کاری مرسوم بود. تسبیح آنجا زیاد طالب دارد و بعضی خانواده‌های فقیر تسبیح بند می‌کشیدند. مادرمان

کارهای دیگر مثل خیاطی هم انجام می‌داد و به این طریق زندگی‌مان را می‌گذرانیدیم ولی واقعاً با توجه به وضعیت اقتصادی که از آن زمان به یاد دارم - چه دوران تحصیل در مدرسه ابتدایی، چه در دوران تحصیل طلبگی - به معنی واقعی کلمه فقر و نداشتن را در زندگی لمس می‌کردیم. گاهی برای تهیه نیم کیلو برنج نیمه^۱ که شاید آن زمان دو تا سه تومان قیمتش بود چندین بار به بقالی سر کوچه‌مان می‌رفتم که نسیه خرید کنم. کمتر به یاد دارم که وضع اقتصادی ما ایجاب کرده باشد که توانسته باشیم مثلاً نیم کیلو ماست تهیه کنیم؛ چه برسد به تهیه لباس و... با فقری که مادرمان در زندگی خودمان داشتیم تا زمانی که بالأخره به سنینی رسیدیم که توانستیم وضعیت خودمان را اداره بکنیم، با وضعیت سخت معیشتی روبه‌رو بودیم.

• هیچ خاطره‌ای از آن دوران دارید که برای شما مسئله‌ای پیش آمده باشد که از نظر معیشتی مایه فشار بوده باشد؟ مثلاً بیماری‌هایی که انسان در جهت علاجش احتیاج به پول دارد یا در وقتی میهمانی برای انسان می‌رسد که انسان می‌خواهد پذیرایی بکند اما نمی‌تواند و احساس خجلت می‌کند! آیا در دسرهای این گونه هم برای شما پیش می‌آمد؟ خاطراتی در این زمینه دارید؟

در اوایل طلبگی یاد می‌آید که یک هفته در مدرسه نواب مشهد بیشتر از یک تومان پول نداشتم. اواسط هفته با خود فکر می‌کردم که چگونه می‌توانم با همین یک تومان تا آخر هفته را سپری کنم! خیلی به خودم سختی آوردم که اگر بتوانم روزی تنها یک وعده غذا بخورم. صبح پنجشنبه فرا رسید و به حرم حضرت امام رضا(ع) مشرف شدم. خدمت ایشان عرض کردم که اوضاع سختی دارم که بر حال من عنایتی بفرمایند. یک آقای محترمی که از اقوام‌مان بود در حرم دیدم. او به خاطر تشویق من که طلبه‌ای جوان بودم به من دو تومان

۱. برنج نیمه، برنج خرد شده است که در دوران شاه عموماً خانواده‌های فقیر از آن استفاده می‌کردند.



کلاس ششم ابتدایی را که خواندم وارد حوزه شدم، چون هم علاقه وافری داشتم به این که درس طلبگی بخوانم و هم این که مادرم تشویق می‌کرد به این که من طلبه باشم

داد. او که نمی‌دانست من در دلم چه صحبتی با آقا دارم ولی وقتی با من احوالپرسی کرد و آن هدیه را به من داد بسیار خوشحال شدم و آن را از جانب امام رضا(ع) می‌دانستم چرا که او از کجا می‌دانست که من نیاز مادی داشتم؟! این اوضاع آن روزهای ما بود و به این شکل زندگی می‌کردیم البته بنده وقتی به وضع بعضی دیگر از طلبه‌ها یا هم‌محلی‌ها نگاه می‌کردم بسیار خدا را شاکر بودم که وضع ما نسبت به آنها خیلی بهتر بود. به هر حال به دلیل این که پدر ما نبود و یتیم بودیم، وضع خاص معیشتی ما علی‌القاعده در نظر خودمان طبیعی بود.

• شما از چه سالی به مکتب یا مدرسه رفتید؟

من قبل از این که به مدرسه بروم قرآن را بلد بودم و در مکتب آن را یاد گرفته بودم. در مشهد پیر مردها و پیرزن‌هایی بودند که به قرآن خواندن مسلط بودند و در مکتب‌خانه‌ها تلاوت قرآن را آموزش می‌دادند. مادرم ما را در محله‌ای که ساکن بودیم - خیابان طبرسی - به این مکتب‌خانه‌های قدیم فرستاد.

• نام آن مکتب‌خانه‌ها چه بود؟

الان نام مکتب‌خانه را به یاد ندارم اما در مدرسه ابتدایی جوادیه درس خوانده‌ام. مدرسه جوادیه جزو آن دوازده مدرسه‌ای است که مرحوم حاجی عابدزاده در مشهد تأسیس کردند به نام دوازده امام(ع) - مدارس محمدیه، علویه، فاطمیه، حسنیه، حسینیّه، سجادیه، باقریه، جعفریه، کاظمیه، رضویه، جوادیه، نقویه، عسکریه و مهدیه - مدرسه جوادیه در محله ما، در خیابان طبرسی بود و من از ابتدا آنجا بودم. مدرسه ملی بود، دولتی نبود. مقررات آن مدرسه، مقررات خاصی بود برای تربیت دانش‌آموزان؛ مرحوم حاجی عابدزاده با آن تربیت‌های ویژه‌ای که در مدارسش داشت معروف بود. ایشان با توجه به نماز و فرائض و اخلاقیاتی که روی بچه‌ها و دانش‌آموزان در اوضاع آن زمان تأکید داشتند خوب در تربیت دانش‌آموزان تأثیر گذار بودند. برخی از هم‌کلاس‌های ما آمدند و طلبه شدند. یعنی تربیت آن مدرسه در پایان به این انتخاب منجر شد. من در کلاس دوم مدرسه، قاری قرآن کلاس و بخشی از مدرسه بودم. چون مدرسه جوادیه غالباً بچه‌های مذهبی داشت با قرآن و احکام مأنوس بودند. از آنجا که قبل از مدرسه برای آموزش قرائت قرآن به مکتب‌خانه رفته بودم و همچنین مادرم قرآن خوان بود، به خواندن قرآن ما بسیار کمک می‌کرد.

• پایه تحصیلات شما کجا رسید؟

بعد از این که دوره ابتدایی را گذراندم وارد حوزه شدم و مقدمات را آغاز کردم.

• در چه سالی وارد حوزه علمیه شدید؟

بعد از دوره ابتدایی.

• یعنی بعد کلاس ششم؟

بله، کلاس ششم ابتدایی را که خواندم وارد حوزه شدم چون هم علاقه وافری داشتم به این که درس طلبگی بخوانم و هم این که مادرم تشویق می کرد به این که من طلبه باشم. دیگران هم که از اطراف بودند مشوق من بودند که حوزه بروم. همیشه از بچگی این وضعیت بود که در خانواده و بستگان می گفتند که ایشان باید جای پدرش را بگیرد. من همان طور که در ابتدا گفتم از زندگی پدرم یادم نیست لکن خوش نامی ای که ایشان در محل و منطقه داشتند زبانزد خاص و عام بود یعنی به نحوی بود که هر کس که ما را می دید با حالتی می گفت که خدا پدرت را رحمت کند؛ که پیدا بود از ایشان خاطره تبلیغی و ارشادی و نصیحتی و منبری یادش مانده و خصوصاً پیرمردها خیلی تأکید داشتند که خداوند پدرت را رحمت کند با آن منبرش، با آن روضه اش. من از ایشان این خوشنامی را به یاد دارم ولی از زندگی خود ایشان چیزی در ذهنم نیست. وقتی وارد حوزه شدم در یک سال به صورت آزاد مقدمات را در مدرسه نواب مشهد گذراندم. بعد مدرسه آقای موسوی نژاد که مدرسه خوبی برای تربیت طلبه در مشهد بود - الان هم هست - آنجا بودم. مقدمات را که عبارت باشد از ادبیات و منطق و معانی و بیان و اینها را در آنجا خواندم. به اصول و فقه که رسید آمدم وارد حوزه علمیه قم شدم.

• در چه سالی به حوزه علمیه قم آمدید؟

در سال ۵۵؛ یعنی اواسط ۵۴ و تقریباً اوایل ۵۵ من به قم آمدم.

• اساتید شما در مقدمات و سطوح چه کسانی بودند؟

از آنجا که ادبیات از دروس پایه بود و در حوزه تأکید فراوانی بر آن می شد سعی کردم از محضر اساتید خوبی در مدرسه آقای موسوی نژاد مشهد استفاده ببرم. برای مثال می توان به درس های آقای ناطقی و آقای صالحی اشاره کرد. آقای صالحی الان هم در مشهد هستند و تدریس می کنند. ما مقداری کتاب سیوطی که می خواندیم آقای موسوی نژاد رسمشان بر این بود که جامع المقدمات را خودمان درس بدهیم؛ یعنی طلبه را در این وضعیت قرار می داد. یادم است که اوایل کتاب مغنی بودم که ایشان یک روزی مرا صدا زدند و گفتند این سه طلبه را شما باید مدیریت کنید و از ابتدا به آنها درس بدهید. ما هر درسی را که می خواندیم





از آن ابتدا که مسائل تقلید من مطرح شد و مسئله تقلید از اعلم، ما اعلم را حضرت امام یافتیم. آشنایی من با مسائل سیاسی در مشهد در درس‌ها و مباحث آقای هاشمی نژاد و مقام معظم رهبری که آن زمان در مشهد درس‌هایی داشتند، صورت گرفت

دروس قبلی را تدریس می‌کردیم. به همین شکل در مشهد مثلاً من دو دوره جامع‌المقدمات، سیوطی و باب رابع مغنی را تدریس کردم. و همین‌طور به همین شکلی که بالا می‌آمدیم کتاب‌هایی را که خوانده بودیم تدریس می‌کردیم. اساتید برنامه‌شان این بود که طوری پرورش پیدا کنیم که قدرت تفهیم و تدریس را همزمان داشته باشیم. بعد هم که آمدیم قم، اصول و

فقه را که عبارت باشد از اصول فقه مرحوم مظفر و شرح لمعه، اینها را در قم خدمت اساتید خواندیم. بخشی از اصول فقه را خدمت آقای مروی خواندم. ایشان در مدرسه فاطمیه درس خوبی داشتند، از درس ایشان استفاده کردم. عمده لمعتین را خدمت آقای فاضل هرندی خواندم و درس ایشان را شرکت می‌کردم. البته کتاب‌هایی مثل کتاب ارث را خدمت بعضی از اساتید مثل آقای پایانی خواندم ولی عمده را از محضر آقای فاضل بهره بردم. رسائل را درس آقای اعتمادی می‌رفتیم و مکاسب را نزد آقای موسوی تهرانی. یک بخشی را هم خدمت آقای خزعلی خواندم، خیارات را خدمت آقای طاهری خرم‌آبادی و مکاسب محرمة را از درس آقای دوزدوزانی استفاده کردم. کفایه را خدمت آقای ستوده و یک بخشی را هم خدمت آقای سید علی محقق داماد بودم. بعد از کفایتین دوران انقلاب اسلامی فرا رسید. ما در آن اوقات به نحو دست و پا شکسته‌ای از نوارهای درس اساتید استفاده می‌کردیم یا در تهران خدمت آقای محمدی گیلانی یک مدتی درس خواندیم. درس خارج را از وقتی که مقام معظم رهبری شروع کردند خدمت ایشان خواندم.

• هم‌مباحثه‌های خودتان را از مقدمات تا کفایتین اگر به خاطر دارید نام ببرید؟

هم‌مباحثه‌های قدیمی را خیلی به یاد ندارم ولی از وقتی که قم بودیم آقای احمد مروی مدت زیادی هم‌مباحثه من بودند، آقای هادی قابل مدتی هم‌مباحثه من بودند که الان در دفتر تبلیغات هستند، همچنین با آقای سید احمد خاتمی که الان در قم هستند و تدریس می‌کنند، مدت زیادی در درس اصول فقه تا این اواخر هم‌مباحثه بودیم. آقای قائمی و آقای قاضی عسگر هم مدتی از هم‌مباحثه‌های ما بودند.

• از شاگردهایتان کسی را به خاطر دارید؟

عرض کنم که یک آقای نوراللهیان بودند - نه این آقای نوراللهیان معروف که در دفتر آقا هستند، بلکه اخوی ایشان - که مدت زیادی ادبیات برای او درس می‌گفتم. به دلیلی که مدتی فاصله افتاده الان حضور ذهن ندارم. شخصی به نام آقای امیدخدا بودند که از طلبه‌های خوب



بودند. ایشان ہم مدت زیادی با من درس داشتند. دو، سه نفر از طلبہ ہا بودند کہ از اول منطق تا آخر منطق در خدمتشان بودیم و نزد من درس می خواندند کہ اکنون اسمشان را بہ یاد ندارم ولی از طلبہ ہای خوب قم هستند و درس می خوانند و طلبہ ہای فاضلی هستند بر عکس خودمان کہ فضل خودمان را از دست دادیم یا نداشتیم، ولی آنها طلبہ ہای فاضلی هستند.

• در حوزہ علمیہ قم در کدام مدرسہ ساکن شدید؟

ما ابتدا کہ وارد قم شدیم بہ دلیل شرایط خاص ساکن منزلی شدیم کہ توسط آقای پسندیدہ و بیت حضرت امام اجارہ شدہ بود کہ عمدہ طلبہ ہایی کہ آنجا ساکن بودند طلبہ ہای خراسان بودند. در کوران انقلاب ہم در خیابان چہارمردان یک سال و خردہ ای در مدرسہ خان بوم و یک مدتی ہم مدرسہ آقای غیوری بودیم، یعنی منزلی بود کہ آقای غیوری اجارہ کردہ بود والان آنجا مدرسہ رسمی شدہ است.

• شما وقتی کہ بہ حوزہ علمیہ قم آمدید حوزہ را از نظر جو سیاسی چگونہ یافتید؟

من حوزہ علمیہ قم را با حوزہ مشهد خیلی متفاوت دیدم. حوزہ قم با حوزہ علمیہ مشهد اصلاً قابل قیاس نبود. در مشهد بہ غیر از حضرت آیت اللہ خامنہ ای کہ آن وقت در مسجد ترک ہا و در مسجد کرامت - آن مدتی کہ زندان نبودند - تدریس داشتند و مباحثی را مطرح می کردند - جنب و جوشی نبود. آیت اللہ خامنہ ای در ظہرہای ماہ مبارک رمضان کہ دانشجویہا و طلبہ ہا و بسیاری از مردم می آمدند، بحث ہای عقاید مطرح می کردند؛ بہ ویژہ در مسجد ترک ہا کہ خیلی شلوغ می شد، جز این جو انقلابی ای نبود. ولی در قم واقعاً از بدو ورود، فضای حوزہ را یک فضای سیاسی مطلع و آگاہ نسبت بہ مسائل و حساس نسبت بہ جریانات و اوضاع زمان دیدم و از همان ابتدا جذب ہمین قضیہ شدم و درس خواندن ما در قم توأم بود با رشد ما در مسائل سیاسی. ما بہ طور لاینقطع مسائل سیاسی را تعقیب می کردیم و پیگیر بودیم. یعنی ہمراہ با درس، با مسائل سیاسی روز پیش می رفتیم، این جور نبود کہ یک روز درس برویم و بی اطلاع باشیم کہ در کشور چہ گذشتہ است. دنبال این بودیم کہ خبردار شویم کی تبعید شد؟ کی زندانی شد؟ کی آزاد شد؟ اوضاع زمان چیست الان؟ از نجف چہ خبر می آید؟ و... با توجہ بہ سنی ہم کہ داشتیم و آن حال جوانی، در ہر صورت خیلی اوضاع را دنبال می کردیم. در قم این قدر فضای حوزہ را سیاسی یافتیم کہ ما خودمان ہم سیاسی شدیم.

• در قم اصولاً از نخستین مسائلی کہ برای شما گیرایی داشت و در شما تأثیر بسزایی داشت چہ بود؟ چہ جریان سیاسی یا شخصیت سیاسی در قم توانست برای شما جاذبہ داشته باشد؟

با توجہ بہ این کہ آن وقت آقای خزعلی تبعید بودند و بعد از تبعید باز گشتند و درس را

با این که سنی هم نداشتیم اما گاهی کارهایی می‌کردیم که اکنون که فکرش را می‌کنیم به نظر می‌آید این کارها از نظر عموم برای آدم‌هایی شایسته بود که از سن بیشتری برخوردار بودند ولی ما فکر می‌کردیم که در مسیر هدفمان هیچ چیزی نباید مانع باشد

شروع کردند من زیاد به منزل ایشان رفت و آمد داشتم؛ بر خوردهای سیاسی و اظهارنظرهای آقای خزعلی به عنوان یک تبعیدی که پیر و امام بود برایم از موقعیت جالبی برخوردار بود. مدتی آقای محمدرضا حکیمی هم قم می‌آمدند و می‌رفتند. با توجه به این که ایشان مشه‌دی بودند ما از جانب آقای مروی با ایشان آشنا شده بودیم. آقای حکیمی روحیات و شخصیتش برای من مهم بود. خصوصاً کتاب‌هایش که انقلابی بود و از حضرت امام همیشه یاد می‌کرد، برای من خیلی جالب بود. اینها مسائلی بود که در ذهنم خیلی جلوه می‌کرد.

• حضرت تعالی با امام و اندیشه‌های ایشان در کجا و از چه طریقی آشنا شدید؟

زمانی که مسئله تقلید و اعلمیت برای ما مطرح بود، طبیعتاً به دنبال تقلید از امام کشیده شدم. همان طور که عرض کردم مشهد آن روز با وضع قم بسیار تفاوت داشت و طلبه‌های مشهد هم همین طور با طلبه‌های قم تفاوت جدی داشتند لذا من که قم آمدم به طور جدی جذب قم شدم. قم برایم از هر نظر پرجاذبه بود؛ خصوصاً در بخش مسائل سیاسی. از آن ابتدا که مسائل تقلید من مطرح شد و مسئله تقلید از اعلم، ما اعلم را حضرت امام یافتیم. آشنایی من با مسائل سیاسی در مشهد در درس‌ها و مباحث آقای هاشمی‌نژاد و مقام معظم رهبری که آن زمان در مشهد درس‌هایی داشتند صورت گرفت. البته آقای طبسی هم بودند اما خیلی در درس‌ها، بحث‌های سیاسی را نداشتند بلکه بیشتر در مسجد آقای ملاهاشم درس معالم داشتند؛ لکن واقعاً آگاهی تمام کسب کردن، و جا باز کردن مسائل سیاسی در زندگی من به طور جدی از آن وقتی شروع شد که من به قم رفتم و با اندیشه‌های سیاسی حضرت امام آشنا شدم؛ البته ما در مشهد در منزل آقای مهامی و دیگر آقایان می‌رفتیم و ارتباط داشتیم... لکن نه به آن شکلی که در قم برای من مطرح بود.

• با در نظر گرفتن حوادثی در سال‌های ۴۹، ۵۰ مانند شهادت مرحوم سید محمدرضا سعیدی یا جریان حسینی‌ه ارشاد و دکتر علی شریعتی، یا حوادث سال‌های ۵۳ و ۵۴ و شایعه به شهادت رسیدن شهید غفاری، حوادث اعتصاب و سالگرد ۱۵ خرداد ۵۴ در مدرسه فیضیه، آیا این گونه مسائل در مشهد به گوش شما می‌رسید و برای شما تأثیر پذیری داشت یا خیر؟

عرض کردم که جو سیاسی مشهد غیر از آن بخش‌هایی که مربوط می‌شد به کانون و



بحث انتقادات دینی که به آقای هاشمی نژاد بیشتر ارتباط داشت و روی آن کار می کردند، در دیگر جاها آن قدر برد نداشت. من خودم اشتیاق داشتم که درباره مسائل روز بیشتر بدانم و با دیگر جاها در ارتباط باشم اما فضای مشهد از این جنبه قوی نبود. ما همان زمان احساس می کردیم که سرور بزرگوار و عالی قدرمان مقام معظم رهبری و همفکران ایشان مانند مرحوم آقای هاشمی نژاد از وضعیت حوزه مشهد و این حالت عمومی که علما و طلاب مشهد داشتند بسیار رنج می کشیدند که چطور اوضاع آنجا مانند وضع قم نیست و شرایط سیاسی لازم را ندارد که بتواند در مواقع لزوم منشأ اثر باشد. البته همان طور که اشاره کردم تک تک طلبه ها گاهی به طور فردی ارتباط با مسائل سیاسی داشتند اما این که کلیت حوزه مشهد بتواند قضایای سیاسی را به قوت دنبال کند، این طور نبود.

● به نظر حضرت تعالی عامل این تفاوت قم با مشهد در چه بود که چنین رکودی در مشهد به رغم حضور شخصیت هایی مانند مقام معظم رهبری یا شهید هاشمی نژاد و دیگر مبارزان روحانی در آنجا حاکم بود؟

تصورم این است که افراد مؤثر در حوزه علمیه مشهد از روحیه انقلابی لازم برخوردار نبودند. اگر افراد مؤثر و علمای طراز اول مشهد دارای روحیه انقلابی بودند قطعاً جو حاکم بر حوزه علمیه مشهد مانند حوزه علمیه قم بود. در حوزه مشهد بیشتر توجه به داشتن علم و فضل بود که البته داشتن علم و ملا شدن یک اصل است اما اگر یک طلبه حساسیت و تعهد لازم را نسبت به مسائل روز و جریاناتی که بر عالم اسلام می گذرد نداشته باشد چه فایده دارد! چه افراد ملایی بودند و چه فقهای بودند که نتوانستند آن نقش بایسته و شایسته را در زمان خودشان ایفا کنند! در حوزه علمیه مشهد متأسفانه بودن علمای فاضل متدین اما غیر انقلابی مسئله عمده و مهمی بود. وجود یک مرجع تقلید یا یک فرد ملا و استخوان داری که از یک روحیه انقلابی برخوردار و واقعاً دنباله روی حضرت امام باشد، می توانست حوزه علمیه مشهد را نیز مانند حوزه قم نسبت به مسائل سیاسی روز حساس نماید.

● در قم که حضور پیدا کردید از تظاهرات و درگیری ها و این گونه مسائل چه خاطراتی دارید؟

در قم در هر اجتماع یا هر تظاهراتی که برگزار می گردید یا اطلاعیه اش پخش می شد من با دیگر طلبه ها و دوستان قرار می گذاشتیم و حضور می یافتیم. البته نمی توانم بگویم در همه اجتماعات برگزار شده حضور داشتم اما کمتر اجتماعی را به یاد دارم که - از زمانی که به قم آمدم - در قم برگزار شده باشد و در آن شرکت نکرده باشم. فعالیت هایی مانند حضور در تظاهرات که بسیار ضروری بود، تشویق طلاب برای نصب اطلاعیه به در و دیوارها، حرکت



از خانه بعضی از علما - با این که سنی هم نداشتیم اما گاهی کارهایی می کردیم که اکنون که فکرش را می کنیم به نظر می آید این کارها از نظر عموم برای آدم‌هایی شایسته بود که از سن بیشتری برخوردار بودند ولی ما فکر می کردیم که در مسیر هدفمان هیچ چیزی نباید مانع باشد - بنابراین از وقتی که ما قم بودیم این دست کارها و فعالیت‌های سیاسی - انقلابی را تعقیب می کردیم.

● شما اشاره کردید که حین ورود شما به قم به علت شرایط خاص حاکم ناچار شدید که در منزلی که آقای پسندیده برای طلاب خراسانی تهیه کرده بودند سکنی گزینید؛ شرایط خاص در قم چه بود؟

مدرسه فیضیه را بسته بودند؛ مدرسه دارالشفاء را بسته بودند؛ همچنین در آن سال‌ها خیلی از طلاب شهرستان‌ها به قم هجوم آورده بودند. شاید اگر ما می خواستیم به مدرسه بعضی از مراجع برویم برایمان مشکلی نبود، پذیرفته هم می شدیم لکن دیگر با آن روحیه‌ای که برای پیگیری مسائل انقلاب پیدا کرده بودیم، برایمان سخت بود زیر پوشش جایی برویم که نام غیر امام وجود دارد؛ اگرچه شاید از نظر شهریه، از نظر درسی، و از لحاظ امکانات و ضعیف‌تر می شد زیرا افرادی رفته بودند و اوضاع آنها را دیده بودیم؛ اما ما احساس می کردیم آنجا که نام امام نباشد زندگی در آن برایمان سخت است؛ یعنی فکر می کردیم زندگی در منزلی که در قم از طرف مبارزین اجاره شده بود که همان طوری که حضرت تعالی مستحضرد غالباً از کیفیت لازم برخوردار نبود و گاهی چهار تا هفت طلبه در یک اتاق مستقر بودند ولی این برایمان بسیار خوشایندتر بود تا به مدرسه‌هایی برویم که در آن اجازه فعالیت سیاسی و انقلابی نداشته باشیم. وقتی در خانه‌های اجاره‌ای وابسته به بیت حضرت امام بودیم احساس آزادی بیشتری برای خودمان می کردیم.

● مدرسه فیضیه را چرا بسته بودند؟

سال قبل از این که ما وارد قم بشویم طلبه‌ها آنجا تظاهرات کرده بودند و رژیم مدرسه فیضیه را بسته بود. بعضی از طلبه‌ها را دستگیر کرده بودند و برده بودند تهران. یعنی درست سال قبل از این که ما وارد قم شویم، ظاهراً سال ۱۳۵۴^۱.

● شما بعد از ورود به حوزه علمیه قم با چه کسانی از چهره‌های انقلابی آشنا شدید و همکاری داشتید؟

چون ما منزل برادرمان آقای مروی رفت و آمد داشتیم خیلی از آقایان می آمدند آنجا

۱. اشاره به قیام خونین خرداد ۱۳۵۴ در فیضیه که رژیم را سخت به وحشت افکند، صدها طلبه را به زندان و سربازخانه گسیل داشته و مدرسه فیضیه و دارالشفاء را به کلی تعطیل کرد. رک: سید حمید روحانی، نهضت امام خمینی، تهران، بنیاد تاریخ پژوهی و دانشنامه انقلاب اسلامی، ۱۳۹۴، دفتر چهارم، ص ۴۶۹.

آقای مشکینی هم درس تفسیری داشتند که من از ابتدایی که درس تفسیر ایشان شروع شد تا انتهای آن سالی که در قم بودم تا بدو پیروزی انقلاب درس ایشان را شرکت می کردم

و ما از آن طریق و در منزل ایشان با بعضی از آقایان آشنا شدیم. آقای فاکر به دلیل این که خراسانی بودند، با ایشان آشنا شدم. مثلاً با مرحوم آقای مطهری و آقای بهشتی در منزل آقای مروی آشنا شدم. از آنجا که جوان بودم و خیلی هم مایل بودم به برقرار کردن ارتباط و صحبت درباره این که باید چه کار کرد، و چطور حرکت کرد، در خدمت دوستان در

رابطه با مسائل مختلف از این دست گفت و گو داشتیم. حضرت تعالی احتمالاً در ذهنتان باشد که مرحوم مطهری در آن سال ها درسی در مسجد ارک شروع کردند تحت عنوان درس شناخت؛ من با این که طلبه ای مبتدی بودم اما در این درس ها شرکت می کردم و همه را می نوشتم و دنبال می کردم. گاهی که استاد مطهری را در قم می دیدم با ایشان در رابطه با مسائل مختلف صحبت می کردم. آقای مشکینی هم درس تفسیری داشتند که من از ابتدایی که درس تفسیر ایشان شروع شد تا انتهای آن سالی که در قم بودم تا بدو پیروزی انقلاب درس ایشان را شرکت می کردم؛ به همین دلیل گاهی به منزل ایشان هم رفت و آمد داشتم و شخصیت ایشان از جمله شخصیت هایی بود که من خیلی از آن متأثر بودم. مدتی هم درس تفسیر آقای خزعلی می رفتم. ولی درسی که دیگر لاینقطع مستمر رفتم همان درس تفسیر جناب آقای مشکینی بود.

• با شهادت مرحوم آیت الله سید مصطفی خمینی در آبان ماه سال ۱۳۵۶ شما به قم

مصرف بودید و حضور داشتید؟ چه خاطراتی از آن حوادث دارید؟

بله؛ شهادت مرحوم حاج آقا مصطفی از آن مسائلی بود که ما سریع متوجه شدیم و به همراه پنج، شش نفر از طلاب برای عرض تسلیت به منزل مرحوم آقای حائری رفتیم و بعد از ایشان کسب تکلیف کردیم. البته ایشان تکلیف خاصی به ما محول نکردند. پس از آن نیز مجالسی در قم برگزار شد که ما شرکت کردیم؛ سپس به اتفاق جمعی از طلاب به تهران آمديم. یادم می آید که در مسجد ارک آقای دکتر روحانی آن وقت صحبت کردند. به نظرم چهلم حاج آقا مصطفی بود. برای برگزاری مراسم ایشان اطلاعیه هایی را تنظیم کرده و منتشر می کردیم. از آنجا که مدرسه خان مرکزیت داشت و ساواکی ها خیلی به آنجا حساس بودند، ما اطلاعیه های زیادی را به در و دیوار آن مدرسه می زدیم. در طبقه دوم مدرسه خان حجره یکی از دوستان بود؛ او کارها را آنجا انجام می داد و در مواقع لزوم ما هم حاضر می شدیم. خصوصاً در مواقعی که طلاب بیشتر طرف عصر به آنجا هجوم می آوردند سعی می کردیم که پوشش لازم را درباره مسائل سیاسی روز به دیوارهای مدرسه خان بدهیم.



مرحوم مطهری در آن سال‌ها درسی در مسجد ارک شروع کردند تحت عنوان درس شناخت؛ من با این که طلبه‌ای مبتدی بودم اما در این درس‌ها شرکت می‌کردم و همه را می‌نوشتیم و دنبال می‌کردم

• قطعنامه‌ای که به مناسبت شهادت حاج آقا مصطفی در مسجد اعظم قم خوانده شد شما حضور داشتید؟
 بله؛ قطعنامه‌ای که در آنجا قرائت شد دقیقاً یادم هست.
 • ماضمن تشکر از این که قدم رنجه فرمودید و در این مصاحبه شرکت کردید دنباله مصاحبه را به فرصت دیگری موکول می‌کنیم و ان شاء الله در بحث آینده پیرامون همین قطعنامه‌ای که در چهلیم شهادت حاج آقا مصطفی خوانده شد، مسئله ۱۹ دی و درگیری‌هایی که در قم پیش آمد و منجر به شهادت برخی از طلاب و مردم شد و حوادثی که منجر به انقلاب گردید ان شاء الله از خاطرات شما بهره ببریم.

خواهش می‌کنم.

• از نظریات شما استفاده خواهیم کرد خیلی متشکرم، لطف فرمودید.

خیلی متشکر از شما که به من فرصت دادید.

• والسلام علیکم ورحمه الله



از تاریخ



روایت‌هایی از رواداری و مدارای امام خمینی در حوزه نجف (۳)

غربت نهضت امام خمینی در غوغای نجف

به روایت استاد سید حمید روحانی

زیست امام در عراق و نجف اشرف (تبعید گاه دوم) نزدیک پانزده سال (۱۳۵۷-۱۳۴۴) با رویدادها و جریان‌های گوناگونی همراه بود که از نظر تاریخی از اهمیت برجسته‌ای برخوردار است.

در این دوران امام با سه جریان روبه‌رو و در سه جبهه درگیر بود:

رسالت مقدس مبارزه با رژیم شاه و رهبری نهضت اسلامی ایران از تبعیدگاه، امام را بر آن می‌داشت که همیشه در حال آماده‌باش باشد و در مرز توان خود با آن رژیم بستیزد و از اسلام و مقدسات اسلامی و مردم ایران دفاع کند.

قانون شکنی‌ها و ستمگری‌های رژیم بعث عراق به ملت ستمدیده و بی‌پناه آن کشور نیز امام را آسوده نمی‌گذاشت و به موضع‌گیری در برابر آن رژیم خود کامه ناگزیر می‌کرد که پیامدهایی به همراه داشت.

کار شکنی‌ها، جوسازی‌ها و چوب‌لای چرخ گذاشتن عناصر واپسگرا و متعصب و یا مأمور و مرموز در نجف نیز از جریان‌های مشکل‌ساز و دردسرزا برای امام به شمار می‌آمد و او را



بر آن می‌داشت که در راه بیدار کردن خواب‌بروده‌ها و غفلت‌زده‌های آن حوزه و زدودن اندیشه‌های خام و زهر آگین آنها بکوشد و دور از موضع آشکار و مستقیم و در کاری پند و اندرز و درس‌های اخلاق و عرفان با مهره‌های خودباخته و تاریک‌اندیشان وابسته که در حوزه نجف جا خوش کرده بودند برخورد کند، که به آن خواهیم پرداخت.

رویاری امام با قانون‌شکنی‌ها و تجاوزگری‌های رژیم بعث عراق دامن‌دار و جریان‌ساز بود و تاروژی که امام از کشور عراق هجرت کرد، تند و کند ادامه داشت. این رویاری گاهی سربسته و با اشاره و کنایه و گاهی به صورت آشکار و جوشکنانه دنبال می‌شد.

امام در سخن کوتاهی با حوزویان نجف در آذرماه ۴۷ روزگار سیاهی را که برای آن حوزه در پیش بود و خطرهایی را که از سوی بعثی‌ها برای آن حوزه پیش‌بینی می‌کرد چنین هشدار داد:

چنانچه شما منظم باشید، مذهب باشید، همه جهات شما تحت نظم و ترتیب باشد دیگران به شما طمع نمی‌کنند، یعنی راهی ندارند. شما خودتان را مذهب کنید و مجهز کنید برای آتیه، خود را مهیا کنید برای جلوگیری از مفاسدی که می‌خواهد پیش بیاید.

حوزه‌ها خودشان را مهیا کنند برای جلوگیری و مقاومت. شما روزهای سیاهی در پیش دارید. این طور که زمینه است شما روزهای بدی خواهید دید. اینها می‌خواهند تمام حیثیات اسلام را از بین ببرند و شما باید در مقابل ایستادگی کنید و با حب دنیا و حب نفس نمی‌توان مقاومت کرد. عالم سوء، عالم متوجه به دنیا، عالمی که در فکر حفظ مسند و ریاست باشد ضررش از دیگران بیشتر است. بهانه برای خود درست نکنید که امروز مقتضی نیست. فکری نکنید که برای آتیه اسلام به درد بخورید و خلاصه یک انسان بشوید. آنها از انسان می‌ترسند، از آدم می‌ترسند. آنها که می‌خواهند همه چیز ما را به یغما ببرند نمی‌خواهند در دانشگاه‌های دینی ما و در دانشگاه‌های علمی ما یک نفر آدم تربیت شود، از آدم می‌ترسند. وقتی که یک آدم در حوزه‌ای، در مملکتی پیدا شد مزاحمشان می‌شود. یک «سید جمال» که پیدا شد مصر را می‌خواست منقلب کند از بین‌اش بردند.

اینها خواب‌های خیلی عمیق برای شما دیده‌اند، خواب‌های خیلی عمیق برای اسلام و مسلمین دیده‌اند، با همان صورت اسلام، با تظاهر به اسلام، خواب‌های بسیار بدی برای شما دیده‌اند. شما موظفید که مجهز شوید و



در مقابل بایستید. اگر مجهز نشوید و ایستادگی نکنید هم خودتان به فنا می‌روید و هم احکام اسلام، و شما مسئول خواهید بود. شما نباید غفلت کنید. جوان‌ها باید محکم بایستند. باید اراده خودشان را قوی کنند تا در مقابل هر ظلمی، در مقابل هر بیدادگری ایستادگی کنند و جز این چاره‌ای ندارند. حیثیت اسلام، حیثیت خودتان و حیثیت مملکت‌تان بسته به این است که ایستادگی کنید...^۱

هشدار امام به حوزه نجف که «شماروزهای سیاهی در پیش دارید، این طور که زمینه است شما روزهای بدی خواهید دید...» دیری نپایید که به وقوع پیوست. صدام حوزه نجف را از زمین و هوا به توپ بست؛ بیش از یکصد تن از اساتید و بزرگان آن حوزه را به زندان کشید و شماری را به شهادت رساند. آیت‌الله سید محمدباقر صدر و خواهر مجاهد او را بی‌رحمانه شهید کرد. آیت‌الله خویی را به شکل زنده‌ای بازداشت کرد و به بغداد برد. مدارس دینی، مساجد و حسینیه‌ها را به آتش کشید. مدرسه‌ای را که با کوشش آقای حکیم ساخته شده بود با دینامیت خراب و با خاک یکسان کرد. کتابخانه آقای خویی که دارای شماری کتاب‌های گرانبها و نسخه‌های خطی بود تاراج کرد. مؤسسه دارالحکمه که دارای چهار هزار نسخه کتاب‌های خطی بود به کلی از بین برد. هزاران نفر از شیعیان نجف را به قتل رساند و به راستی نجف را به حمام خون بدل کرد.^۲

امام با شناخت از سرشت خشن و سودازده بعثی‌های عراق و اندیشه‌های ضد دینی آنان بر آن شد که تا مرز توان خویش و اقتضای شرایط، به رویارویی با آنها بپردازد و از ظلم و تجاوز آنان به مردم عراق پیشگیری کند و در برابر افسار گسیختگی‌های آنها ضد اسلام و مقدسات اسلامی دست‌اندازی پدید آورد.

امام می‌دانست که در افتادن و درگیر شدن با بعثی‌ها کار آسانی نیست البته اگر ناآگاهان و تاریک‌اندیشان مرموزی که در حوزه نجف جا خوش کرده بودند، سد راه نبودند و کارشکنی نمی‌کردند، امام با دست بازتر و توان بیشتری می‌توانست مردم عراق را بیدار کند و با خود کامگی‌های رژیم بعث عراق رویارویی کند. افزون بر کارشکنی‌های عناصر مرموز، نگرانی‌ها، آشفته‌گی‌ها و بیم و هراس حوزوی‌ها از رژیم بعث عراق، رسالت امام را در برخورد با آن رژیم دشوارتر می‌کرد. امام ناگزیر بود پیش از هر حرکتی بکوشد به روحانیان نجف روحیه دهد و آنان را از نگرانی‌ها، ناآرامی‌ها و پریشان‌حالی‌ها برهاند. از این رو، در دیدارهای

۱. سید حمید روحانی، نهضت/امام خمینی، تهران، بنیاد تاریخ پژوهی و دانشنامه انقلاب اسلامی، ۱۳۹۲، دفتر دوم، ص ۵۸۰-۵۷۹.

۲. صفاءالدین تبرائیان، انتفاضه شعبانیه، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۹۱، ص ۳۰۰-۲۹۹.



اگر ناآگاهان و تاریک اندیشان
مرموزی که در حوزه نجف
جا خوش کرده بودند، سد راه
نبودند و کارشکنی نمی کردند،
امام با دست بازتر و توان بیشتری
می توانست مردم عراق را بیدار
کند و با خود کامگی های رژیم
بعث عراق رویارویی کند

عمومی که مقامات بعثی با او داشتند، با بی اعتنائی
به آنها و گاهی با برخورد های قهر آمیز روح شهامت
و شجاعت را در حاضران و ناظران می دمید.
چنان که در بخش نخست آمد در دیداری که در
تاریخ ۹ اردیبهشت ماه ۱۳۴۸ رؤسای شهر بانی،
رئیس حزب بعث و رئیس «امن» (امنیت) نجف
با امام داشتند، او با موضوعی استوار و لحنی شدید و

پرخاشگرانه آنها را از نزد خود راند و ناگزیر ساخت که با سرافکنندگی از نزد او بیرون روند.
این برخورد امام، حوزه نجف و مردم آن شهر را (آنها که خبردار شدند) به شگفتی و ستایش
و اداشت و روحیه بخشید و تا زمانی گفت و گوی امام با مقامات بعثی، نقل محافل بود. امام
در فرصت های دیگر نیز پافشاری داشت که با مقامات عراقی که در دیدار همگانی نزد او
می آمدند با برخوردی سرد و گاهی پرخاشگرانه آنها را بشکند و مردم ستم دیده عراق و
روحانیان را توانایی و شهامت ببخشد.

استاندار کربلا که گاه و بی گاه در جمع انبوه دیدار کنندگان با امام حضور می یافت نخست
سلام رئیس جمهور عراق (حسن البکر) را ابلاغ می کرد لیکن همیشه با سکوت و بی اعتنائی
امام روبه رو می شد و هیچ گاه امام به سلام جناب رئیس جمهور پاسخی نمی داد و تشکری
نمی کرد که اهانت آشکار به رژیم عراق و شخص رئیس جمهور بود. این شیوه برخورد امام
مایه شگفتی عموم دیدار کنندگان بود و می توانست پند دهنده و عبرت انگیز باشد؛ البته برای
کسانی که پندپذیر باشند و به درستی دریابند که با ظلمه و زورمداران چگونه باید برخورد
کنند و بدانند که آداب و اصول اخلاقی را نسبت به زورمداران و جنایت کاران نباید و نباید
رعایت کرد.

استاندار کربلا در یکی از دیدارها با امام وقتی گفت: «سید رئیس (رئیس جمهور) سلام و
تحیات مخصوص محضر جنابعالی می رساند...»، امام با لحنی تند پاسخ داد: شما هر کاری
که دلتان می خواهد انجام می دهید^۱ و بعد از انجامش می آید اینجا که سید رئیس تحیات
فرستاده و با تحیات می خواهید ماست مالی کنید مگر با تحیات کار درست می شود؟!

این گونه برخورد شکننده و عتاب آمیز با مقامات دولتی و ریشخند «تحیات سید رئیس!»
از جانب یک روحانی در تاریخ عراق کمتر دیده شده است. علما و بزرگان روحانی نجف در
دیدارها و گفت و گوها با دولتمردان، همیشه با فروتنی و گاهی با مجیز گوئی برخورد می کردند

۱. این دیدار به دنبال اخراج شماری از مردم و روحانیان مقیم عراق بود.

و حتی در برابر عوامل شاه نیز که هیچ گونه سلطه‌ای بر آنها نداشت، فروتنی، نرم‌گویی و خوشرویی از خود نشان می‌دادند.

آیت‌الله حکیم و سفیر شاه در عراق

گفت‌وگوی سفیر شاه در عراق با آقای حکیم که در پی می‌آید به راستی مایه سرافکندگی است.

آقای حکیم، سفیر ایران در عراق را نزد خود فرامی‌خواند تا درباره «متهمین قتل منصور» که محکوم به اعدام شده بودند واکنشی از خود نشان دهد و درباره آنها به شاه هشدار دهد و او را از اعدام آنها باز دارد.

سفیر شاه متن گفت‌وگو با آقای حکیم را به وزیر امور خارجه ایران (آرام) گزارش داده است. بی‌تردید این گزارش دور از خودنمایی، گزافه‌گویی و دروغ‌بافی نیست. لیکن این نکته در آن نمایان است که آقای حکیم با او به گونه‌ای سخن نگفته‌اند که در خور شأن یک مرجع عالی‌مقام و طراز اول نجف است؛ سخنی که منیت و شخصیت کاذب جناب سفیر را در هم بشکنند و او را سر جای خود بنشانند تا نتواند گزارشی آکنده از گزافه و دروغ بسازد و به مقام بالاتر تحویل دهد، متن گزارش چنین است:

جناب آقای آرام وزیر محترم امور خارجه

چند روز پیش تلگرافی از تیمسار سپهبد نصیری مبنی بر اینکه عده‌ای از روضه‌خوان‌ها که به وساطت آیت‌الله حکیم آزاد شده‌اند مجدداً فعالیت‌های مضره کرده‌اند، رسید. شرحی به آیت‌الله به شرح ضمیمه این گزارش نوشتم و آقای بهنام (سرکنسول) را برای ملاقات ایشان فرستادم. ایشان خیلی اظهار تأسف کرده و گفته بودند چرا این کارها را می‌کنند و من برای اتمام حجت با آنها آقای سید ابراهیم طباطبایی را به ایران می‌فرستم.

روز جمعه ۱۴ خرداد (۱۳۴۴) آقای بهنام سرکنسول تلفن کردند مبنی بر اینکه آقای حکیم کار فوری دارند و خواهش کردند همان روز ایشان را ملاقات کنم جواب دادم چون باید خروج خود را از بغداد به وزارت خارجه اطلاع بدهم، روز جمعه امکان ملاقات ایشان را ندارم. دیروز (شنبه ۱۵ خرداد) صبح به دیدن ایشان در کوفه رفتم. در ملاقات با آیت‌الله حکیم فقط آقای بهنام و آقایان طباطبایی و شیخ محمد رشتی (حضور داشتند). آقای حکیم پس از احوالپرسی گفتند می‌خواستم اولاً از توجه اعلیحضرت





همایونی دایر به آزادی اهل علم و رعایت تخفیف در حکم محکمه متهمین قتل نخست‌وزیر سابق تشکر کنم (مقصودش انواری بود) در این موقع چند بسته کاغذ که از تهران آمده بود نشان دادند و بنده شروع به قرائت کردم. همه مربوط به عده‌ای بازاری که زندانی هستند و حکم محکمه تجدیدنظر و مرتکبین قتل نخست‌وزیر سابق بود. سپس آقای حکیم گفتند می‌خواستم ببینم آیا مصلحت است که شش نفر اعدام شوند برای قتل یک نفر؟ و آیا بهتر نیست اعلیحضرت همایونی تخفیفی در مجازات بعضی از افرادی که محکوم به اعدام شده‌اند بدهند؟!

اینجانب در پاسخ شرح مبسوطی بر تشکر از بی‌نظری و بی‌غرضی و واقع‌بینی آقای حکیم و علاقه و محبت اعلیحضرت همایونی نسبت به ایشان بیان داشتم. گفتم اولاً راجع به متهمین قتل نخست‌وزیر سابق در کجای دنیا مرسوم است که چند نفر خودشان بنشینند، خودشان اشخاصی را غیباً محکوم به مرگ و خودشان اجرا کنند و اسم این حرکات را دینی و خداپرستی بنهند. اگر قرار باشد که هر کس یا با هر چند نفر که خواستند بتوانند نخست‌وزیر را بکشند و بعد هم برای فرار از مجازات تشبث کنند و تشبثات به نتیجه برسد دیگر سنگ، روی سنگ بند نمی‌شود... در هر حال برای خاطر وساطت و شفاعت حضر تعالی از سیزده نفر که تقاضای اعدام آنها شده بود هفت نفر به حبس محکوم شدند... ایشان گفتند شرعاً فقط باید قاتل اصلی را کشت، نه معاونین و شرکارا. بنده توضیح دادم که این در مورد قتل‌های عادی برای سرقت و غیره است، نه توطئه برای برهم زدن حکومت... آقای حکیم گفتند من جواب سخت به همه داده‌ام و گفته‌ام چرا آدم کشی می‌کنند... این که می‌گویم روی مصلحت‌اندیشی و خیرخواهی است و گر نه خیلی شدیدتر از آنچه شما فکر می‌کنید جواب داده‌ام. من می‌خواهم به کلی رفع اختلاف بشود و نمی‌خواهم عملی شود که تشدید گردد، و خداوند شاهد است روی مصلحت می‌گویم و گر نه حق به جانب شما است. گفتم من نمی‌خواهم با علاقه و محبتی که اعلیحضرت همایونی به شما دارند در امری واسطه شوید که امکان قبولی تقاضای حضر تعالی نرود، بنابراین، این جلسه را به عنوان شفاعت و وساطت تلقی نمی‌کنم و فقط



بزرگترین اشکال در کار
بسیاری از بزرگان روحانی در
ایران، عراق و در حوزه‌ها این
بود که هیچ‌گاه اندیشه براندازی
در سر نداشتند و همت و قدرت
پایین کشیدن زورمداران از
قدرت را در خود نمی‌دیدند

جریان را به تهران گزارش می‌دهم.
گفتند همین‌طور است...!^۱

این نمونه‌ای از شیوه برخورد و گفت‌وگوی یک
روحانی طراز اول نجف با مقامات و دستیاران رژیم‌های
خودکامه و جنایت‌پیشه شاه است. برخورد آقای
حکیم با سفیر بی‌مایه و بی‌اراده شاه تا آن پایه بی‌رمق
و دور از قاطعیت و جدیت بود که جناب سفیر به خود

جرات داد با کمال گستاخی نظریه‌های آقای حکیم را رسماً رد کند و با نیرنگ‌بازی و پشت
هم‌اندازی او را از پا در میانی برای نجات جان چند تن از بی‌گناهای که به اعدام محکوم شده
بودند، پشیمان کند.^۲ وقتی آقای حکیم با سفیر شاه آن گونه با خوشرویی، نرم‌خویی و دوپهلوی
سخن می‌گوید آیا می‌توان انتظار داشت که در برابر رژیم خونخوار و نابکار حزب بعث عقلی
دلیرانه بایستد و شجاعانه پرخاش کند و آنها را به چالش بکشد؟!^۳ به نظر می‌رسد بزرگترین
اشکال در کار بسیاری از بزرگان روحانی در ایران، عراق و در حوزه‌ها این بود که هیچ‌گاه
اندیشه براندازی در سر نداشتند و همت و قدرت پایین کشیدن زورمداران از قدرت را در
خود نمی‌دیدند و اصولاً واژگونی رژیم‌های خودکامه را شذنی نمی‌دانستند و تنها هدفشان این
بود که رژیم‌های خودسر و خودکامه را با پند و اندرز از افسار گسیختگی‌ها و تجاوزگری‌های
بی‌حد و مرز بازدارند و از تجاوز آنها به حقوق مردم تا پایه‌ای پیشگیری کنند.

البته امام نیز در مناسبت‌هایی رژیم بعث عراق را همانند رژیم شاه با زبان پند و اندرز مورد
خطاب قرار می‌داد لیکن نه از روی ناتوانی و درماندگی و مجیزگویی بلکه از موضع راه‌بندی و
راهنمایی گمشدگان و نابینایان و رهایی‌شان از چاه و چاله‌ای که در رویارویی‌شان قرار داشت.
این برخورد بی‌رمق و ضعیف آقای حکیم با سفیر شاه از یأس و نومیدی شدید روحی او
در برابر زورمداران و قدرتمندان نشان دارد؛ به گونه‌ای که خود را انگار در برابر حاکمان
قلدرمآب دست بسته و خلع سلاح می‌پنداشتند و راه چاره‌ای نمی‌دیدند.

گفت‌وگویی که میان امام و آقای حکیم در دومین دیدارشان پس از ورود امام به نجف
اشرف روی داد این نکته را به درستی عیان و آشکار می‌سازد که آقای حکیم در برابر رژیم

۱. گلاسه ۴۱۵۱۱۳، ج ۱، برگه‌های ۱۴۳-۱۴۲.

۲. دلاور مردانی که به اعدام انقلابی حسنعلی منصور دست زدند. رخصت کشتن او و دیگر مهره‌های خیانتکار و
بی‌وطن رژیم شاه را (بنا به گفته خودشان) از برخی مراجع مانند آیت‌الله میلانی گرفته بودند.

۳. آقای حکیم کاش به جای آن گفت‌وگوهای دوپهلوی با موضعی قاطع از سفیر شاه می‌خواست که پیام او را به شاه
برساند که کشتن جوانان مسلمان و شیعه برای من غیر قابل تحمل است.



امام همیشه در این اندیشه بود که ملت عراق را ضد بعضی‌ها بشوراند و به توده‌های ستم‌دیده شیعه جرأت، شهادت و دلیری ببخشد و آنها را به خیزش و خروش وادارد

شاه تا چه پایه‌ای خود را ناتوان می‌پنداشته و روح ناامیدی تا چه پایه‌ای بر او سیطره داشته است. این دیدار و گفت‌وگو در ۲۷ مهرماه ۱۳۴۴ در مراسم بازدید امام از آقای حکیم روی داد که مناسب است بخش‌هایی از آن در پی آورده شود.^۱ در این دیدار از کسالت آقای حکیم سخن به میان آمد، امام فرصت را

غنیمت شمرده و بحث را چنین آغاز می‌کرد:

خوب است برای تغییر آب و هوا به ایران بروید و اوضاع آنجا را از نزدیک ببینید و مشاهده کنید که بر آن ملت مظلوم چه می‌گذرد. در زمان مرحوم بروجردی عدم اقدام ایشان را علیه دولت جابره حمل بر صحت می‌کردم و می‌گفتم مطالب را به ایشان نمی‌رسانند. نسبت به جناب‌عالی هم این طور معتمد که فجایع حکومت ایران را به سمع شما نمی‌رسانند و الا شما هم ساکت نمی‌مانید...

آقای حکیم: شما که اینجا هستید برای من لطفی ندارد به ایران بروم. وانگهی چه می‌شود کرد؟ چه اثری دارد؟

امام: قطعاً اثر دارد. ما با همین قیام تصمیمات خطرناک دولت را متوقف کردیم. چطور اثر ندارد؟ اگر علما اتحاد داشته باشند قطعاً مؤثر است.

... آقای حکیم: اقدام حاد کنیم مردم از ما تبعیت نمی‌کنند. مردم دروغ می‌گویند، آنها پی شهوات‌اند، برای دین سینه چاک نمی‌کنند.

امام: چطور مردم دروغ می‌گویند؟ این مردم که جان دادند، زجر دیدند، حبس کشیدند، تبعید شدند، اموالشان به غارت رفت، چطور مردم بقال و

عطار سر محل که سینه جلوی گلوله دارند دروغ می‌گویند؟

آقای حکیم: تبعیت نمی‌کنند، مرید شهوات و اغراض مادی هستند!

امام: عرض کردم که مردم در ۱۵ خرداد جوانمردی و صداقت خود را نشان دادند.

آقای حکیم: اگر قیام کنیم و خونی از بینی کسی بریزد، سر و صدایی بشود، مردم به ما ناسزا می‌گویند و سر و صدا راه می‌اندازند.

امام: ما که قیام کردیم از احدی به جز مزید احترام و سلام و دست‌بوسی

۱. متن کامل آن در کتاب نهضت/امام، دفتر دوم، ص ۲۲۱ آمده است.

ندیدیم، هر که کوتاهی کرد حرف سرد شنید و مورد بی‌ارادتی مردم واقع شد... در این خطر عظیمی که بر دیانت‌مان وارد آمد، خون از دماغمان نیامد (نه از دماغ من، نه شما و نه دیگران) واقعاً جای خجالت است.

آقای حکیم: چه باید کرد؟ بایستی احتمال اثر بدهیم، کشته دادن چه اثر دارد؟

امام: ... این بدعت عظیم که بر اساس دیانت لطمه وارد می‌کند قابل تحمل نیست، باید جانبازی کرد. بگذارید تاریخ ثبت کند که وقتی دین مورد حمله واقع شد عده‌ای از علمای شیعه قیام کردند و دسته‌هایی از آنها کشته شدند.

آقای حکیم: تاریخ چه فایده‌ای دارد، باید اثر داشته باشد.

امام: چطور فایده ندارد؟! مگر قیام حسین بن علی - علیهما السلام - به تاریخ خدمت مؤثری نکرد و چه بهره‌های بزرگی از قیام آن حضرت می‌گیریم؟

آقای حکیم: راجع به امام حسن چه می‌فرمایید؟ ایشان که قیام نکردند؟

امام: اگر امام حسن هم به اندازه شما مرید داشت قیام می‌کرد، در اول امر قیام کرد دید مریدها فروخته شده‌اند، لذا فتح نکرد اما شما در تمام ممالک اسلامی مقلد و مرید دارید.

آقای حکیم: من که نمی‌بینم کسی را داشته باشم که اگر اقدامی کردیم تبعیت نماید.

امام: شما اقدام و قیام کنید، من اولین کسی خواهم بود که از شما تبعیت خواهم کرد.

آقای حکیم: لبخند و سکوت.

نکته‌ای که از این گفت و شنود دریافت می‌شود این است که آقای حکیم افزون بر نومی‌دی و دلسردی شدید، از مردم مسلمان نیز شناخت نداشته و به ناحق مردم را دروغگو، بی‌وفا و فریبکار می‌پنداشته است! او در این گفت و گو برای رهیدن از فشار منطقی - علمی امام مبنی بر لزوم خیزش و مبارزه با حاکمان طاغوت، طفره رفته و صلح حضرت امام حسن مجتبی (سلام و درود خدا بر او) را پیش کشیده است. شاید هم به کلی از درک شرایط زمان آن حضرت ناآگاه و بی‌خبر بوده است! آیا از نظر او حضرت امام مجتبی «العیاذ بالله» سست‌عنصر و سازشکار بود و اگر شرایط زمان حضرت سیدالشهداء (سلام و درود خدا بر او) را درک



می کرد قیامی خونین برپا نمی کرد و عاشورا نمی ساخت؟! این آداب و رسوم و درک و دید آقای حکیم، نمونه‌ای از اندیشه و تفکر حاکم بر حوزه نجف بود.

رعد و برق در آسمان بی‌ابر

امام همیشه در این اندیشه بود که ملت عراق را ضد بعثی‌ها بشوراند و به توده‌های ستم‌دیده شیعه جرأت، شهامت و دلیری ببخشد و آنها را به خیزش و خروش وادارد. لیکن در آن کشور خفقان گرفته و ستم‌زده سخنان رهایی‌بخش و جان‌آفرین گوش شنوایی نداشت و چه بسا کسانی هر گونه گفتمان سیاسی، ضد استعماری و استبدادی را بی‌راهه‌پویی، کج‌اندیشی و کفر‌گویی می‌پنداشتند و از راست‌قامتان آزاداندیش به گونه‌ای فرار می‌کردند که از یک شیر درنده می‌گریزند: «فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَه»^۱

امام در چنین محیط تیره و تار و نکبت‌باری بر آن شد فریادی در سکوت سر دهد، برق رعد آسایی پدید آورد تا شاید بتواند نور بیافریند و ملتی را که در تاریکی و ناآگاهی به سر می‌برند به جنب و جوش وادارد. و راه را برای جنبش مردمی هموار سازد، چنان که در ایران نیز با چند سخنرانی و اعلامیه جنبشی اجتماعی پدید آورد و انقلاب اسلامی را به بار نشاند. امام در تاریخ ۱۳۵۰/۱۰/۵^۲ در میان شماری از علما، روحانیان و مردم نجف زبان به سخن گشود و سخنرانی نیش‌دار و گزنده‌ای ضد رژیم عراق ایراد کرد که بخشی از آن در پی می‌آید:

بسم الله الرحمن الرحيم

بعد از آن که مصلحت و نظر خواهی خود را به صورت تلگراف به مقامات عراقی رسانیدم نه تنها... و جوابی که ندادند و عکس‌العمل هم به آن شدت نشان دادند، در این صورت من فکرم منتهی شد به این که ما دیگر وجودمان در اینجا لزومی ندارد... فردا تذکرها را می‌فرستیم و تقاضای خروج می‌کنیم... همان طوری که حضرت رسول - صلوات الله علیه و آله و سلم - یک روزی از مکه خارج شدند... احتمال نمی‌داد که اینها برگردند... خدای تبارک و تعالی قادر است که شما آقایان را که الان بازور از اینجا خارج می‌شوید و کمال علاقه‌ای که به جوار [حضرت امیر] دارید و به حوزه دارید... و من امیدوارم که ان شاء الله... خداوند تبارک و تعالی اینجا را

۱. سوره مدثر، آیه ۵۱.

۲. در خور ذکر است که در صحیفه/امام تاریخ این سخنرانی حضرت امام (ره) به اشتباه، ۲۲ دی‌ماه ۱۳۵۰ درج شده است.

حفظ می کند، عده‌ای اینجا هستند... معارف اسلام را تألیف کرده است... این حوزه به هم خورده نمی‌شود... در هر صورت من گوارا نیست برایم هر چه فکر کردم گوارا بشود برایم اینجا، در صورتی که دوستان هم دارند می‌روند، در صورتی که برادران دینی ما را این طور دارند می‌فرستند، در صورتی که - این طوری که به من گفتند... - در مدت‌ها پیش که یهودی‌ها را بنا بود از بغداد بیرون کنند، شش ماه مهلت دادند و یک جلسه‌ای درست کردند، هیئتی درست کردند که اموال اینها را به طور عادلانه بخرند و به آنها بدهند و بروند و با شما آقایان و با ملت شیعه در اینجا - ایرانی‌ها - این طور رفتار کردند و من ناگوار است برایم که در یک همچو مملکتی که با... این طور رفتار می‌کنند، با مجاورین قبور ائمه - علیهم‌السلام - این طور عمل می‌کنند، من دیگر برایم گوارا نیست ماندن اینجا. بنابراین من فردا تذکره‌ها را می‌فرستم و از آنها تقاضا می‌کنم به این که اجازه بدهند ما برویم به لبنان بلکه در آنجا ان شاء الله همان طوری که شهیدین - علیهما الر حمه - فائز شدند به شهادت بلکه - ان شاء الله خداوند [گریه شدید حضار به مدت طولانی]...

شما آقایان هم در هر جا که باشید البته... عندالله... با قوت قلب در هر جا هستیم و هستید مهیا باشید برای این که هر ناگواری که بر شما وارد می‌شود از ناحیه اشخاصی که هستند - چه در ایران چه در اینجا - تحمل کنید و برای اسلام خدمت کنید و خیال نکنید به این که این طور مطالب به ضرر شماست؛ نخیر به نفع شماست؛ هم عندالله تعالی و هم انعکاسش در عالم که با ما در ایران آن جور رفتار می‌کنند، در عراق آن جور رفتار می‌کنند، و وضع یک دسته شیعه در عراق آن طور است و در ایران آن طور است. الان در وقت سرمای زمستان این مردم، این تجار، این کسبه، این بیچاره‌ها که حالشان از شما بدتر است و من برای آنها بسیار متأسفم اینها با زن و بچه و با اینها بروند و در سرحد هم گرفتار اشخاصی بشوند که از اینها بدتر بکنند... من ان شاء الله فردا مسیر خودم را تعیین می‌کنم فردا من [تذکره‌ام را] می‌دهم اگر موافقت کنند؛ اگر هم موافقت نکردند که ما هستیم... خداوند پشت و پناه همه شما باشد. البته بر من مشکل است که شما آقایان... [گریه حضار]. تقدیری که شده است پیش آمده است و ما تسلیم هستیم در مقابل



تقدیر خدا...^۱

امام در تاریخ ۱۳۵۰/۱۰/۱۰ پیرامون اخراج ایرانیان از عراق و توطئه فروپاشی حوزه نجف، سخنرانی دیگری ایراد کردند، بخشی از آن چنین است:

بسم الله الرحمن الرحيم

برنامه رسول اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - قبل از مهاجرت به مدینه، روزهایی که در مکه به سر می بردند، فقط تبلیغِ اَلِی الله و معرفی ذات مقدس حق تعالی و معرفی اسلام بود. یاورانی نداشتند تا بتوانند با کمک آنان با مشرکین بجنگند و اسلام را گسترش دهند... آن روز که حضرتش با آن وضع شکست خورده و ناگوار از مکه خارج گردید، افراد عادی - که سطحی فکر می کنند - نمی توانستند پیش بینی کنند که این مهاجرت چه مصالحي به دنبال خواهد داشت لکن وقتی که به مدینه تشریف بردند معلوم شد که چه نتایجی بر هجرت ایشان مترتب بود...

اکنون اگر چه عده کثیری از ایرانیان، بر اثر اختلافی که بین دولتهاست وجه المصلحه شدند و با این وضع فجیع از این مملکت بیرونشان می ریزند لکن ممکن است مصالح بزرگ در کار باشد که ما نمی دانیم؛ و خداوند تعالی همان طور که حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) را فاتح و غالب به مکه برگردانید شما را به این حوزه ها بازگرداند و روزی برسد که [حوزه] نجف بیش از حالا قوی باشد. ما اطمینان داریم که دیر یا زود حوزه علمیه [نجف] به حال اول خود بازمی گردد و شما ان شاء الله اگر به وظایف دینی و علمی خود عمل کردید به نجف اشرف برمی گردید...

در هر صورت مسئله زوال حوزه در کار نیست؛ حوزه سر جایش باقی خواهد بود و صرف نظر از جنبه های معنوی و الهی، اصولاً از نظر موازین طبیعی هم زوال حوزه های علمیه ممکن نیست؛ زیرا حوزه ها مورد توجه تمام مسلمین به خصوص شیعه می باشد و پشتوانه آن ملت ها هستند و آنچه ملت ها پشتیبان آن باشند دولت ها نمی توانند با آن مبارزه کنند. دولت ها زود گذرند و عمرشان کوتاه است. پشتوانه [حوزه] نجف، ملت های بزرگانند و از این جهت محفوظ خواهد بود.

اکنون در حوزه های ما محصلین افغانی، پاکستانی، هندوستانی، عراقی و



دیگر ممالک عربی مشغول تحصیل‌اند و این دولت که اصلاً نمی‌توان نام آن را دولت گذارد قدرت ندارد که در برابر ملت‌ها ایستادگی کند و اگر با من و شما معارضا نماید، با ملت‌ها نمی‌تواند معارضا کند.

اگر آقایان ایرانی را اخراج کردند، دیگر آقایان که از ممالک دیگرند باید بایستند و به وظایف دینی خود اهمیت دهند. مثلاً شما، مثل فوج‌های سربازی است که اگر دشمن به فوجی حمله کرد و آنان را شکست داد فوج‌های دیگر پابر جا مانده و جای گروه‌های از بین رفته را می‌گیرند. دشمن از خدا می‌خواهد که وقتی یک گروه سرباز را از پای در آورد بقیه پا به فرار گذاشته میدان را خالی کنند.

آقایانی که از دیگر ممالک در اینجا هستند باید پابر جا باشند و به تحصیل علم و تهذیب نفس ادامه دهند و اگر مراجع و من - که یکی از طلاب هستم - از اینجا رفتم، باز لازم است که آقایان بمانند و به وظایف خود عمل نمایند. البته رفتن من روی مصالحی است که ممکن است بسیاری ندانند ولی دیگر آقایان باید باشند و سنگر را خالی نکنند.

... اگر تاریخ ظلمه و ستم‌دیدگان دنیا را مطالعه کنید می‌بینید که غلبه همیشه با مظلوم است. معاویه با آن قدرت و عظمت و بساطی که داشت از بین رفت و امروز در شام که مرکز سلطنت او بود حتی از قبر او خبری نیست...

این کسبه بیچاره، آنهایی که سالیان دراز در عراق بوده‌اند و ابداً در ایران علقه‌ای ندارند، دوست و آشنا و خویشاوندی ندارند، وضع آنها بسیار مایه تأسف است و امیدوارم ملت ایران با آنها خوش‌رفتاری کنند. آنها میهمان‌اند و من انتظار دارم که ملت شریف و مسلمان ایران با میهمانان و برادران خود مهربان باشند، به آنها پناه دهند، منزل و پوشاک و غذا بدهند گرفتاری‌هایشان را برطرف نمایند و مهم‌تر آن که آنانی را که به اوضاع ایران آشنا نیستند، آشنا کنند.

شما آقایان [که] به ایران می‌روید سلام مرا به برادران ایرانی ابلاغ کنید و بگویید فلانی از شما استدعا دارد که نسبت به برادران رانده‌شده از عراق - که شاید جمعیتشان حدود صد هزار نفر باشد و در بلاد ایران متفرق می‌شوند، تا می‌توانند مستقیماً کمک کنند و خوش‌رفتاری کنید، چنان که اگر

خودتان دچار چنین بلیه و سرنوشتی می‌شدید آنچه انتظار داشتید نسبت به این بیچارگان رفتار نمایید، از آنان دلجویی کنید، آنها آواره و دل‌شکسته‌اند. از خداوند تبارک و تعالی توفیق همه آقایان را خواستارم و امیدوارم که خداوند این حوزه و دیگر حوزه‌های علمیه اسلامی را حفظ فرماید و شما آقایان را به پایگاه خویش بازگرداند.^۱

امام با این سخنرانی‌ها چند هدف را دنبال می‌کرد:

۱. شکست جو خفقان و روحیه دادن به روحانیان و مردم عراق که از قانون‌شکنی‌ها و خودکامگی‌های رژیم بعث عراق سخت مرعوب شده بودند و به راستی جرأت نفس کشیدن نداشتند؛ امام به رغم اینکه هیچ گونه زمینه‌ای برای رویارویی و مبارزه با آن رژیم را نمی‌دید، با سخنان خود تلاش کرد که قفل سکوت را بشکند و رعد و برقی در آسمان بی‌ابر عراق پدید آورد.

۲. بت‌شکنی و خوار کردن دیکتاتورهای رسالت مقدسی بود که امام به آن اهمیت می‌داد. در روزگاری که نام رضا پالانی با عنوان «اعلیحضرت» حتی پس از شهریور ۲۰ در السنه مردم رواج داشت امام در کشف/سرار در سال ۱۳۲۳ و در دیدار با علی امینی (نخست‌وزیر وقت) در سال ۱۳۴۰ از او به عنوان رضاخان یاد کرد که برای بسیاری شگفت‌آور بود. در سخنرانی ۱۳ خرداد ۱۳۴۲ خطاب به شاه با فرازهایی مانند بدبخت، بیچاره و... او را خوار داشت و به اذعان برخی از نظریه‌پردازان سیاسی شمارش معکوس برای سقوط شاه از آن تاریخ آغاز شد. امام در سخنرانی ۵ و ۱۰ دی‌ماه ۱۳۵۰ فرازهایی بر زبان آورد که نوعی بت‌شکنی و خوار کردن دیکتاتورهای بغداد بود. برخی از آن فرازهای دلنشین شایسته است دوباره نویسی شود:

... مهیا باشید برای این که هر ناگواری که بر شما وارد می‌شود از ناحیه اشخاصی که هستند - چه در ایران، چه در اینجا - تحمل کنید و برای اسلام خدمت کنید.

... این دولت که اصلاً نمی‌توان نام آن را دولت گذارد، قدرت ندارد که در برابر ملت‌ها ایستادگی کند.

... اگر تاریخ ظلمه و ستم‌دیدگان دنیا را مطالعه کنید می‌بینید که غلبه همیشه با مظلوم است.

بایسته یادآوری است که رژیم بعث عراق برای نخستین بار و آخرین باری بود که از

۱. همان، ص ۴۱۳-۴۱۰.

امام با فرازهای بت‌شکنانه،
سرشت پست و پلشت رژیم
عراق را به نمایش گذاشت
و به ملت عراق یادآوری کرد
که آن رژیم جنایتکار با رژیم
شاه و دیگر رژیم‌های بیگانه
از خدا و خلق تفاوتی ندارد

یک رجال روحانی و سیاسی چنین سلی سختی خورد و با
سرافکندگی سکوت کرد و نسبت به گوینده این سخنان
کوبنده و خوارکننده نتوانست واکنشی نشان دهد. عظمت،
شخصیت و ابهت امام آن رژیم را سر جای خود میخکوب
کرد.

۳. امام با فرازهای بت‌شکنانه، سرشت پست و پلشت

رژیم عراق را به نمایش گذاشت و به ملت عراق یادآوری کرد که آن رژیم جنایتکار با رژیم
شاه و دیگر رژیم‌های بیگانه از خدا و خلق تفاوتی ندارد و به دروغ از خلق، «شعب» و توده‌های
پابره‌نه دم می‌زند و شعار می‌دهد.

۴. روحانیان و ایرانیانی که حکم اخراج دریافت کرده بودند، سخت خود را باخته و به
شدت به یأس و نومیدی دچار شده و بر این باور بودند که حوزه هزار ساله نجف در معرض
فروپاشی قرار گرفته است! از این رو، امام در سخنان امیدآفرین خود روی این نکته تأکید
کرد که:

... ما اطمینان داریم که دیر یا زود حوزه علمیه [نجف] به حال اول
باز می‌گردد... مسئله زوال حوزه در کار نیست. حوزه سر جایش باقی خواهد
بود. صرف نظر از جنبه‌های معنوی و الهی، اصولاً از نظر موازین طبیعی هم
زوال حوزه‌های علمیه ممکن نیست؛ زیرا حوزه‌ها مورد توجه تمام مسلمین
به خصوص شیعه می‌باشد و پشتوانه آن، ملت‌ها هستند و آنچه ملت‌ها
پشتیبان آن باشند دولت‌ها نمی‌توانند با آن مبارزه کنند...^۱

۵. حمایت و پشتیبانی از بی‌پناهان و آوارگانی که از خانه و کاشانه خود رانده شده و دسترنج
یک عمرشان به دست بعضی‌ها غارت شده بود، از رسالت‌های سنگینی بود که امام بر دوش
داشت؛ اگر توان حمایت عملی از آن بی‌پناهان نبود اعلام همدردی و همراهی گریزناپذیر
به شمار می‌آمد و آن پیشوایانی که در آن روزهای اسفبار دم فرو بستند و از یاری و مدد
اخراجی‌های عراق - حتی در مرز اعلام همدردی - خودداری ورزیدند بی‌تردید مصداق آن
فروهشتگانی قرار گرفتند که بنا به فرموده پیامبر اسلام (سلام و درود خدا بر او) مسلمان
نیستند.^۲

۶. امام با سخنان خود ضد رژیم بعث عراق هم‌صدایی و همراهی بزرگان حوزه نجف را

۱. صحیفه امام، ج ۲، ص ۴۱۱.

۲. مَنْ أَصْبَحَ لَا يَهْتَمُّ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ مِنْهُمْ.

انتظار داشت تا به ندای او لبیک گویند و صدا به اعتراض بلند کنند و زمینه برای برپایی جنب و جوش مردمی فراهم آید. اگر به راستی صدای اعتراض از آن حوزه برمی‌خاست، رژیم عراق ناگزیر به عقب‌نشینی بود؛ ایرانیان مقیم عراق که در حال اخراج بودند به سر جای خود برمی‌گشتند و حوزه نجف را پشتوانه استواری برای خود می‌یافتند و به آن دل می‌بستند همچنین حوزه نجف جایگاه اصلی خود را باز می‌یافت و برای یک نهضت ضد زورمداری و قلدرمآبی آماده می‌شد.

لیکن حوزه نجف با پیام امام به خود نیامد، بیدار نشد و به ندای امام پاسخ نداد و با او همراهی و همدردی نکرد بلکه به دنبال فشار و تهدید بعثی‌ها راه تباهی و تیرگی و تاریکی را دنبال کرد. امام را تنها گذاشت و خنجر سهمگین و زهر آگینی از پشت بر او وارد کرد.

آیت‌الله خویی و «حکومت موقره»!!

بعثی‌های حاکم بر عراق در برابر موضع امام سخت به چالش کشیده شده بودند. امام از یک سو در اعتراض به رفتار خشونت‌بار و وحشیانه آنها در برابر علما و روحانیان و مردم مسلمان آن کشور، بر آن بود عراق را ترک کند و به لبنان برود و از سوی دیگر با سخنرانی‌های خود رژیم بعث را رژیم خشونت‌گرا، بی‌پروا، قانون‌شکن و سرکوبگر نشان داده بود. این دو بر خورد امام برای آن رژیم سنگین، شکننده و مایه بی‌اعتباری در میان آزادیخواهان ایران و منطقه به شمار می‌رفت. امام در میان گروه‌ها و سازمان‌ها و مردم آزاداندیش از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بود. نیروهای روشنفکر و آزاداندیش و ضد امپریالیست - حتی کمونیست‌ها - امام را به عنوان نماد و سمبل رهبران آزادیخواه، انقلابی، ضد استعماری و ضد صهیونیستی می‌شناختند، بزرگ می‌داشتند و در افتادن با او برای رژیم بعث عراق که خود را خلقی، مردمی و پیشتاز مبارزه با نیروهای ارتجاعی و امپریالیستی وانمود می‌کرد ارزان نبود. از این رو، در پی آن موضع‌گیری امام یکی از معاونان صدام به نام علیرضا^۱ بی‌درنگ به نجف رفت و از امام درخواست ملاقات کرد اما امام او را نپذیرفت. او ناگزیر در ساعتهای که امام دیداری عمومی داشت، حضور یافت و تلاش کرد از امام دلجویی کند و از برخوردهای ناروای برخی از مأموران ناآگاه! و وظیفه‌شناس! با روحانیان پوزش خواست و افزود که از سوی مقامات بلندپایه کشور مأمورم به محضر تان اعلام کنم که برنامه تسفیر

۱. نامبرده از کردهای عراق و همانند صدام، سفاک و خونریز بود. بنابر خبرها و شنیده‌ها نامبرده در سال ۱۳۴۹ از سوی صدام به ریاست به اصطلاح «دادگاه انقلاب عراق» گمارده شد و در مدتی کمتر از ۲۴ ساعت بیش از ۴۸ نفر از درجه‌داران ارتش عراق را که اندیشه کودتا ضد صدام را داشتند به جوخه اعدام سپرد و سرانجام خود نیز مانند دیگر مهره‌های پلیسی و دیکتاتوری رژیم بعثی، دچار خشم صدام و سر به نیست شد.

امام با سخنان خود ضد رژیم
بعث عراق هم صدایی و
همراهی بزرگان حوزه نجف را
انتظار داشت تا به ندای او لبیک
گویند و صدا به اعتراض بلند
کنند و زمینه برای برپایی جنب
و جوش مردمی فراهم آید

(اخراج) ایرانیان متوقف شده است و از حضرت تعالی
انتظار داریم که پوزش ما را بپذیرند و از نیت خود برای
خروج از عراق صرف نظر کنند. امام بدون اینکه به او
نگاه کند یا به حرف‌های او پاسخ دهد با لحنی نیش‌دار
این فراز را تکرار می‌کرد: من عجم! باید از عراق بروم!
علیرضا چنان که اشاره شد کرد بود و فارسی را خوب

می‌فهمید. در برابر آنچه امام تکرار می‌کرد کلمه استغفار را بر زبان می‌راند و این جمله را دم
گرفته بود که «و العذر عند کرام الناس مقبول»

سرانجام به دنبال پافشاری نامبرده و چند تن از روحانیان عراقی که شاید با هماهنگی قبلی
با او نزد امام آمده بودند و پی در پی امام را سوگند می‌دادند که از تصمیم خود برگردد، امام
اعلام کرد در این باره به اندیشه بیشتری نیاز است و کار کرد دولت عراق در آینده با حوزه
و مردم شیعه می‌تواند در تصمیم‌نهایی او برای خروج یا ادامه زیست در عراق نقش مؤثری
داشته باشد.

نماینده صدام برای بی‌اثر کردن گفتمان امام درباره بدرفتاری و برخوردهای خشونت‌بار
و وحشیانه آن رژیم با علما و روحانیان و مردم مسلمان، آقای خویی را زیر فشار گذاشت تا
آشکارا اعلام کند که از سوی رژیم بعث هیچ گونه بدرفتاری با علما و روحانیان و مردم آن
کشور نشده است. شنیده شد که برای واداشتن آقای خویی به چنین نوشته‌ای به او نوید دادند
که شماری از اطرافیان، دوستان و بستگان او را اخراج نمی‌کنند و در غیر این صورت برخی از
علما و روحانیان را به اتهام جاسوسی برای رژیم شاه تحت تعقیب قرار می‌دهند.
آقای خویی روی بیم و نوید بعثی‌ها ناگزیر شد به خواسته‌های شیطانی آنها تن دهد. نماینده
صدام که به نجف رفته بود پرسش و پاسخی تنظیم کرد و از آقای خویی امضا گرفت. متن
پرسش و پاسخ در پی می‌آید:

حضرت مرجع اعلا السید ابوالقاسم الخویی دام ظلّه

السلام علیکم ورحمت‌الله وبرکاته

آیا به نظر حضرت تعالی دولت بعث عراق نسبت به شخص شریف شما یا
حوزه علمیه و ایرانیان رفتار ناسازگار با موازین دینی و انسانی داشته است.
برخی از غرض‌ورزان شایع کرده‌اند که این دولت با آنان بدرفتاری کرده
است. امیدوارم به این پرسش پاسخ دهید.



بغداد- ۷۱/۱۲/۲۵-^۱علیرضا

آقای خویی در پاسخ آورده است:

پس از درود ستوده

اینجانب از این «دولت موقر» جز نیکی چیزی ندیدم. لیکن نسبت به حوزه علمیه و ایرانی‌ها بنابر آنچه از برخی افراد مورد اعتماد شنیده‌ام دولت با آنان خوش رفتاری کرده است.

نجف اشرف- ۸ ذیقعدة ۱۳۹۱ ق-^۲الخویی^۳

بسم الله الرحمن الرحيم
 مسامحة المراجع الاعلى السيد الفاضل
 المدم عليه السلام ورحمة الله وبركاته
 هذا را رستم من حكومت الموقر في الدار ما نافي
 الرتبة او لا ناسف بالنسبة الى -- لستم الكريم اولى
 الحوزة العلمية اولى الدارين فقد ذكر بعض المعص
 الحكيم تعالاهم معاملته سيئة القوم ما جبرته
 عذر ۶۹/۱۲/۲۵ علیرضا
 الخویی

بسمه تعالی

تعبیر ضمیمه
 وبعد انما نسبت الى الم ارمس الحكومة الموقرة الاخيرة اما بالنسبة
 الى الحوزة العلمية والابرار من قد سمعت من بعض القضاة ان الحكومة
 تعالاهم معاملته حسنة والله ولي التوفيق والسلام عليكم ورحمة الله
 المحمداشرف ۸ ذیقعدة ۱۳۹۱ ق



۱. ۴ دی ماه ۱۳۵۰

۲. ۶ دی ماه ۱۳۵۰

۳. متن پرسش و پاسخ که عربی است در تصویر سند آمده است.

بدین گونه نقشه و اندیشه امام برای انگیزتن توده‌های ستم‌دیده عراق ضد رژیم بعث و آغاز جنبشی مردمی در آن کشور، نقش بر آب شد و امام تنها ماند.

البته امام تا روزی که در عراق می‌زیست هیچ‌گاه در برابر ستمگری‌های رژیم بعث، آرام و بی‌تفاوت نبود و در دیدارهایی که گاه و بی‌گاه برخی از مقامات عراقی با او داشتند آنها را پند و اندرز، و فرجام شوم و سیاه و سقوط در گنداب تباهی و رسوایی را به آنها هشدار می‌داد. در پی سازش شاه و صدام در الجزایر در سال ۱۳۵۴ و بند و بست‌های سیاسی میان طرفین، رئیس سازمان امن (امنیت) عراق به نام سعدون شاکر با امام دیدار کرد، همراه با تعارف متداول و اینکه عراق وطن دوم شماست و ما به وجودتان در عراق افتخار می‌کنیم... و اظهار کرد در قرارداد الجزایر ما با شاه پیمان بسته‌ایم که رخصت ندهیم حرکت ناگواری در این دو کشور ضد رژیم عراق و ایران روی دهد که به پیمان میان طرفین آسیب برساند. انتظار ما این است که به تعهد ما احترام بگذارید و از هر گونه فعالیتی ضد رژیم شاه خودداری کنید. (نزدیک به این مضامین)

امام پاسخ داد اگر شما با شاه تعهد دارید من با ملت ایران تعهد دارم که در برابر ظلم و جور می‌کند که به آنها می‌شود ساکت نمانم و از یاری آنها باز نایستم. اگر حضور من در عراق برای شما زحمت‌افزاست من به کشوری می‌روم که تحت نفوذ شاه نباشد. سعدون شاکر که صورتش تا بناگوش سرخ شده بود پرسید به کجا می‌روید که زیر نفوذ شاه نباشد؟ امام بی‌درنگ پاسخ داد: مثلاً فرانسه!

این دیدار و گفت‌وگو در سال ۱۳۵۵ بود. از ویژگی‌های برجسته امام اینکه همیشه پیشاپیش حوادث حرکت می‌کرد و آنچه را در آینده روی می‌داد پیش‌بینی می‌کرد و برای رویارویی با آن آمادگی داشت و هیچ‌گاه غافلگیر نمی‌شد. از این رو، در پی سازش شاه و صدام در الجزایر امام دریافت که در آینده با در دسرهایی از سوی دولت عراق رو به رو می‌شود و دیگر جای زیست در عراق و دیگر کشورهای اسلامی شاید برای او نباشد. به نظر می‌رسد که امام در پی قرارداد الجزایر و سازش شاه و صدام هجرت از عراق و رفتن به کشوری مانند فرانسه را برنامه‌ریزی کرده بود.

امام و واپسگرایان نجف

به رغم تلاش‌های پیوسته و نستوه امام در راه آبرو و اعتبار بخشیدن به حوزه نجف و پشتیبانی از جایگاه معنوی و علمی آن، عناصر ناآگاه و نادانی را در آن حوزه می‌دیدیم که هم‌صدا با دستگاه‌های شیطانی واپسگرایی و تاریک‌اندیشی و سازمان‌های جاسوسی، پیوسته



امام تا روزی که در عراق می زیست هیچ گاه در برابر ستمگری های رژیم بعث، آرام و بی تفاوت نبود

نقشه ها و نیرنگ هایی را در راه خدشه دار کردن چهره
امام و زیر سؤال بردن خط و مرام او طرح کرده و به
جوسازی و سمپاشی می پرداختند و چوب لای چرخ
می گذاشتند و هر روز نغمه ای ضد او ساز می کردند. در

محافل آخوندی و در بیوت بزرگان دائم زمزمه و وسوسه می کردند که خمینی حوزه قم را
به هم ریخت، مراقب باشید این حوزه را به هم نزنند! در میان اهالی نجف و مردم عراق رواج
می دادند که خمینی گرایش سوسیالیستی دارد و با دولت های چپ گرا در ارتباط است!!
امام در گرمای ۴۰-۵۰ درجه نجف در ماه رمضان روزه می گرفت. نااهلان از خدابی خبر
اینجا و آنجا شایع می کردند که او روزه نمی گیرد!! چهره او که به زردی گراییده برای آن است
که زردچوبه به صورت می مالد!!^۱

این جفاکاری ها و دروغ پراکنی ها، مایه ذهنیت منفی مردم نجف و عراق نسبت به امام بود.
اهالی نجف در کوچه و خیابان به امام سلام نمی کردند. نمازگزارانی که هنگام نماز جماعت
امام به مسجد شیخ انصاری وارد می شدند در جماعت امام حضور نمی یافتند و نمازشان را
فرادا به جا می آوردند. روحانیان و طلابی که شاگرد امام و از ارادتمندان او بودند از نظر
اهالی نجف زیر سؤال بودند. مردم نجف در مسلمانی آنها تردید داشتند و گاهی با صراحت
به آنها می گفتند که اگر مُردید نمی گذاریم شما را در قبرستان مسلمان ها به خاک بسپارند!
نگارنده در بازار نجف از بشکه آبی که گذاشته و لیوانی به آن زنجیر کرده بودند، آب نوشیدم.
شخصی به نام آقای محلاتی که آنجا صرافی داشت به شاگردش با صدای بلند که من بشنوم
خطاب کرد که: لیوان احتیاط پیدا کرد آن را آب بکشید! و بدین گونه شماری طلاب غریبی
را که ناگزیر به جلای وطن شده و میهمان آنها بودند رنج می دادند. به دنبال رحلت آیت الله
حکیم (ره) در مجلس بزرگداشت او وقتی امام وارد شد «مجلس غاص باهله»! هیچ کدام از
آخوندها برنخاستند و به امام جان دادند که بنشینند! او ناگزیر در کنار آقا یوسف حکیم (فرزند
ارشاد آیت الله حکیم) ایستاد.

آن روز که امام طرح حکومت اسلامی را در مسجد شیخ انصاری داد!^۲ بی درنگ
جوسازی ها و شایعه پراکنی ها آغاز شد؛ گفتند تیمور بختیار که از ایران گریخته اکنون در
عراق بساط پهن کرده است و نقشه کودتا در ایران و برپایی ریاست جمهوری دارد. طرح
حکومت اسلامی از جانب «خمینی» در راستای نقشه اوست! نیز رواج دادند که هواداران

۱. بایسته یادآور است که مراجع نجف هیچ کدام توان و قدرت روزه در ماه رمضان را نداشتند. امام تنها مرجعی
بود که در ماه رمضان روزه می گرفت.

۲. اول بهمن ماه ۱۳۴۸



خمینی در نجف «حزب حکومت اسلامی» تشکیل داده‌اند! این دروغ را به دو تن از طلاب جوان که متأسفانه از نظر روحی ضعیف و کم‌جنبه بودند نسبت دادند و روی آن معرکه گرفتند. آن دو طلبه جوان به گونه‌ای آشفتگی و نگران شدند که انگار به آنها نسبت کفر داده‌اند! و در محفلی که برای رفع این اتهام تشکیل شد یکی از آن دو گریه کرد! و بدین گونه ارتجاع نجف به گمان خود به زشتی و پستی درس حکومت اسلامی کوشید.^۱

این جوانان روحانی که به‌ظاهر خود را پیرو امام می‌پنداشتند - اگر به راستی سر در راه امام داشتند - می‌توانستند به جای این دست و پا زدن‌ها و ناآرامی‌ها، به خود ببالند که از هواداران حکومت اسلامی‌اند و آرزو می‌کردند که کاش می‌توانستند حزبی و تشکیلاتی در راه برپایی حکومت اسلامی تشکیل دهند و بدین گونه دست رد بر سینه نامحرمان و حرامیان اندیشه و آرمان‌های انقلابی می‌زدند.

بایسته یادآوری است برخی از طلاب جوانی که در نجف اشرف اطراف امام گرد آمده بودند از نظر فعالیت سیاسی عاطل و باطل بودند و جز شرکت در درس و نماز امام کاری نمی‌کردند و به علت ناپختگی و نادانی گاهی مایه شر و دردسر برای امام بودند؛ برخی به قطب‌زاده و مهره‌های نهضت آزادی و برخی به «سازمان مجاهدین خلق» وابسته و سرسپرده بودند و امام را برای پشتیبانی از آن گروه‌ها و اجرای سیاست آنها تحت فشار قرار دادند و تا مرز اهانت و گستاخی به او پیش رفتند و رنج دادند و مایه اختلاف و کشمکش با دیگر روحانیان مبارزی بودند که راه و کار باند نهضت آزادی و سازمان «مجاهدین» را خلاف خط و راه امام و اسلام راستین می‌دانستند. برخی از آنان از روی جهالت و خودخواهی (شاید هم ندانسته، آلت دست عناصر وابسته به سازمان‌های جاسوسی قرار می‌گرفتند!) با حجت‌الاسلام حاج شیخ نصرالله خلخالی که از یاران و ارادتمندان پنجاه‌ساله امام بود، درگیر شدند به او اهانت کردند، سرپسش را شکستند و مایه دردسر برای امام شدند. کشمکش برخی از آخوندهای نجف با آقای سید محمد روحانی (ره) در برهه‌ای بالا گرفت. شادروان شیخ حسن کروب‌بی به جعل سند ضد او دست زد و شایع کردند که از ساواک پول گرفته است! این اتهام ناروا در نجف جلوه کرد و به اصطلاح نقل هر مجلس و محفلی شد. چنان که در کتاب نهضت/امام آوردم.^۲ آقای حاج سید محمد روحانی نه تنها با ساواک ارتباطی نداشت و بودجه‌ای دریافت نکرده بود، بلکه رژیم شاه نسبت به او دید منفی داشت و او را از مخالفان رژیم ایران می‌دانست.

۱. سید حمید روحانی، همان، دفتر دوم، ص ۷۳۲.

۲. همان، دفتر سوم، ص ۸۹۸.



در پی سازش شاه و صدام در
الجزایر امام دریافت که در آینده با
دردسرهایی از سوی دولت عراق
رو به رو می شود و دیگر جای
زیست در عراق و دیگر کشورهای
اسلامی شاید برای او نباشد

در پی این سندسازی و جوسازی، خانواده روحانی
و برادران سید محمد روحانی این جریان را زیر
سر شهید سید مصطفی خمینی می پنداشتند. در
صورتی که روح آن شهید از این ماجرای خبر بود.
یکی از برادران نامبرده به نام سید مهدی روحانی
که نماینده مذهبی شاه در پاریس بود در تلگرامی

آکنده از هتاک و اهانت به امام، خط و نشان کشید که به زودی برای او پرونده سازی می کند
و انتقام می گیرد! برادر دیگر سید محمد روحانی به نام سید صادق روحانی از قم نامه
گله آمیزی به امام نوشت و از اینکه امام «جاعلین» آن سند را تنبیه نکرده اظهار تأسف کرد!
و بدین گونه امام در آن شرایط دردناکی که با رژیم شاه، رژیم بعث عراق و ارتجاع نجف
درگیر بود و درست در برهه ای که سید محمدرضا سعیدی در زندان به شهادت رسیده و
امام مصیبت زده شده بود این جریان بی خردانه برخی از جوانان روحانی که خود را مبارز و از
یاران امام وانمود می کردند، بر دردسرها و رنج های بی شمار امام افزود. از پاسخ دراز و رنج بار
امام به سید صادق روحانی می توان دریافت که به آن مرد عارف سالک و بنده خالص خدا
در آن روز و روزگار چه گذشته است.

متن نامه امام چنین است:

بسمه تعالی

به عرض عالی می رساند:

مرقوم محترم که مشعر سلامت مزاج شریف بود واصل و موجب تشکر
گردید. مطالبی که مرقوم شده بود مطالعه کردم و جای تقدیر است که
جناب عالی از آن استفسار فرمودید.

باید عرض کنم که تا حال تحریر این ورقه نه آن نوشته^۱ را دیده ام و نه
مندرجات آن را تفصیلاً مطلعم و نه اطلاع دارم که چه اشخاص این کار را
کرده اند. فقط به طور اجمال یک روز شنیدم و فوراً قدغن کردم که [از آن]
مذاکره نشود. اینک آنچه مرقوم شده است باید یک به یک مورد جواب
شود.

مرقوم شده است «نه تنها جاعلین را تنبیه نفرمودید بلکه آنها کما فی
السابق از اطرافیان و اصحاب محسوب می شوند.» سر کار دور تشریف دارید

۱. اشاره به سند جعلی ضد سید محمد روحانی.



و اطلاع ندارید از این جهت آنچه [را] شنیده‌اید یا نوشته شده است باور فرمودید. اینجانب اطرافی و اصحاب ندارم. حتی کاتب برای نوشته‌جات و اصحاب استفتا ندارم خودم با قدرت کم و ضعف چشم و لرزش دست که اخیراً پیدا شده است متکفل امور هستم. دو نفر در منزل اینجانب دائماً تقریباً هستند که به نوبت رابط بین اینجانب و بیرونی هستند که اگر کسی از طلاب احتیاجی داشت [به من] برسانند. جنابعالی یکی از آنها را می‌شناسید به نام آقای حاج شیخ عبدالعلی اصفهانی که از صلحا [است] و احدی درباره او احتمال این معانی [جعل سند] نمی‌دهد، حتی آقای اخوی؛ دیگری شخصی افغانی که آن هم داخل در این نحو امور نه هست و نه می‌تواند باشد.

بیرونی مختصری بسیار کوچکی که دارم فقط شب‌ها قریب سه ربع ساعت و گاهی نیم ساعت در آنجا شخصاً هستم و اشخاص متفرقه که اکثراً در این ایام افغانی و پاکستانی هست آنجا می‌آیند و بعضی از عرب‌ها و ایرانی‌ها نیز می‌آیند که آنهایی که می‌شناسم ابداً در این امور کثیفه دخالت ندارند و از صلحا هستند و بعضی از آنها را هم نمی‌شناسم. هیچ یک سمت صحبت با اینجانب ندارند و بعضی که اکثراً می‌آیند ابداً در این امور دخالت ندارند و در هر صورت خلاف عرض شده است. و من نمی‌دانم چه اشخاصی به این امور باطله دست زده‌اند تا تنبیه کنم یا ترک مراوده.

حضرت آقای اخوی هم با آن که نزدیک هستند، از منزل من هیچ اطلاع نزدیک ندارند و ممکن است به ایشان خلاف عرض شده باشد و ایشان هم باور فرمودند و گفته‌اند این ورقه با اطلاع فلان [امام خمینی] درست شده است، بدون آن که تحقیق صحیح بفرمایند و یا همان‌طور که مرا استفسار فرمودید، [سؤال] بفرمایید. والی الله المشتکی و ان ربک لبالمصدق.

مطلب پیش آقای اخوی کوچک جنابعالی بالاتر جلوه کرده است و تلگرافی مشحون از هتاک‌های زده‌اند که رونوشت آن را به آقای اخوی بزرگ فرستاده‌اند و پس از هتاک‌های مرقوم داشته‌اند: «من سرگرم به جمع‌آوری مدارک کافی هستم تا شما و فرزند شما را به جمعیت روحانیت و ملت ایران معرفی نمایم. با ابراز انزجار از اعمال ظالمانه شما: دکتر روحانی - پاریس!» اینجانب این تلگراف را به احدی نشان ندادم حتی به مصطفی. ولی چون لاتین بود شخصی که آن را ترجمه کرده است مطلع است و سفارش کردم



که اظهار نکنند. بلکه شخصی که آن را ترجمه کرده بود اظهار کرد آن را منتشر کنم. با کمال تأکید منع کردم. اینجانب با آقای اخوی مکاتبه ندارم لکن شما اگر مکاتبه دارید مرقوم بفرمایید: جنابعالی [مهدی روحانی] در این امر زحمت نکشید، زحمت شما را شاه در قزوین^۱ و پاکروان در تهران پشت رادیو با تفصیل و شواهد و بعضی از سنخ خودمان علی‌المحکی در قم با نشر کتابچه و هتاکی فوق‌العاده کشیده‌اند^۲ و بعید است شما بیش از آنها مدارک پیدا کنید^۳ و دست نشر داشته باشید و اگر امر به منکر حرام نبود عرض می‌کردم شما تمام مدارک را تهیه فرمایید و با شهادت امضا فرمایید که در مجامع ایران و جاهای دیگر خیلی مؤثر [واقع] شود! جناب ایشان [مهدی روحانی] خوب است کسی را بترسانند که دلبستگی به این مسند را مقصد اعلای خود محسوب می‌دارد.

مرقوم شده است «در قم کسان منتسب به شما نامه ادعایی را منتشر نموده‌اند» خوب است مرقوم دارید که اینها چه اشخاصی هستند. البته اشخاص بسیاری به مقاصد مختلفه به اینجانب خود را منسوب می‌کنند، حتی اشخاص منحرف از قبیل حزبی‌ها، لکن این امر باعث نمی‌شود که این طور امور مربوط به من باشد.

در امریکا اشخاص منحرفی که معلوم نیست به دین تعلق داشته باشند نسبت به ساحت مقدس مرحوم آیت‌الله حکیم جسارت کرده و از من تمجید نموده‌اند و من به قدری ناراحت شدم که نمی‌توانم تحدید کنم؟ اما [آیا] باید گفته شود که این کار من است؟ یا من مطلع بوده‌ام؟ والله من وراثم محیط.

من به جنابعالی علاقه دارم و مدتی که محصور بودید هر روز دعا کردم به

۱. شاه در همدان به دروغ پراکنی ضد امام دست زد نه قزوین.

۲. نشریه‌ای به نام «مصلحین حوزه علمیه قم» در پی آغاز نهضت امام در سال ۱۳۴۱ پیوسته منتشر می‌شد و در آن زشت‌ترین و وقیح‌ترین نسبت‌های ناروا به مراجع - به ویژه امام - داده می‌شد. بنا به معروف سید حسن حجت از آخوندهای فاسد قم با همراهی ساواک متصدی این نشریه بود.

۳. شاه در روز ۱۷ خرداد ۴۲ در نطق خود در همدان اظهار کرد: ... باید به شما بگویم که متأسفانه کسانی که بساط ۱۵ خرداد را به راه انداختند کما اینکه در میان کسانی که یا زخمی شده و یا دستگیر شده‌اند، خیلی از آنها می‌گفتند ما چه کار کنیم به ما ۲۵ ریال داده بودند و می‌گفتند در کوچه‌ها بدوید و بگویید زنده‌باد فلانی ما حالا می‌دانیم این وجوه از کجا رسیده است و به شما ملت ایران به زودی جزئیات گفته خواهد شد فقط این موضوع اولاً از لحاظ ایرانیت یک ایرانی که پول خارجی را بگیرد و بر ضد جامعه خودش اقدام کند این را چه می‌شود گفت و دوم یک نفر شیعه پول بگیرد از یک نفر مسلمان غیر شیعه این چیست؟ (سخنان شاهنشاه، بی‌جا، وزارت آموزش و پرورش، ۱۳۴۲، ص ۵۲).



شما. و الان هم کارهای شما که اشتغال به تصنیف علوم شرعیه و دفاع از حق است مورد تقدیر است. چطور ممکن است که یک نفر انسان اگر چه معتقد به معاد نباشد از کسی که در مقصد با او همراه است و به هیچ وجه مخالفت از او ندیده است اهانت کند یا راضی به اهانت شود. مرقوم شده است [که] چندی قبل از رادیو بغداد کسی آمده بود می گفت ما هر وقت بخواهیم از شما در رادیو چیزی بگوییم اطرافیان فلان منع می نمایند! باید عرض کنم که آن شخص یا مفسد بوده است و به دروغ گفته است یا در اشتباه بوده است. من اطرافیان ندارم یا پخش فرمایشات شما از رادیو بغداد چه ضرری به من دارد؟! خوب است که مرقوم داشته‌اید شما از آنها بیزارید. لکن باید عرض کنم که اطرافیان من به رادیو بغداد کاری ندارد و اگر کسی با شما کار داشته باشد اطرافیان من نیست اگر چه از من صحبت کند.

از آنچه ذکر شد جواب آن که «در اصحاب نجف و قم تجدید نظر نمایید» معلوم می شود من از قم اطلاعی ندارم سر کار اگر اشخاصی که در منزل من هستند مرتکب این نحو اعمال هستند مرقوم دارید با اسم تا آنها را تصفیه کنم و اما فشارهایی که به شما می آورند نه ضرر دنیایی دارد و نه اخروی. انسان اگر به تکلیف عمل کند هر چه شود به نفع اوست. کتب ایصالی و رساله جبر و اختیار موجب تشکر گردید. ان شاء الله تعالی موفق به طبع دیگر کتاب‌ها و تتمیم دوره کامله بشوید. از جنابعالی امید دعای خیر دارم و توقع دارم هر وقت مطلبی از اینجا شنیدید تا مراجعه به من نکنید باور نفرمایید والسلام علیکم ورحمة الله^۱

۱. نامه‌های تاریخی (گزیده‌ای از نامه‌های رجال دین و سیاست به حضرت آیت الله العظمی سید محمد صادق روحانی). به کوشش سید محمود خسرو شاهی، قم، کلبه شروق، ۱۳۹۲، ص ۲۶۵-۲۵۸.

[illegible]

در آنچه ذکر شده جواب آنکه در احوال و کیفیات جسمیه و نفسیه و غیره
 مندرج در کتب و کلام را اگر آنجا که در تزلزل و هتاهت و کتب و کلام
 هتاهت و کلام را با هم تا آنجا که تصدیق کنیم و در آنجا که
 می آید و ضرر و زیان دارد و نه افروزش آن را بکلیف عمل که هر
 متوجه او است کتب احوال و کلام و غیره در حق و واجب و کلام
 است و به تامل و توفیق و طبع و فکر که با هم در کلام و کلام
 است و در کلام و توقع و کلام و کلام و کلام و کلام و کلام
 من کتبیه و در تفریبه و کلام و کلام و کلام و کلام و کلام



بایسته یادآور است که این پاسخنامه نه اولین و نه آخرین بود. امام در درازای زیست در نجف پیوسته با خرده گیری‌ها، اشکال تراشی‌ها و نقد و نظرهای بی شماری روبه‌رو بود که برخی از بهانه‌جویان یا ریزبینان و تیزاندیشان، نیز ناآگاهان در ایران و ایرانی‌هایی که در دیگر کشورها می‌زیستند، به صورت مکتوب برای امام می‌فرستادند و او ناگزیر بود برای آگاهی بخشی و برطرف کردن شبهه‌ها و ابهام‌ها به آن پاسخ گوید و توضیح دهد.

شماری از ایرادها و انتقادات به امام در محور جدا نبودن دین از سیاست و حرمت تقیه از نظر امام، مبارزه با «شاه شیعه»! مسئله «دما و نفوس» و اینکه مسئول خون‌های ریخته شده کیست، دور می‌زد.

امام و یاران

برخی از نیروهای مبارز و پیرو امام نیز از روی ناآگاهی و بی‌اطلاعی بالحنی تند و جسارت آمیز، با نیش و طعنه، به امام اعتراض می‌کردند که چرا در نجف مانند دورانی که در ایران به سر می‌برد، مبارزه را با سرسختی و شدت دنبال نمی‌کند و نهضت را گسترش نمی‌دهد و به رژیم شاه نمی‌تازد و زیر فشار قرار نمی‌دهد! شهید سید محمد رضا سعیدی در نامه‌ای به امام با تندی و پر خاشگری امام را مورد سؤال قرار داده و می‌توان گفت ناخودآگاه جسارت کرده است. البته نگارنده، نامه او به امام را ندیده لیکن از پاسخ امام به نامبرده به دست می‌آید که او چه نسبت‌های ناروا داده است. امام در پاسخ او آورده است:

... اما اینکه مرقوم شده بود از چه می‌ترسید؟ از موقوف شدن شهریه یا کذا و کذا مثل اینکه جنابعالی اینجانب را نشناخته‌اید لهذا گمان می‌فرمایید این مطالب در کار است «و ما ابرء نفسی ان النفس لاماره بالسوء...»

از این فراز از نوشته آقای سعیدی که امام باز گو کرده است: «از چه می‌ترسید از موقوف شدن شهریه یا کذا و کذا» منظور از «کذا و کذا» این است که احتمالاً نوشته است: «از چه می‌ترسید؟ از موقوف شدن شهریه، از دست دادن مرجعیت و موقعیت؟ از دست رفتن مقلدین و...!!»

چنان که تاکنون بارها گفته و نوشته‌ام، امام رادمرد عارف سالک، از دنیا رسته و به خدا پیوسته بود و مقام و قدرت و ریاست برای او به راستی به اندازه دمپایی پاره شده نه تنها ارزش نداشت بلکه از آن گریزان بود لیکن هیچ کس حتی شاگردان و پیروان و نزدیکان امام او را درست نشناخته و از ژرفای قلب و اندیشه به ویژگی‌های برجسته و بی‌مانند او پی نبرده بودند. در این مورد خاطراتی دارم که در فرصت مناسب باید باز گو شود.



امام در درازای زیست در نجف پیوسته با خرده‌گیری‌ها، اشکال‌تراشی‌ها و نقد و نظرهای بی‌شماری روبه‌رو بود که برخی از بهانه‌جویان یا ریزبینان و تیزاندیشان، نیز ناآگاهان در ایران و ایرانی‌هایی که در دیگر کشورها می‌زیستند، به صورت مکتوب برای امام می‌فرستادند

شهید سعیدی از روی بی‌اطلاعاتی از اوضاع دولت‌های حاکم بر کشورهای اسلامی به امام - بنابر احتمال - پیشنهاد داده است که مبارزه را در عراق شدت بخشد و اعلامیه‌های تندی ضد رژیم شاه صادر کند، با گمان این که حاکمان کشورهای اسلامی همراهی می‌کنند!! و امام را یاری می‌دهند! از دید شهید سعیدی اگر امام در عراق مبارزه با شاه را اوج دهد، حتماً رژیم‌های منطقه: ملک حسین‌ها، ملک حسن‌ها، ملک

فیصل‌ها، بورقیه‌ها، انور سادات‌ها، بعثی‌ها در عراق و... به یاری امام می‌شتابند و نهضت اسلامی ایران را توان می‌بخشند! امام پاسخ داده است:

... اما قضیه‌ای که اشاره کردید که سایر ممالک در این نحو امور همراهی می‌کنند، به تجربه ثابت است که این امور باید در داخل حل شود و خارج یا اینکه در این نحوه امور که در ایران اجرا شده یا می‌شود خود همفکر است و یا اجرا کرده یا در صدد اجراست، چطور همراهی می‌کنند؟...

پاسخ نامه امام به شهید سعیدی در پی می‌آید.^۱ متن پاسخ نامه امام به شهید سعیدی که برای دومین بار انتشار می‌یابد:

۴ شعبان المعظم ۸۶^۲

بسمه تعالی

خدمت ذی سعادت جناب مستطاب سیدالعلماء الاعلام و ثقه الاسلام آقای سعیدی دامت افاضاته

به عرض می‌رساند، دو طغرا مرقوم محترم که حاکی از سلامت جنابعالی بود واصل و موجب تشکر گردید. از رفع گرفتاری جنابعالی مسرور شدم، لکن برای امثال جنابعالی که این نحو احساسات است، حالا اول کار است. امید است خداوند تعالی به همه ماها توفیق خدمت به اسلام و مسلمین بدهد. مطالبی که مرقوم شده بود، مدت‌هاست مورد مطالعه اینجانب است و در اینکه امروز با وضع حاضر حوزه‌های روحانیت و با وضع حاضر دستگاه جبار باید چه کنیم. آنچه شما مرقوم داشتید الان به هیچ وجه صلاح نیست

۱. سید حمید روحانی، همان، دفتر دوم، ص ۷۱۱-۷۱۰، متن دستخط ص ۲۷۱ و ۲۷۲.

و ندای بی لیبیک یا کم لیبیک؛ [است] و مواجهت با سکوت همه و کارشکنی بعضی، موجب فشل شدن و تجری دستگاه خواهد شد. وضع امروز را مقایسه نفرمایید با آن وقت که اینجانب ایران بودم و هر وقت صحبتی می خواستم بکنم، اجتماعات کثیره آنها را ناراحت یا متزلزل می کرد. اعلامیه امروز ضررش از نفعش بیشتر است. بنده و امثال جنابعالی نباید به حرف دیگران یا به قول شما دشمنان گوش کنیم. باید ملاحظه مصالح را بکنیم و شرعیت را در نظر بگیریم. با درست نبودن مقدمات - چنانچه می بینید و اینجا نیز من می بینم و پشتیبانی هایی که از شخص شاه می شود ولو به قبول قرآن کریم^۱ که علی الظاهر کسی نه در اینجا و نه در ایران رد نکرد و دعاهایی که می شود - اعلامیه و نحو آن در حکم کمک به تجری است و الا اگر اینجانب به اندازه آن گله گوسفند که اشاره فرمودند علی المحکی، از علما همراه داشتم وضع اینطور نمی شد و نمی گذاشتم اینها در صدد این نحو جسارت به حریم اسلام در آیند.

اما قضیه ای که اشاره کردید که سایر ممالک در این نحو امور همراهی می کنند، به تجربه ثابت است که این امور باید در داخل حل شود و خارج یا این که در این نحوه امور که در ایران اجرا شده یا می شود خود همفکر است و یا اجرا کرده و یا در صدد اجراست، چطور همراهی می کنند؟ و همراهی آنها در مثل آزادی زن ها و تجدد کاذب با طرف است^۲، نه ما. بلکه تقریباً صد درصد تیپ متجدد و دانشگاهی که یک جمعیت مهمی تشکیل می دهند و فعالیت های مؤثر دارند در این امور از قبیل تقسیم اراضی و آزادی زن ها و آنچه مربوط به این امور است جداً با آنها همفکر هستند، اگر جلو نباشند^۳ چنانچه تیپ مصدق نیز همین حال را دارند. چنانچه همه اینها به این مطالب و نحو آن تقریباً تصریح نموده اند علی المحکی.

بنابراین، این مطالب باید به دست روحانیون و مردم متدین حل شود. حال آقایان را شما می دانید و اینجا نیز همان است و مردم نیز تا به اقدام اینها نباشد ساکت هستند. از این مطالب گذشته راجع به قضایای مجله

۱. اشاره به قرآنی که شاه به چاپ رسانید و برای بسیاری از روحانیون هدیه کرد و بیشتر آنان پذیرفتند!

۲. در اصل: از

۳. اشاره به شعار معروف «اصلاحات آری، دیکتاتوری نه» که از سوی دانشگاهیان وابسته به جبهه ملی در آستانه «انقلاب سفید» شاه در سال ۱۳۴۱ مطرح شده بود.



زن روز اکنون که دولت روی مصالحی که ما نمی‌دانیم مخالفت نموده است^۱ و آقایان ایران چنانچه از تهران به من بعضی نوشته‌اند، پای اقدامات خود حساب کرده‌اند و اینجا هم بعضی پای اقدامات خود، مناسب نیست از طرف من [صدور] اعلامیه یا فتوای حاد، بلکه بچه گانه است و اگر خدای نخواستہ در صدد اغفال باشند و بخواهند ناگاه عمل کنند، اقدام اینجانب تنها به دست آقایان بهانه‌جو بهانه می‌دهد که ما مطلب را حل کردیم و فلان نگذاشت و فلان را سر لیج آورد و این نیز تفرقه فوق تفرقه‌های دیگر می‌شود. الان تکلیف آن است که مراقب باشید که آنچه دولت گفته است که ما طرحی مطابق قوانین شرع می‌دهیم، هر وقت طرح را داد اطلاع دهید که آنچه تکلیف است عمل کنیم و نمی‌دانم در آن وقت همفکر من چی^۲ خواهد بود. و اما اینکه مرقوم شده بود از چه می‌ترسید؟ از موقوف شدن شهریه یا کذا و کذا. مثل اینکه جنابعالی اینجانب را نشناخته‌اید لهذا گمان می‌فرمایید این مطالب در کار است. و ما اَبْرءُ نفسی ان النفس لَأَمَارَةٌ بالسوء.

از خداوند تعالی اعتصام طلب می‌کنم. از جنابعالی در مظان استجابات دعوات رجای دعای خیر دارم. راجع به آقای امینی^۳ نمی‌دانم چی است. آنچه گمان می‌کنم آن است که بعضی مفسدین به ایشان شنیدم گفته‌اند که کسی اجازه سهم امام از فلان برای مکتب شما خواسته است و نداده است، با آن که تاکنون کسی در این امر به اینجانب رجوع نکرده است و من همان موقع به مصطفی گفتم به وسیله‌ای به ایشان برسانند کذب قضیه را و علی‌المحکی رسانده‌اند. اکنون پیش من از ایشان چیزی نیست. والسلام. روح‌الله الموسوی‌الخمینی^۴

۱. اشاره به «قانون خانواده» که در مجله زن روز به چاپ رسیده بود شرح آن در کتاب نهضت امام، دفتر دوم در صفحه‌های ۲۸۷-۲۸۵ گذشت.

۲. در اصل: کی

۳. علامه امینی، صاحب کتاب‌الغدیر.

۴. سید حمید روحانی، نهضت امام خمینی، تهران، بنیاد تاریخ پژوهی و دانشنامه انقلاب اسلامی، ۱۴۰۲، دفتر دوم، ص ۷۱۱-۷۱۰.

[illegible]

این گونه انتقادهای نابجا و خرده گیری های ناروا به امام در حوزه نجف از سوی شماری از کسانی که وابستگی به حزب و گروه به ظاهر اسلامی داشتند و خود را روشن بین می پنداشتند، نیز از سوی برخی از افرادی که «یار امام» را یدک می کشیدند رواج داشت.

جریان های حزبی در نجف به امام خرده می گرفتند که در مبارزات خود ضد شاه، امریکا و انگلیس و دولت های غربی را سخت مورد تاخت و تاز قرار داده و مردم را ضد جهان غرب انگیزته است، این روش و رفتار راه را برای پیشرفت و نفوذ کمونیست ها در ایران هموار کرده است!!

این اشکال به امام روزی اوج گرفت که «مجاهدین خلق» تغییر ایدئولوژی دادند، آیه شریفه «فضل الله المجاهدین» را در آرم سازمان حذف کردند و جوانانی را که به اسلام پایدار بودند و ایدئولوژی مارکسیستی را نپذیرفتند در تسویه درون سازمانی کشتند. به دنبال این فاجعه جریان های حزبی - سیاسی نجف به شدت ضد امام به جوسازی پرداختند و گفتند که او با اعلامیه های خود جوانان نا آگاه مسلمان را به حرکت درمی آورد و کمونیست ها آنها را شکار می کنند. اسلام در ایران با خطر پیشرفت مرام کمونیستی رو به رواست.^۱

از طرف دیگر چنان که اشاره شد برخی از دور و بری های امام در نجف که به سازمان مجاهدین خلق سرسپرده و از اعضای آن سازمان بودند با ترفندهای مختلف با پافشاری ها، با اصرار و التماس و گاهی با گریه و زاری تلاش می کردند از امام در راه پشتیبانی از آن سازمان اعلامیه و نوشته ای بگیرند و با این نقشه های شیطانی امام را رنج می دادند و آزرده می ساختند.

از زبان همسر امام (رحمت و مغفرت خدا بر او) روایت شد که روزی امام پس از دیدار با یکی از دور و بری ها، از شدت عصبانیت و ناراحتی می لرزید! من به دلداری او همت گماشتم و این نکته را به او یاد آور شدم: «جوانانی که سر در راه شما گذاشتند و گرد شما جمع شدند افرادی پر شور، سلحشور و تند و احساساتی هستند؛ اگر غیر از این بود به سراغ شما نمی آمدند. باید آنها را تحمل کنید.» امام در نجف به راستی مظلوم بود و از هر سو مورد ظلم و نامهربانی قرار می گرفت لیکن با کمال متانت و محبت برخورد می کرد و هرگز آنها را

۱. امام به رغم پندار شماری از کسانی که از نفوذ کمونیست ها در میان مسلمان ها می ترسیدند و می ترسانند بر این باور بود که اندیشه های مارکسیستی و ماتریالیستی هیچ گاه نمی تواند در کشورهای اسلامی و میان مسلمان ها دوام بیاورد و استوار بماند. و اگر چند صباحی برای مشی از جوانان شیفتگی داشته باشد «جوله» و تاری عنکبوتی است که زدوده می شود.

این دیدگاه امام را در دوران زندگی خود به طور عینی دیدیم؛ زمانی بر ما گذشت که می شنیدیم یمن جنوبی (عدن) پایگاه کمونیست ها شده و مردمانش به کلی مارکسیست شده اند. درباره سوریه و مصر نیز گفته می شد در ورطه سقوط در دامان کمونیست ها قرار دارد یا عراق و سودان در خطر کفر و الحاد است. دیری نپایید که پرده ها کنار رفت و همگان دیدند و دیدیم که کمونیست ها در این کشورها جایی نداشتند و نتوانستند دگرگونی پدید آورند.

در آن دوران سیاهی که صدام
بر عراق حکومت می کرد
اگر امام در نجف نمی زیست
معلوم نبود بعضی های جنایتکار
چه بلایی بر سر حوزه نجف
می آوردند

از خود نراند و از آنها رو برنگرداند. بلکه تا آن پایه که
توان داشت در راه خدمت به حوزه نجف کوشید و به
آنها- حتی غرض ورزان و معاندان- مدد کرد. شهریه
طلاب نجف در زمان حیات آیت الله حکیم (ره) پانزده تا
سی تومان بود؛ به طلاب مجرد، پانزده تومان و به طلابی
که ازدواج کرده بودند سی تومان می رسید. امام پس

از درگذشت آیت الله حکیم گام به گام و ماه به ماه حقوق طلاب را افزایش داد تا به ماهی
هزار تومان رساند. آقای خوبی نیز پا به پای امام حقوق را افزون ساخت و به هشتصد تومان
در ماه رسانید. این در شرایطی بود که رژیم پلید صدام با همه نیرو و دنبال این بود که حوزه
نجف را از روحانیت خالی کند و متلاشی سازد. حقوق سنگینی که از طرف امام و آقای خوبی
پرداخت می شد نزدیک دو هزار تومان در ماه بود و این مبلغ از حقوق یک کارمند دون پایه
دولت عراق بیشتر بود. در نتیجه شماری از جوانان از خانواده روحانی که بیکار بودند، لباس
روحانی بر تن کردند و وارد حوزه نجف شدند و به تحصیل علوم اسلامی پرداختند و از آن
شهریه سنگین بهره گرفتند. گفته شد که آقای خوبی برای امام پیام فرستاد که چگونه روا
می دانید که پول بیت المال را به طلابی بپردازید که برای پول لباس پوشیدند و وارد حوزه
شدند و از الفبای علوم اسلامی هنوز هیچ گونه اطلاعی ندارند. امام پاسخ داد امروز راه مبارزه
با صدام که می خواهد حوزه نجف را متلاشی سازد همین است که ما بتوانیم جوانان بیشتری
را به حوزه نجف فراخوانیم و حوزه نجف را گرمی و جلوه بخشیم. امروز رفت و آمد طلاب در
خیابان های نجف و جلوه عمامه به سرها در برابر چشمان مقامات بعضی مبارزه ای امید آفرین
با توطئه صدامیان است که بر آن اند حوزه نجف را خاموش و خالی و بی رونق ببینند... (نزدیک این مضامین)

این برنامه امام حوزه نجف را به راستی زنده کرد. شمار زیادی از جوانان عراقی، لبنانی و
دیگر کشورهای عربی به سوی نجف سرازیر شدند و توطئه رژیم بعث عراق را برای از هم
پاشیدن حوزه نجف با شکست روبه رو کردند. رژیم صدام روحانیان ایرانی، افغانی، پاکستانی
و هندی را زیر عنوان «عجمی»! و خارجی از عراق بیرون راند. لیکن با روحانیان عرب که رفت
و آمدشان در کشورهای مختلف عربی- بدون ویزا- و درازمدت آزاد بود کاری نمی توانست
صورت دهد. گفته شد که صدام بر آن بود که قانونی برای ورود و خروج دیگر عرب ها به
کشور عراق و مدت زیست آنها در این کشور به تصویب برساند و از ورود جوانان روحانی
کشورهای عربی به عراق محدودیت پدید آورد لیکن مجال نیافت و حوزه نجف- همان گونه



که امام پیش‌بینی می‌کرد پایدار ماند:

... در هر صورت مسئله زوال حوزه در کار نیست؛ حوزه سر جایش باقی خواهد بود و صرف‌نظر از جنبه‌های معنوی و الهی اصولاً از نظر موازین طبیعی هم زوال حوزه‌های علمیه ممکن نیست؛ زیرا حوزه‌ها مورد توجه تمام مسلمین به خصوص شیعه می‌باشد و پشتوانه آن ملت‌ها هستند و آنچه ملت‌ها پشتیبان آن باشند دولت‌ها نمی‌توانند با آن مبارزه کنند... و این دولت که اصلاً نمی‌توان نام آن را دولت گذارد قدرت ندارد که در برابر ملت‌ها ایستادگی کند...^۱

این نکته بایسته یادآوری است که در آن دوران سیاهی که صدام بر عراق حکومت می‌کرد اگر امام در نجف نمی‌زیست معلوم نبود بعثی‌های جنایتکار چه بلایی بر سر حوزه نجف می‌آوردند و شاید به دست مشتی خودباختگان، حوزه نجف را دستخوش هوسبازی‌ها و تبهکاری‌های خود قرار می‌دادند و با ذلت‌پذیری‌های روحانیان بی‌اراده و ضعیف‌النفس، آن حوزه هزار ساله را با ذلت و خواری و رسوایی از میان می‌بردند. تبعید امام به نجف اشرف چه بسا روی این مصلحت بود که رخصت ندهد آن حوزه به سبب ندانم‌کاری‌ها، ذلت‌پذیری‌ها و تسلیم‌طلبی‌های برخی از آخوندها فنا شود و در خدمت صدام قرار گیرد.

این رسالت مقدس امام در حفظ حوزه نجف و استقلال آن، آخوندهای نجف را به آشتی با امام برنیا نگیخت و به راه نیاورد. دور از نظر نیست که برخی از آنها بی‌رغبت نبودند که حوزه نجف از میان برود لیکن به دست امام پایدار و استوار نماند؛ چنان که امام این نکته را در یک گفت‌وگوی دردمندانه و درد دل با نگارنده چنین بازگو کرد:

... من نمی‌دانم با این جو نجف چه کنم؟ هر قدمی بردارم با مخالفت و کارشکنی عده‌ای از آخوندهای نجف مواجه می‌شوم. اگر در برابر حکام بعث بر خورد تند و قاطع بکنم فوراً سر و صدا راه می‌اندازند که می‌خواهد حوزه نجف را بر هم بزنند، اگر در برابر بعثی‌ها سکوت کنم می‌گویند با آنان ساخت و پاخت کرده است، اگر با زبان نصیحت و اندرز با بعثی‌ها برخورد کنم می‌گویند چطور شد که با شاه آن گونه تند برخورد می‌کند اما با رژیم عراق رفتاری ملایمت‌آمیز دارد. حتی اگر کاری کنم که نفع شخصی آقایان را در بر داشته باشد، دست از مخالفت و کارشکنی علیه من بر نمی‌دارند...

امام به دنبال این سخنان دردمندانه افزود:

۱. صحیفه امام، ج ۲، ص ۴۱۳-۴۱۰.

نقل است که حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) وقتی به معراج رفت یک باره آتش جهنم خاموش شد و عذاب از اهل جهنم برداشته شد. اهل جهنم سؤال کردند که چه شد عذاب برداشته شد؟ جواب شنیدند که «محمد» از اینجا عبور کرد. اهل جهنم فریاد زدند که در جهنم را بگذارید. ما هرگز نمی‌خواهیم به خاطر «محمد» عذاب از ما برداشته شود. اکنون بعضی از آخوندها نمی‌خواهند از طریق من خدمتی به آنان بشود...^۱ (نزدیک به این مضامین)

در پایان این بحث باید بگوییم که امام در نجف نزدیک پانزده سال گرفتار ناامیدی‌ها و اندیشه‌های ارتجاعی و عنادورزی‌ها و کینه‌توزی‌های ناروا بود و به علت کارشکنی‌ها و حب و بغض‌ها از رسالت خویش باز ماند و بدین گونه آسیب سنگینی به اسلام و نهضت اسلامی و جهان اسلام وارد آمد. یکی از اساتید عارف نجف چه خوش گفت به شاگردان خود که دعا کنید و از خدا بخواهید که پس از عمری سکونت در نجف و صرف بیت‌المال کارتان به آنجا نکشد که اگر کسی پیدا شد خواست از اسلام دفاع کند (اشاره به امام) به دست شما گرفتار شود و از رسالت خویش باز بماند. آری! امام نزدیک پانزده سال در نجف به علت کجروی‌ها و واپسگرایی‌های بداندیشان صبر پیشه کرد، سوخت و ساخت و دم در نیاورد. پانزده سال طلایی که امام از نظر جسمی از توانایی بالایی برخوردار بود و می‌توانست دگرگونی ژرفی در غرب آسیا پدید آورد اما دریغا...

سلام و درود و تحیت نامتناهی خداوند متعال بر او.



بسمه تعالی

برگه درخواست اشتراک فصلنامه پانزده خرداد

خواننده گرامی

شما می‌توانید برای دریافت اشتراک این فصلنامه، برگه درخواست اشتراک را تکمیل و به همراه اصل حواله بانکی به مبلغ ۴۰۰ هزار تومان برای اشتراک «دو مجلد»، (واریزی به حساب جاری شماره ۰۴۰۰۴۰۷۹۶۰۱۰۰ در بانک صادرات شعبه جماران - کد ۱۵۴۸ به نام فصلنامه پانزده خرداد)، به نشانی: تهران، خیابان دیباجی جنوبی، خیابان شهید تسلیمی، کوچه زاور، کوچه گل (دست راست)، کوچه دادآفرین، کوچه صدر، پلاک ۶، صندوق پستی ۷۳۸۵-۱۹۳۹۵ ارسال نمایید.

نام و نام خانوادگی:	نام مؤسسه:
میزان تحصیلات:	رشته تحصیلی:
نشانی:	
آدرس الکترونیک:	
تلفن:	شماره و تاریخ حواله بانکی:
شماره اشتراک قبلی:	

اساتید و دانشجویان محترم می‌توانند با ارسال مدارک خود از ۵۰٪ تخفیف حق اشتراک فصلنامه بهره‌مند شوند.

نکات ضروری

۱. کپی حواله بانکی را تا قطعی شدن اشتراک نزد خود نگه دارید.
۲. از ارسال وجه نقد خودداری فرمایید.
۳. در صورت تغییر نشانی، امور مشترکین را از نشانی جدید مطلع فرمایید.

امور مشترکین

بنیاد تاریخ پژوهی و دانشنامه انقلاب اسلامی

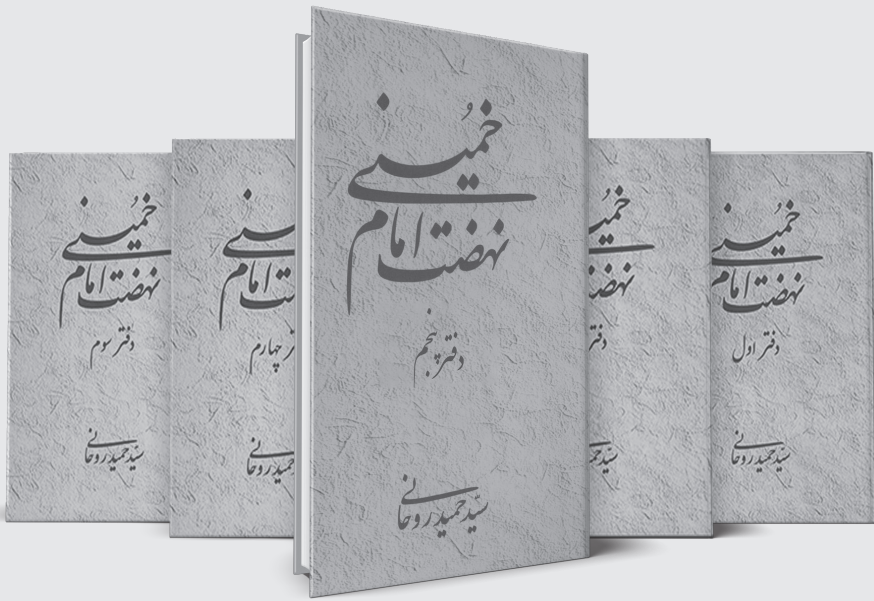
منتشر کرده است:

علاقه‌مندان به تهیه کتب انتشار یافته بنیاد، می‌توانند به فروشگاه کتاب انتشارات کیهان (به آدرس: تهران، خیابان انقلاب اسلامی، بین خیابان فخر رازی و خیابان دانشگاه، پلاک ۱۲۱۰) مراجعه نمایند.

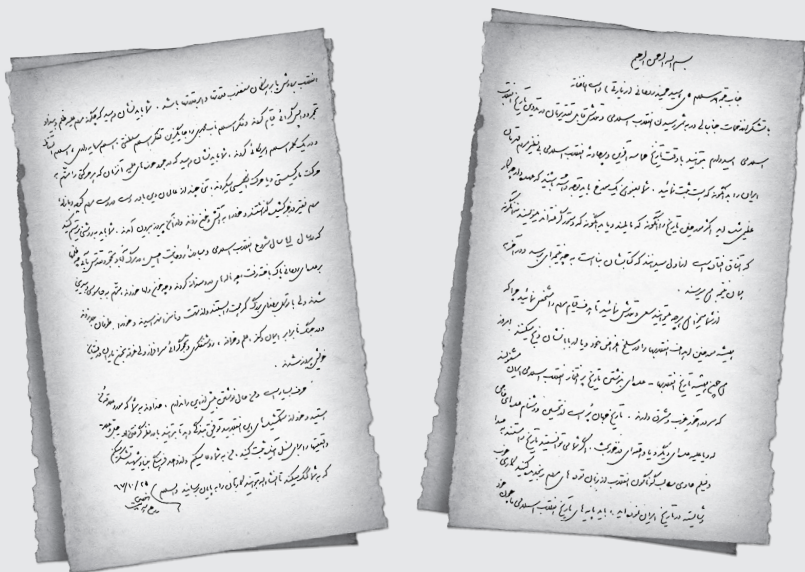


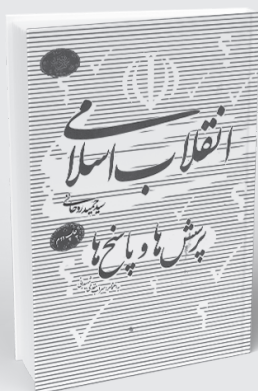
بنیاد
تاریخ پژوهی
و دانشنامه‌ی
انقلاب اسلامی

دفتر پنجم نهضت امام خمینی منتشر شد



نامه‌ای که مانند آن ظرف چهل سال گذشته نوشته نشد...





منتشر شد:

انقلاب اسلامی پرسش‌ها و پاسخ‌ها

نویسنده: سید حمید روحانی

قطع: وزیری / قیمت: ۷۵۰۰۰ تومان / تعداد صفحات: ۳۲۶

در دورانی به سری بریم که تهاجم دشمن علیه انقلاب اسلامی وارد مرحله جدیدی شد و این بار اذهان مردم ایران و همه حامیان انقلاب در اقصی نقاط جهان را مورد هجوم قرار داده است. نظریه بازتکرار مستمر برخی شبهات، شایعات و تحریفات تاریخی، نوشتار حاضری تواند گره‌گشا باشد.



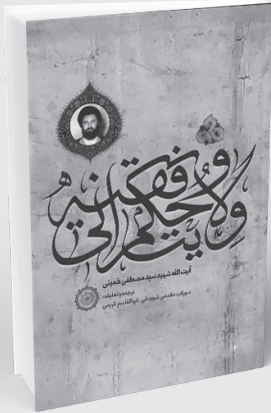
منتشر شد:

قیام پانزده خرداد طلیعه نهضت امام خمینی

نویسنده: دکتر مظفر نامدار

قطع: وزیری / قیمت: ۶۵۰۰۰ تومان / تعداد صفحات: ۳۳۶

این اثر شامل مجموعه مقالات خواندنی است که اغلب در فصلنامه پانزده خرداد انتشار یافته و اکنون برای نخستین بار در مجموعه‌ای مجزا و در قالب کتاب منتشر شده است.



منتشر شد:

ولایت و حکمرانی فقیه

نویسنده: آیت الله شهید سید مصطفی خمینی
ترجمه و تعلیقه: سهراب مقدمی شهیدانی و ابوالقاسم کریمی
قطع: وزیری / قیمت: ۶۵۰۰۰ تومان / تعداد صفحات: ۲۴۱

این نوشتار نخستین ترجمه از رساله ولایت فقیه آیت الله سید مصطفی خمینی است.



منتشر شد:

عمار انقلاب

نویسنده: سهراب مقدمی شهیدانی

حیات نامه فکری و سیاسی علامه محمد تقی مصباح یزدی از تولد
تا پیروزی انقلاب اسلامی

به زودی منتشر خواهد شد...

روزهای طهران

نویسنده: یعقوب نیمرودی

مترجمان: میثم عرب سرخی / مرتضی سلمانی



روزهای طهران آخرین اثر از سه گانه نیمرودی است که در سال ۲۰۱۰ منتشر شد. سه فصل از محتوای این کتاب متعلق به حضور نیمرودی در ایران است؛ یعنی زمانی که به عنوان نماینده موساد در ایران منصوب می شود (۱۹۵۶ تا ۱۹۵۹). سپس از سال ۱۹۶۰ تا ۱۹۷۰ به عنوان وابسته نظامی به ایران می آید و در مرحله سوم، از سال ۱۹۷۰ تا پیروزی انقلاب اسلامی به عنوان تاجرو بازرگان در ایران فعالیت می کند. فصل پایانی کتاب نیز مربوط به سال های ۱۹۸۵ تا ۱۹۹۲ است که به داستان ایران گیت می پردازد.